



مجله مطالعات باستان شناسی

۱۷

علمی - پژوهشی
دانشگاه تهران

شماره استاندارد بین‌المللی: ۲۲۵۱-۹۲۹۷
دوره ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷



فهرست مقالات

- ۱ در آمدی باستان‌شناسانه بر صنعتی شدن تهران با دگرگونی در ساختار فضاها تولیدی آن در دوره قاجار
محمد اسماعیل اسمعیلی جلودار / اشکان اولی پوریان
- ۲۱ گونه‌شناسی معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو: مقیاسی برای مطالعات باستان‌مردم‌شناسی
بهروز آقایی / مرتضی حساری / حمید کرمی
- ۴۱ هم‌سنجی سال‌یابی نسبی فلونور، اورانیوم، و نیتروژن (FUN) با سال‌یابی مطلق رادیو کربن در محیط‌های نمکی بر اساس مطالعه
نمونه استخوان‌های مردان نمکی معدن چهرآباد زنجان / مسعود باقرزاده کثیری / بیستون علیزاده
- ۵۷ برهمکنش‌های فرهنگی عصر مفرغ مازندران بر پایه داده‌های سفالی
نرجس حیدری / رحمت عباس‌نژاد سرستی / حسن فاضلی‌نثلی
- ۷۵ تبیین شاخصه‌های سفالی اوایل دوره پارسی در حوضه کشف‌رود: براساس گونه‌شناسی سفال‌های تپه اسماعیل‌آباد مشهد
محمد صادق داوری / فاطمه موسی‌وند / حسن باصفا
- ۹۵ مطالعه تزیینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان و بررسی انتساب آن به هنرمندان کرمانی
زهرا راشدنیا / احمد صالحی کاخکی / بهاره تقوی‌نژاد
- ۱۱۵ هویت‌شناسی نقش نمادین انسان درون ماه براساس نمونه‌های هخامنشی و نقش قیزقاپان
ایرج رضائی / بهمن فیروزمندی
- ۱۳۵ بررسی گورستان‌های خمره‌ای اشکانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت، شمال غرب ایران
صلاح سلیمی / مصطفی ده پهلوان / حسین داودی
- ۱۵۵ بررسی پتروگرافی سفال‌های اسلامی شهر بلقیس اسفراین، خراسان شمالی
محبوبه عباس‌آباد عربی / یاسین صدقی / سید ایرج بهشتی / اکبر عابدی
- ۱۶۹ زن-بودن-روی-مهر: «نشانه‌شناسی وضعی» تجسم زنانه در شوشان باستان (۱۰۰۰-۳۵۰۰ پیش از میلاد)
وحید عسکری‌پور
- ۱۸۹ تحلیل نقش و فرم سفال‌های تپه اسماعیل‌آباد
احمد علی‌یاری / حسن طلایی
- ۲۰۷ نتایج مقدماتی بررسی باستان‌شناختی در حوزه آبخیز زاینده‌رود جنوبی، بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری
علی اصغر نوروزی / محسن حیدری دستانی
- ۲۲۷ گونه‌شناسی و طبقه‌بندی فرهنگ سفالی مس‌سنگی جدید شمال مرکز فلات ایران در پرتو یافته‌های کارگاه شمالی محوطه میمنت‌آباد
روح‌الله یوسفی‌زاد / مجید ضیغمی / سعید باقی‌زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شماره استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷-۲۲۵۱

مطالعات باستان‌شناسی

(مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی)

دوره ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷

ناشر: دانشگاه تهران

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیر مسئول: غلامحسین کریمی‌دوستان

سر دبیر: کمال‌الدین نیکنامی

«هیئت تحریریه»

هایده لاله

استادیار دانشگاه تهران

یعقوب محمدی‌فر

استاد دانشگاه بوعلی سینا همدان

حکمت‌الله ملاصالحی

دانشیار دانشگاه تهران

محمد رحیم صراف

دانشیار سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

محمود طاووسی

استاد دانشگاه تربیت مدرس

حسن فاضلی‌نشلی

استاد دانشگاه تهران

مدیر داخلی: محرم باستانی

کارشناس اجرایی: حمیدرضا مشایخی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر نشریه مطالعات باستان‌شناسی

نشانی رایانامه مجله: Jarcs@ut.ac.ir تلفن و فکس: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۴

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشریه مطالعات باستان‌شناسی براساس ابلاغیه شماره ۱۸۰۷۳ / ۱۱ / ۹۰/۳ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۲ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی - پژوهشی می‌باشد.

این مجله در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

پایگاه استنادی ال‌ریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www.Ulrich's international periodicals directory. \(Journal, magazine\)](http://www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine))

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

نشریه مطالعات باستان‌شناسی

نشریه مطالعات باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی - پژوهشی است که در سال در دو شماره منتشر می‌شود.

۱- ویژگی‌های کلی مقاله

- مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد.
- مقاله نباید در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا اتمام دآوری نیز نباید به مجله دیگری فرستاده شود.
- چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریه مجله است.
- پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) است.
- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.
- مقاله نباید از ۲۰ صفحه استاندارد نشریه بیشتر باشد.
- نام کامل نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، رشته تحصیلی، رایانامه و شماره تلفن نویسنده در صفحه جداگانه‌ای ضمیمه شود.
- ارسال مقاله تنها از طریق سامانه مجله مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران به نشانی <https://jarcs.ut.ac.ir> امکان‌پذیر است (برای این کار ابتدا باید از طریق گزینه «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).
- عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود.

۲- اجزای مقاله

- **عنوان:** نام کلی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.
- **مشخصات نویسنده:** شامل نام و نام‌خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و تحصیل.
- **چکیده:** شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش. لازم به ذکر است چکیده مقاله باید ۱۵۰-۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲ سطر) باشد.
- **واژه‌های کلیدی:** شامل سه تا پنج واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.
- **مقدمه:** شامل طرح مسئله اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسئله موردنظر مطرح شود.
- **روش بررسی:** شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.
- **بحث و نتیجه‌گیری و تشکر:** شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی، مفید و روشن‌گر مسئله مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و... همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می‌تواند راهنمایی دیگران را - که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند - یادآوری و از ایشان مختصراً سپاسگزاری کند.
- **پی‌نوشت:** در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید.
- **منابع:** فهرست‌نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه‌نامه مجله.
- **چکیده انگلیسی:** چکیده انگلیسی باید عیناً ترجمه چکیده فارسی باشد.

۳- شیوه تنظیم متن

- مقاله باید بر صفحه کاغذ A4، با قلم (فونت) ب- نازنین و اندازه ۱۳، فاصله بین خطوط ۱,۱ (single) و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۳/۳۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۳ سانتی‌متر باشد.
- چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازه ۱۱ نوشته شود.

- ابتدای هر بند، با نیم سانتی متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخست زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
- نقل قول های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازه ۱۱ نوشته شود.
- بخش های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش ها باید با یک سطر سفید از متن جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند.
- شماره پی نوشت ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله دار باشد و از افراط در دادن پی نوشت اجتناب شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده اند، در پی نوشت به این مطلب اشاره شود.

۴- شیوه ارجاع به منابع

- ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
- هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجع است.
- در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده اند، ارجاع داده می شود.

۴-۱- ارجاع داخل متن مقاله

نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شماره صفحه یا صفحات؛
مثال فارسی: (ملک شه میرزادی، ۱۳۸۸: ۵۴)
لاتین: (Smith 1999: 33)

۴-۲- ارجاع پایانی (منابع)

۴-۲-۱- ارجاع به کتاب

- نام خانوادگی مؤلف یا نام شهر، نام مؤلف، تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).
- نام کتاب کج (ایرانی) نوشته می شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.

۴-۲-۲- ارجاع به مقاله

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقاله مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانی) و بدون ذکر واژه مجله، دوره یا سال انتشار، شماره، شماره صفحات مقاله.
- عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می گیرد و کج و سیاه نمی شود.

۴-۲-۳- ارجاع به پایان نامه

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، نام دانشگاه و دانشکده محل تحصیل دانشجو.
- نام رساله دکتری کج (ایرانی) نوشته می شود و عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد در گیومه قرار می گیرد.

۴-۲-۴- ارجاع به نسخه خطی و اسناد

- نام مشهور مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی یا نسخه عکسی، شماره نسخه، محل نگهداری.
- در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری ضروری است.

۵-۲-۴- ارجاع به وبگاه های اینترنتی

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ درج مطلب در وبگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

۵- مثال برای تهیه فهرست منابع

ارجاع به کتاب

White, T.D. 1991. *Human osteology*. New York, Academic Press.

ارجاع به مقالات مجله ها

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

ارجاع به مجموعه مقالات

Gillings, M. 2000. Plan elevation and virtual worlds: The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), *Virtual Reality in Archaeology*, BAR int. Series 843: 47-51

ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس ها

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), *Proceedings of the 2004 BANE Conference, 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153*.

ارجاع به پایان نامه

Blom, D.E. 1999. *Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach*, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

۶- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

- تلفظ اسامی لاتین و نام های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آن ها و داخل پرانتز ذکر شود.
- هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی نوشت ذکر شود.
- در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می شود.
- از شماره گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل های فهرست منابع پرهیز شود.
- منابع مقاله به صورت الفبایی و براساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم می شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.
- عنوان کتاب ها و مقاله ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.
- منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.

- علائم اختصاری

ج: جلد	ص: صفحه	هـ.ش: هجری شمسی
صص: صفحات	د: دوره	هـ.ق: هجری قمری
ش: شماره	فو: متوفی	ق.م: قبل از میلاد
همان: منبع پیشین	همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه	م: میلادی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۱ درآمدی باستان‌شناسانه بر صنعتی شدن تهران با دگرگونی در ساختار فضاهای تولیدی آن در دوره قاجار محمداسماعیل اسمعیلی جلودار / اشکان اولی‌پوریان	۱
۲ گونه‌شناسی معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو: مقیاسی برای مطالعات باستان‌مردم‌شناسی بهروز آقایی / مرتضی حصار / حمید کرمی	۲۱
۳ هم‌سنجی سالیابی نسبی فلوئور، اورانیوم، و نیتروژن (<i>FUN</i>) با سالیابی مطلق رادیو کربن در محیط‌های نمکی بر اساس مطالعه نمونه استخوان‌های مردان نمکی معدن چهرآباد زنجان مسعود باقرزاده کثیری / بیستون علیزاده	۴۱
۴ برهمکنش‌های فرهنگی عصر مفرغ مازندران بر پایه داده‌های سفالی نرجس حیدری / رحمت عباس‌نژاد سرستی / حسن فاضلی‌نشلی	۵۷
۵ تبیین شاخصه‌های سفالی اوایل دوره پارتی در حوضه کشف‌رود: براساس گونه‌شناسی سفال‌های تپه اسماعیل آباد مشهد محمدصادق داوری / فاطمه موسیوند / حسن باصفا	۷۵
۶ مطالعه تزیینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان و بررسی انتساب آن به هنرمندان کرمانی زهرا راشدنیا / احمد صالحی کاخکی / بهاره تقوی‌نژاد	۹۵
۷ هویت‌شناسی نقش نمادین انسان درون ماه براساس نمونه‌های هخامنشی و نقش فیزقاپان ایرج رضائی / بهمن فیروزمندی	۱۱۵
۸ بررسی گورستان‌های خمره‌ای اشکانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت، شمال- غرب ایران صلاح سلیمی / مصطفی ده‌پهلوان / حسین داودی	۱۳۵
۹ بررسی پتروگرافی سفال‌های اسلامی شهر بلقیس اسفراین، خراسان شمالی محبوبه عباس‌آباد عربی / یاسین صدقی / سیدایرج بهشتی / اکبر عابدی	۱۵۵
۱۰ زن-بودن-روی-مهر؛ «نشانه‌شناسی وضعی» تجسم زنانه در شوشان باستان (۱۰۰۰-۳۵۰۰ پیش از میلاد) وحید عسکرپور	۱۶۹
۱۱ تحلیل نقش و فرم سفال‌های تپه اسماعیل آباد احمد علی‌یاری / حسن طلایی	۱۸۹
۱۲ نتایج مقدماتی بررسی باستان‌شناختی درحوزه آبخیز زاینده‌رود جنوبی، بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری علی اصغر نوروزی / محسن حیدری دستنایی	۲۰۷
۱۳ گونه‌شناسی و طبقه‌بندی فرهنگ سفالی مس‌سنگی جدید شمال مرکز فلات ایران در پرتو یافته‌های کارگاه شمالی محوطه میمنت‌آباد روح‌الله یوسفی زشک / مجید ضیغمی / سعید باقی‌زاده	۲۲۷

درآمدی باستان‌شناسانه بر صنعتی شدن تهران با دگرگونی در ساختار فضاهای تولیدی آن در دوره قاجار

محمد اسماعیل اسمعیلی جلودار*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

اشکان اولی پوریان

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

تحول در اقتصاد یکی از عرصه‌های حیاتی مطالعه در نظام مدرن ایران است. بدین‌منظور با مطالعه دگرگونی باستان‌شناختی فضاهای تولید صنعتی می‌توان شمه‌ای از تحول فرهنگ مادی را در عصر تجدد مطالعه نمود. بدین‌منظور در اینجا روند شکل‌گیری و تغییر در ۴ فضای تولیدی از دو دوره قاجار و پهلوی مورد مطالعه قرار گرفت و منطق این فضاها در بافت تاریخی تحولات اقتصادی و تولیدی در انتهای دوره قاجار و ابتدای دوره پهلوی بررسی شد. هدف از این بررسی این است که روند تحول فضاهای تولیدی و تضمینی که این تحول در ارتباط با ساختار تولید در اجتماع ایران انتهای قرن سیزدهم و ابتدای قرن چهاردهم شمسی داشت مورد مطالعه قرار گیرد. نتیجه نهایی این بحث آن است که تحول در ساختار فضا و ساختار اجتماع در عین همپوشانی و ارتباط در بستر تاریخی ناهمسانی شکل می‌گیرد. بدین‌صورت که در عین وجود تحول همگام، عناصری از شیوه تولید و فرایند کار در گذشته همواره ساختار را اصلاح کرده و آن را متناسب با فرهنگ قدیم تولید در ایران شکل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی صنعتی، صنعتی‌شدن، کارخانه، تهران، قاجار

۱. مقدمه

فرایند صنعتی‌شدن مسئله‌ای تاریخی است که متوجه تحولات فرهنگی-اجتماعی حاصل از تغییر در اقتصاد تولیدی و مصرفی یک جامعه است. چنین فرایندی، روندی خطی و مشهود را در بر نمی‌گیرد و بدین‌صورت، بدنه تحولات چندلایه آن به‌آسانی امکان خوانش را به محقق نمی‌دهد. صنعتی‌شدن یک فرایند اساساً اقتصادی (سیاسی یا عام) است که پدیدآیی، تداوم و تحول آن، به عوامل غیراقتصادی نیز وابستگی دارد. وجوه این وابستگی یعنی سلسله‌مراتب علّی و چگونگی هم‌نشینی لایه‌های مختلف تحول، چندان روشن نیست و به نظر می‌رسد که گره اصلی در مطالعه مسئله صنعتی‌شدن پیدا کردن متغیرهای تکمیل‌کننده‌ای است که در کنار امر اقتصادی به پدیدآمدن فرایند فوق کمک می‌کنند.

ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم میلادی، شاهد پدیدآیی تغییراتی در اقتصاد تولیدی گردید. این تغییرات، در ابتدای امر روندی از بالا به پایین داشتند که شاخصه‌های آن قرارگیری ایران در اقتصاد بازار آزاد و پدیدآیی کشاورزی تجاری در نیمه دوم قرن نوزدهم (Keddie 1960: 127; Martin 2005) (4) و صنعتی‌شدن سازماندهی‌شده تولید در ایران در دهه ۱۹۳۰ میلادی (زاهدی ۱۳۴۲ [۱۳۱۰]) است. پسخوراند این تغییرات در اقتصاد کلان ایران به ترتیب شامل نقصان تولید صنعتی، مهاجرت عمده کشاورزان و تبدیل آن‌ها به هسته اولیه پرولتاریا در ایران (Hakimian 1985: 445) در نیمه دوم قرن نوزدهم و پدیدآیی سرمایه‌داری مدرن در قالب حکومتی و خصوصی، پدیده طبقه کارگر و ساختار طبقاتی مدرن در پی آن در جامعه ایران بود. در عین اینکه تمام تغییرات اقتصادی ایران محدود به این عوامل نبود، اما این‌ها موارد اصلی بودند که تحولات در ساخت فرهنگی-اجتماعی ایران را نسبت به تغییر در سطح تولید دربر می‌گرفتند.

یکی از وجوه تحول فرهنگی فوق، تغییر در فرهنگ مادی است. جدای از این امر که صنعتی‌شدن با تغییر در شرایط تولید، کیفیت نوینی به فرهنگ مادی اضافه می‌کند که حاصل از تولید انبوه و ماشینی است، تغییراتی در ساخت اجتماعی فرهنگ مادی پدید می‌آید که حاصل تغییر در سطح تولید است. پرسش اصلی در اینجا این است که کدام وجوه تغییرات فرهنگی در رابطه مستقیم با امر اقتصادی از فرهنگ مادی قابل بازیابی است؟

بر این اساس، فضا، ساختی دربرگیرنده است که حاصل درک انسان از محیط پیرامون نسبت به بدن مادی و فرهنگی خویش می‌باشد. بنابراین تعریف هر فضا نسبتی است که با تغییر مکانی و زمانی در جسم و ادراک انسان سنجیده می‌گردد. بنابراین مطالعه فضا، فعلی باستان‌شناختی است که تغییر فرهنگی در انسان را به نسبت شناخت وی از محیط مصنوع پیرامونش می‌سنجد. در درک فرایند صنعتی‌شدن ایران مهم‌ترین داده، فضاهای صنعتی هستند که خارج از بافت قدیم خود باقی مانده‌اند و بنابراین تنها درکی مقطعی از شرایط تولید عرضه می‌دارند. از دوره گذار به صنعتی‌شدن تهران (انتهای دوره قاجار و زمان حکومت پهلوی اول) تنها معدودی از فضاهای صنعتی ساختار نسبی خویش را حفظ کرده‌اند. این‌ها شامل کارخانه قند کهریزک، کارخانه سیمان ری، کارخانه برق هفت‌چنار، سیلوی غله تهران، کارخانه بلورسازی تهران، کارخانه گلیسیرین ری و کارخانه دخانیات تهران است. در این نوشته سعی می‌گردد با نگاهی به شرایط ساختاری فضاهای تولید

در این چند مجموعه روشن گردد که تحول به سطح تولید صنعتی به‌طور مستقیم چه تأثیری بر ساختار فضا گذاشته است.

در این پژوهش به‌منظور دسترسی به نتایج مطلوب محوطه‌های مورد نظر (۴ محوطه صنعتی: دو نمونه از دوره قاجار و دو نمونه از دوره پهلوی) مورد مطالعه معمارانه و بصری قرار گرفتند. داده‌های حاصل از این مطالعات به‌صورتی ترکیبی و ساده‌شده (در قالب طرح از ترکیب اجزا و نه در قالب پلان معماری) مورد مطالعه فضایی و تاریخی قرار گرفتند. به‌منظور دستیابی به تحلیل ترکیبی از فضا از نرم‌افزار (*Varoudis 2014 DepthmapX*) استفاده شده تا بتوان داده‌ها را در قالب نمودارهای کلاسیک روش‌شناسی نحو فضا^(۱) (*Hillier and Hanson 1984: 143-*) مطالعه نمود. به‌منظور دسترسی به تحلیل تاریخی مجموعه‌ای از مدارک عکاسانه و اسنادی از فضاهای تولیدی و کارگاهی مورد مطالعه قرار گرفت که در اینجا تنها به‌صورت ساده‌شده‌ای ارائه می‌گردد. با قرار دادن فضاهای تولیدی مورد مطالعه در بستر تاریخی تحول در اقتصاد و شیوه تولید، این امکان وجود خواهد داشت که بتوان نظم فضایی را در قالبی ملموس عرضه نمود.

چنین مسئله‌ای یک پرسش تاریخمند است که نیاز به درک از تحول فضاهای تولید قدیم دارد. بنابراین در اینجا سعی گردیده که تغییر در ساختار فضاهای تولیدی در چهارچوب تحول شیوه‌های تولید توضیح داده شود. شیوه‌هایی که هر یک به‌نحوی متمایز، شرایط متفاوتی را در انجام کار به عنوان یک امر اجتماعی و تولید به عنوان یک امر اقتصادی با خود همراه داشتند.

۲. مبنای نظری و روش پژوهش: صنعتی‌شدن، باستان‌شناسی و ساختار فضا

مطالعه ساختار تولید، مسئله جدیدی نیست. تولید در یک جامعه یکی از مسائل مطالعاتی اصلی در علم اقتصاد است و بنابراین همواره در قالب منشأ ثروت مورد توجه اقتصاددانان بوده‌است. پاسخ سیاسی به تولید مدرن نیز در قالب پدیدآیی سوسیالیسم نوین و تحول اقتصاد سیاسی به شکل مارکسی آن در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز در بستر درک سیاسی قدیم از مسئله اتوپیا (*Fourier 1970*) شکل گرفت، ادامه همان نوع توجه به مسئله تولید بود.

اما صنعتی‌شدن با افزایش کمی و کیفی در تولید، عرضه، کار، جمعیت و تقسیم کار اجتماعی (*Hobsawm 197: 1919; Marx 1919: 51-54; Flanagan 2010: 159; 1975*) کیفیت نگاه به دوگانه جامعه و اقتصاد را متحول ساخت. نیمه اول قرن نوزدهم (طبیعتاً در بریتانیا و نه اروپا که تنها بلژیک کاملاً صنعتی شده بود) دوره جدل بر سر ناهنجاری‌های اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی حاصل از صنعت به‌ویژه در مورد کودکان و طبقه کارگر بود (*Nardinelli 1980: 740-741*). پدیدآیی تفکرات سوسیالیستی-اتوپایی آنری دو سن‌سیمون (*Durkheim 2009[1959]*)، شارل فوریه (*Fourier 1971*) و رابرت اون (*Clayton 1908*) و سوسیالیسم آینده‌دار مارکس (*Marx 1919*) و بین‌الملل‌های اول و دوم در پاسخ به شرایط موجود طبقه کارگر پدید آمدند. پاسخ‌هایی که اوج آن‌ها را می‌توان در کومون پاریس مشاهده کرد (*Rougerie 2014*).

صنعتی‌شدن، یکی از مهم‌ترین عواملی است که به دوره جدید هویت فعلی آن را بخشیده‌است و به همین دلیل بخشی از امر مدرن است. "سطح تولید سرمایه‌داری" (*Marx 1919: 197*) به همان اندازه که در پدیدآیی دوره مدرن نقش داشته از آن تأثیر گرفته‌است. نکته اصلی در اینجا این است که صنعتی‌شدن بخشی از روند

تاریخی مدرنیته است که همین مطالعه آن را در قالب یک امر فرهنگی دشوار می‌سازد. هدف چنین مطالعه‌ای باید دستیابی به روایتی جامع از صنعتی‌شدن به‌عنوان یک امر فرااقتصادی از طریق خوانش فراگیر برهمکنش بخش‌های گوناگون یک اجتماع در بافت تاریخی خویش باشد.

باستان‌شناسی می‌تواند در دستیابی به بخشی از این روایت یاریگر باشد. گسترش باستان‌شناسی دوره متأخر در ایالات متحده در قالب یک حوزه پژوهشی نظریه‌مند توانسته الگوی مناسبی از مطالعه فرایندهای شکل‌گیری فرهنگ مدرن مادی را ارائه دهد. این بخصوص از دهه ۱۹۸۰ میلادی و با شکل‌گیری پروژه آنابولیس توسط مارک لئونه و تمرکز وی بر نموده‌های سرمایه‌داری در فرهنگ مادی، بیش از دیگر مطالعات نمایان گشته‌است (Leone 1985; 1995). مطالعه بلندمدت لئونه، بخشی از رویکردی نظری در باستان‌شناسی متأخر است که مبنای خیزش مدرنیته را در شکل‌گیری سطح تولید سرمایه‌داری می‌داند. این سطح از تولید، باستان‌شناس را با دو عرصه اصلی روبرو می‌سازد: عرصه تولید (Casella 2005) و عرصه مصرف (Symonds 2005). سطح تولید به پدیدآیی ماده تولید می‌پردازد و تمام شرایطی که انسان در این مرحله با آن روبروست. در مقابل سطح مصرف، در بیانی کلی تمام شرایطی است که فرهنگ مادی پس از تولید با آن روبرو می‌گردد. عنوان "مصرف" روکشی است بر پیچیدگی شرایط فرهنگ مادی در سطح اجتماعی آن.

اما این نوع قطبیت ساده در موضوعیت‌دهی به رفتار انسان مدرن، تنها مبتنی بر وجه اقتصادی چنین رفتاری است. رفتارها و نیازهای فرااقتصادی انسان سبب می‌گردد که در مواجهه باستان‌شناس با امر مدرن، توجه صرف به فرایند تولید در معنای اقتصادی آن بسیار خام باشد. مارکس با نوشتن سرمایه (1919) نشان داد که تولید یک فرایند فرهنگی است و بدین معنا اولین گام را (علیرغم تأکید وی بر ماتریالیسم تاریخی) در شکل‌گیری این مفهوم برداشت که انسان در هر لحظه از زندگی خویش در حال تأثیر گذاشتن و تأثیر گرفتن از عوامل متعددی است که اقتصاد یکی از آنهاست.

بنابراین تأکید لئونه بر سرمایه‌داری تلاشی است در جهت چهار چوب‌دهی به نگاه صرفاً اقتصادی به فرهنگ مادی و تولید آن به‌صورت صنعتی و بنابراین قرارداد آن در قالب مجموعه روایی سرمایه‌داری. باین-وجود، شاید سرمایه‌داری در قالبی که در طول دو قرن گذشته در غرب تعریف گشت، نتواند به‌خوبی صنعتی‌شدن را در دیگر مواضع تعریف کند. این مسئله‌ای است که نیاز به روشن‌شدن آن به‌خوبی در جوامع پیرامونی، استعماری، پسااستعماری حس می‌شود. تلاش برای جبران عقب‌ماندگی که یکی از ویژگی‌های ملل پیرامونی بود (که ربط مستقیم به موضوع این متن دارد) سبب پدیدآیی مفاهیم توسعه و رشد اقتصادی گشت که برخلاف تولید سرمایه‌داری در اروپا متأثر از ملیت‌گرایی و استقلال سیاسی-اقتصادی بودند (Tomlinson 2003). مسئله انسان مدرن در کشورهای پیرامونی چگونگی واکنش وی به محیطی پسااستعماری است که سرمایه‌داری در آن به‌ندرت از حد دولتی آن فراتر رفته به یک سازمان اقتصادی پویا بدل می‌گردد. جدل چنین انسانی قالبی سیاسی دارد. بنابراین الگوهایی که در فرهنگ مادی یک جامعه صنعتی پیرامونی جست‌وجو می‌گردند، همواره در همگرایی با الگوهای فرهنگ سرمایه‌داری در غرب نیستند.^(۲)

رویکرد باستان‌شناختی به مسئله صنعتی‌شدن، تاکنون تا حدی در قالب مطالعه فناوری محدود بوده‌است (Falser 2001: appendix 6.1: 1-9) و به همراه مسئله توجه به چهارچوب‌های فرهنگی شکل‌دهنده و شکل‌گیرنده در یک مجموعه صنعتی چندان مورد توجه انسان‌شناسان محقق در دوره متأخر نبوده‌است. از جمله

مطالعات روشمند باستان‌شناختی در این حوزه به‌غیر از پروژه لئونیه در آنابولیس، مطالعه رزیستانس^۱ توسط مروزوسکی و دیگران در کارخانجات لاول (Mrozowski et al. 1996) و شکل در هارپرزفری (Shackel 1996) است. رزیستانس مسئله‌ای است که به‌نحوی فراگیر توسط باستان‌شناسانی که طبقات پایین را مطالعه می‌کنند موردعلاقه قرار گرفته و یکی از خصوصیات "توده خاموش" در مقابله فرایندهای قدرتی است که از بالا تحمیل می‌گردند. بااین حال رزیستانس تنها بخشی از چهارچوب اجتماعی-زیستی در جامعه صنعتی توجه بیش‌از حد به آن نبایستی جای روایتی جامع‌تر از صنعتی‌شدن را بگیرد.

رویکرد باستان‌شناختی در مطالعه بقایای تولید صنعتی، عمدتاً متکی بر سازه‌های پابرجاست. نکته‌ای که می‌توان آن را از طبقه‌بندی سازمان ثبت مهندسی ایالات‌متحده^۲ دریافت (Falser 2001: appendix 6.1: 1-9). در این طبقه‌بندی، عمده محوطه‌ها سازه‌هایی هستند که از حیث سطح فن‌آوری ساخت و نوع کارکرد "صنعتی" هستند. این تقسیم‌بندی چندان مقبول رویکرد عام‌تر به تولید نیست که بر مبنای آن بسیاری از عناصر صنعتی‌شدن در محوطه‌های دیگر، به‌ویژه محوطه‌های مسکونی با تنوع فراوانی از داده‌های تولیدی به دست می‌آید (Mrozowski et al. 1996)، نیز به دست می‌آیند. در هر صورت، آنچه روشن است وابستگی عمده این محققان به محوطه‌هایی است که به‌دلیل نوع ساخت‌وساز^۳، فاصله زمانی با حال و به‌ویژه عدم امکان کاوش در محوطه‌های شهری امروزی، به‌ندرت نیاز یا امکان کاوش دارند.

این نوع وابستگی نسبی به‌خصوص در اینجا نیازمند مطالعه روشمند فضا برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مورد نظر است. فضا یک مفهوم معمارانه است و به‌همین دلیل معماران همواره درکی طبیعی از نظم احجام و زوایای متعدد آن نظم مانند تزیین، چینش، جای‌یابی و سلسله‌مراتب داشته‌اند. به‌همین دلیل مطالعه فضا چه در قالب پدیدارشناختی آن (Bachelard 1967) و چه در قالب شناختی (Cousin 1980) پژوهشی سابقه‌مند است. اما برای باستان‌شناسی، درک فضا نیازمند روشی ارگانیک است که بتواند در فقدان انسان (به‌خصوص هنگامی که انباشت باستان‌شناختی برای بازیابی رفتار انسان وجود نداشته‌باشد) تحلیلی جامع از نظم فضایی و رفتار محتمل انسان در آن به دست دهد.

بیل هیلیر و ژولین هانسون با انتشار کتاب "منطق اجتماعی فضا" (1984) پایه‌گذار "نحو فضا"^۴ به عنوان روشی ارگانیک برای خوانش چینش فضایی گشتند. این روش که تا سطح بالایی متأثر از نظریه گراف است، متشکل از تعدادی نمودار برای خوانش چینش فضایی است. اساس بهره‌گیری از این نمودارها این است که انسان به‌طور طبیعی در مقابل نظم خاصی که در هر فضا وجود دارد، رفتار فضایی خاصی را برمی‌گزیند. از سوی دیگر، درک انسان از برخی شرایط زیستی خویش سبب می‌گردد که چینش فضاها به‌نسبت متغیرهای محیطی متعدد و کارکرد، از همدیگر متفاوت باشند. مهم‌ترین استفاده‌ای که باستان‌شناسی از نحو فضا کرده- است، استفاده از تحلیل دسترسی^۴ (برای مثال بنگرید به Regev 2009: 85-99) است که بر مبنای آن شیوه خاصی دسترسی و میزان رسوخ‌پذیری در فضاها روشن‌گر کارکرد فضا است. در اینجا برای مطالعه نسبت فضاها

^۱ Resistance

^۲ HAER: Historic American Engineering Record.

^۳ Space Syntax

^۴ Access Analysis

علاوه بر تحلیل دسترسی از تحلیل نقشه‌های محدب^۵ (Hillier and Hanson 1984:1) برای سنجش میزان یکپارچگی و عمق استفاده شده است.

علیرغم اینکه نحو فضا امکان خوبی برای مطالعهٔ روشمند و بصری یک فضا ارائه می‌دهد، اما ناتوان از بیان تفسیری باکفایت متناسب با "نمودارهای" درخشان خویش بوده‌است. تلاشی که هیلیر (1999[2007]) برای تفسیر رفتار انسانی در فضا ارائه می‌دهد به دلیل وابستگی به روش تجربی خویش ناچار به میزان بالایی ناتوان از بیان ارتباط بین امر معمارانه و شرایط انسانی در هر محیط گشته‌است. به همین دلیل مطالعهٔ هر فضا ناچار از توجه به شرایط زمانی پدیدآورندهٔ آن است. این لزوماً به این معنا نیست که فضا از دل آن زمان متولد شده، بلکه در سیر روایی مطالعهٔ انسان و اجتماع، در اینجا صنعتی شدن آن، توجه به مفاهیم پدیدآمده در یک بستر زمانی می‌توان سرنخ‌هایی برای شکل‌دهی به روایت تاریخی از فرهنگ مادی فراهم آورد.

۳. باستان‌شناسی فضاهای تولید در شهر تهران

در حال حاضر از ۱۲۲ فضای صنعتی که در تهران در سال ۱۳۲۰ شمسی وجود داشته (پاکدامن ۲۵۳۶: ۱-۳۳۳) تنها ۷ فضای صنعتی باقی مانده‌است. این‌ها شامل کارخانهٔ قند کهریزک (۱۲۷۴ شمسی) (معمارزادهٔ تهرانی ۱۳۲: ۳) متروک، کارخانهٔ برق بریانک (۱۳۰۱) (بلدیه ۱۳۰۰: ۱۰) موزهٔ حیات وحش، کارخانه‌های سیمان (۱۳۱۲) (اطلاعات ۹ دی‌ماه ۱۳۱۲: ۱) متروک و گلیسیرین (۱۳۱۹) (Murray 1950: 150) متعلق به ارتش) در شهر ری، سیلوی گندم (۱۳۱۸) (مجلهٔ اطاق تجارت ۱۳۱۸) و کارخانهٔ بلورسازی (۱۳۱۶) (مجلهٔ اطاق تجارت ۱۳۱۸) (هر دو در حال فعالیت) در جنوب تهران، مجموعهٔ صنعتی دخانیات در خیابان قزوین (۱۳۱۶) (طاق تجارت ۱۳۱۴) دولتی می‌باشند. در اینجا تمرکز مطالعه بر کارخانه‌های قند کهریزک، برق هفت‌چنار، سیمان ری و سیلوی گندم است که امکان مطالعهٔ آن‌ها وجود داشت و ساختار فضایی آن‌ها به نحوی مناسب در دست است. با توجه به هدف این مقاله که مطالعهٔ تحول در ساختار فضا با توجه به فرایند صنعتی‌شدن کار می‌باشد، توجه اصلی به فضاهایی از این کارخانه‌هاست که فرایند تولید در آن‌ها صورت می‌گرفته‌است و از فضاهای خدماتی و مدیریتی صرف‌نظر می‌گردد.

کارخانهٔ قند کهریزک مجموعه‌ای ساختمانی است که در زمینی به وسعت ۵۰۸۶۰ مترمربع قرار دارند (معمارزادهٔ تهرانی ۱۳۷۹: ۱۵). ساختمان‌های این مجموعه مربوط به زمان‌های مختلفی هستند به گونه‌ای که ساختمان‌های بخش جنوبی مجموعه در دورهٔ قاجار ساخته شده‌اند، ساختمان‌های غربی و شمالی با توجه به نوع مصالح مربوط به زمان پهلوی دوم و ساختمان مرکزی مجموعه ساخت دو دورهٔ قاجار (سیلوه‌های کم‌ارتفاع) و پهلوی اول (سیلوه‌های مرتفع) می‌باشند. از میان مجموعه فضاهای متعدد کارخانه، تنها فضای مرکزی است که احتمالاً برای تولید استفاده می‌شده‌است. تصویری نیز که از ابتدای شروع به کار کارخانه عکاسی شده (تصویر ۱) به خوبی نشان‌دهندهٔ نوع کاربری این فضا می‌باشد.

فضای فوق به وسعت ۴۹۰۰ متر مربع در مجموع از ۲۰ فضا با مساحت‌های متعدد تشکیل شده‌است که ۸ فضای آن فرم سیلو دارند (معمارزادهٔ تهرانی ۱۳۷۹: ۳۳). با توجه به نسبت ارتباط بین فضاها می‌توان تا حدی متوجه سلسه‌مراتب کارایی آن‌ها شد. میزان رسوخ‌پذیری بین فضاهای داخلی این بخش مقدار نسبتاً یکسانی

^۵ Convex map

است، تنها در محور PKO (تصویر ۲) این میزان بالا می‌رود. فضای P با رسوخ‌پذیری ۶ و فضای K با رسوخ-پذیری ۴ بیشترین ارتباط را با فضای مجاور دارند و در این میان فضای K از اهمیت بالایی برخوردار است زیرا تنها بنایی است که فضاهای غربی را با سیلوهای شرق این بخش متصل می‌کند. وسعت این فضا (۱۶۸ متر مربع) بیش از آن است که بتوان آن را یک کریدور محسوب داشت. فضاهای دیگر با توجه به حاشیه‌ای بودن به نظر می‌رسد مقصد فعالیت‌های اصلی بوده‌اند که در این بخش انجام می‌گرفته‌است.

از سوی دیگر فضاهای باز پیرامون این بخش با بیش از ۳۱ خروجی که در کناره‌های ساختمان وجود دارد بیشترین میزان رسوخ‌پذیری را دارا می‌باشند. این امر نشان می‌دهد که فضاهای آزاد به‌طور طبیعی بیشترین پتانسیل برای فعالیت را دارد، به‌ویژه فعالیت‌هایی که نیاز به استفاده از تجهیزات درون ساختمان کارخانه را نداشته‌باشد. جدای از آن، فضاهای آزاد بیشترین پتانسیل برای انجام فعالیت‌ها خارج از محدوده کار را داشته‌اند. همان‌طور که نمودار عامل (۴) کارخانه (تصویر ۳) نشان می‌دهد اگر عامل کار و وظیفه که معیار اصلی تعیین‌کننده حرکت در این نوع فضا است، کنار گذاشته‌شود فضاهای آزاد بیشترین امکان حرکت و چرخش را در سطح مجموعه فراهم می‌کنند.

تصویری که در سال تأسیس کارخانه از آن برداشته شده است (تصویر ۱) نشان می‌دهد که خط ریلی به سمت سیلوها حرکت می‌کرده و مجموعه مواد اولیه در خارج از مجموعه کارخانه قرار داشته که به‌خوبی مؤید این است که بخشی از فعالیت در خارج از فضای ساختمانی انجام می‌شده‌است. همچنین این تصویر نشان می‌دهد که دیگر ساختمان‌هایی که در جنوب مجموعه قرار داشته و معماری طاقی ایرانی دارند احتمالاً کاربرد خدماتی-مدیریتی داشته‌اند.

کارخانه برق و جوراب‌بافی بریانک به وسعت ۶۹۰۰ مترمربع متشکل از ۶ فضای ساختمانی است که دو فضای اصلی که فرایند تولید در آن صورت می‌گرفته در بخش جنوبی مجموعه چسبیده به هم در راستای شرقی-غربی قرار دارند. فضای کوچک‌تر غربی به وسعت ۱۷ در ۱۹ متر، ساختمانی مرتفع است که امکان ورود به فضای بزرگ‌تر و کشیده‌تر شرقی (۳۷ در ۱۷ متر) را فراهم می‌آورد. این فضا با توجه به کشیدگی آن که امکان چینش مناسب نیروی کار را فراهم می‌آورد و همچنین با توجه به ۲۱ پنجره‌ای که دورتادور آن قرار گرفته (به‌منظور تأمین نور کافی؛ مسئله‌ای که برای فعالیت‌های صنعتی بسیاری حیاتی است) احتمالاً فضای اصلی تولید بوده‌است. دودکش کارخانه در بخش شمالی قرار دارد و نشان می‌دهد که موتورخانه کارخانه در این بخش قرار داشته اما اینکه کدام‌یک از دو ساختمان بخش شمالی محل اصلی فعالیت موتور بوده‌اند، به‌دلیل تغییر کاربری مجموعه به‌درستی مشخص نیست.

کارخانه بریانک فضای کوچکی است که توسط بلدیۀ تهران برای افزایش میزان الکتریسیته شهر ایجاد شد (بلدیه ۱۳۰۰: ۱۰) و بعدها به کارخانه جوراب‌بافی تغییر کاربری داد. کوچک‌بودن این فضا، علی‌رغم از شکل افتادن ساختار اصلی آن به‌دلیل تغییر کاربری این امکان را فراهم می‌آورد که در کنار دیگر کارخانه‌های بزرگی که از تهران زمان پهلوی اول باقی‌مانده‌است، بتوان برخی ویژگی‌های کار در فضاهای ساده را تشخیص داد. بخصوص که نوع ساختمان و معماری فضا آن را در ارتباط با تولید پیشاصنعتی در سیستم تولید کارگاهی مرتبط می‌سازد. این به‌ویژه از این جهت که تولید جوراب‌بافی از گونه فعالیت‌هایی است که صنعتی‌شدن آن به-کندی صورت می‌گیرد (Plamer and Neaverson 1998: 69)، امکان تفسیر بالاتری به محقق می‌دهد.

کارخانه سیمان ری فضایی است به وسعت ۸۷۳۵۸ متر مربع که در محله صفائیة شهر ری امروزی قرار دارد. از هنگام تأسیس در سال ۱۳۱۲ تا هنگام تعطیلی آن در سال ۱۳۶۲ شمسی، کارخانه تغییرات زیادی را در ساختمان خویش مشاهده نمود که مهم‌ترین آن‌ها در سال ۱۳۱۶ و ۱۳۳۰ اتفاق افتاد که در هر یک از این دو دوره با افزایش ظرفیت تولید کارخانه‌ها (به‌ترتیب اضافه‌شدن کوره ۲۰۰ تنی و ۳۰۰ تنی) همراه بود (کنت ۱۳۸۵: ۱۰۴).

فضای امروزی کارخانه از حیث تنوع کاربری به ۴۱ بخش تقسیم می‌شود. ساختار فضایی این اجزا بسیار پیچیده‌تر است و تنوع بالایی از حیث هم‌نشینی و ارتباط را عرضه می‌دارد. از این میان بخش اصلی کارخانه که براساس تصاویر و نوع کاربری به زمان حکومت پهلوی اول تعلق دارند (مجله اطاق تجارت شماره ۱۴۴، ۱۳۱۵: ۷؛ مجله اطاق تجارت شماره ۱۶۴، ۱۳۱۶: ۱) حدود ۱۳ بخش از این ۴۱ بخش را در برمی‌گیرد (تصویر ۷) که نشان‌دهنده میزان گسترش بالای کارخانه در دوره‌های بعدی است. بر مبنای این مسئله، براساس مساحت بخش‌هایی از بنا که متعلق به دوره پهلوی اول بودند وسعت اصلی کارخانه در این زمان حدود ۱۳۵۷۰ متر-مربع بوده‌است.

مطالعه شاخصه‌های فضایی کارخانه سیمان ری نیز همانند کارخانه کهریزک از اهمیت فضاهای آزاد بیرون کارخانه سخن می‌گوید (تصویر ۹). این شاخصه اصلی همراه با اهمیت یافتن فضاهای انباری در کنار فضاهای تولیدی است. بخش *D* در تصویر ۷ انبار کلینکر ساختمان سیمان است با وسعت ۵۲۳۹ مترمربع (۳۸ درصد کل وسعت فضاها). این مساحت نشان می‌دهد که همانند کارخانه کهریزک فضاهای توخالی که کاربرد تولید و ذخیره داشته‌اند از حیث وسعت اهمیت بالاتری پیدا کرده‌اند و در کنار آن فضاهای اصلی تولید فشرده شده‌اند. بخصوص که فضایی مانند انبار کلینکر با وسعت بالای خویش، هیچ‌گونه امکان خروجی به اطراف ندارد و ورود خروج از طبقه بالا صورت می‌گیرد و بارگیری کلینکر با استفاده از جرثقیل صورت می‌گرفته‌است که در آن واحد، گنجایش بیش از ۲ نفر را نداشته‌است. با توجه به اینکه کارخانه در این دوره در حدود ۶۰۰ کارگر داشته‌است (همان). سهم این بخش از نیروی کار تنها ۰٫۳ درصد بوده‌است.

فضاهای هر دو کارخانه قند کهریزک و سیمان ری فاقد عنصر گردش‌پذیری^(۵) هستند. کریدور و فضای انتقالی وجود ندارند و فضاهای واسطه برای عبور و مرور بسیار اندک هستند. این بدان معناست که ارتباط مستقیم فضایی بین فضاهای مختلف وجود نداشته‌است. البته این لزوماً بدین معنا نیست که ارتباط بین اجزای فرایند کار محدود بوده، اما به هرصورت ارتباط فضایی با فاصله‌گرفتن از نظم عبور و مروری و بدین-ترتیب شلخته‌شدن ارتباط بین اجزای تولید، وابستگی مستقیم به هم را از دست می‌دهند.

فضای کارخانه سیمان بدان‌صورت که در سال ۱۳۲۰ وجود داشته از دو بخش اصلی تولید ماده اولیه سیمان (کلینکر) (*FGIJKLMN*) و سپس آسیاب تولید سیمان (*ABC*) تشکیل شده است. پیونددهنده بین این دو بخش انبار کلینکر است که در واقع محور تقارن در فعالیت‌های فضا بوده‌است. این تقارن و دو بخشی بودن کارکردی فضاها مطابق ماهیت پیچیده‌ای که مبنای تقسیم دقیق کار بوده شکل گرفته‌است. تقسیم کار یکی از ویژگی‌های شاخص در فرایند صنعتی‌شدن است (Schneider 1957: 34) که در یک کارخانه که بر مبنای تولید ماشینی فعالیت می‌کند طبیعتاً وجود خواهد داشت اما در هیچ کدام از نمونه‌هایی که تا اینجا مطالعه شده‌اند، این ویژگی‌ها چنین به‌عنوان شاخص و بر مبنای تقارن فیزیکی فضاها خودنمایی نکرده‌اند.

آنچه در مورد فضاهای تولید صنعتی ایران در زمان پهلوی اول (عمدتاً سرمایه‌گذاری‌های دولتی) صادق است، تولید ساختمان بدون توجه به زیبایی معمارانه و تنها با تمرکز بر کارایی بنا بوده‌است. فضاهای سیلویی و مکعبی که پس از تصویب قانون کارخانه‌ها در سال ۱۳۱۵ (مجله اطلاق تجارت، سال هفتم شماره ۱۴۱، ۱۳۱۵: ۴-۶) به عواملی چون نور و ارتفاع بنا توجه جدی نمودند. بنابراین خشونت در ریخت فضا در کارخانه‌های این زمان امر عجیبی نیست. اما در کارخانه سیمان علیرغم وسعت و پیچیدگی که تولید سیمان با خود دارد، این پراکندگی با نوعی نظم و قرینگی درونی بر مبنای کارکرد همراه است.

سیلوی غله تهران در زمینی به مساحت ۱۹۰ هزار مترمربع و با زیربنای ۱۶ هزار مترمربع ساخته شد (مجله اطلاق ۱۵ شهریور تجارت ۱۳۱۸، سال یازدهم، شماره ۲۱۲: ۳). ساختمان سیلو ۵ طبقه می‌باشد و برج آن با یازده طبقه برای فرایند جانبی مربوط به ذخیره غله ایجاد شده است (همان). موقعیت قرارگیری این سیلو در کنار خط ریل راه‌آهن از اهمیت استراتژیکی این بنا برای شهر تهران خبر می‌دهد، هر چند هم‌اکنون خط ریل داخلی مجموعه استفاده نمی‌شود. جدای از آن ساخت سیلو در این منطقه دومین پروژه از مجموعه سرمایه‌گذاری در این منطقه از تهران بود که پیش از آن با کارخانه بلورسازی (۱۳۱۶) (مجله اطلاق تجارت، ۱۵ شهریور ۱۳۱۸، سال یازدهم، شماره ۲۱۲: ۵-۸) و پس از آن با ساخت کارخانه چیت‌سازی (۱۳۲۴) ادامه یافت.

مجموعه سیلو دو شاخصه اصلی از حیث فضایی دارد. اول ارتفاع بسیار بالای مجموعه (ارتفاع برج سیلو ۵۲ متر می‌باشد) (مجله اطلاق تجارت ۱۳۱۸، سال یازدهم، شماره ۲۱۲: ۳). به‌نظر می‌رسد با چنین ارتفاعی، سیلوی گندم مهم‌ترین عامل شکل‌دهی به خط آسمان تهران (حداقل در جنوب شهر) بوده‌است. تأثیر ضمنی این امر بسیار مهم است زیرا این به‌طور اساسی ارجاع به قدرت حکومت (توانایی وی برای ساخت چنین بنای عظیمی) برای کنترل کردن و حفظ نظم شهر (مجموعه‌ای حیاتی که توسط حکومتی نظامی ساخته شده) دارد.

دوم، ماشین‌شدن کامل در این مجموعه‌است. به‌ندرت فعالیت در مجموعه وجود دارد که نیاز به دخالت مستقیم انسان در تولید محصول داشته‌باشد. این واسطه‌ای بودن فعالیت انسانی خود را در نظم فضایی نیز نشان می‌دهد. انبوه ماشین‌آلات در مجموعه سبب می‌شود که جریان حرکت در فضا را نه ساختمان بلکه همجواری ماشین‌ها تعیین کنند. به‌عبارت دیگر انسان باید نظم و ذهنیت خویش از فضا را در نسبتی اجباری با ماشین‌آلات بازتعریف کند. این مسئله‌ای است که احتمالاً در مورد کارخانه سیمان ری نیز، که امروزه ماشین‌آلاتی در آن وجود ندارد، صادق بوده‌است.

بخش زیادی از فضای اصلی سیلوی غله را محیط غیرقابل دسترسی سیلوها در برمی‌گیرد (حدود ۷۱ هزار مترمکعب از ۱۳۰ هزار مترمکعب حجم کل مجموعه). با توجه به اینکه در این بنا، برخلاف دیگر مجموعه‌های مطالعه‌شده، گستره عمودی بنا از اهمیت بالاتری نسبت به گستره افقی برخوردار است، بخش بالایی از رفتار و آمد از طریق پله برای دستیابی به بالاترین طبقات بوده‌است و این میزان (با توجه به اهمیت طبقه پنجم برای نظارت بر تصفیه غله) بدان میزان بوده که انرژی بالایی را مصرف کند. به‌عبارت ساده‌تر، حرکت عمودی در فضا ساده و تک‌مقصودی بوده و این سبب نوعی یک‌نواختی از درک محیط و تا حدی اتلاف انرژی است (گزارشی از بهره‌گیری از بالابر در سال‌های ابتدای استفاده از مجموعه نیست).

مجموعه فضاهای مطالعه‌شده در اینجا هر کدام ویژگی‌های مختص خود را در شکل و ساخت فضا داشتند. باین‌حال چند مشخصه مشترک در این بین وجود دارد. پراکندگی (کارخانه قند کهریزک، کارخانه سیمان ری،

کارخانه برق بریانک)، دسترسی با واسطه فضای باز (کارخانه قند کهریزک، کارخانه سیمان ری، کارخانه برق بریانک)، افزایش بالای حجم فضاها به نسبت نیروی کار و فشردگی فضاهای اصلی تولید (هر چند که حاصل نیازهای کاربردی مجموعه باشد: کارخانه قند کهریزک، کارخانه سیمان ری، سیلوی غله تهران)، اهمیت ماشین‌آلات در ساخت‌دهی به فضا و احتمالاً حرکت در آن (کارخانه سیمان ری و سیلوی غله تهران) اصلی‌ترین این شاخص‌ها هستند. در مبحث بعدی با نگاهی به ویژگی‌های نظم فضایی در شیوه‌های تولید خانگی و کارگاهی سعی می‌گردد که از طریق مقایسه‌ای نسبی روند تحولی شکل‌گیری فضاهای تولید مورد مطالعه قرار گیرد.

۴. بحث و نتیجه‌گیری: روند تحول در ساختار فضاهای تولید

روند تغییر در شکل فضا و ارتباط فضایی رابطه‌ای علی با تغییر در سیستم اقتصادی-اجتماعی تولید دارد. به صورت پیش‌فرض تا شکل‌گیری صنعتی شدن به عنوان سطح اصلی تولید اقتصادی، ۴ سیستم اصلی روند تولید را اداره می‌کردند. این‌ها به ترتیب عبارتند از: شیوه تولید خانگی؛ تولید واسطه‌ای^۶؛ تولید کارگاهی و در نهایت تولید در کارخانه (Jones 1978:71). هر کدام از این گونه‌های تولید شرایط و ویژگی‌های خاص خود را دارند، اما این ویژگی‌ها مبتنی بر مقتضیات محلی هستند. اساس این گونه‌شناسی بر مبنای تقسیم کار، روش تولید و شیوه توزیع است. بدین صورت که در شیوه تولید خانگی، کالای تولید شده توسط اعضای خانواده (عمدتاً زنان) چنان که در ایران نیز دیده می‌شود (Abdullaev 1963: 115) در بازار محلی به فروش می‌رود و تولید، دستی و با ماشین‌آلات ساده صورت می‌گیرد. در تولید واسطه‌ای، تولید خانه به واسطه تاجر در سطح گسترده‌تری به فروش می‌رود (Schneider 1957: 34). تولید کارگاهی دو هویت متمایز دارد؛ از یک سو تولید سنتی صنعتی است که گاه توسط صنف سازمان‌دهی شده و توسط اصول سنت اداره می‌شود و گاه آزادانه بر مبنای نیاز محلی کار می‌کند (Floor 1984). از سوی دیگر تاجرانی که تولید خانگی را سامان دادند با تجمع سرمایه این امکان را دارند که صنعتگران را در یک مکان جمع کنند (Schneider 1957: 34). این صنعتگران، احتمالاً، عمدتاً از شیوه سنتی تولید می‌آیند تا تولیدکنندگان خانگی که کار آن‌ها بر مبنای ساخت جنسیتی و نوع تقسیم کار دشواری بسیاری برای تقسیم در برابر تاجر قرار می‌داده است. در نهایت شیوه تولید کارخانه‌ای که بر مبنای سطح تولید سرمایه‌داری، تخصصی‌شدن کار، پدیدآیی کارگر نیمه‌ماهر، جدایی نیروی کار از ابزار تولید و ماشین‌شدن فرایند تولید متمایز می‌گردد (Jones 1978:71).

روند شکل‌گیری شیوه‌های تولید فوق، لزوماً در زمانی نیست. چنانکه برای مثال امروزه نیز هر چهار شیوه فوق پهلوی به پهلوی هم در فرایند تولید درگیر هستند، بنابراین باید توجه داشت که مطالعه شکل‌گیری ساختار فضاهای تولید بر مبنای شیوه‌های تولید کالا می‌بایست انعطاف این تحول را مد نظر داشته باشد. بخصوص که در ایران برخلاف بسیاری از کشورهای صنعتی در اروپا پدیدآیی شیوه تولید با حمایت متمرکز از بالا و تحت تأثیر مفهوم [در آن زمان] ابتدایی توسعه شکل گرفته است (فلور ۱۳۷۱) و وابستگی ذاتی به توانایی‌های اقتصادی ایران در آن زمان نداشته است.

^۶ Putting out System

در مورد شیوه تولید خانگی، فرایند زنانه تولید (رجوع کنید به *Abdullaev 1963: 115*) وابستگی تام به امکانات خانه داشت. طبعاً این مسئله تحت تأثیر مرزهای درونی و فرهنگی است که در خانه وجود داشته‌است. در فرهنگ شهری ایران، جدایی اندرونی و بیرونی و تمایز جنسی درون خانه، به محدودیت این نوع تولید دامن می‌زده‌است. مسئله‌ای که طبعاً در مجموعه فضاهای ساده‌تر (به‌ویژه در روستا و سکونتگاه عشایری) محلی از اعراب نداشته‌است. چنانکه برای مثال چنانکه در تصویری از هولتسر (هولتسر ۱۳۹۲: ۲۲۱) فضای باز بیرون در یک سکونتگاه روستایی یا عشایری ممانعتی برای کار پدید نمی‌آورده‌است. درحالیکه در شهری مثل کاشان، فضای تولید، گاه محلی اختصاصی در درون خانه بوده‌است (مجله اطاق تجارت شماره دوم آذر ماه ۱۳۰۸).

تولید صنعتی کارگاهی مراتب مختلفی به خود می‌گیرد و به عبارتی یکی از پیچیده‌ترین مراحل شکل‌گیری تاریخی شیوه تولید است که یک پای آن در شیوه تولید مطابق ساختار اجتماعی قدیم است و پای دیگر آن در تولید کارگاهی مبتنی بر سطح تولید سرمایه‌داری می‌باشد. از یک‌سو ساختار صنف بر مبنای سنت (*Floor 1984*) تنها بخشی از تولید را اداره می‌کرد. از سوی دیگر تولیدی که زیر نظر صنف نبود به احتمال از بسیاری از ویژگی‌های عضو صنف بودن (مانند حضور در بازار) بی‌بهره‌بود. در کنار آن، مدارک محدودی برای تولید متمرکز دولتی که مرحله پیشین تولید سرمایه‌داری و هم‌تراز با تولید در کارگاه است، وجود دارد که درک این مرحله مهم را تا حد بالایی محدود به استنتاج‌های ابتدایی می‌کند. مسئله دیگر تولید در شرایطی است که مبادله اقتصادی چندان از اهمیت برخوردار نیست (این خود جای پرسش دارد) و تنها محدود به برآوردن نیازهای مستقیم است چنانکه در روستا مشاهده می‌گردد و طبعاً ساخت فضایی خود را می‌طلبد. شاید مهم‌ترین نکته مقدماتی در مورد تولید صنعتی در کارگاه وجهه اجتماعی آن به‌عنوان کار مردانه است که آن را از محیط خانه جدا می‌کند. این شاید به برتری فرضی کار [مردانه] به معنای اقتصادی آن برگردد. سوالی که جست‌وجوی پاسخ آن نیازمند مطالعه بیشتر در ادبیات کار در ایران پیشامدرن است.

ساختار فضا در این نوع تولید به تناسب وجهه اجتماعی و سازماندهی آن چهره‌های متفاوتی می‌گیرد. کار در بازار که اغلب زیر نظر صنف بوده‌است (*Ibid*) اغلب در حجره‌های بازار سازمان می‌یافته‌است. در اینجا فضا هم متعلق به تولید بوده‌است و هم فروش، اما در بسیاری از مواقع فضای مورد نیاز برای کار کفاف لازم برای هر دو را نمی‌داده‌است. چنین مسئله‌ای را به‌سادگی می‌توان از طریق مدارک تصویری دوره قاجار متوجه شد که فرایند کار در جوار فضای بیرون آن صورت می‌گرفته‌است (تصویر ۸). چنین مسئله‌ای در بازار سبب گسترش فضای کار به بیرون از فضای اصلی تولید و فروش و مهم‌تر از آن افزایش تقابل چهره به چهره (*Goffman 1956: 1-7*) نه فقط با مشتریان بلکه با سایر اعضای بازار می‌گردد. این به همراه این نکته است که ساخت پیچیده‌ای که برای حرکت در بازار وجود دارد (تصویر ۹) سبب می‌گردد که عبور و مرور بیش از آنکه به توانایی جهت‌یابی وابسته باشد به تجربه زندگی و کار در بازار محدود باشد و این از عوامل مهم ساخت‌دهی به وجه اجتماعی کار در بازار است.

تولید کارگاهی تحت نظارت دولت از مواردی است که در آن نمی‌توان ساخت مشخصی را در فضا پیدا نمود. تنها نمونه در دست از دوره قاجار قورخانه حکومتی است که در آن بر مبنای توصیفات اعتمادالسلطنه (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۳: ۹۳) مجموعه‌ای نسبتاً نامنجم از کارگاه‌های مختلف بوده که تحت نظارت حکومت عمل می‌کرده‌اند. میزان نظارت بر فعالیت این کارگاه‌های منفرد چندان مشخص نیست، اما می‌توان میزانی از نظارت

دولتی برای دستیابی به کیفیت مطلوب را در نظر گرفت که بین نظارت مطلق شیوه تولید کارخانه و شیوه سنتی تولید صنعتی قرار داشته‌است.

در نظر گرفتن کارگاه‌های دولتی بیش از هر چیز در راستای این نکته است که یکی از مهمترین نظریه‌های در مورد سطح اقتصادی ایران، سرمایه‌داری حکومتی-استبدادی است (اشرف ۱۳۵۳: ۴۹-۷) که هر چند در جزئیات آن محل بحث وجود دارد اما به‌هرحال در بحث از سرمایه‌داری (تجمع سرمایه به‌منظور بهره‌گیری در امور اقتصادی) می‌توان از این شیوه تولید به‌عنوان نقطه عطف انتقال به تولید کارخانه‌ای سخن به‌میان آورد. در اینجا است که پدیدآیی کارگاه‌های غیر ماشینی مبتنی بر شیوه تولید سرمایه‌داری محل حرکت به سمت شیوه تولید نوین می‌گردد. شاخصه تولید کارگاهی جمع‌شدن نیروی کار متخصص یا نیمه‌متخصص در یک محل و جدایی نسبی آن از ابزار تولید و محصول تولیدی خویش است (Schneider 1957: 34).

اطلاعات پراکنده‌ای از کارگاه‌های تولیدی در ایران تا پیش از آغاز قرن چهاردهم شمسی در دست است. با این حال می‌توان متوجه شد که مهم‌ترین کارگاه‌های ایران از حیث اقتصادی کارگاه‌های تولید نساجی و به‌ویژه تولید فرش بوده‌اند. از دهه ۱۸۸۰ میلادی، با کاهش ارزش تریاک ایران در بازار بین‌المللی فرش اهمیت بالایی در بالابردن تراز تجارت ایران بازی می‌کرد. با این حال تولید تا انتهای قرن حاصل تولید خانگی بود تا تولید کارگاهی. عبداللہیف توضیح می‌دهد تا ۱۸۹۹ میلادی در آذربایجان حتی یک کارگاه تولید فرش وجود نداشت و کار توسط زنان و در خانه انجام می‌گرفته‌است (Abdullaev 1963: 115). در سال ۱۹۱۴ حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر در تولید صنعتی مشغول بودند که باز از این میان رقم کارگاه‌های دستی روشن نیست (Issawi 1971: 261). اما به‌هرحال به‌نظر می‌رسد که ارزش نوع تولید سبب شکل‌گیری برخی کارگاه‌ها شده است (Abdullaev 1963: 116-122) از میان آنچه در دست است، مهم‌ترین اطلاعات (البته برای باستان‌شناس) حاصل مطالعه عکس‌هایی است که ارنست هولتسر در دو دهه انتهای قرن نوزدهم به‌ویژه از اصفهان تهیه کرده‌است. (۶)

تصویر ۱۰ عکسی است از هولتسر مربوط به یکی از کارگاه‌های ریسندگی اصفهان در ربع آخر قرن نوزدهم میلادی. این تصویر دو نکته روشن دارد. اول اینکه ماشین به فضا سازمان می‌دهد، مسئله‌ای که به‌نیاز صنعت به ابزارهای ریسندگی برمی‌گردد. نکته دوم سلسله‌مراتب سنی (یافندگان بزرگسال و ریسندگان نوجوان) در حین کار است. این بدویت در سازماندهی به فضا و نیروی کار را نکته دیگری تکمیل می‌کند: بر مبنای کیفیت بنا در تصویر به‌نظر نمی‌رسد که هیچ امر خاصی ساختمان را به فرایند تولید متصل نمی‌کند. به عبارت دیگر ساختمان هیچ شاخصه ذاتی (به جز نورگیر بودن که برای چنین فضایی لازم است) برای تبدیل شدن به محل کارگاه ندارد. در کنار آن کیفیت بافت ساختمان که از تصویر مشخص است نشان می‌دهد که احتمالاً ارزان‌ترین فضا برای کار انتخاب شده است. این نکته‌ای است که می‌توان با توجه به تصویر ۱۱ با تأکید بیشتری عرضه گردد. محیط آزاد کار در این تصویر نشان می‌دهد که امکانات کار تنها عامل محدودکننده برای انتخاب فضا در تصویر قبلی بوده است.

در نظام کارخانه‌ای انتخاب یک فضای خاص به‌منظور تمرکز برای سازماندهی بهتر و کسب اطمینان از شرایط محصول است. پدیدآیی کارخانجات در ایران نیز به‌منظور افزایش تمرکز و کمیت تولید، فرض مناسبی است هر چند که چیزی از امیال صاحبان ایرانی کارخانه‌ها در دست نیست. با این حال رسوخ‌پذیری بالای

فضاها و پراکندگی نسبی فضاهای مختلف به هم، که باز یک خاصیت کاربردی است و شاید ربط چندانی به فرهنگ تولید سنتی در ایران ندارد، نشان می‌دهد که خاصیت انعطاف فضایی که در فضاهای قدیم وجود داشت، در اینجا نیز توفیقی اجباری بوده است. با این حال در نبود اطلاع دقیق از نوع وظایف و شرایط تقسیم کار بیش از این نمی‌توان به بیان فرض پرداخت. جدای از این امر، حرکت به سمت تقسیم فضا بر مبنای ماشین و تقسیم کار اولیه بر مبنای خواص عام (سن و بعد از آن جنس) نشان می‌دهد که شاید افتراق بین سیستم کارگاهی و کارخانه‌ای بیش از هر چیز بر مبنای کمیت و کیفیت ساخت بوده تا مبانی اقتصادی اصلی برای تولید.

هنگامی که چهار کارخانه مطالعه شده در این نوشته با سیستم تولید سنتی که مبتنی بر سیالیت و نیاز بوده مقایسه گردند، روشن خواهد شد که عامل اصلی تفاوت‌دهی بین دو نظام اهمیت بالاتر پیوند فیزیکی در نظام کارخانه‌ای است. به عبارت دیگر هم کارخانه به عنوان یک کل و هم نیروی تولید، با ماده کارخانه پیوند نزدیک‌تری دارند تا در نظام تولید کارگاهی. این وابستگی، سازمان را در نقطه‌ای پایین‌تر از کل مادی کارخانه قرار نمی‌دهد، اما برخلاف نظام کارگاهی سنتی، جدا شدن از ساختمان برای سازمان دشوار است: هزینه اقتصادی سبب می‌شود که تمامیت کارخانه به گونه‌ای ساخته شود که بهره‌گیری از آن تا مدت‌ها ادامه یابد. تداوم در زمان و فضا با ریشه‌یابی در ساخت فرهنگی، وابستگی به فیزیک را با گذر زمان افزون می‌نماید. چنانکه در نمونه‌ای مانند کارخانه سیمان ری، تاریخ پنجاه ساله کارخانه آن را به نمادی ارزشمند برای تمام کارکنان آن تبدیل نمود (حسن فراهانی، مدیر مالی و اداری کارخانه: مصاحبه شخصی).

نظام کارخانه‌ای هنگامی در ایران پدید آمد که نظام سنتی تولید در ایران پویا بود (چنان که اکنون نیز هست) بنابراین روند شکل‌گیری تولید در ارتباط مستقیم با فرهنگ تولید جامعه بوده است. این نکته‌ای کلیدی در درک شرایط و فرهنگ تولید است. درک فضا یا هر انباشت باستان‌شناختی باید مبتنی بر بافت فرهنگی باشد، در غیر این صورت سیالیت رفتار انسانی هر تفسیری را محکوم به اجحاف می‌کند. بنابراین نظام‌های تولیدی که در بالا مطرح شدند می‌بایست متناسب با درک فرهنگ تاریخی بازخوانی شوند.

۵. نتیجه

هدف اصلی این نوشته نشان دادن این نکته بود که تداوم فرهنگی عامل و راهنمای اصلی در درک فرهنگ مادی قرن جدید است. پدیدآیی نظام کارخانه‌ای در قرن اخیر، هرچند حاصل تلاش‌های حکومت و سرمایه‌داری ضعیف ایران و با بهره‌گیری با نظام تولید غربی بود اما در نهایت در قالب فرهنگ ایران سازگار شد. نیروی تولید ایران که از بافت کار قدیم برآمده بودند در مواجهه با شرایط جدیدی، درک خود را از فرایند کار از دست ندادند. این نکته‌ای است که حداقل در دهه‌های ابتدایی صنعتی شدن محلی از اعراب دارند.

چهار کارخانه‌ای که در اینجا مطالعه شدند، در بافتی از روند سنتی تولید مورد بحث قرار گرفتند. شباهت در ساختار فضایی سه کارخانه قند کهریزک، برق بریانک و سیمان ری و تفاوت اساسی آن‌ها در ساختار و کارکرد با سیلوی تهران هر چند حاصل نیازهای کارکردی هستند اما در نهایت تأثیر خود را بر فرهنگ و درک از ساختار فضا می‌گذارند. نکته این است که این ساختار تحت تأثیر انسان تغییر یافته و به مصالحه کشیده

می‌شود. با این حال به نظر می‌رسد که آمادگی برای فهم تغییر وجود داشته‌است چنانکه در نمونه‌های اولیه شیوه تولید کارگاهی (مبتنی بر سرمایه‌داری) قابل مشاهده‌است.

مبنای نتیجه‌گیری در اینجا درک تاریخ به‌عنوان مجموعه‌ای از امور خرد است که قابل تعمیم به فرهنگ مادی نیز می‌باشد. طبیعی است که چهار کارخانه به تنهایی نمی‌توانند تصویر روشنی از فضای تولید ایران ابتدای قرن چهاردهم شمسی به دست دهند. اما نظر نویسنده بر این است که بالا بردن کمیت آماری لزوماً به یک درک جامع از کلیت فرهنگی منجر نمی‌شود در حالیکه درک کیفی می‌تواند روشن‌کننده چند نکته محدود باشد. دستیابی به درکی بالاتر از ساختار فضای تولید در ایران نیازمند مطالعه کیفی و مقایسه تمام معهود فضاهایی است که در حال حاضر در ایران باقی مانده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱- دول مارکسیستی نیز در تنافر خویش از غرب در مورد سرمایه‌داری به دول پیرامونی دیگر نزدیک‌اند با این تفاوت که وجود سرمایه‌داری دولتی و برنامه‌ریزی متمرکز برای دستیابی به رشد صنعتی در کشورهای مارکسیستی (به‌خصوص شوروی سابق و چین) برخلاف دیگر کشورهای پیرامونی کاملاً روشن است (Shearer 1996).

۲- این مسئله‌ای است که عمدتاً در مورد صنایع ماشینی انتهای قرن نوزدهم و قرن بیستم صحیح است. اما در بسیاری از مواد در مورد فضاهای تولیدی موارد خلاف مشاهده می‌گردد. برای مثال تصاویری که هولتسر از فضاهای تولیدی اصفهان تهیه کرده (هولتسر ۱۳۹۲: ۸۴) نشان می‌دهند که بناهای مختص تولید فضاهای بسیار ساده و گاه رقت‌باری بوده‌اند.

۳- نمودار عامل (*Agent Graph*) بخشی از مجموعه نموداری متعلق به نظریهٔ نحو فضا است که حرکت انسان در فضا را بر مبنای درک بصری وی از محیط پیرامون می‌سنجد (Penn and Turner 2001).

۴- *Ringiness* یکی از اصطلاحات مورد استفاده از نحو فضا است. این اصطلاح به طبقاتی از مجموعه‌های فضایی اطلاق می‌گردد که بر مبنای آن فضاهای انتقالی و کریدورها از اهمیت بالایی برخوردار باشند.

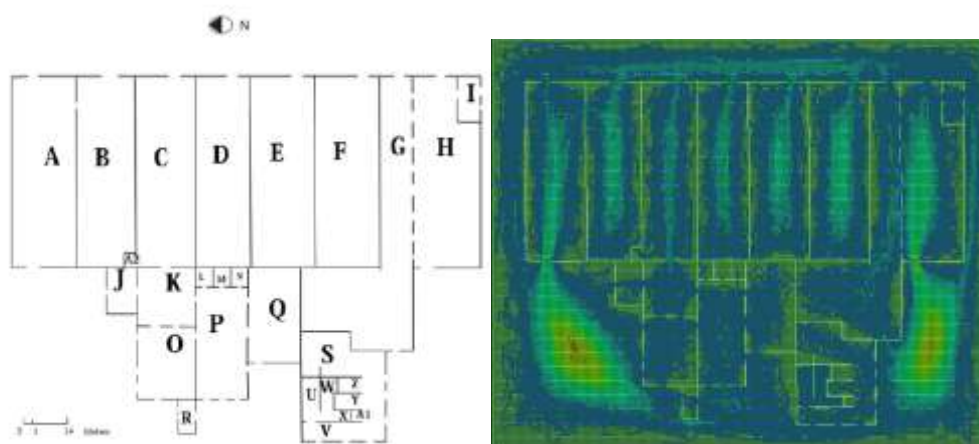
۵- این مسئله باید مورد توجه قرار گیرد که عکس واقعیت را در لحظه نشان می‌دهد و باستان‌شناس متوجه این نکته هست که امر واقع در زمان و مکان سیال است و بنابراین واقعیت در عکس بسیار محدود و دچار سوگیری است. البته این مسئله‌ای است که می‌توان در مورد بافت‌های باستان‌شناختی نیز مطرح کرد با این تفاوت که به نظر می‌رسد که حداقل بافت باستان‌شناختی دچار تبعیضی که عکاس قائل می‌شود، نیست. در اینجا نیز استفاده از تک‌تصویر برای روشن کردن نکاتی از سیستم کارگاهی تنها مثالی است که می‌تواند برخی نکات را روشن کند ولی نکتهٔ مسلمی از سیستم کارگاهی وجود ندارد.

۶- این مسئله باید مورد توجه قرار گیرد که عکس واقعیت را در لحظه نشان می‌دهد و باستان‌شناس متوجه این نکته هست که امر واقع در زمان و مکان سیال است و بنابراین واقعیت در عکس بسیار محدود و دچار سوگیری است. البته این مسئله‌ای است که می‌توان در مورد بافت‌های باستان‌شناختی نیز مطرح کرد با این تفاوت که به نظر می‌رسد که حداقل بافت باستان‌شناختی دچار تبعیضی که عکاس قائل می‌شود، نیست. در اینجا نیز استفاده از تک‌تصویر برای روشن کردن نکاتی از سیستم کارگاهی تنها مثالی است که می‌تواند برخی نکات را روشن کند ولی نکتهٔ مسلمی از سیستم کارگاهی وجود ندارد.

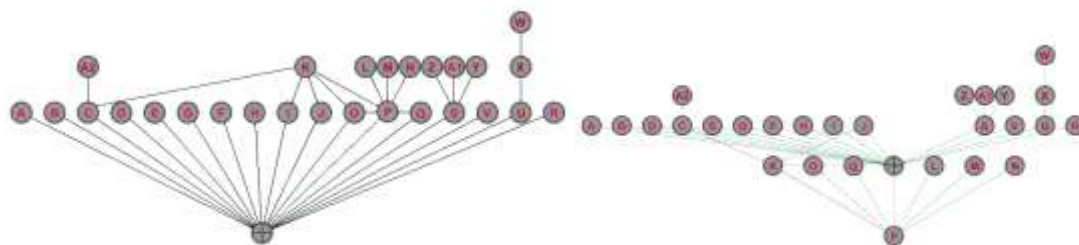
پیوست‌ها



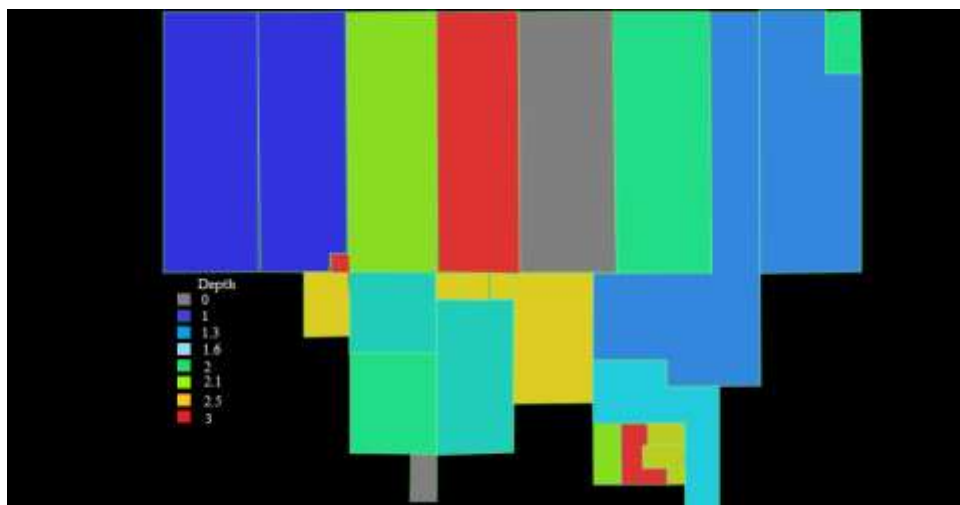
تصویر ۱- کارخانه قند کهریزک (مرکز اسناد دانشگاه تهران)



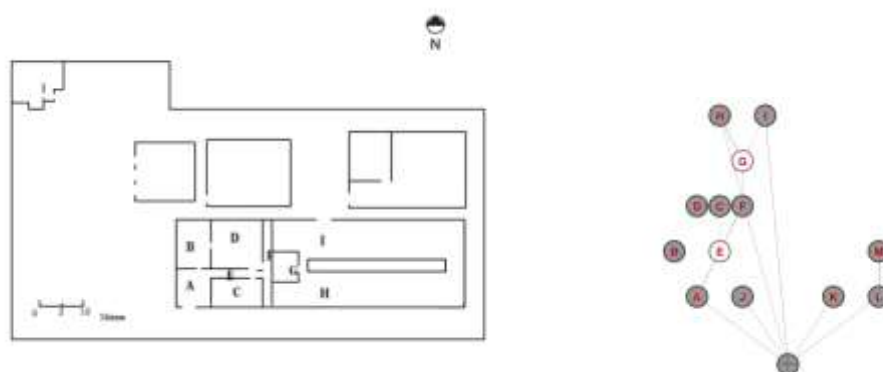
تصویر ۲- طرح کارخانه کهریزک (معمارزاده تهرانی ۱۳۷۹: ۳۳) تصویر ۳- طرح نمودار عامل کارخانه قند کهریزک. سردترین رنگ نشان‌دهنده کمترین (خاکستری) امکان فعالیت و گرم‌ترین رنگ (قرمز) نشان‌دهنده بیشترین امکان فعالیت هستند.



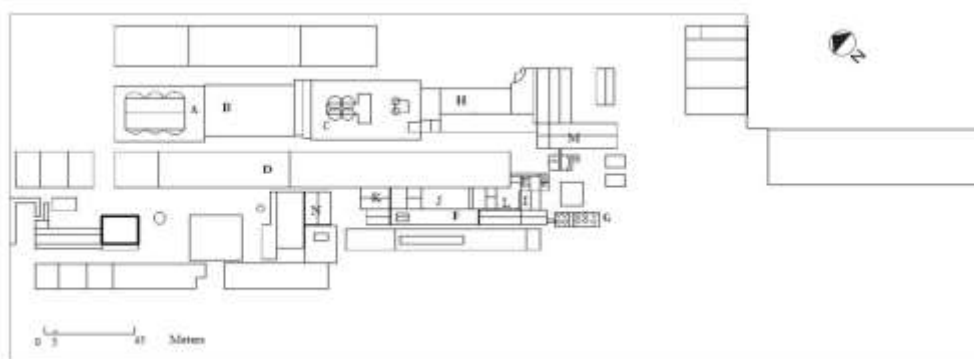
نمودار ۱: نمودار کیفیت دسترسی در کارخانه قند کهریزک نسبت به محیط آزاد نمودار ۲: نمودار کیفیت دسترسی کارخانه قند کهریزک نسبت به فضای P



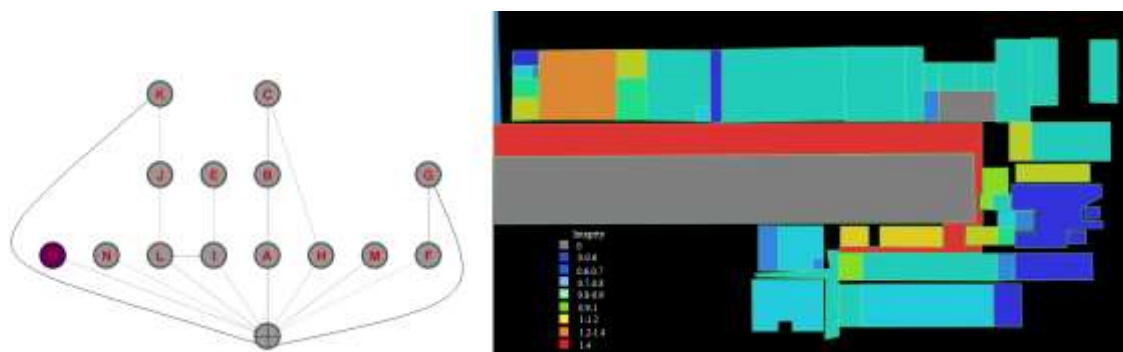
تصویر ۴: کیفیت نسبی عمق دسترسی در فضاهای کارخانه قند کهریزک



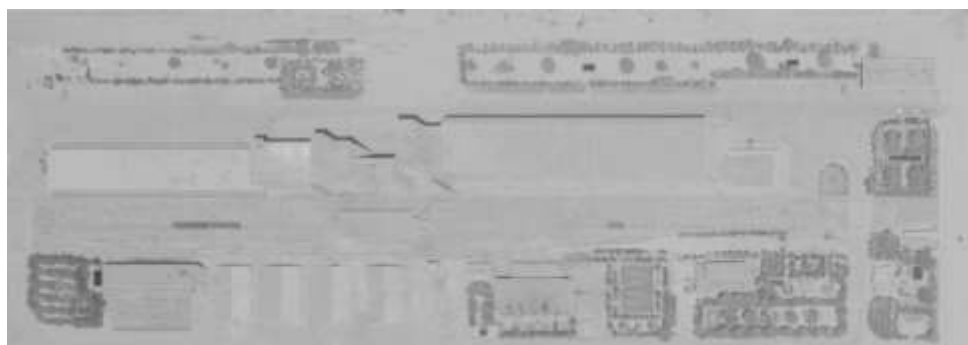
تصویر ۶: طرح کارخانه برق و جوراب‌بافی بریانک (نگارنده) نمودار ۳: کیفیت دسترسی در کارخانه قند بریانک. دوایر سفید نشان‌دهنده فضاهای واسط هستند.



تصویر ۵ - طرح فضاهای کارخانه سیمان ری: A و C: سیلوی سیمان، B: سالن آسیاب سیمان، D: انبار کلینکر، E، I و L: آسیاب مواد خام کوره ۱۰۰ تنی، F: آسیاب مواد خام کوره ۲۰۰ تنی G: سیلوی مواد خام کوره ۳۰۰ تنی، H: تعمیرگاه، J: کوره چرخشی، N: مولد الکتریسته (کنت ۱۳۸۵: ۱۱۲)



نمودار ۴: کیفیت دسترسی فضاهای کارخانه سیمان ری. در فضای D دسترسی تنها از طریق پله ممکن است. تصویر ۵: نمودار محدب میزان پیوستگی فضاها در کارخانه سیمان: پیوستگی متغیری از عدم تقارن نسبی است که حاصل تقسیم دو برابر میانگین عمق منهای یک بر تعداد فضاهاست. رقم پایین‌تر عدم تقارن نشان‌دهنده ارتباط نزدیک‌تر فضاها با همدیگر و بدین‌ترتیب پیوستگی آن‌هاست (Hillier and Hanson 1984: 108)



تصویر ۷: تصویر هوایی سیلوی غله تهران و آسیاب آن در سال ۱۳۳۵ (سازمان نقشه‌برداری کل کشور)



تصویر ۸: ورودی یک مغازه از بازار تهران
(KavehFarokh.com)



تصویر ۹ محیط بازار تهران و خطوط ارتباطی آن (مقتبس از نقشه عبدالغفار نجم‌الملک *The Geographical Journal* 1965)



تصویر ۱۰- کارگاه نساجی در اصفهان در دوره قاجار (دو دههٔ انتهای قرن نوزدهم) (هولتسر ۱۳۹۲: ۸۴)



تصویر ۱۱- فعالیت نجاری در انتهای قرن نوزدهم (Floor) (2007: Fig 4, P.167)

منابع

- اشرف، احمد (۱۳۵۳)، «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران در دورهٔ اسلامی»، نامهٔ علوم اجتماعی، (۴)، صص ۴۹-۷.
- اطلاعات (۹ دی‌ماه ۱۳۱۲)، افتتاح کارخانهٔ سیمان ری، ص ۱.
- بلدیه (۱۳۰۰)، اقدامات بلدیه: دایرة مهندسی و معماری، (۳)، ص ۱۰.
- پاکدامن، — (۲۵۳۶) آمارنامهٔ اقتصاد ایران در آغاز جنگ جهانی دوم، انتشارات دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه تهران، تهران.
- زاهدی، علی (۱۳۴۲ [۱۳۱۰])، لزوم پروگرام صنعتی، تهران.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱)، صنعتی‌شدن/یران، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، توس، تهران.
- کنت، ماندانا (۱۳۸۵)، «کارخانهٔ سیمان ری»، مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، جلد سوم. صص ۱۱۲-۱۰۴.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۰۸، آذر)، «وضعیت تولید در کاشان»، (۲)، ص ۱۸.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۱۴، مرداد)، «کارخانهٔ دخانیات تهران»، ۶ (۱۱۶)، ص ۴۰.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۱۵، شهریور)، «قانون کارخانه‌های ایران»، ۷ (۱۴۱)، صص ۴-۶.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۱۵، مهر)، «ساختمان جدید کارخانهٔ سیمان طهران»، ۷ (۱۴۴)، ص ۶.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۱۶، شهریور)، «قسمت جنوبی کارخانهٔ سیمان ایران»، ۸ (۱۶۴)، ص ۱.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۱۸، شهریور)، «سیلوی گندم تهران»، ۱۱ (۲۱۲)، ص ۳.
- مجلهٔ اطاق تجارت (۱۳۱۸، شهریور)، «کارخانهٔ بلورسازی تهران»، ۱۱ (۲۱۲)، صص ۵-۸.
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه (۱۳۶۳)، المآثر و الآثار، از چهل تاریخ/یران، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران.
- معمارزادهٔ تهرانی، مهدی (۱۳۷۹)، «گزارش ثبتی کارخانهٔ قند کهریزک»، ادارهٔ کل میراث فرهنگی استان تهران، تهران.
- هولتسر، ارنست (۱۳۹۲)، هزار جلوهٔ زندگی: تصویرهای ارنست هولسنر از عهد ناصری، به کوشش فریبا فرزام، مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی، تهران.
- Abdullaev, Z.Z., 1963. *Promyshlennost, I zarozhadenie rabocheho klassa Irana V Konste XIX-nachala XX VV*, Baku.
- Bachelard, G., 1967. *Le poetique de l'espace*, P.U.F. Paris.
- Casella, E. C., 2005. *Social workers, new directions in industrial archaeology*, in: E.C., Casella and J., Symonds (eds.), *industrial archaeology: future directions*, Springer, pp.3-33
- Charles I., (ed.), 1971. *The Economic history of Iran 1800-1914*. Chicago, University of Chicago press.
- Clayton, J., 1908. *Obert Owen: pioneer of social reforms*, London, C. S. Fields.

- Cousin, J., 1980. *L'espace vivant, introduction a l'espace architectural premier*, Paris, CEP Editions.
- Durkheim, E., 2009 [1959]. *Socialism and Saint-Simon*, Charlotte Sattler (Trans.). London, Routledge.
- Falser, M., 2001. Is industrial heritage under-represented on the world heritage list? Stagiaire, UNESCO world Heritage center.
- Flanagan, W. G., 2010. *Urban sociology, image and structure*, (5th ed.), Lanham, Rowman and Littlefield, Inc.
- Floor, W., 1984. Guild and Futuwat in Iran, *ZDMG*, CXXXIV: 106-114.
- Floor, W., 2007. The woodworking craft and its products in Iran, *Muqarnas*, 23: 159-189.
- Fourier, C., 1971. *Design for Utopia: selected writings, studies in the libertarian and Utopian tradition*, New York: Schocken.
- Goffman, E. 1956. *The presentation of self in everyday life*, Edinburg, University of Edinburg Press.
- Hakimian, Hassan, 1985. Wage labor and migration: Persian workers in southern Russia, 1880-1914, *International Journal of Middle East Studies*, 17 (4):443-462.
- Hiller, B., 2007 [1999]. *Space is the machine*, Cambridge, Cambridge University, Press.
- Hillier, B., and Hanson, J., 1984. *The social logic of space*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Hobsbawm, E.A. J., 1975. *The age of capital, 1848-1875*, London, Abacus.
- Jones, S. R. H., 1978. Technology, transaction costs and transaction to factory production in British silk industry, 1700-1870, *Journal of Economic History* 47(10): 71-96
- Keddie, R. N., 1971. Historical obstacles to agrarian change in Iran, in Issawi, C., (ed.), *the economic history of Iran 1800-1914*, Chicago, University of Chicago Press.
- Leone Mark P., 1995. A historical archaeology of Capitalism, *American Anthropologist*, 97 (2): 251-268.
- Leone, Mark, P., 1985. Class formation in eighteenth-century, a paper presented at the annual meetings of the American Anthropological Association, Washington DC.
- Murray, J., 1950. *Iran today: an economic and descriptive survey under supervision of Iranian delegation to international Islamic conference*.
- Martin, V., 2005. *Qajar pact: bargaining, protest and the state in nineteenth century Persia*, London, I. B. Tauris.
- Marx, C., 1919. *Capital, a critic of political economy*, Vancouver Political Economy Club.
- Nardinelli, C., 1980. Child labour and the factory acts, *Journal of Economic History* 140 (4): 740-741.
- Neaverson, P., and Palmer, M., 1998. *Industrial archaeology, principles and practices*, London, Routledge.
- Penn, A.; Turner, A. 2001. Space syntax based agent simulation, a presented at the 1st International Conference on Pedestrian and Evacuation Dynamics, Duisburg, University of Duisburg.
- Regev, E., 2009. Access analysis of Khirbet Qumran: reading spatial organization and social boundaries, *Bulletin of American school of Oriental Research* 335:85-99
- Rougerie, J., 2014. *La commune de 1871*, Paris, Presses Universitaires de France.
- Schneider, E. V. 1957. *Industrial sociology, the social relations of industry and the community*, New York, McGraw Hill.
- Shackel, P. A., 1996. *Culture change and the new technology, an archaeology of early American Industrial Era*, New York, Springer.
- Shearer, David, R. 1996. *Industry, State and Society in Stalin's Russia 1926-1934*, Ithaca, Cornell University.

Mrozowski, S.A., Beaudry, M.C., Ziesing, G.H., 1996. *Living on the Boott: historical archaeology at the Boott Mills Boardinghouses of Lowell, Massachusetts*, University of Massachusetts Press.

Symonds, J., 2005. *Experiencing industry: beyond machines and the history of technology*, in: E.C., Casella and J., Symonds (eds.), *industrial archaeology: future directions*, New York, Springer, pp. 33-59

Two Nineteenth Century Maps of Tehran 1965. Two Nineteenth Century Maps of Tehran, *Geographical Journal*, 131(4): 572–573.

Tomlinson, B.R., (2003). *What was the Third World*, *Journal of Contemporary History*, 38 (2): 307–321.

Varoudis, Tasos 2014. *DepthmapX* [Computer Software]. Retrieved from <https://github.com/varoudis/depth>

گونه‌شناسی معماری جوامع دام‌پرور کوچ‌رو: مقیاسی برای مطالعات

باستان‌مردم‌شناسی

بهروز آقایی*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

مرتضی حصاری

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

حمیدرضا کرمی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

تحرك يك عامل كليدى در صورت بخشیدن به تمامي ابعاد زيستی جوامع دام‌پرور متخصص به شمار می‌رود. اين مؤلفه سبب پويایی در رفتار و در تعاقب آن پويایی در فرهنگ مادی اين جوامع می‌شود. از ویژگی‌های ديگر فرهنگ مادی جوامع دام‌پرور کوچ رو، می‌توان به زوال‌پذیری غالب مواد فرهنگی مرتبط به آن‌ها اشاره نمود که خود متأثر از مؤلفه اول يعنی تحرك است. بخش غيرمنقول معماری سکونت‌گاه‌های جوامع مذکور موضوع اصلی اين پژوهش به شمار می‌رود زیرا معماری به‌عنوان نمودی از کوشش انسان در راستای انطباق فرهنگی و سازواری با زیست محیط، فراتر از خود می‌تواند نشان‌دهنده ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع انسانی باشد. پژوهش حاضر در يك مطالعه موردی و بر اساس الگوی تحرك و اسكان يك جامعه دام‌پرور کوچ رو، طيف وسیعی از ساختارهای معماری سکونت‌گاهی را در چشم‌اندازهای کوهستانی شناسایی و موردبررسی قرار داده، و برای گونه‌های مختلف معماری مورد مطالعه، سه الگوی مکانی- زمانی، اقتصادی- اجتماعی و تاریخی- فرهنگی را پیشنهاد، و نشان می‌دهد که معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو چگونه در چشم‌اندازهای زیست‌محیطی سازواری یافته و چگونه می‌تواند نشان‌دهنده ساختار اجتماعی- اقتصادی اين جوامع باشد. درنهایت الگوهايی پیشنهادی می‌شود که می‌توانند به‌عنوان يك مقیاس در مطالعات باستان‌مردم‌شناسی به کار گرفته شوند.

واژه‌های کلیدی: دام‌پروری، تحرك، کوچ روی، معماری، قشقایي، باستان‌مردم‌شناسی.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مناطق پرورش بز و گوسفند در خاور نزدیک، کوه‌های زاگرس است که از اصلی‌ترین بسترهای شکل‌گیری و توسعه‌ی روش‌های مختلف دام‌پروری محسوب می‌گردد. در هرکدام از چند منطقه‌ی عمده‌ی دام‌پروری جهان (Abdi, 2015; Kardin et al. 2003: 25)، گونه‌های متفاوتی از تولید دامی و سازواری‌ها تحول‌یافته است. دام‌پروری در بافتارهای گوناگون زیست‌محیطی ایران، معلول سازواریهای مختلفی است که می‌توان با مطالعه‌ی ساختار اجتماعی، اقتصادی این جوامع، محرک‌ها و روند این سازواری‌ها را شناسایی نمود. یکی از راه‌های استنباط ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع کوچ رو مطالعه معماری، به‌عنوان نمودی مادی از تطابق فرهنگی این جوامع با زیست محیط است. مطالعه معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو معاصر برای درک ساختارهای مذکور و کاربست آن در مطالعات باستان‌مردم‌شناسی می‌تواند یکی از روش‌های مؤثر در جوامع باستانی باشد. این پژوهش در قالب یک مطالعه موردی (۱) و بر اساس الگوی تحرک و اسکان یک جامعه دام‌پرور کوچ رو طیف وسیعی از ساختارهای معماری را در چشم‌اندازهای زیست‌محیطی کوهستانی شناسایی و موردبررسی قرار داده است. گردآوری داده‌های در این پژوهش به روش مردم‌نگاری بوده و در قالب مشاهده‌ی مشارکتی (از سال ۹۲ تا ۹۴ در میان مراتع سردسیری و گرمسیری جامعه‌ی مورد مطالعه)، مصاحبه (پانزده نفر بین سنین ۶۰ تا ۸۰ سال) صورت پذیرفته است. پیش‌از این مطالعاتی با رویکردهای انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و معماری توسط بسیاری از پژوهشگران بر روی معماری جوامع دام‌پرور متحرک زاگرس صورت گرفته است که شامل، مطالعات فرانک هول و پتی واتسون با رویکرد مردم‌نگاری و باستان‌مردم‌شناسی در میان عشایر لر (Hole, 1993, 2004; Watson, 1996)، راجر کریب (Cribb, 1984, 1991) بهاروند (۱۳۶۰) و پیر محمدی (۱۳۹۰) و مطالعه ساختارهای معماری (لفافچی، ۱۳۹۱، افشاری و پوردیهیمی، ۱۳۹۳) می‌شود. همچنین به‌طور کلی در مورد انواع منزلگاه‌های موقت از قبیل سیاه‌چادر، آلاچیق می‌توان به مطالعات فیلبرگ (۱۳۷۲) اشاره نمود. هدف پژوهش علاوه بر معرفی عناصر مختلف معماری و چشم‌انداز زیست‌محیطی شکل‌گیری سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پرور کوچ رو در قالب یک مطالعه موردی، ارائه سه الگوی بنیادین بر اساس متغیرهای مکانی- زمانی، اقتصادی- اجتماعی و تاریخی- فرهنگی؛ و شرح مفاهیم مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قابل استنباط از گونه‌های مطالعه شده است. در این مطالعه تفاوت رده‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردمانی که با معماری متفاوت در یک قلمرو زیست‌محیطی همزیستی داشته‌اند و تحولات صورت گرفته در ساختار معماری در راستای سازواری با محیط‌زیست بر اساس تجربه زیستی در طول زمان نمایان می‌شود. دو پرسش اساسی این پژوهش این‌گونه مطرح می‌شود که معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو چگونه در بسترهای مکانی و زمانی (در بیلاق و قشلاق) سازواری می‌یابند و ساختارهای اقتصادی- اجتماعی و تاریخی- فرهنگی چگونه از معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو قابل استنباط است.

۲. ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اتحادیه قبیله‌ای قشقایی

مردم ایل قشقایی در درون یک سلسله‌مراتب سیاسی- اجتماعی متشکل از گروه‌های مختلفی سازمان‌دهی، و هر گروه با یک یا چند رهبر اداره می‌شده که در قالب یک اتحادیه قبیله‌ای متشکل از جوامع دام‌پرور تمام‌وقت کوچ رو و جوامع کشاورز تمام‌وقت یکجانشین تعریف می‌شده است (فیلد، ۱۳۴۳: ۲۶۵). اما بیشتر مردمان این

اتحادیه، دام‌پروران تمام‌وقتی را تشکیل می‌دهد که بخشی از سال را در مناطق سردسیری و بخش دیگر آن را در مناطق گرمسیری سپری و تولید و توزیع گوشت در درجه اول و تولیدات کشاورزی و صنایع دستی در درجه دوم و فرآورده‌های دامی در درجه سوم اهمیت تولیدی آن‌ها قرار داشته است. برای تشریح این شیوه تولید (دام‌پروری تمام‌وقت) باید توجه داشت که فاصله اندکی میان کارگر و ابزار تولید وجود دارد به‌طوری‌که چوپان و داس به معنی فن‌آوری تولید در نظر گرفته می‌شوند. زمین مهم‌ترین ابزار تولید است که در درجه دوم باعث اعتبار می‌شود. اصولاً زمین متعلق به کل قبیله بوده و هر عضو می‌توانسته است از هر منطقه که زمین‌های سنتی قبیله به شمار می‌آید استفاده کند که این مهم خود به ازای اتحاد با رهبران ایل ممکن بوده که حق بهره‌برداری از زمین را تأمین و تضمین می‌نموده است (۲). برای نخبگان از نظر اقتصادی، گله‌داری در درجه دوم قرار دارد (Salzer, 1974: 193) زیرا نخبگان جامعه دام‌پرور برای تثبیت ثروت بیشتر به خرید زمین‌های کشاورزی روی می‌آورد (علیزاده، ۱۳۸۷: ۳۰-۳۱، پک، ۱۳۹۶: ۱۹۰).

قشقای‌ها از یک‌لایه و طبقه کوچک حاکم ثروتمند و یک بخش بزرگ و پرجمعیت مردم که به ابزار تولید (زمین، آب و احشام) دسترسی دارند و دو گروه کوچک دیگر که برای بقا به دیگران وابسته هستند تشکیل شده است (پک، ۱۳۹۶: ۲۷۱، Holt, 1976) در تشریح نظام اقتصادی-اجتماعی ایل قشقای چهار طبقه بر اساس دسترسی به ابزار تولید قابل استنباط است. سطح اول شامل نخبگان ثروتمند سیاسی که ثروت آن‌ها از طریق کنترل املاک و اراضی، مالکیت گله‌های عظیم و فروش فرآورده‌های کشاورزی و دامی، مالیات و خراج ایلی و همچنین از اعطای املاک و پول از سوی دولت مرکزی، دستمزد تأمین امنیت تجاری توسط بازرگانان حاصل می‌شده است. سطح دوم نظام اقتصادی اجتماعی که اکثریت ایل را دربرمی‌گیرد، دارای موقعیت ممتازی نبوده‌اند اما دسترسی کافی به ابزار تولید برای گذران زندگی خود را داشته‌اند. مردمان این سطح گله‌های اختصاصی خود را داشتند، کشاورزی می‌کردند و برای به دست آوردن مایحتاج خود، فرآورده‌های دامی خود را می‌فروختند یا مبادله می‌کردند. دسته سوم و چهارم برای امرارمعاش خود به دیگران وابسته بوده‌اند. دسترسی آنان به ابزار تولید، میزان سودآوری، میزان تحرک و شیوه هم‌زیستی بسیار متنوع بود. دسته سوم شامل چوپانان و شترچرانان و دسته چهارم شامل نوکران، کارگران، فراهم آورندگان کالا هستند (همان، ۱۳۹۶: ۲۷۵-۲۸۱) ساختار سیاسی اتحادیه قبیله‌ای قشقای را می‌توان همانند یک هرم در نظر گرفت که در رأس آن از ایلخان و ایل‌بیگ (کنترل کل اتحادیه قبیله‌ای) و به ترتیب تا قاعده آن کلانتر، کدخدا، ریش‌سفید، قرار دارند که به ترتیب سازمان‌دهی ایل، طایفه، تیره و بنکو را بر عهده‌دارند (ایوانف، ۱۳۸۴: ابرلینگ، ۱۳۸۳، پک، ۱۳۹۶، Beck, 1991).

از مطالب بالا می‌توان نتیجه گرفت که در جامعه قشقای نابرابری‌های اجتماعی در قالب رده‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجودیت، که به همین سان در مواد فرهنگی و به‌خصوص معماری این جوامع نمود یافته است. این مهم برای درک تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایجاد تفاوت‌های ساختاری در معماری این جوامع در یک بافت مکانی و زمانی بسیار حائز اهمیت است.

۳. تحرک تأثیر آن بر شکل‌گیری معماری سکونت‌گاه‌ها

تحرک به‌سان نقشه‌ای است که جوامع برای امتناع از کمبود و مناقشه بر روی زیست محیط می‌کشند (Gamble and Boismier, 1991: 5) و در مقابل عدم تحرک یا یکجانشینی قرار می‌گیرد. این کلمه بیشتر به حرکت در بین فضاها دلالت دارد تا مکانی در یک فضا. تحرک نوعی سازواری با زمین، آب‌وهوا، انواع دام، کیفیت منابع طبیعی، گروه‌های کوچ‌رو دیگر، استقرارهای بومی و نیروهای بیرونی شامل اقتصاد، سیاست و خصومت، یا به عبارتی نوعی سازواری با اشکال گوناگونی از متغیرها است که به تضمین معیشت مردمان و گله‌ها کمک می‌کند. دو بُعد در تحرک وجود دارد که درخور توجه است: محیط و مسافت. جوامع متحرک زمین‌هایی را اشغال می‌کنند که عموماً به دلیل فقدان بارش یا وجود دمای دوگانه‌ی فصلی، چندان برای کشاورزی ثابت مناسب نیستند. از این‌رو مردمان متحرک موقعیت‌های جغرافیایی را اشغال می‌کنند که قادر به حمایت و پشتیبانی از زندگی یکجانشینی بر پایه‌ی کشاورزی نیستند (Hole, 2009). دام‌پروری (در شکل‌های مختلف و درجه‌های متفاوت از تحرک) از زمانی که اهلی‌سازی گله‌های حیوانات رسته سم‌داران در چند مکان مختلف از جهان آغاز شد، به بخش جدایی‌ناپذیر از جامعه انسانی و اقتصاد، و همچنین، شرق نزدیک در حدود ۱۲ هزار سال پیش تبدیل شد (Abdi, 2015). میزان تحرک در دام‌پروری بسته به تحول راهبردی آن در طول تاریخ و بازه‌های مکانی و زمانی جوامع تولیدکننده در نوسان است. اما به‌طور کلی می‌توان میزان و نوع تحرک را بدین‌صورت تقسیم‌بندی نمود. دام‌پروری متحرک (*Mobile pastoralism*) شکلی از دامداری است که شامل جابجایی دام‌ها در فراسوی محدوده زمین‌های کشاورزی روستاییان می‌شود. این جابجایی معمولاً با چند روز پیاده‌روی صورت می‌گیرد که از روستا دور می‌شوند. دام‌پروری چراگاه‌گردی (*Transhumant pastoralism*) این‌گونه دام‌پروری، شکل تخصصی شده‌ای از همان نوع قبلی، یعنی دام‌پروری متحرک است که مبتنی بر یک محل سکونت می‌شود؛ اما تفاوتی که دارد این است که این محل سکونت به‌صورت اردوگاه، با توجه به جابجایی فصلی گله حیوانات در بین مراتع مختلف صورت می‌گیرد. دام‌پروری کوچ‌روی (*Nomadic pastoralism*) این شیوه نهایی‌ترین و گسترده‌ترین نوع تحرک در دام‌پروری تعریف می‌شود که اساس آن متکی بر دام‌پروری کامل و تغییر محل سکونت منظم در طول سال است. این تغییر و جابجایی منظم در امتداد مسیرهای افقی یا عمودی انجام می‌گیرد که منازل موقت اردوگاهی در آنجا ساخته شده است (Abdi, 2003). برای درک درست از مفهوم واقعی این شیوه تولیدی و راهبرد معیشتی که در بخشی از جوامع انسانی وجود دارد باید گروه‌های اجتماعی را در امتداد یک خط سیر سلسله مراتبی کشاورزی-دام‌پروری تصور نمود که بر پایه متغیرهای مختلف ترسیم‌شده است. این متغیرها می‌توانند درجه وابستگی به تولیدات دام‌پروری بوده و یا اینکه درآمد حاصله از امکانات موجود باشند که از راه چوپانی و برخلاف دیگر روش‌های امرارمعاش به دست می‌آیند (Cribb, 1991: 18).

۴. چشم‌انداز زیست‌محیطی و معماری جوامع دام‌پرور متحرک

مکان‌گزینی هر یک از سکونت‌گاه‌های دام‌پروران متحرک، در یک چشم‌انداز زیست‌محیطی غالباً از یک مؤلفه بنیادین تبعیت می‌کند که در قالب دو بُعد مکانی و زمانی در هر مرحله از چرخه حرکتی این جوامع تعریف

می‌شود. زیرساخت طبیعی هر سکونت‌گاه در یک‌چشم‌انداز زیست‌محیطی به‌طور معمول متشکل از دسترسی به مرتع و آب (دارک ۱۳۷۹: ۱۴۶) ارتفاع و شیب مناسب جهت عبور آب باران، محصور بودن جهت مهار باد و آفتاب‌گیر بودن جهت حداکثر ذخیره انرژی گرمایشی در زمستان‌ها؛ و زیرساخت‌های فرهنگی-اقتصادی (۳) برای مکان‌گزینی سکونت‌گاه‌ها عبارت‌اند از فاصله با زمین‌های کشاورزی، برهم‌کنش‌های اقتصادی و اجتماعی با روستاهایی که تابستان‌ها در نزدیکی آن سکنی می‌گزینند، امنیت و رده‌های اجتماعی است که برای مثال سبب می‌شود یک سکونت‌گاه یک گروه با رده اجتماعی بالا در چشم‌اندازی نامتعارف با غالب سکونت‌گاه‌های زمستانی شکل بگیرد.

۵. ساختار معماری سکونت‌گاه‌های دام‌پروران متحرک

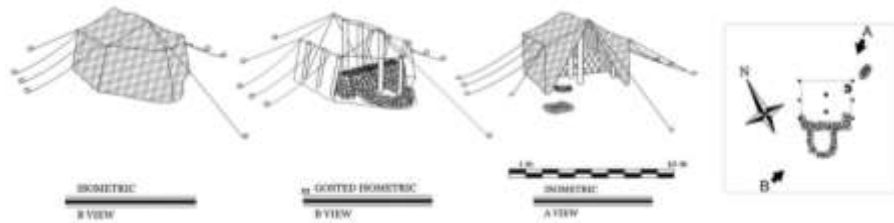
یکی از گونه‌های معماری بومی ایران، معماری جوامع دام‌پرور متحرک است. این‌گونه از معماری وابسته به چند مؤلفه گوناگون است که عامل تحرک را می‌توان بنیادی‌ترین آن‌ها در نظر گرفت. جوامع دام‌پرور متحرک، طبق الگویی نظام‌مند اما سیال در هر مرحله از سال، در نقطه‌ای خاص از قلمرو اختصاصی خودشان در حرکت هستند. علاوه بر این مجموعه‌ای از زیربنای زیست‌محیطی و اقتصادی-اجتماعی، صورت‌بندی کلی معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو را شکل می‌دهند. معماری جوامع دام‌پرور متحرک، بیش از جوامع یکجانشین وابسته به ساختارهای ژئومورفولوژیکی و چشم‌انداز طبیعی و بوم‌ساخت‌هایی است که مسبب موجودیت بنیادین این سکونت‌گاه‌ها به شمار می‌روند. یا به عبارتی، عوامل نام‌برده جزئی از ساختار معماری دام‌پروران متحرک محسوب می‌شود زیرا بنا به ماهیت مواد تشکیل‌دهنده سیاه‌چادرها، (موی بز و دیرک‌های چوبی)، ذخیره انرژی، تعدیل دما، مهار بادهای شدید و عبور دادن جریان آب باران، اصلی‌ترین عواملی هستند که یک سکونت‌گاه فصلی را متکی بر مؤلفه‌های چشم‌انداز طبیعی پیرامونی خودش می‌کند.

در سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پروران کوچ رو (سکونت‌گاه‌های چادرنشینی)، نظامی از فعالیت‌ها در یک فضا در طول زمان روی می‌دهد که باعث به وجود آمدن یک بافت درهم‌تنیده رفتاری در فضاهای اصلی زندگی خانوار می‌شود. در این حالت، سکونت‌گاه‌ها دارای هم‌پوشانی مکانی برای رویداد فعالیت‌ها هستند. بنابراین، توالی زمانی مناسب فعالیت‌های در یک فضا به‌جای توالی و تفکیک فضایی قرارگاه‌ها روی می‌دهد و به عدم نیاز به تدارک فضاهای بیشتر در محیط مسکن منتهی می‌شود. از این نظر توالی زمانی به‌عنوان یک قابلیت محیطی در خدمت به توالی فعالیت‌هاست و به رعایت عادت واره‌های روش زندگی منجر می‌شود (افشاری، ۱۳۹۳). این اصل یک پیش‌نیاز مهم برای استنباط کارکرد فضاها و همچنین در تفسیر کاربری ساختارهای معماری بسیار مهم است. از جایی که دام، اساس معیشت زیستی جوامع دام‌پرور کوچ رو است، فضاهای معماری مربوط به آن نیز بخش جدایی‌ناپذیری از سکونت‌گاه‌های نام‌برده به شمار می‌آید. این عناصر گاهی به معماری مسکونی متصل است و گاهی بافاصله از آن قرار می‌گیرد.

۶. عناصر معماری

چادر، مشخصه اصلی معماری موقت و زندگی به شیوه کوچ روی است. در خاور نزدیک دو نوع چادر وجود دارد. یکی یورت یا کبیته‌کا در آسیای مرکزی و دیگری چادرهای سیاه که در جغرافیاهای مختلف، تحول

متفاوتی یافته‌اند (Cribb, 1991: 86). چادرهای سیاه که موضوع اصلی این مقاله است، از قطعات جداگانه بافته‌شده از موی بز و میخ‌های چوبی به هم متصل می‌شوند؛ برای زندگی در گرما و باران مناسب و ظاهر آن متناسب با فصول گرم و سرد، متغیر است.



طرح ۱: طرح بازسازی شده یک سیاه‌چادر زمستانی



عکس ۱: سه نمونه از فرم‌های متفاوت اجاق

مواد تشکیل‌دهنده معماری سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پرور کوچ رو متشکل از دودسته از عناصر منقول زایل شونده همانند چادر و دیرک‌های چوبی، و عناصر برجای غیرمنقول است. از ترکیب همه مؤلفه‌های نام‌برده شده یک ساختار پیوسته پدیدار شده که بافت‌های رفتاری در میان آن‌ها موجودیت می‌یابند. این سکونت‌گاه‌ها بستر درهم‌آمیخته‌ای از دو طیف رفتاری انسانی و دامی است. گرچه می‌توان میان عناصر معماری مربوط به انسان و دام تمایز قائل شد اما در بیشتر موارد قلمرو بافت‌های رفتاری انسان و دام بسیار به هم نزدیک و گاهی درهم‌آمیخته می‌شود.

۱-۶. اجاق: اجاق را می‌توان به‌عنوان ثابت‌ترین عنصر معماری سکونت‌گاه‌های دام‌پروران کوچ رو نام برد (شکل ۱: ۳، ۱۲، ۱۵) کاربرد و ساختار اجاق‌ها بسته به مدت زمان برپایی سیاه‌چادر، مؤلفه مکانی و زمانی (به‌عنوان مثال: تابستان در سردسیر یا زمستان در سردسیر) کاربری (به‌عنوان مثال: تولید فرآورده‌های دامی، آشپزخانه‌ای یا گرمایشی) و رده‌های اجتماعی ساختار متفاوتی دارد. در سکونت‌گاه‌های بلندمدت، اجاق‌ها دیواره‌های محافظ سنگی و بعضی مواقع بر روی آن‌ها اندودی از گل، مشاهده می‌شود.

۲-۶. سکوها: سکوها هم از اصلی‌ترین عناصر معماری به شمار می‌روند که در هر مرحله از چرخه سکونت فصلی و در میان سطوح و رده‌های مختلف اجتماعی شکل‌ها، اندازه‌ها و ترکیب عناصر متفاوتی را به خود می‌گیرد (طرح ۲: سازه‌های شماره ۱، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۸). اساس موجودیت سکوها، ایجاد مکانی بالاتر از سطح زمین برای مهار شیبی است که جهت جلوگیری از جریان آب به درون چادر در نظر گرفته شده است. این سکوها تنها در یکی از مراحل جابجایی، یعنی در فصل تابستان که چادرها در میان دشت‌ها برپا می‌شوند، و بارش‌ها به حداقل میزان خود می‌رسند، ایجاد نمی‌شوند. اندازه سکوها با ترکیب دیگر عناصر وابسته به آن یکی از بهترین

روش‌های درک ساختار اقتصادی-اجتماعی خانوار ساکن در آن، به شمار می‌رود. عناصری همچون دیوار، کف شن‌ریزی شده یا گل کوب، حوض‌های ذخیره آب (سازه ۲، سازه شماره ۹)، ویژگی سیال معماری و معیشت دام‌پروران کوچ رو است که چشم‌انداز زیست‌محیطی و رده‌های اجتماعی را می‌توان عامل اصلی موجودیت یا عدم موجودیت این عناصر به شمار آورد. چاله‌های ذخیره‌سازی گندم (گوره) یکی دیگر از عناصر مربوط به سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پرور کوچ رو است. دام‌پروران کوچ رو در فصل زمستان در میزان اندکی به کشاورزی دیم برای تأمین مصارف خانگی می‌پردازند. این جوامع برای ذخیره محصولات کشاورزی خود نیز از چاله‌های عمیقی استفاده می‌نمایند که گاه‌ها دورچین شده با سنگ شکل می‌گرفته‌اند. این چاله‌ها در اوایل تابستان با کاه‌گل اندود می‌شده و در فصل پاییز و هنگام بازگشت از مراتع سردسیری، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. از عناصر معماری مربوط به دام می‌توان به آخور (طرح ۲: شماره ۴، ۵، ۶) و آغل (طرح ۷، سازه شماره ۸) نام برد که از عناصر تفکیک‌ناپذیر معماری دام‌پروران کوچ رو به شمار می‌روند. هریک از این عناصر معماری نشان‌دهنده تعداد دام و ثروت صاحبان آن است. ممکن است تمام یا بخشی از آغل از شاخ و برگ درختان منطقه (عکس ۲) ساخته شوند ولی در غالب موارد از سنگ‌های خشک چین استفاده می‌شود (عکس ۳). آغل‌های کوچک و مجزا برای دام‌های کم سن که در جهت کنترل شیردهی و آسیب نرسیدن به آن‌ها در نزدیکی آغل‌های بزرگ و یا در جانب پشته‌ی منزل گاه ساخته می‌شود (طرح ۲، سازه ۱۶؛ طرح ۶، سازه ۴؛ طرح ۷، سازه ۷؛ طرح ۸، سازه ۱۰؛ طرح ۱۱، سازه ۷، طرح ۱۳، سازه ۳)، در نزدیکی غالب سکونت‌گاه‌ها، سازه‌های مربوط به نگهداری دام مشاهده می‌شود، اما یک استثنا در سکونت‌گاه‌های رده‌های بالای اجتماعی مانند خوانین طوایف که نه تنها هیچ معماری مربوط به نگهداری دام در آن دیده نمی‌شود، بلکه تا فاصله‌ای معینی از آن حتی هیچ معماری مسکونی دیگری هم مشاهده نمی‌شود.



عکس ۳: آغل ساخته‌شده از سنگ در قاش



عکس ۲: آغل ساخته‌شده از شاخه‌های درخت کنار

۷. الگوهای گونه شناختی معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو

ارائه یک الگو برای معماری جوامع دام‌پرور تمام‌وقت از آن روی سودمند است که درک صحیحی را از ساختار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همچنین ابعاد کارکردی آن‌ها ایجاد می‌نماید. گر چه ساختارهای معماری جوامع کوچ رو بسیار سیال است، اما عناصر بنیادین ثابتی از معماری در آن وجود دارد که معلول بافت‌های زیست‌محیطی و چشم‌انداز زیست‌محیطی و متغیرهای اقتصادی و اجتماعی است. در این مقاله سه الگو برای معماری جوامع دام‌پرور کوچ رو پیشنهاد شده است که راه را برای شناخت ساختارهای کارکردی، اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی در مطالعات انسان‌شناسی و باستان‌شناسی هموارتر می‌سازد.

۷-۱. الگوی مکانی - زمانی: منزلگاه‌های جوامع دام‌پرور کوچ‌رو در هر مرحله از جابجایی خود در نقطه‌ای واقع شده است که عوامل محدودکننده‌ای باعث تغییر در ساختار ظاهری معماری آن‌ها می‌شود. الگوی حرکتی این جوامع به‌طور مستقیم وابسته به آب‌وهوا و وضعیت مراتع است. به‌طوری‌که زمستان‌ها را در مراتع زمستانه که معمولاً در ارتفاعات قشلاقی، پاییز را مراتع پاییزچر در دامنه‌های این ارتفاعات ساکن هستند. فصل بهار و نیمی از تابستان را در ارتفاعات ییلاقی و نیم دیگر آن را در دشت‌های میان کوهی سردسیری می‌گذرانند. در هرکدام از این مراحل، سیاه‌چادر شکل خاصی دارد و بر همین اساس فرم سکوها و محل قرارگیری اجاق‌ها تفاوت می‌کند. در ادامه مثال‌هایی از معماری‌های شکل‌گرفته در بازه‌های مکانی و زمانی منطبق بر الگوی حرکتی سالانه طرح خواهد شد.

۷-۱-۱. ساختار معماری یک سکونت‌گاه زمستانی در قشلاق

چشم‌انداز زیست‌محیطی این سکونت‌گاه، تمام مشخصات گونه‌نمای سکونت‌گاه‌های زمستانی را که عبارت‌اند از: محصورشده در میان تپه‌های کم ارتفاع و یک آبراهه کوچک برای هدایت آب به درون مجموعه و همچنین شیب مناسب برای گذر دادن آب باران در مجموعه سکونت‌گاهی و اسکان دام را داراست. سکوه‌های مستطیل شکل، اجاق‌های درونی و بیرونی و سکوه‌های آفتاب‌گیر (فضای نشیمن‌گاهی خارج از چادر) از عناصر متداول این سکونت‌گاه‌ها هستند. در طرح شماره ۲ سنگچین‌های ۱-۷-۱۰-۱۱، سکوه‌های قرار دادن رخت خواب و لوازم‌خانگی و ذخایر آذوقه خشک مانند برنج و



طرح ۲: یک مجموعه سکونت‌گاهی زمستانی

گندم و آرد است که برای جلوگیری از نفوذ آب به زیر آن‌ها ساخته می‌شوند. سازه‌های ۳-۱۵-۱۲ اجاق و سازه‌های ۸ و ۱۳ سکوه‌های قرار گرفتن لوازم آشپزخانه‌ای است. این سه سازه نام‌برده شده اصلی‌ترین و متداول‌ترین عناصر معماری در ساختارهای معماری سکونت‌گاه‌های دام‌پروران کوچ‌رو به شمار می‌آیند. از دیگر عناصر قابل‌ذکر سازه شماره

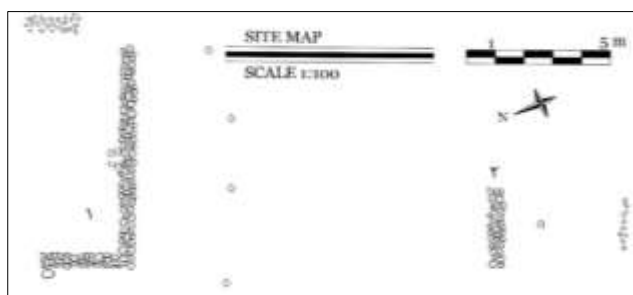
۱۴ به‌عنوان سکویی به‌عنوان فضای نشیمن گاهی است غالباً فضایی مردانه و از نشانه‌های مربوط به خانواده‌هایی با رده‌های بالای اجتماعی به شمار می‌آید. از عناصر معماری غیرمسکونی سازه‌های شماره ۴-۵-۶ که به‌عنوان آخور و سازه شماره ۱۶ برای نگهداری دام‌های کم سن (معمولاً نیم دیگر آن از شاخه‌های درخت کنار ساخته می‌شود و به یک دایره کامل تبدیل می‌گردد) به شمار می‌آیند. سازه ۱۷ به‌عنوان آب‌بند و سازه ۹ برای ذخیره آب در باران ساخته شده است. در تمامی سکونت‌گاه‌هایی چادرنشینی که در زمین‌های سنگلاخی و فصولی که بارش باران زیاد باشد، سنگ‌چین‌هایی منظم بافاصله‌ای مشخص از سکوه‌های مشاهده می‌شود که برای تقویت میخ‌های چوبی نگه‌دارنده طناب و دیرک چادر تعبیه شده‌اند، مشاهده می‌شود. جوانب عرضی سیاه‌چادرها معمولاً در این مرحله از سال برای تسهیل در گردش هوا (هم سو با جهت وزش باد) و ذخیره انرژی گرمایشی خورشید (هم سو با زاویه تابش خورشید از صبح تا ظهر) به جهت شمال شرق قرار می‌گیرد. تعدد اجاق‌ها از دیگر عناصر گونه‌نمای سکونت‌گاه‌های زمستانی است که در سکونت‌گاه طرح ۲ به‌خوبی آشکار است. در پایان باید

اشاره نمود که این مجموعه سکونت‌گاهی از نظر توالی زمانی دارای دو فاز استقرار است که عناصر شماره ۱۰-۹-۸-۷-۶-۵ مربوط به فاز قدیمی‌تر و عناصر شماره ۱-۲-۳-۴-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۱۷ مربوط به فاز استقرار جدیدتر به مربوط می‌شود.

۲-۱-۷. معماری یک سکونت‌گاه پاییزه در قشلاق

سکونت‌گاه‌های پاییزه قشلاق در مراتع پاییز چر که معمولاً در کم شیب ترین قسمت کوه‌پایه‌ها است واقع می‌شود. سکوی های این سکونت‌گاه‌ها، مشابه سکوهایی سکونت‌گاه‌های بهاری، پاییزه و تابستانه است. که البته

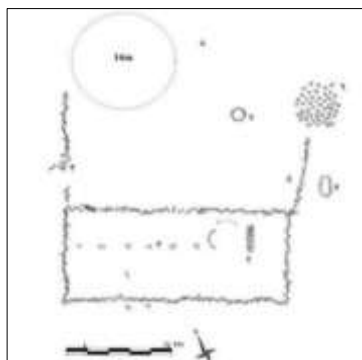
با توجه به مکان‌گزینی آن‌ها در چشم‌انداز زیست‌محیطی قابل‌تفکیک از یکدیگر هستند. عناصر معماری این منزلگاه متشکل از دو سکوی قائم بر هم به‌اندازه ۸ و ۳/۲۰ متر که در ۱۵ متری جانب جنوبی آن یک سکوی کوچک‌تر به‌اندازه ۲/۸۵ واقع شده است که متعلق به منزلگاه پیشه‌ور سکونت‌گاه بزرگ‌تر (سکوی شماره ۱) بوده است.



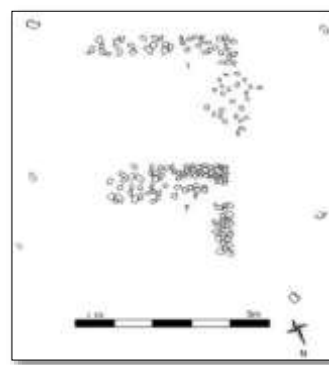
طرح ۳: یک منزل گاه پاییزه در ارتفاعات قشلاقی

۳-۱-۷. معماری یک سکونت‌گاه بهاری در قشلاق

سکونت‌گاه‌های بهاری در چشم‌اندازهای زیست‌محیطی متفاوتی واقع می‌شوند. این سکونت‌گاه‌ها معمولاً دارای چشم‌اندازی وسیع به پیرامون خود و تقریباً در موقعیتی مرتفع نسبت به سکونت‌گاه‌های زمستانه قرار دارند. آنچه این چشم‌انداز زیست‌محیطی جدید را تعریف می‌کند تغییر آب‌وهوا و مراتع بهار چر هستند. سکوهایی رختخواب سکونت‌گاه‌های بهاره چند تفاوت اساسی هم از نظر مساحت و هم از نظر فرم ساختاری با سکوهایی سکونت‌گاه‌های زمستانه دارند. جانب شمالی چادر نسبت به نمونه زمستانی آن بازتر است و مکان اجاق‌ها تغییر می‌کند. در طرح شماره ۴ دو سکوی قائم بر هم نشان داده شده است که همانند سکونت‌گاه شماره ۱، دارای دو فاز سکونت‌گاهی است. در این مجموعه، سکوی شماره ۲ نسبت به سکوی شماره ۱ متأخرتر بوده که از الگوی پراکنش و تخریب عناصر معماری قابل استنباط است.



طرح ۵: یک منزلگاه تابستانی در بیلاق



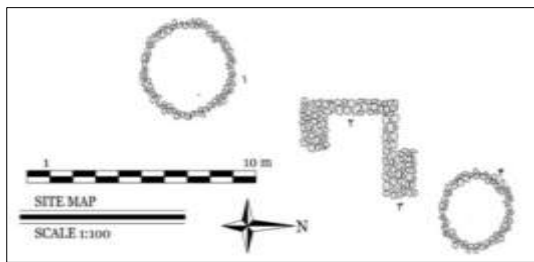
طرح ۴: یک منزلگاه بهاری در ارتفاعات قشلاقی

۷-۱-۴. معماری یک سکونت‌گاه تابستانی در ییلاق

این سکونت‌گاه در دامنه کوهستان‌های ییلاقی واقع شده است (طرح ۵) غالباً در سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پرور کوچ‌رو، تشخیص محدوده فعالیت‌های روزمره، دشوار یا ناممکن است. همچنین اصولاً در سکونت‌گاه‌های بهاری و تابستانی کوه‌پایه‌های ییلاق، به خاطر سنگلاخی نبودن دشت‌ها و عدم بارش‌های زیاد، مخصوصاً در فصل تابستان، سکوه‌های رخت‌خواب، ساخته نمی‌شود، با توجه به سنگلاخی بودن این منطقه؛ در بخش‌هایی علاوه بر انباشته کردن سنگ‌ها (طرح ۵: سازه شماره ۹) فضا سازی و تقسیم قلمروهای کارگاهی و نمیشن گاهی نیز، صورت گرفته است. در این سکونت‌گاه سازه ۱: فضای نشیمن گاهی، ۲: سکوی لوازم آشپزخانه‌ای، ۳: سنگ‌های نگه‌دارنده طناب چادر، ۴ و ۵: فضای کارگاهی، ۶: سکوی مشک و فرآورده‌های لبنی، ۷: آغل دام کم سن، ۸: آغل دام، ۹: انباشت سنگ‌های حاصل از پاک‌سازی منطقه است.

۷-۱-۵. معماری یک سکونت‌گاه بهاری در ارتفاعات ییلاقی

این سکونت‌گاه (طرح ۶) در بستر یک دره کم‌عمق در بلندای ۳۷۰ متری نسبت به دشت واقع شده که شامل سه سازه مجزا است. سازه شماره ۱: یک سنگ‌چین مدور که فضا سازی یک چادر تک‌پایه که یک فضای آشپزخانه ای است، سازه شماره ۲ و ۳: شامل دو سکوی به هم پیوسته که یکی سکوی رخت‌خواب و یکی سکوی لوازم آشپزخانه و سازه شماره ۴، آغل حیوانات کم سن است.



طرح ۵: یک منزل گاه بهاری در ارتفاعات ییلاقی

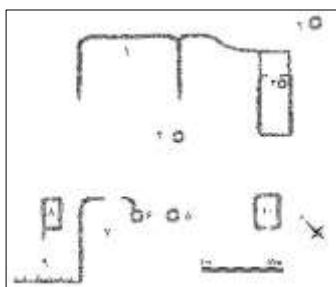
۷-۲. الگوی اقتصادی-اجتماعی

عناصر معماری و سازمان‌بندی آن در کنار چشم‌انداز زیست‌محیطی هر سکونت‌گاه، یک بستر رفتاری را برای ما آشکار می‌سازد که ما می‌توانیم از آن رده‌های اجتماعی و ساختار اقتصادی جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند را استنباط، و به ارائه یک الگوی کلی در این باره بپردازیم. پیش‌تر به‌طور خلاصه به سازمان‌بندی اقتصادی جوامع دام‌پرور کوچ‌روی اتحادیه قبیله‌ای قشقایی پرداختیم. در این باره آنچه قابل تکرار است ساختار جوامع ثروتمند نخبه‌ای است که در تمام طبقات سیاسی این اتحادیه وجود دارد و موجودیت آن مختص یک طبقه خاص نیست. این جوامع ثروتمند نخبه، بنا بر چارچوب‌های تعریف‌شده در هر رده از سازمان سیاسی که در آن قرار دارند به مراودات اجتماعی و سیاسی می‌پردازند. لذا طیف گسترده‌ای از سکونت‌گاه‌های مربوط جوامع ثروتمند نخبه وجود دارد که بنا به میزان گستردگی روابط اجتماعی-سیاسی، طیفی از عناصر معماری و فضاهای رفتاری متفاوتی در آن‌ها تعریف و موجودیت یافته است.

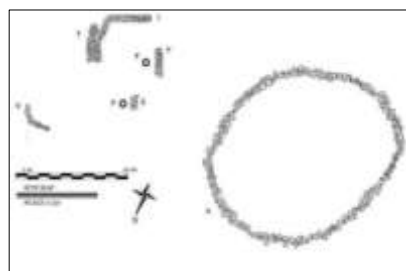
در سکونت‌گاه‌هایی که در طرح‌های ۷ و ۸ آورده شده‌اند، نشان داده می‌شود که فرهنگ مادی چگونه می‌تواند ساختار اقتصادی جوامع دام‌پرور کوچ‌رو را برای ما آشکار سازد. طرح ۷ و ۸ در این بخش دو جامعه ثروتمند اما متفاوت از لحاظ چارچوب‌های رفتاری اجتماعی-سیاسی را تشریح می‌نماید. این مهم مبنی بر

ابعاد و نظام عناصر معماری در هر دو سکونت‌گاه تعریف می‌شود. در طرح شماره ۷ که یک سکونت‌گاه بهاری در مناطق ییلاقی است، عنصر معماری شماره ۷، فضای نگهداری دام‌های کم سن و ۸ فضای نگهداری دام‌های بالغ را نشان می‌دهد. بدیهی است که اندازه سازه‌ها با تعداد دام و در تعاقب آن با دارایی مالک دام، رابطه مستقیمی دارد. در طرح ۷ سازه شماره ۲، محل قرار دادن لوازم آشپزخانه‌ای و مشک آب، سازه‌های ۴ و ۶ اجاق و سازه‌های ۳ و ۵ بادگیر اجاق هستند که نشانگر فضاهای فرآوری مواد لبنی و ابعاد آن، در این فصل از اسکان و جابجایی دام‌پروران کوچ رو است. از الگوی پراکنش سازه‌ها نسبت به فضای نشیمن‌گاهی (قرار گرفتن در رو به روی فضای مسکونی) این نکته را می‌توان استنباط نمود که این سکونت‌گاه یک جامعه در رده پایین اجتماعی، اما ثروتمند بوده است. زیرا اهمیتی به فضای میهمان‌خانه‌ای و نشیمن‌گاهی که اساس وجود مراودات اجتماعی و گاهاً سیاسی است داده نشده، به‌طوری‌که فضاهای کارگاهی و امنیت دام‌ها (بنا به اینکه دو آغل هم در جلوی منزلگاه واقع شده‌اند) در اولویت سازمان‌بندی فضاها قرار داشته‌اند.

طرح شماره ۸ سکونت‌گاه زمستانی یک جامعه ثروتمند نخبه را نشان می‌دهد. در این مجموعه، عناصر و ساختار معماری و همچنین سازمان‌دهی فضاهای رفتاری به‌گونه‌ای تعریف شده که مشخصات یک جامعه ثروتمند که درگیر درجاتی از مراودات اجتماعی-سیاسی (۹) است را نشان می‌دهد. در این منزل‌گاه، سازه ۱ آغل دام بالغ و ۱۰ آغل دام کم سن است. سازه ۳ چادر چوپان، سازه ۲ اجاق بزرگ مخصوص فرآوری مواد لبنی، سازه‌های ۴، ۵ و ۶ اجاق، سازه ۸ آشپزخانه و سازه شماره ۹، معرف شش عدد اجاق در مجاورت همدیگر است. در این منزل‌گاه پراکندگی سازه‌های معماری بسیار منسجم‌تر از منزل‌گاه پیشین است. این دو جامعه (طرح ۷ و ۸) گرچه شاید از نظر میزان ثروت باهم برابر بوده‌اند، اما از لحاظ رده‌های اجتماعی تفاوت داشته‌اند. در این سکونت‌گاه حداقل دو رده اجتماعی که هرکدام فضای تخصصی تعریف‌شده‌ای را دارند، قابل‌شناسایی است (طبقه مالک و طبقه کارگر شامل چوپان). افزون بر این دو نکته در سکونت‌گاه شماره ۸، اهمیت مراودات اجتماعی-سیاسی (۹) را نشان می‌دهد. اول سازه‌های مربوط به نگهداری دام که در پشت نشیمن‌گاه اصلی و بافاصله قابل‌ملاحظه قرار گرفته‌اند و دوم تعدد اجاق‌ها در فضای آشپزخانه‌ای است. وجود شش اجاق در کنار هم نشان‌دهنده تولید غذا فراتر از میزان جمعیت ساکن در این سکونت‌گاه است. این جمعیت احتمالاً افرادی بوده‌اند که هرروز بنا به هر دلیلی به آنجا مراجعه و متعاقباً مورد پذیرایی قرار می‌گرفته‌اند.



طرح ۸: طرح منزلگاه زمستانی در قشلاق



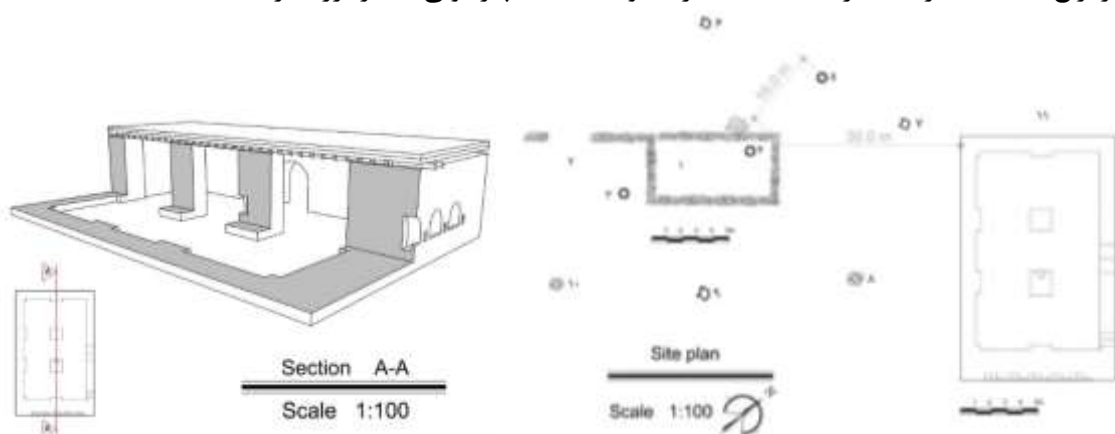
طرح ۷: طرح منزلگاه بهاری در ارتفاعات ییلاقی

در سکونت‌گاه‌هایی که در طرح‌های ۹ و ۱۱ آورده شده‌اند نشان داده می‌شود که چگونه فرهنگ مادی می‌تواند نشان‌دهنده رده‌های اجتماعی باشد. طرح شماره ۹، یک سکونت‌گاه زمستانی ویژه را نشان می‌دهد که

مربوط به یک جامعه نخبه و ثروتمند است. اما چند ویژگی بارز و غیرمعمول میزان اهمیت این سکونت‌گاه را در میان دیگر سکونت‌گاه‌های پیرامونش نشان می‌دهد. اول مکان‌گزینی این سکونت‌گاه در چشم‌انداز زیست‌محیطی که مناسب برای سکونت‌گاه‌های زمستانی نیست. چشم‌اندازی که به‌طورمعمول باید در تپه‌های کوتاه و شیب‌دار محصور می‌شد که در این سکونت‌گاه لحاظ نشده و تقریباً در حاشیه مشرف بر دشت و در چشم‌اندازی کاملاً باز قرار دارد. دوم عدم وجود سازه‌های مربوط به دام در این سکونت‌گاه است که نشان می‌دهد جامعه ساکن در آن مرتبط خود به‌طور مستقیم در تولید فراورده‌های دامی دخالت ندارد که این مهم مختص بالاترین رده‌های اجتماعی ایلی است. سومین مؤلفه غیرمعمول وجود یک ساختمان نسبتاً بزرگ در مجاورت سکوی برپایی چادر است که تحقیقاً مربوط به مراودات گسترده اجتماعی-سیاسی است. از عوامل مهم دیگر می‌توان به ابعاد بزرگ که از پلان موجود و ارتفاع بلند چادر که از فاصله قرارگیری سنگ‌های نگه‌دارنده طناب دیرک‌ها قابل استنباط است و همچنین، عدم وجود هرگونه سکونت‌گاه تا فاصله ۷۰ متری بنای اصلی، و پاکسازی پیرامون سکونت‌گاه از قلوه‌سنگ‌ها و همچنین تعدد غیرمعمول اجاق در پیرامون آن، اشاره نمود.

در این سکونت‌گاه سازه‌های شماره ۱ تا ۵ مربوط به محل سیاه‌چادر (سکوی اصلی) و سازه ۱۱ یک اتاقی است که به ابعاد ۸ در ۱۰ متر با مصالح سنگ و گچ در فاصله ۳۶ متری از آن ساخته شده است. در این اتاق دو ستون که در یکی از آن‌ها یک فرورفتگی طاقچه مانند تعبیه شده وجود دارد و ورودی آن از جهت شمال بوده است. در این بنا دو پنجره جانب جنوبی و ۵ آخور اسب در جانب شرقی، تعبیه شده است.

سکوی اصلی به دو بخش مجزای مردانه و زنانه تقسیم می‌شود، کف قسمت بخش شمالی که با خاک و شن ریز کوبیده شده ۳۵ مترمربع مساحت دارد و بخش جنوبی که مربوط به فضای زنانه منزل گاه به شمار می‌رود بدون زیرسازی و سکو سازی ساخته شده است. هر دو بخش شمالی و جنوبی دارای یک اجاق هستند که اجاق بخش شمالی (بخش مردانه) امروزه سنگ‌چین شده است. این سنگ‌چین جایگاه معنوی خان را در میان عموم مردم نشان می‌دهد. به‌طوری‌که برای شفای بیماران بدان متوسل می‌شوند. مجموع دو فضا ۸۰ مترمربع مساحت دارد که در مقایسه با دیگر سکونت‌گاه‌های پیرامونی بسیار بزرگ‌تر است.



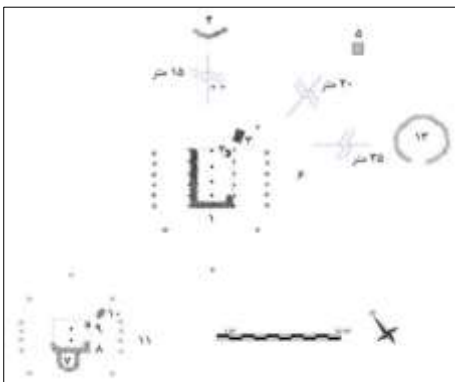
طرح ۱۰: طرح سه‌بعدی سازه شماره ۱۱ در طرح ۹، اتاق پذیرایی سکونت‌گاه شماره ۹.

طرح ۹: یک مجموعه سکونت‌گاهی زمستانی مربوط به رده بالای اجتماعی.

طرح ۱۱ یک سکونت‌گاه زمستانی را در مراتع قشلاقی نشان می‌دهد. این سکونت‌گاه دارای شامل دو سکوی مرتبط با یکدیگر است که تفاوت در رده‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. سازه شماره ۱ و ۸ در طرح ۱۱ هر دو سکوی رختخواب هستند که مساحت درونی منزل گاه را نشان می‌دهد (مانند سازه‌های ۱ در طرح شماره ۲، سازه ۲ در طرح شماره ۳، سازه ۳ در طرح شماره ۸) مساحت درونی منزلگاه بزرگ‌تر نزدیک به ۲۱ مترمربع است. این در حالی است که فضای درونی منزل گاه غربی ۹ مترمربع است. در قلمرو خارجی منزلگاه بزرگ‌تر عناصری مشاهده می‌شود که نشان‌دهنده تمایز طبقه‌ای جامعه ساکن در آن به شمار می‌آیند. سازه شماره ۴ به‌عنوان سکو که در فاصله ۱۵ متری شمال و سازه شماره ۱۳ به‌عنوان یک مکتب‌خانه در شرق منزل گاه قرارگرفته است. سکونت‌گاه غربی که در فاصله ۲۰ متری از منزل گاه بزرگ‌تر واقع‌شده، سازه شماره ۸ سکوی رختخواب، سازه شماره ۹ اجاق و سازه شماره ۱۰ سکوی لوازم آشپزخانه‌ای است. در این سکونت‌گاه فضای سنگ‌چین شماره ۷ برای نگهداری دام‌های کم سن، عنصر معماری گونه‌نمای منزلگاه‌های چوپان‌هاست، مشاهده می‌شود. این فضای الحاقی سیال است و در برخی از موارد در منزلگاه‌های جوامع ثروتمند هم مشاهده می‌شود. سکوهای آفتاب‌گیر که معمولاً فضاهای مردانه به شمار می‌آیند و در ماندگاه‌های زمستانه شکل می‌گیرند، از عناصر گونه‌نمای سکونت‌گاه‌های مربوط به رده‌های بالای اجتماعی است. علاوه بر این، مکتب‌خانه‌ها به‌عنوان فضاهای آموزشی متداول تا اواخر دوره قاجار در جامعه ایل، همیشه در کنار سکونت‌گاه‌های نخبگان اجتماعی و برای آموزش به فرزندان آن‌ها قرار می‌گرفته است. این مهم در قالب بازتولید اجتماعی تعریف می‌شوند. تولید دوباره نیروی کار و مهارت‌ها نیاز به یک ایدئولوژی حاکم بر کارگران وجود دارد. مکانیسم‌های مختلف ایدئولوژیک مانند مذهب، خانواده و عملکرد سلسله‌مراتب سیاسی به تکثیر هر دو ساختار در نخبگان هدایت می‌کنند. دسترسی به آموزش امتیازی بوده است که مختص فرزند ثروتمندان بوده است (Holt, 1976: 64).

در این قسمت با تشریح ساختار معماری چهار سکونت‌گاه مختلف از رده‌های متفاوت اجتماعی، با ساختارهای متفاوت اقتصادی، نشان داده شد که چگونه ساختار اقتصادی-اجتماعی در مواد فرهنگی جوامع دام‌پرور نمود می‌یابد و برای استنباط آن‌ها باید به چه مؤلفه‌هایی توجه نمود.

۷-۳. الگوی تاریخی - فرهنگی

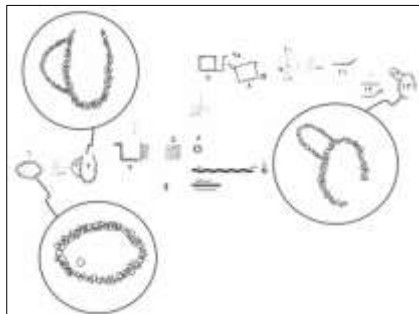


طرح ۱۱: منزل گاه زمستانی در ارتفاعات قشلاقی

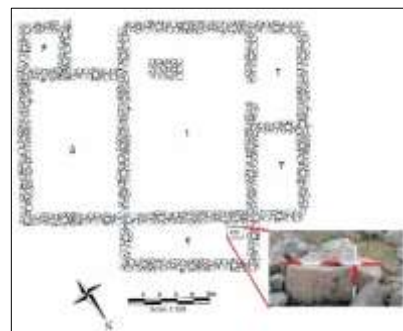
ساختار معماری سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پروران کوچ‌رو قشقایی در مراتع تابستانی و زمستانی اگرچه در گستره وسیعی از گونه‌های مختلف موجودیت یافته است، اما در هسته ساختاری خود، الگویی ثابت و گونه‌نما دارند که تا حدودی آن‌ها را قابل گونه‌شناسی و طبقه‌بندی می‌کنند. اما دو گونه از معماری متفاوت در مناطق قشلاقی و بیلاقی وجود دارند که متعلق به بافت‌های تاریخی (زمانی) و فرهنگی جداگانه‌ای از دام‌پروران کوچ رو قشقایی هستند. گونه‌های معماری متفاوت از نظر بافت تاریخی، در مناطق قشلاقی شناسایی شده‌اند. این

معماری‌ها با پلان مربع و سنگ‌های خشکه چین با ارتفاع کمتر از یک متر ساخته‌شده که متوسط اندازه

ضلع‌های آن‌ها پانزده متر است. فضای درونی به قسمت‌های مجزایی تقسیم می‌شوند و در تمام موارد یک فضای مربع شکل بزرگ به همراه چند فضاهای مستطیلی، کوچک وجود دارند. پراکندگی اندک سفال‌های تاریخی در این سکونت‌گاه‌ها که غالباً مربوط به دوره اشکانی، ساسانی و صدر اسلام؟ هستند، حاکی از آن است که سکونت‌گاه‌های مذکور، متعلق به جوامع دام‌پرور کوچ رو در بافت زمانی متفاوتی از جوامع معاصر ساکن در این حوزه است. فرض تعلق این سکونت‌گاه‌ها به جوامع دام‌پرور متحرک بر دوپایه استوار است، نیلی با صدها عدد از ساختارهای مشابه در دشت دهلران برخورد نموده که آن‌ها را متعلق به دوره اشکانی و ساسانی می‌داند (Neely, 2016). اول اینکه با توجه به ساختار معماری مذکور ما به احتمال زیاد با یک سکونت‌گاه فصلی روبه‌رو هستیم، و دوم اینکه وضعیت منابع آبی و خاکی این منطقه اجازه موجودیت کشاورزی توسعه روستاهای یکجانشینی را نمی‌دهد به‌طوری‌که حتی در دو دهه گذشته با کمک اسکرپیر و چاه‌های عمیق هم کشاورزی در این دشت موفقیت‌آمیز نبوده است. این در حالی است که این اقلیم با داشتن مراتع زمستانی وسیع و مرغوب، بیشتر برای دام‌پروری به شیوه کوچ روی مناسب است. این عامل در پراکنش محوطه‌های باستانی دشت خرمایک و دالان که یک محوطه تپه‌ای، در مقابل صدها محوطه باستانی غیر تپه‌ای و فصلی قرار گرفته است نیز تجلی‌یافته است (آقایی، ۱۳۹۴: ۱۳۸-۱۴۲). مطالعات دیرین‌اقلیم‌شناسی صورت گرفته در دریاچه‌ی پریشان (داودی و همکاران، ۱۳۹۳؛ علمی زاده و همکاران، ۱۳۹۴)، ارژن (لشکری و همکاران، ۱۳۹۳ الف؛ لشکری و همکاران، ۱۳۹۳ ب) و مهارلو (Djamali et al. 2009) ثبات این ساختار اقلیمی را دست‌کم از هزاره سوم پ.م تاکنون را در زاگرس جنوبی به اثبات می‌رساند. به عبارتی ویژگی‌های اقلیمی و زیست‌محیطی برای توسعه سکونت‌گاه‌های فصلی از هزاره سوم پ.م تاکنون تقریباً ثابت بوده است. چشم‌انداز زیست‌محیطی این سکونت‌گاه‌ها متفاوت از معماری سکونت‌گاه‌های مربوط به دام‌پروران کوچ رو قشقایی است که به نظر می‌رسد در این تفاوت، عنصر امنیت نقشی کلیدی ایفا می‌نموده است. زیرا همه این سکونت‌گاه‌ها دید وسیع‌تری نسبت به سکونت‌گاه‌های معاصر داشته و در نزدیکی هیچ‌کدام از سکونت‌گاه‌های باستانی آغل و آخور مجزا دیده نشده است. این درون‌گرایی و انتخاب یک‌چشم‌انداز تقریباً نامناسب برای فصل زمستان، می‌تواند به علت دستیابی به دید وسیع‌تر و برقراری فضایی درون‌گراتر برای حفاظت از دام باشد. طرح ۱۱ مربوط به یکی از این ساختارهای معماری است. فضاهای ۱، به‌عنوان محل نگهداری دام، ۲ و ۳، فضاهای مربوط به فرآوری و نگهداری دام، ۴، مربوط به فعالیت‌های آشپزخانه‌ای؛ ۵، فضای نشیمن‌گاهی و ۶، فضای نگهداری دام کم سن، پیشنهاد می‌شوند.



طرح ۱۳: طرح وارگه‌های ساخته‌شده توسط کوچ‌روهای ایل بختیاری در قلمرو بیلاقی ایل قشقایی.



طرح ۱۲: طرح یک‌منزل‌گاه باستانی (ساسانی؟) مربوط به جوامع دام‌پرور متحرک.

گونه متفاوت معماری از نظر بافت فرهنگی؛ در مراتب تابستانی مورد مطالعه در این پژوهش، گونه‌ای متفاوت از معماری مربوط به دامپروران کوچ رو مشاهده می‌شود. این معماری‌ها از نظر پلان، مکان‌گزینی و عناصر معماری، با سکونت‌گاه‌های قشقای متفاوت هستند. با توجه به شواهد مردم‌نگاری این معماری‌ها، مربوط به دامپروران کوچ رو بختیاری هستند که تابستان‌ها را در قلمرو و مراتع قشقای‌ها به‌طور مشترک، به سر می‌برند. فرم پلان این منزل‌گاه‌ها که معمولاً به‌صورت بیضی‌شکل است و ارتفاع سنگ‌های خشک چین آن به یک متر می‌رسد. در طرح شماره ۱۳ عناصر معماری ۱، ۳ و ۱۳ که بزرگنمایی شده‌اند، نشان‌دهنده فرم‌های گونه‌نمای معماری کوچ‌روهای بختیاری است و همچنین عناصر ۴، ۷ و ۸ که آشکارا فرم‌های متفاوتی از فضاهای درونی سیاه‌چادر را آشکار می‌کند.

۸. بحث و تحلیل

محوطه توله‌ای به مدت ۱۰ روز در اردیبهشت ۱۳۵۲ کاوش شد. در طول روند حفاری سید علی یکی از کارگران گروه حفاری مطمئن بود که گروه در حال کاوش یک سکونت‌گاه چادرنشینی است. وی مکان دقیق اجاق و محل انباشت زغال‌ها را بنا به درخواست هول یافته بود. این اولین برخورد یک باستان‌شناس با یک سکونت‌گاه چادرنشینی بود (۴). محوطه توله‌ای متشکل از سنگ‌چین‌های منظمی بود که در زبان لُری بدان چول (*chol*) گفته می‌شود (Hole, 2004). حال این پرسش پیش می‌آید که چرا عناصر معماری محوطه توله‌ای برای سیدعلی آشنا بودند و چرا او توانست مکان دقیق عناصر معماری را تشخیص دهد؟ و چه عواملی سبب شده است که در طی چندین هزار سال ساختار معماری و عناصر سازنده آن ثابت باقی بمانند؟ پاسخ پرسش اول روشن است؛ سیدعلی الگوی ساختار معماری و بافت رفتاری حاکم در میان ساختارهای مذکور را به‌خوبی می‌شناخت. شناخت وی که از دیدگاه اِتیک و تجربه زیستی در میان عناصر ایستای معماری ایجادشده بود زمینه‌ساز پرسش دوم در این بخش است؛ که پاسخ آن را باید در اصل همانندی فرایندها (*Uniformitarianism*) جستجو نمود. اصل همانندی فرایندها به این معنی است که گروهی از قوانین فیزیکی و شیمیایی وجود دارند که زمان و مکان بر آن‌ها جاری نیست (عبدی، ۱۳۹۲). این اصل سبب می‌شود تا بتوان در بافت زیست‌محیطی همسان یک قیاس منطقی میان عناصر متشابه مطرح بنماییم. به عبارتی از تئوری میان‌مدت و رهیافت باستان‌مردم‌شناسی استفاده بنماییم. تئوری میان‌مدت برای اولین بار توسط بینفورد در سال ۱۹۸۳ ارائه شد. وی با به‌کارگیری اصل همانندی فرایندها و برخی قوانین فیزیکی و مکانیکی در اشیاء به دنبال به وجود آوردن مجموعه‌ای از قوانین در رفتار اشیاء بود که بتوان ارتباط بین حال و گذشته در آن‌ها مشاهده شود (۵) (Jones, 2011: 13). در این پژوهش مقیاس‌هایی برای قیاس باستان‌مردم‌شناسانه توصیف شده‌اند. قیاس عبارت است از جریان نتیجه‌گیری مبنی بر اینکه چنانچه اشیایی خصوصیات مشابهی داشته باشند، در مشابهت‌های دیگر نیز سهیم‌اند (فاگان، ۱۳۸۲: ۵۳۲). در باستان‌شناسی، قیاس نوعی روش استدلال است که بر شباهت بین بقایای باستانی، یا شباهت بین پراکندگی مکانی دست‌ساخته‌ها و پدیدارهای جوامع باستانی و بقایای مادی و الگویی استوار است که در میان جوامع امروزی مشاهده می‌شود (عبدی، ۱۳۹۲). اما برای استنباط صحیح از این قیاس باید هسته سازواری مواد، در بافتاری مشترک مطالعه شود؛ و همچنین دریافتن و مطالعه‌ی همگونی‌های فرهنگی و مادی بین گذشته و جوامع سنتی امروز، باستان‌شناسان باید

مراقب باشند که هر دو جامعه بافت زیست‌محیطی همسان داشته باشند تا مقایسه معتبر باشد (علیزاده، ۱۳۸۰: ۷۷). تاکنون چندین اثر معماری متعلق به جوامع دام‌پرور باستانی از پیش‌از تاریخ تا دوران تاریخی که از کاوش‌های باستان‌شناسی به‌دست‌آمده است که از آن‌ها می‌توان به توله‌ای از دوره نوسنگی (Hole, 1974; 2004) دیوار یافت شده از مرحله‌ی سبز در تپه‌ی علی‌کش (Hole et al. 1969: Fig 17) تعدادی پی دیوار از دوره‌ی اوروک- جمدت نصر و لایه‌های سلسله‌های اولیه در تپه‌ی فرخ آباد و یک پلان از اشرف آباد (Cribb, 1991: 21) تووه خشکه از دوره مس و سنگ میانی (Abdi, 2003) ساکی‌آباد از دوره مس سنگ (نوروزی، ۱۳۹۲)، شهرپاری ۲ از دوره هخامنشی (اسمعیلی و ذولقدر، ۱۳۹۳). محوطه‌ی کارخانه ۱ (020.KD1) در محدوده سد و تونل سوم کوه‌رنگ در چهارمحال بختیاری متعلق به نیمه‌ی دوم هزاره اول ق.م و نیمه اول هزاره اول بعد از میلاد (اسمعیلی، ۱۳۹۱)، هنزاف متعلق به عصر مفرغ و دوره ساسانی (اسکندری و همکاران، ۱۳۹۲) و درخزینه از دوره ۱ و ۲ سوزیانای جدید (Alizadeh et al. 2004; علیزاده ۱۳۸۷: ۴۶) نام برد. گرچه مطالعات گیاه‌باستان‌شناسی و جانور باستان‌شناسی توانسته است درجاتی از اقتصاد زیستی این جوامع را آشکار نماید؛ اما ساختارهای اجتماعی این جوامع تقریباً ناشناخته باقی‌مانده است. درک قوانین حاکم بر ساختارهای معماری جوامع دام‌پرور کوچ‌رو معاصر و بهره‌وری از آن در مطالعات باستان‌مردم‌شناسی می‌تواند در استنباط ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جوامع دام‌پرور کوچ‌رو باستانی، بسیار مفید باشد.

۹. نتیجه

در این مقاله ساختار معماری یازده سکونت‌گاه در مراتع قشلاقی و ییلاقی طایفه شش بلوکی از اتحادیه قبیله‌ای قشقایی مورد بررسی قرار گرفت. علاوه بر این که عناصر معماری و چشم‌انداز زیست‌محیطی شکل‌گیری این سکونت‌گاه‌ها توصیف شد، مجموعه‌ای متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی در دو بستر مکان و زمان مورد بررسی قرار گرفت. هدف این پژوهش طرح الگوهایی بود که بتواند ساختارهای بنیادینی که مسبب موجودیت معماری جوامع دام‌پرور کوچ‌رو می‌شوند را مطالعه نمود. زیرا فهم کاربری فضاها و عناصر معماری توصیف‌شده، نیازمند مطالعه همه‌جانبه ساختار معماری، و مکان‌گزینی آن‌ها در بافت جغرافیایی و چشم‌انداز زیست‌ساختارهای مذکور است. در این راستا، معماری‌های گونه‌نمایی که نشان‌دهنده ساختارهای متفاوت اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی هستند را در ماندگاه‌های زمستانی و تابستانی را از یکدیگر تفکیک نموده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. دو پرسش اساسی این پژوهش، که معماری جوامع دام‌پرور کوچ‌رو چگونه در بسترهای مکانی و زمانی (در ییلاق و قشلاق) سازواری می‌یابند و ساختارهای اقتصادی- اجتماعی و تاریخی- فرهنگی چگونه از معماری جوامع دام‌پرور کوچ‌رو قابل استنباط بود. با توجه به شواهد موجود، اساس سازواری معماری جوامع کوچ‌رو با زیست محیط در راستای ذخیره انرژی، کنترل عوامل طبیعی و امنیت دام و انسان بنانهاده شده است. ذخیره انرژی در اندازه منزل‌گاه‌ها و جهت‌گیری طولی و انتخاب چشم‌اندازهای آفتاب‌گیر در جهت ذخیره انرژی؛ و کنترل عوامل طبیعی از قرارگیری منزل‌گاه‌ها در شیب‌های ملایم در تمام منزل‌گاه‌ها و محصور بودن در میان تپه‌ها در منزل‌گاه‌های زمستانی برای مصون ماندن از باد قابل‌فهم است. عنصر امنیت یکی از مهم‌ترین عوامل مکان‌گزینی است، که می‌تواند تأثیر مستقیمی بر ساختار معماری بگذارد. گاهی امنیت در اولویت بالاتری نسبت به عناصر زیست‌محیطی قرار می‌گیرد و سبب

شکل‌گیری معماری‌های نامتعارفی در زمین سیمای نامتعارف می‌شود. استنباط ساختارهای اقتصادی و اجتماعی از اندازه سازه‌های معماری و مکان‌گزینی منزل‌گاه‌ها ممکن است.

در راستای پرسش دوم می‌توان عنوان نمود که پراکندگی عناصر معماری مسکونی و غیرمسکونی مربوط به دام و فضاهای کارگاهی در یک سکونت‌گاه و ترکیب چینش آن‌ها نسبت به نشیمن‌گاه اصلی می‌تواند اهمیت روابط اجتماعی و اولویت فعالیت‌های تولیدی بر آن را آشکار سازد. از این‌رو معماری فراتر از خود، برای ما ساختارهای اجتماعی، اقتصادی را آشکار می‌سازد. در الگوی تاریخی، چگونگی تحول فن‌آوری ساخت معماری که در طول زمان و تجربه زیستی جوامع دام‌پرور کوچ‌رو، بدان دست‌یافته‌اند را مشاهده نمودیم. در گذر زمان چشم‌اندازهای زیست‌محیطی را بیشتر و بهتر شناخته و بیش‌ازپیش راه‌کار بهره‌وری از زیست محیط را آموخته است. و همچنین در الگوی فرهنگی برای ما آشکار شد که چگونه دو جامعه با بافت فرهنگی متفاوت می‌توانند در یک بافت مکانی، به راه‌کارهای متفاوتی برای سازگاری با زیست محیط دست یابند.

فهم بافت‌های رفتاری یکی از مقولاتی است که استنباط آن نیاز به ترکیب توأمان اطلاعات باستان‌شناسی و مردم‌شناسی است. این مهم یک پله فراتر از مطالعه ساختارهای معماری است زیرا به دنبال قوانین حاکم بر رفتار و فرهنگ مادی حاصل از آن در سکونت‌گاه‌های جوامع دام‌پرور کوچ‌رو است که برای مطالعات آتی در نظر گرفته شده است. اما تا بدین جا نتایج حاصل از این پژوهش می‌تواند در درک بیشتر ساختار معماری‌های چادرنشینی جوامع دام‌پرور باستانی که از کاوش‌های باستان‌شناسی به دست می‌آیند کارساز باشند. از این‌رو می‌توان از داده‌های حاصل از این مطالعه در مطالعات باستان‌مردم‌شناسی نیز بهره گرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. نمونه‌ی موردی، طایفه‌ی شش بلوکی از اتحادیه‌ی قبیله‌ای قشقایی است که زمستان‌ها را در دشت خرمایک در ۱۰ کیلومتری جنوب شهرستان فراشبند و ۱۰۰ کیلومتری (به خط مستقیم) جنوب غرب شیراز، مستقر است. این دشت به مساحت ۲۰ کیلومترمربع در ارتفاع ۷۸۰ متری از سطح دریا واقع شده است؛ و تابستان‌ها را دشت آسپاس و در ارتفاعات کوه لیلمان در غرب دشت آسپاس که در شمال استان فارس و در فاصله‌ی ۴۵ کیلومتری شهرستان اقلید سپری می‌کنند که مساحتی حدود ۱۱۵۴ کیلومترمربع دارد و حداکثر ارتفاع در آن ۳۴۰۲ متر و پست‌ترین نقطه‌ی آن ۲۱۳۶ متر است.

۲. مالکیت و حق استفاده از مراتع در اکثر موارد منحصر به دارای ایلخانی بوده و مالکیت شخصی به‌ندرت (در میان کلانترها و کدخداها به‌صورت هدیه از سوی ایلخان یا خرید زمین‌های خارج از قلمروی ایلخانی) وجود دارد (دره شوری، ۱۳۹۲).

۳. چشم‌انداز زیست محیطی بنیان و پشتیبان اساسی سکونت‌گاه‌ها و بستری برای موجودیت یافتن اقتصاد است (Wilkinson, 2003: 4).

۴. در کنار نظرهای متفاوتی که در مورد راهبرد اقتصاد زیستی جامعه توله‌ای پیشنهاد شده (Bernbeck, 1992; Wheeler, 1975; Pries- Ferreival 1975; Cribb, 1991; Potts, 2014). هول عقیده دارد که توله‌ای یک اردوگاه فصلی (هول، ۱۳۸۱: ۸۱-۸۲) زمستانه - بهار برای دام‌پرورانی بوده است که در حدود ۸۰۰۰ سال پیش به کوهستان‌ها مهاجرت می‌کرده‌اند (Hole, 2009). جدیدترین تحقیقات جامعه توله را کوچ‌رو و استفاده‌کننده از گله‌های بز می‌داند (Sutliff, 2015).

۵. جیمز هاوتون زمین‌شناس اسکاتلندی یک تئوری در باره زمین به نام لایه نگاری سنگ‌ها (روی هم قرار گرفتن منظم لایه‌ها) ارائه داد که توسط جفرسون، اساس لایه نگاری در کاوش‌های باستان‌شناسی شد. هاوتون نشان داد که طبقه‌بندی سنگ‌ها بر اثر فرایند‌هایی است که هنوز هم در دریاها، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها در حال شکب‌گیری است. این تئوری سر منشا اصل همانندی فرایند‌ها بود. این گفتمان دوباره توسط چارز لایل مطرح شد که اساس زمین‌شناسی ماهیتی مشابه یا یکسانی با زمان

ما دارد و این ایده معیار بسیاری از مفاهیم بنیادین باستان‌شناسی شد که در بسیاری از موارد گذشته شبیه به حال است (Renfrew and Bahn, 2000: 573).

منابع

- ابرلینگ، پیر (۱۳۸۳)، *کوچ نشینان قشقایی*، ترجمه فرهاد طبیبی پور، تهران: پردیس دانش.
- اسکندری، نصیر، اکبر عابدی، مهری جواد، مژگان شفیعی، جواد سلمان زاده، مصیب احمد یوسفی، حسین حبیبی، زهرا طیار (۱۳۹۲)، *پیشنهادی برای راهبرد کوچ نشینی جوامع کوچ رو عصر مفرغ حوضه حلیل رود بر پایه یافته های باستان‌شناسی و مطالعات قوم باستان‌شناسی*، پژوهش های باستان‌شناسی مدرس، سال پنجم، شماره نهم.
- اسمعیلی جلودار، محمد اسماعیل (۱۳۹۱)، *گزارش مقدماتی کاوش نجات بخشی ترانشه D10 (محوطه کارخانه 020.KD - 1) در محدوده سد تونل سوم کوه‌رنگ در چهار محال بختیاری*، گمانه، نشریه باستان‌شناسی دانشگاه کاشان، شماره ۲.
- اسمعیلی جلودار، محمد اسماعیل، سعید ذوالقدر (۱۳۹۳)، *تحلیل داده های کاوش در محوطه کوچ نشینی شهریاری II از دوره هخامنشی در منطقه بیرگان کوه‌رنگ بختیاری*، پژوهش های باستان‌شناسی ایران، شماره ۶ دوره چهارم.
- افشاری، محسن، شهرام پوردیهیمی، (۱۳۹۳)، *توالی معنادار فعالیت‌ها در مسکن، مطالعه موردی: ایل قشقایی*، دو فصل‌نامه معماری ایران، شماره ۷.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۶۰)، *کوچ نشینی در ایران: پژوهشی درباره عشایر و ایلات*، تهران: آگاه.
- ایوانف، میخائیل سرگی یویچ (۱۳۸۴)، *عشایر جنوب*، ترجمه کیوان پهلون و معصومه داد، تهران: آرون.
- آقایی، بهروز (۱۳۹۴) *توسعه دام پروری تمام وقت در حوزه فرهنگی زاگرس جنوبی در هزاره چهارم پ.م*، گروه باستان‌شناسی دانشکده حفاظت و مرمت، دانشگاه هنر اصفهان (پایان نامه کارشناسی ارشد).
- بک، لوتیز (۱۳۹۶) *قشقایی های ایران*، ترجمه حمید رضا جهان دیده، قم: نشر نظاره.
- پیر محمدی، علیرضا، (۱۳۹۰)، *بررسی باستان‌شناسی ساختارهای کهن معماری ایل بختیاری در استان چهار محال و بختیاری*، گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (پایان نامه کارشناسی ارشد).
- دارک، کن. آر (۱۳۷۹)، *مبانی نظری باستان‌شناسی*، ترجمه کامیار عبدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- داودی، محمود، قاسم عزیزی، مهران مقصودی (۱۳۹۳)، *بازسازی تغییرات آب و هوایی هلوسن در زاگرس جنوبی: شواهد گرده شناسی و زغال در رسوبات دریاچه پریشان*، پژوهش های ژئومورفولوژی کمی، سال سوم، شماره ۱.
- داودی، محمود، قاسم عزیزی، مهران مقصودی (۱۳۹۳)، *بازسازی تغییرات آب و هوایی هلوسن در زاگرس جنوبی: شواهد گرده شناسی و زغال در رسوبات دریاچه پریشان*، پژوهش های ژئومورفولوژی کمی، سال سوم، شماره.
- رنفریو، کالین، پل بان (۱۳۹۰) *مفاهیم بنیادی در باستان‌شناسی*، ترجمه اکبر پور فرج، سمیه عدیلی، تهران: سمیرا.
- عبدی، کامیار (۱۳۹۲)، *باستان‌شناسی*، قیاس مردم‌شناختی و باستان‌مردم‌شناسی، مجله باستان پژوه، سال ۱۵، شماره ۲.
- علمی‌زاده، هیوا، سعید فرهادی، مریم رزمی (۱۳۹۴) *تجزیه و تحلیل گرانولومتری رسوبات دریاچه پریشان*، پژوهش های ژئومورفولوژی کمی، سال سوم، شماره ۴.
- علیزاده، عباس (۱۳۸۰) *تئوری و عمل در باستان‌شناسی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- _____ (۱۳۸۷)، *شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان*، تهران: سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی چهارمحال و بختیاری.
- فاگان، برایان (۱۳۸۷)، *سر آغاز: درآمدی بر باستان‌شناسی*، ترجمه غلامعلی شاملو، تهران: سمت.
- فرهنگ دره شوری، بیژن (۱۳۹۲) *مدیریت مرتع در ایل قشقایی پیش از ملی شدن جنگل ها و مراتع*، تهران: برگ زیتون.
- فیلبرگ، کارل گونار (۱۳۷۲)، *سیاه چادر*، مسکن کوچ نشینان و نیمه کوچ نشینان جهان در پویه تاریخ، ترجمه، اصغر کریمی، مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی.
- فیلد، هنری (۱۳۴۳)، *مردم شناسی ایران*، ترجمه عبد الله فریار، تهران: کتابخانه ابن سینا.

- لشکری، حسن، ماریا امیر زاده، زهرا سادات حسینی (۱۳۹۰)، (تحلیل دیرینه اقلیم حوزه آبریز دریاچه دشت ارژن با تاکید بر فراوانی استراکودها)، مجله جغرافیا و برنامه ریزی محیطی، سال ۲۴، پیاپی ۵۱، شماره ۳.
- لشکری، حسن، زهرا سادات حسینی، ماریا امیر زاده (۱۳۹۰) (تحلیل دیرینه اقلیم شناسی درشت ارژن فارس با استفاده از آنالیز ایزوتوپ اکسیژن)، نشریه پژوهش های اقلیم شناسی، سال دوم، شماره ۷ و ۸.
- لفافچی، مینو، (۱۳۹۱)، *حلقه ای گمشده از معماری ایران: معماری کوچ*، تهران: تایماز
- نوروزی، علی اصغر، محسن حیدری، خسرو احمدی (۱۳۹۲) (محوطه ساکی آباد در حوزه تالاب چغاخور: شواهدی از استقرار کوچ نشینی در دوره مس و سنگ در شمال زاگرس جنوبی)، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱.
- Abdi, K., 2003. The early development of pastoralism in the Central Zagros Mountains. *Journal of World Prehistory*, 17 (4), 395-448.
- _____, 2015. Towards an archaeology of pastoralism: the Near East and beyond, *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* 1 (2): 1-27.
- Alizadeh, A., Kouchoukos, N., Bauer, A. M., Wilkinson, T. J., & Mashkour, M., 2004. Human-environment interactions on the Upper Khuzestan Plains, southwest Iran, recent investigations. *Paléorient*. 30: 69-88.
- Beck, L., 1991. *Nomad: a year in the life of a Qashqa'i tribesman in Iran*. Univ of California Press.
- Cribb, R., 1984. Greener pastures: mobility, migration and the pastoral mode of subsistence, *Production Pastorale et Société Paris* 14:11-46.
- _____. (1991). *Nomads in archaeology*, Cambridge University Press.
- Djamali, M., De Beaulieu, J. L., Miller, N. F., Andrieu-Ponel, V., Ponel, P., Lak, R., & Fazeli, H., 2009. Vegetation history of the SE section of the Zagros Mountains during the last five millennia; a pollen record from the Maharlou Lake, Fars Province, Iran, *Vegetation History and Archaeobotany* 18 (2), 123-136.
- Gamble, C., & Boismier, W. A., 1991. Ethnoarchaeological approaches to mobile campsites: hunter gatherer and pastoralist case studies. *International monographs in prehistory*.
- Hole, F., 1974. *Tepe Tūlā'ī: an early campsite in Khuzistan, Iran*. *Paléorient* 2: 219-242.
- _____, 1993. *Nomads of Luristan, history, material culture, and pastoralism in Western Iran*, Carlsberg Foundation, Rhodos Copenhagen.
- _____, 2004. *Campsites of the seasonally mobile in western Iran, from handaxe to khan: Essays Presented to Peder Mortensen on the Occasion of His 70th Birthday*, pp. 67-85.
- _____, 2009. *Pastoral mobility as an adaptation, nomads, tribes, and the state in the ancient Near East: cross-disciplinary perspectives*, Oriental Institute, University of Chicago, Chicago, pp. 261-283.
- Hole, F., Flannery, K. V., & Neely, J. A., 1969. *Prehistory and human ecology of the Deh Luran Plain: an early village sequence from Khuzistan, Iran (No. 1)*. University of Michigan.
- Holt, R.L., 1976. *A Marxian model of nomadic pastoralism (Doctoral dissertation, Texas Tech University)*.
- Jones, A., 2001. *Archaeological theory and scientific practice (Vol. 1)*. Cambridge University Press.
- Kradin, N. N., & Barfield, T. J., (eds.), 2003. *Nomadic pathways in social evolution (Vol. 5)*. MeaBooks Inc.
- Neely, J. A., 2016. *Parthian and Sasanian settlement patterns on the Deh Luran plain, Khuzistan Province, Southwestern Iran, Iranica Antiqua*, 51: 235-300.
- Renfrew, C., & Bahn, P., 2000. *Archaeology: theories, methods, and practice*. Thames & Hudson Ltd., London.
- Salzer, R.E., 1974. *Social organization of a nomadic pastoral nobility in southern Iran: the Kashkuli Kuchek tribe of the Qashqa'i*, University of California, Berkeley.

- Wilkinson, T.J., 2003. *Archaeological landscapes of the Near East*. University of Arizona Press.
- Watson, P. J., 1996. *Nomads of Luristan: history, material culture, and pastoralism in Western Iran*, *Journal of the American Oriental Society* 116 (3): 573.

هم‌سنجی سال‌یابی نسبی فلوئور، اورانیوم، و نیتروژن (*FUN*) با سال‌یابی مطلق رادیوکربن در محیط‌های نمکی بر اساس مطالعه نمونه استخوان‌های مردان نمکی معدن چهرآباد زنجان

مسعود باقرزاده کثیری*

دانشیار گروه باستان‌سنجی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

بیستون علیزاده

دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان‌سنجی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

سال‌یابی یافته‌هایی همانند استخوان امکان بررسی تقدم و تأخر یا هم‌زمانی گونه‌های مختلف انسانی کشف شده در یک محل مشخص را فراهم می‌کند. در این پژوهش نیز نمونه استخوان‌های اجساد شماره دو، سه و پنج مومیایی‌های مردان نمکی معدن چهرآباد زنجان که قبلاً با روش رادیوکربن تاریخ‌گذاری مطلق شده بودند بر اساس سال‌یابی نسبی فلوئور، اورانیوم، و نیتروژن (*FUN*)، تاریخ‌گذاری شدند. مبنای این روش سالیابی بر این اصل استوار است که هرچه استخوان عناصر فلوئور و اورانیوم را بیشتر جذب کند سن قدیمی‌تری داشته و هر چه میزان نیتروژن آن بیشتر باشد استخوان سن کمتری خواهد داشت. نتایج به‌دست‌آمده نشان دادند که ابتدا جسد شماره پنج، سپس جسد شماره سه، و در انتها نیز جسد شماره دو دفن شده است که این ترتیب زمانی تدفین توسط اندازه‌گیری‌های قبلی سال‌یابی کربن ۱۴ تأیید می‌شوند. در مرحله‌ی بعد، نرمال بودن توزیع داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار آماری *SPSS* بررسی شده، و بر اساس رگرسیون خطی، نمودار لجستیک، آزمون تی و آنالیز واریانس (*ANOVA*) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. نتایج این پژوهش صحت و دقت بالای آزمون سال‌یابی *FUN* در محوطه‌های باستانی و همخوانی مناسب آن با روش سال‌یابی رادیوکربن را، در محیط‌هایی که نمونه‌ها به‌خوبی محافظت‌شده‌اند نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: استخوان مومیایی، معدن نمک چهرآباد، سال‌یابی نسبی، سال‌یابی استخوان، تاریخ‌گذاری *FUN*

۱. مقدمه

بدون تردید یکی از دغدغه‌های باستان‌شناسان پس از کشف اشیاء در دل خاک تعیین قدمت، یا به تعبیری سال‌یابی آن‌هاست. تحولاتی که از آغاز قرن بیستم تاکنون در جمع‌آوری و پردازش داده‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی به وجود آمده است به یافتن روش‌های جدید تجزیه و تحلیل داده‌ها به‌ویژه روش‌های تاریخ‌گذاری منجر شده است. باستان‌شناسان و متخصصان علوم باستانی سعی دارند با دستیابی به روش‌های صحیح تاریخ‌گذاری پیشرفت‌های فرهنگی و فن‌آوری در مکانی مشخص و نیز تعیین محدوده‌ی زمانی این پیشرفت‌ها، به بررسی فرآیند نفوذ و تأثیر پیشرفت‌های علمی و فرهنگی جوامع مرتبط با یکدیگر در مناطق مختلف و شناخت چگونگی تحولات همزمان در این جوامع بپردازند. به همین منظور در علم باستان‌شناسی فنون مختلفی به‌طور مستقل، یا در ارتباط با یکدیگر، برای تعیین تاریخ یک شیء و یا یک اثر و در نتیجه، تاریخ‌گذاری یک واقعه یا دوره به وجود آمده‌اند (Renfrew and Bahn, 2008).

زیست‌شناسان، انسان‌دیرینه‌شناسان و پاتولوژیست‌ها روی یافته‌های استخوانی بررسی‌های همه‌جانبه‌ای انجام می‌دهند. اولین قدم در انجام این بررسی‌ها تعیین قدمت یافته‌ها است. سال‌یابی یافته‌هایی همانند استخوان امکان بررسی تقدم و تأخر یا هم‌زمانی گونه‌های مختلف انسانی کشف شده در یک محل مشخص را فراهم می‌کند. برای تعیین قدمت استخوان روش‌های مختلفی وجود دارد این روش‌ها را می‌توان به دو گروه اصلی سال‌یابی مستقیم و غیر مستقیم دسته‌بندی کرد. انتخاب روش سال‌یابی به میزان نمونه، محدوده زمانی قابل سال‌یابی با روش مد نظر، دقت مورد نیاز، تجهیزات سال‌یابی در دسترس، و نیز هزینه در نظر گرفته شده برای آزمایش‌های سال‌یابی بستگی دارد (هاشمی زرج آباد، ۱۳۸۳).

به‌عنوان مثال برای نمونه‌های شاخص و انگشت شمار که میزان نمونه‌ی در دسترس، کم است این گونه مطالعات نیاز به روش و دستگاهی دارند که حداقل نمونه را برای آنالیز لازم داشته، و نکته مهم‌تر آن است که تا جای ممکن نمونه با روش‌های غیر مخرب آنالیز شده و بیشترین نتیجه و داده را به محقق دهد. اما برای نمونه آثاری که مقدار آن زیاد است و آنالیز صرفاً برای تکمیل کردن گزارش‌های باستان‌شناسی انجام می‌شود حساسیت زیادی در کار نیست. به‌عنوان مثال مجسمه پیل‌تدون* که یکی از آثار شاخص و انگشت شمار در جهان است نمی‌تواند با روش و دستگاهی مورد مطالعه قرار گیرد که به میزان زیادی نمونه احتیاج باشد. در سال‌یابی غیر مستقیم یافته‌ها، با سال‌یابی لایه‌های فوقانی و تحتانی در برگیرنده‌ی استخوان‌ها با روش‌های مختلف، قدمت نمونه تخمین زده می‌شود. به‌عنوان مثال، می‌توان به سال‌یابی دیگر یافته‌ها مانند سفال و زغال که امکان سال‌یابی مستقیم و دقیق آن‌ها وجود دارد اشاره نمود. برای سال‌یابی مستقیم و در صورت در اختیار داشتن مقدار کافی از نمونه، از روش‌های سال‌یابی مطلق مانند سال‌یابی رادیو کربن یا سال‌یابی رزونانس اسپین الکترون[†] (ESR) استفاده می‌شود. استفاده از طیف نگار جرمی شتاب دهنده[‡] (AMS) برای سال‌یابی رادیو کربن، با توجه به میزان کم نمونه مورد نیاز، بسیار کارآمد است. به دلیل بالا بودن هزینه تهیه دستگاه‌های مورد نیاز برای سال‌یابی AMS و ESR، مراکز تحقیقاتی انگشت شماری در دنیا به این روش‌های سال‌یابی

* - Piltdown

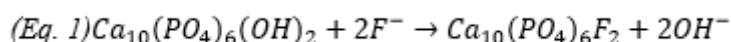
† - Electron spin resonance

‡ - Accelerated mass spectrometry

مجهز هستند. اگر امکان سال‌یابی مطلق نمونه‌ها فراهم نباشد در صورت لزوم می‌توان از روش‌های سال‌یابی مستقیم نسبی استفاده کرد که در این صورت، در بیشتر موارد فقط توالی زمانی یافته‌ها در یک محل مشخص به دست می‌آید (بحرالعلومی، ۱۳۷۲: ۱۵۲).

در سال‌یابی نسبی، اگر تعداد نمونه‌های در دسترس کافی باشد (در مقادیر میلی گرم) با استفاده از روش‌های سال‌یابی شیمیایی، مانند روش فلئور، اورانیوم و نیتروژن (*FUN*) یا روش راسمیزاسیون اسیدهای آمینه*، می‌توان توالی نمونه‌ها را نسبت به یکدیگر تعیین کرد. سال‌یابی مستقیم استخوان‌ها اگر روند فسیلی شدن را طی کرده باشند معمولاً امکان پذیر نیست. اگر سال‌یابی یافته‌ها به‌طور مستقیم امکان‌پذیر نباشد می‌توان از روش‌های غیر مستقیم مانند تعیین قدمت لایه‌ها در برگیرنده‌ی یافته‌ها استفاده کرد به‌طوری‌که در هر محل لایه‌های زیرین قدیمی‌ترند و لایه‌های جوان‌تر به ترتیب روی آن‌ها قرار گرفته‌اند (همان: ۱۵۵).

روش سال‌یابی *FUN* بر اساس اندازه‌گیری میزان غلظت سه عنصر فلئور، اورانیوم و نیتروژن در نمونه‌ی استخوان مورد مطالعه صورت می‌گیرد. فلئور در طبیعت معمولاً به‌طور عمده به‌صورت فلوریت CaF_2 یافت می‌گردد و به‌وفور در آب‌های زیرزمینی به مقادیر متفاوتی وجود دارد (Woittiez and Das, 1980). در تماس آب‌های معدنی با استخوان، یون‌های فلوراید موجود در آب جایگزین گروه هیدروکسیل موجود در هیدروکسی آپاتیت موجود در ماتریس معدنی استخوان و یا دندان می‌شوند (Eq. 1) (Kottler et al., 2002).



با توجه به واکنش شدید فلئور با هر مولکول دیگر و واکنش بسیار ضعیف بین فلئور و آپاتیت و یون هیدروکسی، فلئور و آپاتیت یون‌های اضافی دیگری را رد و بدل نمی‌کند. بنابراین میزان غلظت آن در زمان تجمع یا همان انباشته شدن در حد ۳/۸٪ از بافت استخوان خواهد بود. میزان انباشته شدن فلئور در استخوان به شرایط آب و هوایی، ترکیب شیمیایی محل، مقدار رطوبت، وضعیت آب‌های زیرزمینی و آب‌های جاری محل و اکوسیستم محل بستگی دارد (Kottler et al., 2002). به دلیل تغییرات اقلیمی در زمان‌های گذشته که می‌توانسته موجب تغییر غلظت فلئور در آب‌ها شود و با توجه به این موضوع که بازسازی اقلیمی گذشته همواره امکان‌پذیر نیست به‌جای مقایسه غلظت فلئور در نمونه‌ها با نمونه شاهد، تعیین نسبت فلئور به پنتا اکسید فسفر (P_2O_5) برای نمونه‌ها در نظر گرفته می‌شود. بایستی توجه نمود که استخوان تازه در کل حاوی ۴۲ درصد P_2O_5 است (بحرالعلومی، ۱۳۷۲: ۱۵۲).

با جایگزینی کامل فلئور به‌جای گروه هیدروکسیل و تشکیل فلئور آپاتیت، $Ca_{10}(PO_4)_6F_2$ ، غلظت فلئور در استخوان به حدود ۳/۸٪ می‌رسد (F به‌جای OH جایگزین شده است) (جدول ۱). رسم نمودار شاهد با محاسبه نسبت $(\frac{\%F}{\%P_2O_5} \times 100)$ نمونه‌های با قدمت مشخص انجام می‌شود.

* - Amino acid racemization

جدول ۱. میزان جذب فلوئور در دوره‌های مختلف زمین‌شناسی (%)

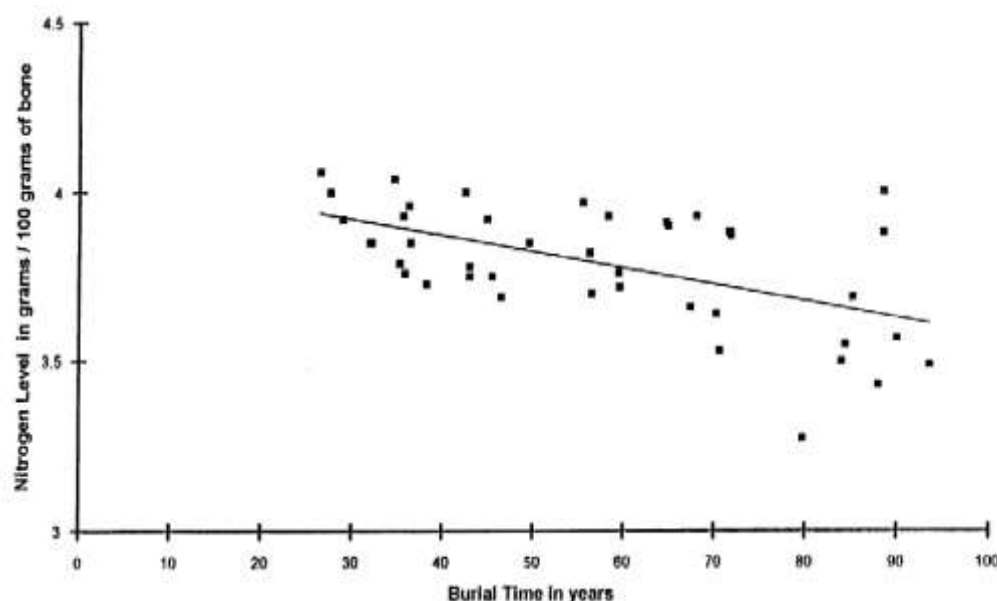
دوران معاصر	< ۰/۳
پلیستوسن (دوران چهارم زمین‌شناسی)	۱/۵
ترشیاری (دوران سوم زمین‌شناسی)	۲/۳
مِزوسن	۳/۴
پالئوزولیک	۳/۷

به صورت تجربی مشخص شده است که غلظت فلوئور در بازه‌های زمانی مختلف به طور قابل توجهی متفاوت است به طوری که تهیه یک منحنی کالیبراسیون در سراسر جهان با توجه به تلاش‌های انجام شده تاکنون موفقیت‌آمیز نبوده است. مثلاً نمونه چند هزارساله ممکن است دارای فلورین همان کسانی باشند که چند میلیون سال قبل می‌زیسته‌اند (Goksu et al., 1991).

اورانیوم موجود در آب‌های زیرزمینی نیز به آهستگی و طی زمان‌های نسبتاً طولانی با جذب در استخوان، جایگزین کلسیم در هیدروکسی آپاتیت می‌شود. جذب اورانیوم در استخوان، دندان و شاخ روندی مشابه به جذب فلوئور در این نمونه‌ها داشته و تفاوت اصلی، در سرعت جذب اورانیوم است. روش سال‌یابی اورانیوم نیز به دلیل تأثیر شرایط محیطی، فقط برای سال‌یابی نسبی مورد استفاده قرار می‌گیرد (بحرالعلومی، ۱۳۷۲: ۱۵۲).

نرخ افزایش غلظت این عنصر به دما و عوامل محیطی مانند pH و کاتالیزورهایی که نقش بازی ایفا می‌کنند بستگی دارد. جذب اورانیوم در محیط خشک به سختی انجام می‌پذیرد درحالی‌که جذب آن در محیط‌هایی با سنگ‌ها و لایه‌های آتشفشانی بهتر از مناطق استوایی است. به دلیل ناهمگن بودن توزیع اورانیوم در نمونه (براساس مشاهدات رد شکافت هسته‌ای)، باید نمونه‌برداری از چند نقطه انجام شود (همان، ۱۵۵). به طور کلی غلظت اورانیوم به طور قابل توجهی با محیط‌زیست زمین‌شناسی متفاوت است به طوری که سنگ گرانیتی مادر و سنگ‌های آتشفشانی تمایل دارند در آب‌های زیرزمینی مقادیر بالایی از اورانیوم تولید کنند درحالی‌که رسوبات معمولاً به طور قابل توجهی حاوی مقادیر پایین‌تری از اورانیوم هستند (Hedges and Millard, 1995).

نیتروژن نیز در استخوان و دندان، و در گروه‌های آمینی اسیدهای آمینه موجود در ساختار کلاژن، وجود دارد. استخوان تازه به طور معمول شامل ۴ الی ۵ درصد نیتروژن است البته میزان نیتروژن در افراد جوان بیشتر از افراد مسن است. مطالعاتی که جارویس در سال ۱۹۹۷ انجام داد مشخص کرد که افراد کهن‌سال رفته‌رفته نیتروژن کمتری در استخوان خود ذخیره خواهند کرد درحالی‌که میزان نیتروژن افراد جوان‌تر بیشتر است (شکل ۱). بنابراین بایستی توجه خاصی به این نکته معطوف گشته و قبل از اندازه‌گیری نیتروژن، باید سن تقریبی جسد را تعیین کرده و در ادامه، با توجه به این نکات، نتایج را تفسیر نمود (Jarvis, 1997).



شکل ۱. رگرسیون خطی محتوای نیتروژن در ۱۰۰ گرم استخوان نسبت به زمان مرگ (Jarvis, 1997)

سرعت تخریب پروتئین استخوان به شدت به شرایط محیطی، مانند دما و رطوبت وابسته است. همچنین میکروارگانیسم‌ها نیز در از بین بردن پروتئین استخوان نقش مهمی دارند. عوامل مؤثر بر روند تجزیه نیتروژن شامل درجه حرارت محیط، ترکیب شیمیایی و ساختار فیزیکی محل قرارگیری استخوان، مقدار اکسیژن محیط (اکسیژن کمتر، تجزیه کندتر)، سرمای شدید یا غلظت بالای نمک، برخی بیماری‌ها، سموم (کند کردن یا متوقف کردن فعالیت باکتری‌ها) و... می‌باشند (Reiche et al., 2003). اما به‌طور کلی پس از ۲۵۰ هزار تا ۳۰۰ هزار سال، در درجه حرارت‌های گوناگون، میزان نیتروژن موجود در استخوان بسیار ناچیز و تقریباً غیرقابل اندازه‌گیری خواهد بود.

با وجود تمام نکاتی که ذکر شد برای نمونه‌های مختلفی که در یک محل یافت شده‌اند به‌خوبی می‌توان از روش *FUN* برای تعیین قدمت نسبی نمونه‌های استخوان استفاده کرد (بحرالعلومی، ۱۳۷۲: ۱۵۴). مبنای استفاده از اندازه‌گیری غلظت این عناصر در تعیین قدمت نسبی نیز بر این استوار است که هرچه استخوان عناصر فلئور و اورانیوم را بیشتر جذب کند سن قدیمی‌تری داشته و هر چه میزان نیتروژن آن بیشتر باشد استخوان سن کمتری خواهد داشت. پژوهش حاضر رویکردی جهت ارزیابی کارایی روش سال‌یابی *FUN* در محیط‌های نمکی بر مبنای نتایج حاصل از سال‌یابی مطلق رادیو کربن هست به‌طوری‌که توالی تقدم و تأخر نمونه استخوان‌های مردان نمکی با روش سال‌یابی نسبی *FUN* تعیین خواهد شد.

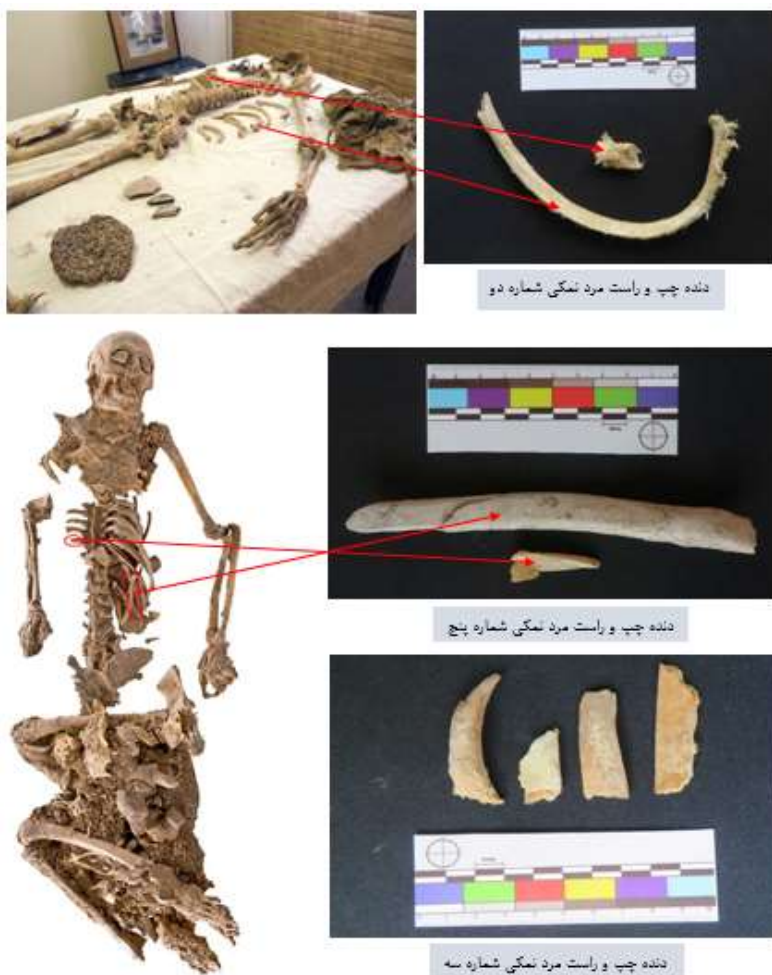
۲. معرفی نمونه‌های مورد مطالعه، روش‌ها و دستگاه‌های مورد استفاده

انتخاب نوع استخوان و چگونگی و میزان نمونه‌برداری به شیوه کار و نوع دستگاه آنالیز و پرسش‌هایی که قبل از انجام آنالیز مطرح هستند وابسته هست. با توجه به پژوهش گراپه که در آن به چگونگی و اهمیت نمونه‌برداری از استخوان‌های باستانی توجه زیادی شده است دلایل علمی جهت آنالیز هر کدام از بخش‌های استخوان ارائه داده است. در پژوهش مذکور، مناسب‌ترین مکان برای سال‌یابی نسبی *FUN* دنده و ساق پا ذکر

شده است (Grupe, 1988). بررسی داده‌های منتشر شده نشان می‌دهد که بسیاری از قطعات اسکلت برای تجزیه و تحلیل عناصر، احتمالاً بسته به نوع استخوان، میزان آسیب، ابزارهای موجود و دمای نگهداری انتخاب شده‌اند.

۱-۲. نمونه استخوان‌های مردان نمکی

معادن نمک از جمله مکان‌هایی هستند که به دلیل محدود بودن فعالیت میکروارگانیسم‌های تخریب‌گر، مواد آلی به خوبی در داخل آن‌ها حفظ شده و باقی می‌مانند. در واقع، ویژگی حفظ‌کنندگی نمک دلیل سالم باقی ماندن بسیاری از اشیاء از جمله اشیای تهیه شده از مواد آلی است. نمونه‌های مورد مطالعه در این پژوهش نیز در یک معدن نمک (معدن نمک چهرآباد زنجان) یافت شده‌اند که از نظر جغرافیایی و زمین‌شناسی در یک منطقه نیمه کوهستانی و یک ناحیه وسیع با رسوبات رسی و نمکی واقع شده است. شکل ۲ اسکلت‌های یافت شده در این معدن نمک و محل نمونه‌برداری از سه اسکلت انسانی شماره دو، سه و پنج را نشان می‌دهد.



شکل ۲. مردان نمکی معدن چهرآباد و محل نمونه‌برداری از اجساد شماره دو، سه و پنج یافت شده در این معدن

بر اساس نتایج تاریخ‌گذاری رادیو کربن نمونه‌های مورد مطالعه که توسط پروفیسور مارک پولارد در دانشگاه آکسفورد انگلستان انجام شده است (جدول ۲) مشخص گردیده که مرد نمکی دو به دوره ساسانیان مربوط بوده و قدمت مرد نمکی سه و احتمالاً پنج به ۲۳۰۰ سال قبل باز می‌گردند (Pollard et al., 2008).

جدول ۲. نتایج حاصل از سال‌یابی رادیو کربن مومیایی‌های مردان نمکی (Pollard et al., 2008)

OXA number	Mummy	Sample description	C14 age	error	Delta 13C	Delta 15N	Calibrated date BC/AD (95.4%)
OXA-4814	SM1	Human bone	1800	55	-16.4	-	130 AD (95.4%) 410 AD
OXA-16831	SM2	Human skin	1504	27	-18.2	14.4	80 AD (3.4%) 110 AD
OXA-15222	SM3	Human soft	2336	29	-20.3	13.7	410 AD (95.4%) 540 AD
OXA-15500	SM3	Shoe leather	2376	31	-22.6	8.5	440 AD (7.4%) 490 AD
OXA-15028	SM4	Human soft	2262	29	-23.1	14.7	410 BC (79.9%) 350 BC
OXA-16832	SM5	Human skin	2286	28	-20.2	15.1	510 BC (95.4%) 360 BC

۲-۲. آماده‌سازی نمونه برای اندازه‌گیری میزان فلوئور

برای انجام این اندازه‌گیری در ابتدا بایستی حدود دو گرم از نمونه استخوان با آب مقطر چند بار شسته شده و خاک‌های سطحی آن برداشته شود. اگر استخوان بسیار آلوده باشد می‌توان از حمام التراسونیک نیز استفاده کرد. سپس استخوان به مدت ۴۸ ساعت در دمای 70°C حرارت دیده و با استفاده از وسایل مکانیکی تمیز و هاون به پودر تبدیل می‌شود. در ادامه، از پودر مورد نظر حدود یک گرم وزن شده و در یک بشر تمیز ریخته می‌شود. سپس ۱۲ میلی‌لیتر از اسید پرکلریک نیم مولار را داخل بشر حاوی یک گرم پودر استخوان ریخته، ۲۴ میلی‌لیتر آب مقطر بدون یون به آن افزوده و در انتها، ۲۴ میلی‌متر بافر تیزآب* به آن اضافه می‌شود (Worbel, 2007). لازم به ذکر است که بافر تیزآب شامل مواد زیر هست: چهار گرم $\text{CDTA}^{\square}$ ، ۵۷ میلی‌لیتر اسید استیک، و ۵۷ گرم کلرید سدیم که همگی در ۵۰۰ میلی‌لیتر آب مقطر حل شده و بافری با pH بین ۵ الی ۵/۵ تولید می‌نمایند (Schurr and Gregory, 2002; Chlubek et al., 1996).

بعد از این که محلول مورد نظر آماده شد میزان فلوئور آن با استفاده از دستگاه اسپکتروفتومتر مرئی/ماورای بنفش مدل Spectronic Helios Alpha ساخت کشور انگلستان، و منحنی کالیبراسیون اندازه‌گیری شد. این آنالیز چند بار تکرار شد تا میزان خطای اندازه‌گیری به حداقل کاهش یابد.

۲-۳. آماده‌سازی نمونه برای اندازه‌گیری میزان اورانیوم

برای اندازه‌گیری میزان اورانیوم از دستگاه پلاسمای جفت شده القایی-طیف سنج جرمی[□] (ICP-MS) مدل Varian Radial 735 ساخت شرکت Agilent آمریکا استفاده شد. طیف‌سنجی پلاسمای جفت شده القایی از جمله روش‌های طیف‌سنجی اتمی است که در آن اتمیزه شدن عناصر به کمک محیط گرم پلازما صورت می‌پذیرد. این روش در مقایسه با روش‌های دیگر، روشی حساس‌تر، با حد تشخیص بهتر و تکرارپذیری بالاتر است (Tomassettl et al., 2014). از تلفیق این روش با طیف‌سنج جرمی می‌توان برای افزایش

* - TISAB

[†] - Cyclohexylenedinitrotetraacetate

[‡] - Inductively coupled plasma-mass spectrometry

قابلیت‌های این روش استفاده کرد. اندازه‌گیری غلظت اورانیوم به‌صورت درصد اکسید اورانیوم (U_3O_8) هست که مقدار آن در نمونه‌های تازه دو صدم درصد بوده، درحالی‌که در نمونه‌هایی با قدمت ۱ میلیون سال مقدار آن به ۶۰۰ ppm می‌رسد (Turner-Walker, 2007).

به‌طور کلی غلظت اورانیوم به‌طور قابل‌توجهی با محیط‌زیست زمین‌شناسی متفاوت است. میل ترکیبی اورانیوم با استخوان شناخته شده است و استخوان در طول مدت دفن، اورانیوم جذب می‌کند. در فرآیندی که به‌صورت مصنوعی در یک آزمایشگاه شبیه‌سازی شده بود مشخص شد که نمونه‌های باستانی سازگاری مناسبی در جذب یون اورانیل (U_2^{2+}) موجود در آب‌های زیرزمینی، طی مکانیسم تبادل یونی دارند (Goksu et al., 1991).

۲-۴. آماده‌سازی نمونه برای اندازه‌گیری میزان نیتروژن

برای آماده‌سازی نمونه و تعیین غلظت نیتروژن موجود در آن‌ها نیز ابتدا نمونه‌ها با آب مقطر و با استفاده از حمام التراسونیک تمیز می‌شوند و سپس با آسیاب به‌صورت پودر درمی‌آیند. برای تعیین غلظت نیتروژن می‌توان از روش‌های مختلفی استفاده کرد. در روش استخراج شیمیایی کلاژن، ۱۰ میلی‌گرم نمونه در اسید سولفوریک غلیظ تا $70^\circ C$ حرارت داده می‌شود درحالی‌که محلول در حین سرد شدن با افزودن هیدروکسید سدیم خنثی می‌شود. در این پژوهش، میزان نیتروژن موجود در استخوان با دو روش CHNS و روش کج‌لدال* اندازه‌گیری شد.

دستگاه آنالیز CHNS یکی از پیشرفته‌ترین دستگاه‌های مورد استفاده در آنالیز دستگاهی جهت تعیین میزان دقیق عناصر سولفور، نیتروژن، هیدروژن و کربن موجود در نمونه ترکیبات آلی و معدنی است (Thompson, 2008). در فرآیند احتراق کوره در حدود $1000^\circ C$ ، کربن به دی‌اکسید کربن، هیدروژن به آب، نیتروژن به گاز نیتروژن/اکسیدهای نیتروژن، و گوگرد به دی‌اکسید گوگرد تبدیل می‌شوند (Analytical Methods Committee, 2006). اگر در نمونه عناصر دیگری از جمله کلر وجود داشته باشد آن‌ها نیز به محصولات احتراق، مانند کلرید هیدروژن، تبدیل می‌شوند (Thompson, 2008). دستگاه آنالیز مورد استفاده در این پژوهش مدل Euro EA 3000 (ساخت کشور ایتالیا) بود.

روش کج‌لدال نیز روش استاندارد تعیین نیتروژن است. این روش شامل سه‌گام اساسی است. بخش اول شامل مرحله هضم می‌شود که در این مرحله، نمونه استخوان در اسید سولفوریک غلیظ در حضور ۲ کاتالیزور جوشانده شده که در اینجا حرارت باعث تسریع در عملکرد هضم می‌شود. بخش دوم شامل مرحله تقطیر است که در این مرحله، ازت موجود در نمونه استخوان که در مرحله اول کاملاً هضم گردیده به‌صورت گاز آمونیاک آزاد می‌شود. این گاز که به‌صورت بخار است پس از عبور از مبرد به مایع تبدیل شده و وارد محلول اسید بوریک موجود در ارلن می‌شود و بورات آمونیوم تولید می‌کند. بخش سوم شامل مرحله تیتراسیون است که در این مرحله، بورات آمونیوم تشکیل شده در مرحله قبلی با اسید هیدروکلریک ۰/۱ نرمال تیتروم می‌شود (Fearon, 1920; Persson, 2008).

* Kjeldahl

برای پردازش آماری داده‌ها و پی بردن به چگونگی روابط بین متغیرهای مستقل و وابسته نیز از نرم‌افزار آماری SPSS (v 20) استفاده گردید.

۳. نتایج و بحث

اندازه‌گیری غلظت عناصر فلوئور، اورانیوم و نیتروژن در نمونه‌ی استخوان‌های مردان نمکی شماره‌ی دو، سه و پنج، و مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر می‌تواند به تعیین تقدم و تأخر زمان مدفون شدن آن‌ها، و یا به عبارت بهتر، به سالیانی نسبی آن‌ها منجر گردد.

۳-۱. اندازه‌گیری فلوئور موجود در نمونه استخوان‌های مورد مطالعه

آماده‌سازی نمونه‌ها و اندازه‌گیری میزان فلوئور آن‌ها با دستگاه اسپکتروفتومتر برای هر نمونه دو بار تکرار گردید که نتایج به‌دست‌آمده در جدول ۳ نشان داده شده‌اند. بایستی توجه نمود که یون فسفات باعث می‌شود نتایج آزمایش اندازه‌گیری فلوئور نادرست باشند. به این ترتیب که یون‌های فسفات باعث می‌شوند غلظت یون فلوراید کمتر از میزان واقعی آن ظاهر شده و از محیط استخوان حذف شوند. با حذف یون‌های فسفات از استخوان در جریان اندازه‌گیری، می‌توان نتایج قابل استنادتری ارائه داد (Chlubek et al., 1996) (جدول ۳). برای محاسبه میزان فسفات در نمونه‌های مورد مطالعه از رابطه‌ی زیر استفاده می‌شود (Woittiez and Das, 1980).

$$A = \frac{F\%}{P_2O_5\%} \times 10 \quad (\text{Eq. 2}) \quad (\text{میزان خالص فلوراید})$$

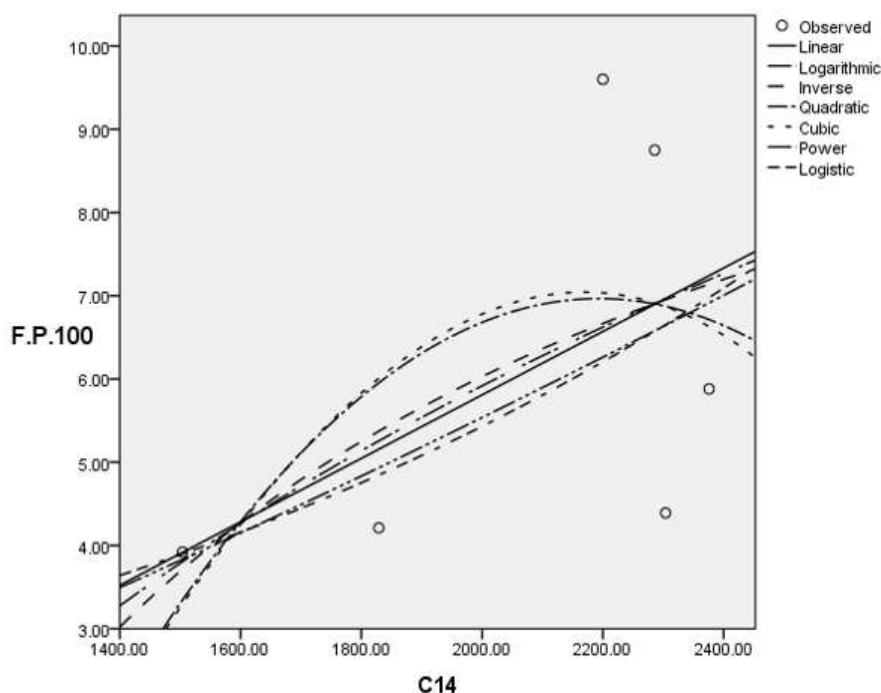
با استفاده از رابطه بالا می‌توان میزان تأثیرگذاری یون فسفات را در نتیجه آزمایش اندازه‌گیری کرد و میزان آن را حذف کرده و نتایج قابل استنادتری ارائه نمود. با توجه به این که هر چه میزان فلوئور در استخوان زیاد باشد نشان‌دهنده‌ی این است که این استخوان مدت زمان بیشتری در زیر خاک مانده و سن بیشتری دارد معلوم گشت که اسکلت شماره دو نسبت به اسکلت شماره سه و پنج فلوئور کمتری جذب کرده و در نتیجه، مدت زمان کمتری زیر خاک بوده و قدمت کمتری دارد. استخوان مومیایی شماره سه فلوئور بیشتری از شماره دو و کمتر از مومیایی شماره پنج جذب کرده است پس قدیمی‌تر از اسکلت شماره دو و جدیدتر از استخوان مومیایی شماره پنج هست (جدول ۳).

جدول ۳. نتایج حاصل از اندازه‌گیری میزان فلوئور و P_2O_5 توسط دستگاه اسپکتروفتومتر

مرد نمکی شماره پنج			مرد نمکی شماره سه			مرد نمکی شماره دو			نمونه و گونه مورد مطالعه
میزان خالص فلوراید	P_2O_5 (%)	فلوئور (%)	میزان خالص فلوراید	P_2O_5 (%)	فلوئور (%)	میزان خالص فلوراید	P_2O_5 (%)	فلوئور (%)	
۹	۱۶/۰	۱/۴۴	۵/۶۱	۱۸/۰	۱/۰۱	۴/۲۶	۲۳/۰	۰/۹۸	دنده سمت راست
۹/۳	۱۵/۰	۱/۴۰	۴/۶۰	۲۳/۰	۱/۰۶	۳/۸۸	۲۵/۰	۰/۹۷	دنده سمت چپ

برای پی بردن به چگونگی رابطه‌ی بین غلظت این دو گونه‌ی شیمیایی از تجزیه و تحلیل آماری آنالیز واریانس (ANOVA) استفاده شد. در یک تحلیل آماری رد کردن فرضیه صفر به عنوان نتیجه معنی‌دار* نامیده می‌شود. این مقدار که به سطح معنی‌داری دوطرفه یا به طور خلاصه به Sig معروف است عددی است بین ۰ تا ۱ و معیاری برای رد کردن یا پذیرفتن فرض $H^0: R = 0$ هست. در صورتی که فرض $H^0: R = 0$ رد نشود میان دو متغیر استقلال وجود دارد و اگر $H^0: R = 0$ رد شود به این معنی است که میان دو متغیر وابستگی وجود دارد و یا متغیری که در Row(s) وارد شده بر روی متغیری که در Column(s) آمده، تأثیرگذار است. اگر مقدار Sig از مقدار a (خطای نوع اول تحقیق آماری) کوچک‌تر و یا مساوی آن باشد ($Sig \leq a$) آنگاه فرض H^0 رد می‌شود و یا در اصطلاح، میان دو متغیر همبستگی وجود داشته و متغیر مستقل بر روی متغیر وابسته تأثیرگذار است.

شکل ۳ بازه زمانی مابین ۱۴۰۰ تا ۲۵۰۰ سال قبل را در محدوده مردان نمکی معدن نمک زنجان بر اساس نتایج حاصل از نسبت پنتا اکسید فسفر/فلوئور در مقابل سال‌یابی رادیو کربن شامل می‌شود.



شکل ۳. نمودار شاهد نسبت فلوئور به پنتا اکسید فسفر با قدمت‌های مشخص رادیو کربن مردان نمکی

بر اساس نتایج به دست آمده از آنالیز فوق بر روی استخوان مردان نمکی شماره‌های دو، سه و پنج (جدول ۳ و شکل ۳) مشخص می‌شود مرد نمکی شماره پنج فلوئور بیشتری نسبت به مرد نمکی شماره دو و سه جذب کرده است در نتیجه قدیمی‌تر از دو مرد نمکی دیگر است. مرد نمکی شماره سه نیز فلوئور بیشتری نسبت به مرد نمکی شماره دو جذب کرده است و گویایی قدیمی‌تر بودن آن نسبت به مرد نمکی شماره دو است؛ و در آخر مرد نمکی شماره دو فلوئور کمتری نسبت به مرد نمکی شماره سه و پنج جذب کرده و تدفین جدیدتری

* Significant

را نشان می‌دهد. بر اساس نتایج پردازش آماری داده‌های به‌دست‌آمده توسط نرم‌افزار SPSS، ضریب اطمینان داده‌های فلئور با نتایج رادیو کربن ۹۵٪ هست. این بدان معناست که تفاوت معناداری بین این دو دسته از داده‌ها وجود دارد.

۳-۲. اندازه‌گیری اورانیوم موجود در نمونه استخوان‌های مورد مطالعه

اورانیوم موجود در آب‌های زیرزمینی به آهستگی و طی زمان‌های نسبتاً طولانی با جذب در استخوان به‌جای کلسیم در هیدروکسی آپاتیت جایگزین می‌شود. جذب اورانیوم در استخوان، دندان و شاخ روندی مشابه به جذب فلئور در این نمونه‌ها دارد (بحرالعلومی، ۱۳۷۲:۱۵۲). در این پژوهش از دنده سمت راست و چپ مردان نمکی شماره دو، سه و پنج، نمونه‌برداری شد و برای دقت بیشتر اندازه‌گیری، این آنالیز دو بار تکرار گردید (جدول ۴).

جدول ۴. نتایج حاصل از اندازه‌گیری میزان اورانیوم (ppm) در نمونه دنده استخوان‌های مردان نمکی

نمونه مورد مطالعه	مرد نمکی شماره دو	مرد نمکی شماره سه	مرد نمکی شماره پنج
دنده سمت راست	۰/۴۷	۰/۵۲	۰/۶۷
دنده سمت چپ	۰/۵۰	۰/۵۲	۰/۶۳

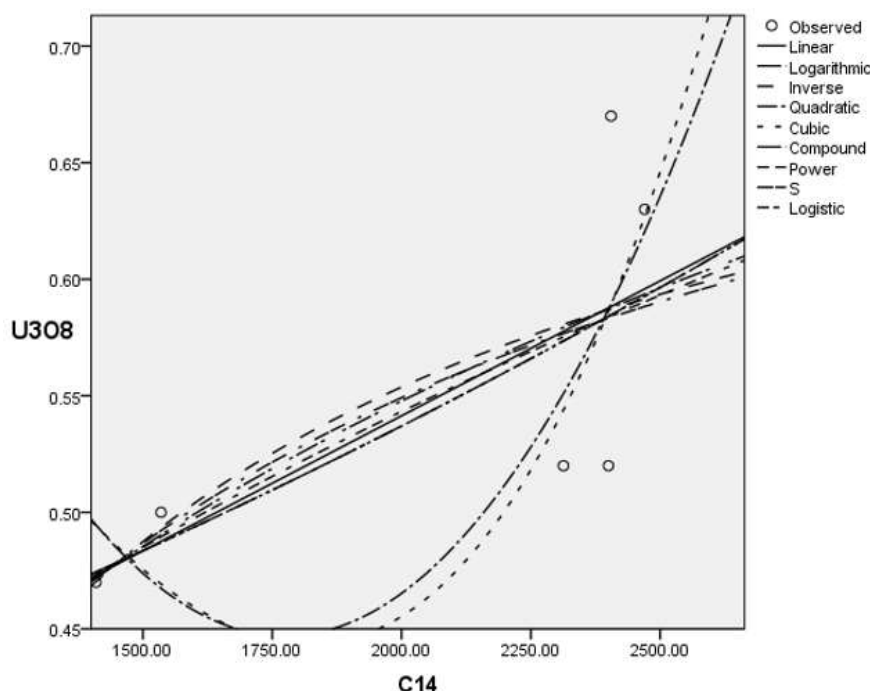
۳-۲-۱. رگرسیون خطی بین U_3O_8 و C14

نتایج حاصل از آنالیز رگرسیون خطی بین تاریخ‌گذاری رادیو کربن و اکسید اورانیوم در جدول ۵ آورده شده است. بر اساس این نتایج، از آنجایی که مقدار $Sig = ۰/۰۱۹$ در $Coefficients$ کوچک‌تر از ۰/۰۵ است در نتیجه متغیرها به همدیگر وابسته هستند. میزان b نیز بزرگ‌تر از صفر است (۱/۳۱۰)، که در نتیجه ارتباط مستقیمی بین متغیرها وجود دارد. همچنین، میزان R برابر با ۰/۸۰۷ هست که در نتیجه، ضریب همبستگی داده‌ها نیز مقدار بالایی هست.

جدول ۵. رگرسیون خطی و ضریب اطمینان از نسبت اورانیوم با نتایج تاریخ‌گذاری رادیو کربن

Model	Unstandardized Coefficients		Model Summary R	Standardized coefficients beta	Sig.
	b	Std. error			
(Constant)	۱/۳۱۰	۰/۱۲۵	۰/۸۰۷	۰/۷۰۳	۰/۰۶۸
f.p. ratios	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰			۰/۰۱۹

ساده‌ترین بیان رابطه میان دو اندازه‌گیری یک خط راست هست. وقتی داده‌ها همه در امتداد هم روی خط راست قرار می‌گیرند گفته می‌شود که میان دو متغیر رابطه‌ای کامل وجود دارد. همه‌ی توان تحلیل رگرسیون به تفسیر این خط و چگونگی قرار گرفتن این داده‌ها روی آن بستگی دارد (نیکنامی، ۱۳۸۷:۲۲۳). شکل ۴ بازه زمانی ما بین ۱۴۰۰ تا ۲۷۰۰ سال قبل در محدوده معدن مردان نمکی زنجان را بر اساس نتایج حاصل از اندازه‌گیری نسبت اورانیوم با سال‌یابی رادیو کربن نشان می‌دهد.



شکل ۴. نمودار شاهد نسبت اورانیوم با قدمت‌های مشخص رادیو کربن مردان نمکی

بر اساس نتایج مندرج در شکل ۴ و جدول ۴ مشخص می‌شود مرد نمکی شماره پنج اورانیوم بیشتری نسبت به مرد نمکی شماره دو و سه جذب کرده است در نتیجه قدیمی‌تر از دو مرد نمکی دیگر است. مرد نمکی شماره سه نیز اورانیوم بیشتری نسبت به مرد نمکی شماره دو جذب کرده، که گویایی قدیمی‌تر بودن آن نسبت به مرد نمکی شماره دو است؛ و در آخر، مرد نمکی شماره دو نیز اورانیوم کمتری نسبت به مرد نمکی شماره سه و پنج جذب کرده و تدفین جدیدتری را نشان می‌دهد. بر اساس نتایج پردازش آماری داده‌های به‌دست‌آمده توسط نرم‌افزار SPSS، ضریب اطمینان آزمون رگرسیون خطی این دو دسته داده نیز ۹۵٪ هست.

۳-۳ اندازه‌گیری نیتروژن موجود در نمونه استخوان‌های مورد مطالعه

برای قضاوت درباره تعیین قدمت نمونه‌ها بر اساس اندازه‌گیری میزان نیتروژن موجود در استخوان، بایستی نمودارهای شاهد، با استفاده از نسبت نیتروژن به فسفر و تعیین این نسبت با نمونه‌هایی با سن معلوم، و همچنین تهیه نمودارهای شاهد با استفاده از نسبت کربن به نیتروژن و نیتروژن به فسفر، ترسیم گردند. با توجه به نتایج آنالیز ICP-MS نمونه استخوان‌های دنده مردان نمکی، میزان فسفر و کربن نمونه استخوان‌ها در جدول ۶ آورده شده‌اند.

نمودارهای شاهد را با استفاده از نسبت کربن به نیتروژن (C/N) نیز ترسیم می‌کنند چراکه نسبت C/N در کلاژن تقریباً ثابت و بر اساس کربن $= 2/5$ و نیتروژن $= 1$ بنا نهاده شده است. با این روش همچنین می‌توان معلوم کرد که آیا غلظت کربن در نمونه برای سال‌یابی با روش رادیو کربن به میزان کافی است یا خیر. به دلیل تأثیر شرایط محیطی در روند کاهش غلظت نیتروژن در استخوان، نمودارهای شاهد باید برای مناطق

مختلف به‌طور جداگانه و با استفاده از نمونه‌هایی با قدمت معلوم رسم شوند. روش سال‌یابی نیتروژن به خصوص در مواردی که میزان نمونه برای سال‌یابی مطلق کافی نیست بسیار مفید هست اما بدیهی است که نتایج این نوع سال‌یابی را نباید به‌عنوان سن مطلق نمونه تفسیر کرد. هرچه شرایط محیطی و تغییرات آن و در نتیجه سرعت تجزیه نمونه دقیق‌تر تعیین شود دقت اندازه‌گیری‌ها نیز افزایش می‌یابد. البته برای نمونه‌های قدیمی‌تر، خطاهایی حتی در حدود ± 10000 سال نیز قابل قبول می‌باشند (بحرالعلومی، ۱۳۷۲: ۱۵۷).

جدول ۶. میزان کربن و فسفر موجود (%) در نمونه استخوان‌های مردان نمکی

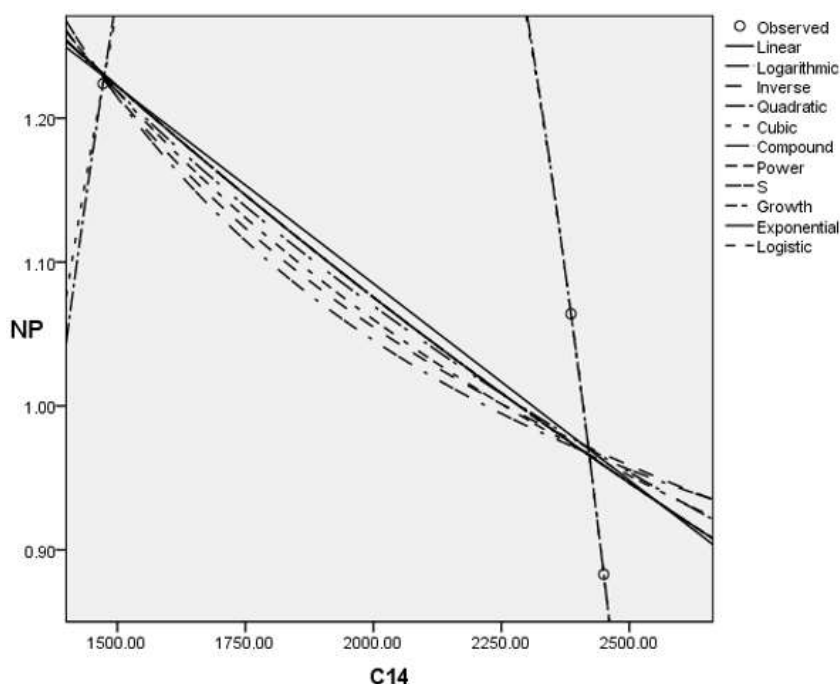
نمونه و عنصر مورد مطالعه	مرد نمکی شماره دو		مرد نمکی شماره سه		مرد نمکی شماره پنج	
	کربن	فسفر	کربن	فسفر	کربن	فسفر
دنده سمت راست	۱۳/۲۰	۲/۷۵	۸/۰۰	۲/۲۵	۷/۲۵	۲/۵۰
دنده سمت چپ	۱۳/۰۰	۳/۰۰	۱۲/۵۰	۲/۷۰	۶/۰۰	۲/۰۰

نتایج حاصل از اندازه‌گیری نیتروژن توسط آنالیز *CHNS* و آنالیز *Kjeldahl* که در جدول ۷ نشان داده شده است نشان می‌دهد مرد نمکی شماره دو نیتروژن بیشتری در بافت استخوان داشته، که این مقدار به ترتیب در مرد نمکی شماره سه و پنج کمتر هست.

جدول ۷. نتایج حاصل از اندازه‌گیری نیتروژن (%) توسط آنالیز *CHNS* و *Kjeldahl*

نمونه‌ی مورد مطالعه	مرد نمکی شماره دو		مرد نمکی شماره سه		مرد نمکی شماره پنج	
	<i>CHNS</i>	<i>Kjeldahl</i>	<i>CHNS</i>	<i>Kjeldahl</i>	<i>CHNS</i>	<i>Kjeldahl</i>
دنده سمت راست	۳/۴۸	۳/۲۰	۲/۴۰	۲/۳۰	۲/۱۵	۲/۴۵
دنده سمت چپ	۳/۵۵	۳/۲۵	۳/۳۰	۲/۹۵	۱/۸	۲/۴۵

شکل ۵ بازه زمانی مابین ۱۴۰۰ تا ۲۷۰۰ سال قبل در محدوده معدن مردان نمکی زنجان را بر اساس نتایج حاصل از استخراج نسبت نیتروژن به فسفر با سال‌یابی رادیو کربن، نشان می‌دهد. بر اساس اندازه‌گیری‌های صورت گرفته بر روی استخوان مردان نمکی شماره‌ی دو، سه و پنج (جدول ۷ و شکل ۵) مشخص گردید مرد نمکی شماره پنج *N/P* کمتری نسبت به مرد نمکی شماره دو و سه در بافت استخوان دارد (نسبت به‌دست‌آمده از روش *CHNS* و کج‌دال به ترتیب برابر با ۰/۸۶۵ و ۰/۹۰۱ هست) که به معنای آن است که نیتروژن بیشتری از دست داده و در نتیجه، قدیمی‌تر از دو مرد نمکی دیگر است. میزان *N/P* مرد نمکی شماره سه با استفاده از روش *CHNS* و کج‌دال به ترتیب برابر با ۰/۹۰۶ و ۱/۲۲۲ هست که در نتیجه *N/P* بیشتری در بافت استخوان نسبت به مرد نمکی شماره پنج داشته و بنابراین، نسبت به مرد نمکی شماره پنج جدیدتر است. میزان *N/P* مرد نمکی شماره دو نیز به ترتیب برابر با ۱/۲۶۵ و ۱/۱۸۳ هست که در نتیجه، میزان *N/P* آن نسبت به مرد نمکی شماره سه و پنج بیشتر است که از این‌رو، نسبت به مرد نمکی شماره سه و پنج جوان‌تر است. در اینجا نیز بر اساس نتایج پردازش آماری داده‌های به‌دست‌آمده توسط نرم‌افزار SPSS، ضریب اطمینان آزمون رگرسیون خطی این دو دسته از داده‌ها ۹۵٪ هست.



شکل ۵. نمودار شاهد نسبت N/P با قدمت‌های مشخص رادیو کربن مردان نمکی

۴. نتیجه

در این پژوهش، نتایج به‌دست‌آمده از اندازه‌گیری میزان فلوئور، اورانیوم و نیتروژن، جهت تاریخ‌گذاری نسبی داده‌ها (روش FUN)، با نتایج حاصل از تاریخ‌گذاری مطلق رادیو کربن که توسط پولارد در دانشگاه آکسفورد انجام شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند و میزان افتراق و اشتراک آن‌ها اندازه‌گیری شد. میزان معناداری بین فلوئور به فسفات با نتایج حاصل از سال‌یابی رادیو کربن استخوان مردان نمکی $0/045$ است. درحالی‌که میزان معناداری بین اورانیوم با نتایج رادیو کربن استخوان مردان نمکی $0/041$ ، میزان معناداری بین کربن به نیتروژن با سال‌یابی رادیو کربن مردان نمکی $0/038$ ، و میزان معناداری نیتروژن به فسفر با نتایج سال‌یابی رادیو کربن برابر با $0/031$ هست. در تمامی نسبت‌ها، سطح معناداری حاصله کوچک‌تر از $0/05$ هست که در نتیجه، ادعا درباره ارتباط مستقیم بین این متغیرها صادق هست. با توجه به اینکه ضریب همبستگی (R) در تمامی نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل SPSS عناصر یاد شده بالاتر از $0/800$ و نزدیک به یک هست (ضریب همبستگی فلوئور به فسفات با نتایج رادیو کربن برابر با $0/891$ ، ضریب همبستگی اورانیوم با نتایج رادیو کربن مردان نمکی $0/807$ ، ضریب همبستگی C/N با نتایج رادیو کربن مردان نمکی $0/924$ ، و ضریب همبستگی N/P با نتایج رادیو کربن مردان نمکی $0/877$ است)، میزان همبستگی بالایی بین متغیرهای این دو روش وجود دارد. برای تمامی نتایج حاصل از آنالیز SPSS عناصر فلوئور، اورانیوم و نیتروژن، فاصله اطمینان 95% هست که بیانگر صحت و دقت بالای آنالیز در نمونه‌ها است. مقایسه‌ی نتایج با داده‌های تاریخ‌گذاری رادیو کربن نشان می‌دهد که سال‌یابی نسبی FUN تقدم و تأخر این سه نمونه استخوان مومیایی‌های مردان نمکی را به‌درستی نشان داده است. همچنین با توجه به اشتراک بسیار زیاد بین نتایج روش سال‌یابی رادیو کربن و FUN مردان نمکی، می‌توان گفت که این روش تاریخ‌گذاری در مورد استخوان‌های باستانی که به‌خوبی محافظت‌شده‌اند به‌خوبی قابل استفاده هست.

قدردانی

نتایج این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد باستان‌سنجی با همین عنوان هست که در دانشگاه هنر اسلامی تبریز به سرانجام رسیده است. به همین دلیل، نویسندگان لازم می‌دانند که از مسئولین دانشگاه هنر اسلامی تبریز به خاطر تمامی حمایت‌های مادی و معنوی صورت گرفته قدردانی نمایند. همچنین، از مسئولین مجموعه‌ی میراث فرهنگی استان زنجان و جناب آقای ابوالفضل عالی، به خاطر در اختیار گذاشتن نمونه‌های مورد مطالعه قدردانی می‌گردد.

منابع

- بحرالعلوم‌ی شاپورآبادی، فرانک. ۱۳۷۲. *روش‌های سالیابی در باستان‌شناسی*. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران.
- هاشمی زرج آباد، حسن. ۱۳۸۳. *تکنیک‌های تاریخ‌گذاری در باستان‌شناسی*. ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه بیرجند). شماره ۴، ۲۳۷-۲۷۴.
- نیکنامی، کمال‌الدین. ۱۳۸۷. *روش‌های تحلیل کمی در پژوهش‌های باستان‌شناسی*. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران.
- Analytical Methods Committee, 2006. *Accred Qual Assur: Evaluation of analytical instrumentation, Part XIX: CHNS elemental analysers*, Springer.
- Chlubek, D., Nocen, I., Dabkowska, E., Zyluk, B., Machoy, Z., Kwiatkowska, B. 1996. Fluoride accumulation in human skulls in relation to chronological age, *Fluoride* 29 (3): 131-134.
- Fearon, W.A. 1920. A modified kjeldahl method for the estimation of nitrogen. *Dublin Journal of Medical Science* 1: 28-32.
- Goksu, H.Y., Oberhofer, M., Regulla, D. 1991. *Scientific dating methods*. Kluwer Academic Publishers, 250-255.
- Grupe, G., 1988. Impact of the choice of bone samples on trace element data in excavated human skeletons, *Journal of Archaeological Science* 15: 123-129
- Hedges, R.E.M., Millard, A.R., 1995. Bones and groundwater: towards the modelling of diagenetic processes, *Journal of Archaeological Science* 22(2): 155-164.
- Jarvis, D.R., 1997. Nitrogen levels in long bones from coffin burials interred for periods of 26–90 years, *Forensic Science International* 85(3): 199-208.
- Kottler, C., Döbeli, M., Krähenbühl, U., Nussbaumer, M., 2002. Exposure age dating by fluorine diffusion, *Nuclear Instruments and Methods in Physics Research Section B: Beam Interactions with Materials and Atoms* 188: 61-66.
- Persson, J. 2008. A recent review of the classical method with improvements developed by FOSS, in: *Handbook for Kjeldahl Digestion*, FOSS, DK-3400 Hilleroed, Denmark.
- Pollard, A.M., Brothwell, D.R., Aali, A., Buckley, S., Fazeli, H., Hadian Dehkordi, M., Holden, T., Jones, A.K.G., Shokouhi, J.J., Vatandoust, R., Wilson, A.S., 2008. Below the salt: a preliminary study of the dating and biology of five salt-preserved bodies from Zanjan Province, Iran, *Iran* 46: 135-150.
- Reiche, I., Favre-Quattrapani, L., Vignaud, C., Bocherens, H., Charlet, L., Menu, M., 2003. A multi-analytical study of bone diagenesis: the Neolithic site of Bercy (Paris, France). *Measurement Science and Technology* 14 (9): 1608.
- Renfrew, C., Bahn, P. 2008. *Archaeology: theories, methods and practice* (5th ed.), Thames and Hudson Ltd;

- Schurr, M.R., Gregory, D.A., 2002. Fluoride dating of faunal materials by Ion-Selective Electrode: high resolution relative dating at an early agricultural period site in the Tucson Basin, *American Antiquity* 67: 281-299.
- Thompson, M., 2008. AMC technical briefs: CHNS elemental analysers, *Analytical Methods Committee: AMCTB No. 29*.
- Tomassettl, M., Federico, M., Campanella, L., Alfredo, C., 2014. Archaeometric classification of ancient human fossil bones, with particular attention to their carbonate content, using chemometrics, thermogravimetry and ICP emission, *Chemistry Central Journal* 8: 26-34.
- Turner-Walker, G., 2007. The chemical and microbial degradation of bones and teeth, in: Pinhasi, R., Mays, S., (eds.), *Advances in human palaeopathology*, John Wiley & Sons, Ltd, Chichester, UK, 3-29.
- Woittiez, J.R.W., Das, H.A., 1980. Determination of calcium, phosphorus and fluorine in bone by instrumental fast neutron activation analysis, *Journal of Radioanalytical Chemistry: Physical Methods Section* 59 (1): 213-219.
- Worbel, G., 2007. Issues related to determining burial chronology by fluoride analysis of bone from the Maya archaeological site of CHAU HIIX, *Archaeometry* 49(4): 699-711.

برهمکنش‌های فرهنگی عصر مفرغ مازندران بر پایه داده‌های سفالی

نرجس حیدری

دانش آموخته دکتری رشته باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

رحمت عباس نژاد سرستی*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

حسن فاضلی

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

تحلیل روابط درون و برون منطقه‌ای دوران مفرغ در جلگه مازندران و دشت‌های میانکوهی آن بر اساس سفال، مسئله‌ی اصلی پژوهش حاضر است. سفال‌های شاخص این دوران، خاکستری و سیاه براق و سفال قرمز ساده و منقوش (مفرغ قدیم) بوده است. نگارندگان، چگونگی وجود این سفال‌ها را در هفت محوطه‌ی کاوش‌شده و هشت محوطه‌ی بررسی‌شده در این منطقه، ارزیابی و با سفال‌های مناطق همجوار مقایسه نمودند. این پژوهش اولاً مشخص نموده که، تولید سفال‌های طیف قرمز و خاکستری در دوره مفرغ قدیم در اغلب این محوطه‌ها به موازات هم در جریان بوده و لذا، فناوری سفال دوران مفرغ مازندران به صورت یک جریان درونی و تدریجی تحول یافته است؛ ثانیاً، شباهت سفال‌های محوطه‌های بخش شرقی مازندران با مراکز دوران مفرغ دشت‌های گرگان و دامغان، و تشابه سفالی تپه‌های این دوره در بخش غربی منطقه‌ی مورد مطالعه با محوطه‌های مناطق شمال غربی، موجب تقویت نظریه‌ی وجود برهم‌کنش‌ها بین مناطق مذکور گردیده است.

واژه‌های کلیدی: مازندران، دوران مفرغ، برهم‌کنش فرهنگی، سفال خاکستری براق.

۱. مقدمه

پرداختن به موضوع برهم‌کنش‌های فرهنگی یکی از مؤلفه‌های بازسازی تاریخ اجتماعی جوامع بشری بر اساس مدارک مادی است که از نیمه قرن بیستم میلادی در چارچوب مطالعه‌ی تغییرات سازمان‌های اجتماعی باستان مورد توجه قرار گرفت (Childe, 1951). از نیمه قرن بیستم میلادی به بعد تلاشی صورت پذیرفت تا تغییرات فرهنگی جوامع گذشته در رابطه با منابع زیست‌محیطی و از دیدگاهی فرایندمحوری و تطورگرایانه توضیح داده شود (Steward, 1942; White, 1959). این مباحث رفته‌رفته در قالب بررسی پیچیدگی‌های اقتصادی و اجتماعی (Service, 1971; Sahlins, 1972) و مطالعه‌ی روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی جوامع باستان، گسترش و بهبود یافت (Polanyi, 1963). پس از آن، به اهمیت رویکردهای زیست‌بوم‌شناختی در توضیح محوطه‌ها و یافته‌های باستانی پی برده شد (Clark, 1989). تحت تأثیر رویکردهای باستان‌شناسی جدید در راستای بازشناسی تاریخ اقتصادی و اجتماعی باستانی، موضوعاتی نظیر سازمان و مقیاس تولید و توزیع، و برهم‌کنش‌های فرهنگی مطرح شد (Peacock, 1981; Van der Leeuw, 1981, 1987; Rice, 1987; Arnold, 1991; Costin, 1991; Clark, 1995).

برهم‌کنش‌های فرهنگی بین مناطق مختلف در آسیای جنوب غربی از نیمه‌ی دوم هزاره‌ی چهارم ق.م آغاز شده و در خلال هزاره‌ی سوم تا میانه‌ی هزاره‌ی دوم ق.م تداوم یافته است. در جریان این برهم‌کنش‌ها، شبکه‌های تجاری، سازوکارهای تبادل مواد خام و دست‌ساخته‌ها، و ارتباطات برون‌منطقه‌ای پدیدار شد؛ زمینه‌ی جابه‌جایی افراد جوامع و انتقال اندیشه‌ها فراهم گشت؛ ارکان سیاست و نهادهای مرکزی شکل گرفت؛ و پیچیدگی‌های اقتصادی-اجتماعی و تخصص‌پذیری به وجود آمد. (Wright, 1984; Brumfiel & Earle, 1987; Zeder, 1988; Earle, 1997; Wright and Johnson, 1975: 267; Chapman, 2003) نیز نقش مهمی در فرایند تحولات هزاره‌های چهارم و سوم ق.م در آسیای جنوب غربی ایفا نموده است (Tosi, 1992; Malek Shahmirzadi & Joyenda, 1992; Kohl, 1978; Lamberg-Karlovsky & Kohl, 1971; Potts, 2013; Thornton, 2013; Thornton, Gursan-Salzmann & Dyson, 2013). کاوش‌های باستان‌شناختی در برخی محوطه‌های شاخص نظیر تورنگ‌تپه و یاریم‌تپه در دشت گرگان و تپه حصار در دشت دامغان، زمینه‌ی پژوهش در باره چگونگی تحولات عصر مفرغ را فراهم نموده‌اند؛ اما، کمبود پژوهش‌های مستقل و هدفمند در بخش‌های شمالی البرز مرکزی و کرانه‌های جنوبی دریای مازندران خاصه استان مازندران، باعث گردیده که درک کافی و مناسبی از تحولات دوران مفرغ نسبت به سایر مناطق فلات ایران و به دنبال آن، فرصت مطلوبی برای انجام تحقیقات تطبیقی و مطالعه‌ی برهم‌کنش‌های فرهنگی با مناطق پیرامونی نداشته باشیم.

گونه‌شناسی و سبک‌شناسی سفال یکی از اساسی‌ترین راه‌ها برای درک برهم‌کنش‌های فرهنگی است. بدین منظور، در مقاله حاضر گونه‌شناسی سفال‌های دوره مفرغ محوطه‌های شرقی و مرکزی مازندران مانند محوطه‌های گوهرتپه، تپه ترکام، غار کمیشان و تپه قلعه‌کش با مرجع قراردادن سفال‌های مکشوفه از مناطق همجوار صورت پذیرفت. این سفال‌ها، بیش‌ترین مشابهت را با سفال‌های حصار III (Schmidt, 1937)، شاه‌تپه II_{A-B} (Arne, 1945) و تورنگ‌تپه III (Deshayes, 1976) نشان می‌دهند. اما در غرب مازندران، سفال‌های عصر مفرغ تپه کلار از نظر شکل و تزیینات با سفال‌های گودین IV (Young, 1969: 44, fig. 24)، دوره K گوی‌تپه (Brown, 1951: 45, fig. 14)، و آثار دوره مفرغ قدیم یانیق‌تپه (Burney, 1961: 1, LXXIII. No.) شباهت دارند. (49)

۲. بوم‌شناسی حوزه پژوهش

استان مازندران با مساحتی بالغ بر ۲۳،۸۳۳ کیلومتر مربع، بین ۳۵ درجه و ۳۶ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۲۱ دقیقه تا ۵۴ درجه و ۸ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ، در بخش میانی جبهه‌ی شمالی البرز مرکزی واقع شده است. این استان از سمت شمال، شرق و غرب به ترتیب با دریای مازندران، استان گلستان و استان گیلان همسایه است. در جنوب آن، استان‌های سمنان، تهران و قزوین قرار دارند (اسحاقی و شیدفر، ۱۳۸۲: ۳). به دو بخش جلگه‌ای و کوهستانی تقسیم می‌شود. قسمت جلگه‌ای، کناره‌های دریای مازندران را در بر می‌گیرد و بخش کوهستانی متشکل از رشته‌کوه البرز است که به صورت دیواری عظیم، مرتفع و پوشیده از جنگل، خط ساحلی و جلگه‌های حاشیه دریای مازندران را محصور کرده است. این رشته‌کوه که به مانند سدی در مقابل خروج رطوبت بسیار بالای حاصل از دریا عمل می‌کند، نقش بسزایی در اقلیم و آب و هوای مازندران و به طور کلی استان‌های شمالی ایفا می‌کند (صفوی، ۱۳۷۹: ۸۱-۸۲). منابع و ظرفیت‌های فراوان طبیعی و زیست‌بوم‌های متنوع که از مهم‌ترین چشم‌اندازهای منطقه به شمار می‌آیند به احتمال زیاد در دوره‌های پیش از تاریخی نیز در چگونگی زیستگاه‌ها و استقرارها، تکوین و توسعه جوامع انسانی، و روابط درون و برون منطقه‌ای تاثیرگذار بوده‌اند. به نظر می‌رسد که در این دوران، رشته‌کوه‌های البرز باعث محدودیت‌هایی در برقراری ارتباطات بیرونی به ویژه، دامنه‌های جنوبی البرز می‌شده‌اند. از سوی دیگر، دشت‌ها و دره‌های میان‌کوهی، بستر مساعدی برای توسعه‌ی جوامع انسانی در فرایندی بومی و محلی در این منطقه ایجاد می‌نموده‌اند. با وجود این، بررسی سطح برهم‌کنش‌های درون و برون منطقه‌ای با حوزه‌های فرهنگی مناطق همجوار، که رابطه مستقیمی با گاهنگاری نسبی محوطه‌های پیش از تاریخی دارد نشان می‌دهد که جلگه مازندران و دامنه‌ها و دشت‌های میانکوهی آن با وجود مانعی طبیعی چون رشته‌کوه‌های البرز، راهروی ارتباطی مناسبی بین حوزه‌های فرهنگی شمال غربی و شمال شرقی فلات ایران، جنوب غربی ترکمنستان و شمال مرکزی ایران بوده‌اند (حیدری، ۱۳۹۵: ۲).

۳- چارچوب نظری

عصر مفرغ را به سه دوره کوچک‌تر شامل قدیم، میانی و جدید تقسیم نموده‌اند. از نظر گاهنگاری، دوره مفرغ قدیم و میانی شامل بازه‌ی زمانی هزاره سوم ق.م می‌گردد و دوره مفرغ جدید، نیمه اول هزاره دوم ق.م. را در بر می‌گیرد (طلایی، ۱۳۸۵: ۴۳). در این دوره شاهد شکل‌گیری فرهنگ‌های مختلف منطقه‌ای در شمال شرق، جنوب شرق، شمال غرب و غرب و نیز جنوب غرب ایران هستیم. به دلیل فراگیرشدن تبادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، عده‌ای از باستان‌شناسان از عبارت دوران تجارت بین‌المللی برای معرفی این افق استفاده کرده‌اند (Amiet, 1993). یافته‌های فلزی به ویژه اشیای مفرغی، سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی، اشیای شمارشی (Schmandt-Besserat, 1992)، راه‌های تجاری و شیوه‌های حمل و نقل (Matthews & Fazeli, 2004)، شواهد مکان مرکزی و سلسله‌مراتب استقرارها (Gibbon, 1984)، و تولید سفال‌های قرمز منقوش و خاکستری از جمله مستندات مهم باستان‌شناختی در زمینه تحلیل برهم‌کنش‌های فرهنگی در عصر مفرغ به شمار می‌آیند.

از آنجایی که یکی از مهم‌ترین داده‌ها در راستای تبیین اهداف این مقاله، سفال خاکستری و سیاه براق (*Burnished Gray Ware*) است، ضروری است که بر فرایند بروز و گسترش این سفال که شواهد آن در مناطق وسیعی از شرق و شمال شرق فلات ایران به دست آمده، مروری به عمل آوریم. تولید این نوع سفال به مدت طولانی، تا اوایل هزاره دوم ق.م، رواج داشته است (طلایی، ۱۳۸۵: ۱۱۶). این شاخصه‌های سفالی در حوزه شمال و شمال شرقی فلات ایران از طریق حفاری‌های تپه حصار (*Schmidt, 1937*)، لایه‌های هم‌زمان در محوطه‌های دشت گرگان نظیر شاه‌تپه II و III (*Arne, 1945*)، تورنگ‌تپه (*Deshayes, 1976*) و یاریم‌تپه (*Stronach, 1972*) مورد شناسایی قرار گرفته است. در منطقه‌ی مورد مطالعه‌ی پژوهش حاضر، این سفال‌ها در محوطه‌هایی چون گوهرتپه، یاقوت‌تپه، تپه عباسی، قلعه‌پی و تپه ترکام در شرق و تپه قلعه‌کش در مرکز مازندران شناسایی و معرفی شدند که تجزیه و تحلیل آنها نشانگر وجود مشابهت‌هایی با سنت سفالی دشت‌های دامغان و گرگان است.

ژان دهه در سال ۱۹۷۹ میلادی در کنگره باستان‌شناسی و هنر ایران که در مونیخ برگزار شده بود، دشت گرگان را مرز بین جمعیت‌های شهرنشین- روستانشین فلات ایران و چادرنشینان استپ‌های پیرامونی و ماورای کاسپی معرفی نمود (*Deshayes, 1979: 34*). ظروف خاکستری براق مکشوفه از محوطه‌های شمال شرق ایران برای مدتی به نسبت طولانی به عنوان شاخصه‌ی برهم‌کنش‌های فرهنگی و اجتماعی بین دشت گرگان و مناطق همجوار و موضوع بحث دانشمندان در باره مهاجرت‌ها و انتقال فناوری تولید آن محسوب می‌گردید (*Cleuziou, 1986*). دهه به توالی استفاده از سفال قرمز براق دست‌ساز و ظروف خاکستری چرخ‌ساز در تورنگ تپه در اواخر هزاره چهارم و ابتدای هزاره سوم ق.م. معتقد است و بر تحت‌الشعاع قرارگرفتن اولی توسط دومی که تکنولوژی آن توسط مردمانی بیگانه و از خارج به منطقه آورده شده بود، تأکید نموده است. وی معتقد بود که اقوام مذکور به همراه فناوری سفال خاکستری براق از شرق به غرب فلات ایران حرکت نمودند. کایلر یانگ نیز مانند دهه معتقد به حرکت جمعیت‌های مهاجر صاحب تکنولوژی سفال موصوف از شرق به داخل فلات ایران و زاگرس است (*Young, 1967*). در مقابل، اشخاصی چون کلوزیو و ساریاندی این مهاجرت اجتماعی و تکنولوژیک را از مسیر غرب فلات ایران به سوی شرق مطرح نموده‌اند (*Sariandi, 1981; Cleuziou, 1986*). برخی، چون رمان گیرشمن، هر دو مسیر شرق و غرب را برای این حرکت و مهاجرت متصور شده‌اند (*Ghirshman, 1977*). البته، مدودسکایا نیز موفق به ترسیم یک منشاء و مسیر شرقی در اواخر عصر مفرغ و به ویژه برای صاحبان فرهنگ عصر آهن I که در منطقه زاگرس متمرکز شده بودند، گردید (*Medvedeskaya, 1982*). پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، به دنبال رویکردهای باستان‌شناسی نوین و بروز واکنش‌های علمی نسبت به ایده‌های انتشارگرایان اولیه، موضوعاتی چون مهاجرت در مطالعات باستان‌شناسی کم‌رنگ شدند و رفته‌رفته، مباحثی چون برهم‌کنش‌های فرهنگی و اجتماعی بیش‌تر مورد توجه قرار گرفتند. بنابراین، از این پس سفال‌های مشخصه‌ی عصر مفرغ برای تحلیل موضوع برهم‌کنش‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

آنچه که شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد آن است که تکنولوژی سفال خاکستری براق در هزاره‌های سوم و دوم ق.م. در منطقه شمال شرقی فلات ایران، کرانه‌های جنوبی دریای مازندران و دامنه‌های جنوبی و شمالی البرز فراگیر شد و ناگهانی‌بودن بروز آن، محل تردید جدی است؛ چرا که، وجود این سفال در حصار

II_A ، شاه‌تپه III و به ویژه II ، یاریم‌تپه II و تورنگ‌تپه II_A در کنار سفال قرمز منقوش گزارش شده است. سفال مزبور در تورنگ‌تپه از دوره II_B رفته‌رفته به تنهایی ظاهر شد و سایر سفال‌ها از جمله سفال منقوش ناپدید گردید (Cleuziou, 1986: 227).

از سوی دیگر سفال سیاه صیقلی، مشخصه‌ی فرهنگ کورا-ارس یا یانیق، که در قسمت‌های وسیعی از شمال غرب و غرب ایران و مناطق گسترده‌ای از قفقاز و جنوب روسیه تا آناتولی و لوانت را در هزاره سوم ق.م. تحت نفوذ خود قرار داده بود (Burny and Lang, 1971: 441) و ردپای آن در یانیق‌تپه (Burny, 1961)، گودین IV (Young, 1969)، گوی‌تپه (Brown, 1951)، دشت کلیایی کرمانشاه (Heydari & Safari, 2015)، دشت قزوین (فاضلی نشلی و آجورلو، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۸۱) و کوهپایه‌های شرقی گیلان (فهیمی، ۱۳۸۴) نیز مشاهده شد، در بخش غربی مازندران کشف گردیده است. حوزه نفوذ این سفال در این بخش، در تپه کلار کلاردشت (موسوی کوهپر و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۶) و آستانکرو ۲ در کجور (خزایی کوهپر، ۱۳۹۰) مورد شناسایی قرار گرفته است. شاید خواننده با مروری بر این چارچوب نظری ارایه‌شده، به آمادگی لازم برای ورود به بحث اصلی مقاله رسیده باشد. بنابراین، در ادامه به تحلیل موضوع برهم‌کنش‌های فرهنگی در عصر مفرغ منطقه بر اساس داده‌های باستان‌شناختی، به ویژه، سفال می‌پردازیم.

۴- بحث و تحلیل

محوطه‌های دوران مفرغ در مازندران را از لحاظ نوع پژوهش‌های باستان‌شناختی به دو گروه تقسیم‌بندی می‌کنیم. اول، محوطه‌هایی که مورد کاوش‌های باستان‌شناختی قرار گرفته‌اند که عبارتند از: گوهرتپه و یاقوت‌تپه بهشهر، تپه کلار کلاردشت، تپه قلعه‌کش آمل، قلعه‌پی و تپه ترکام ساری، غار کمیشان و تپه عباسی نکا. دسته دوم، محوطه‌هایی هستند که طی بررسی‌های مختلف شناسایی شده‌اند. مهم‌ترین محوطه‌های این گروه شامل تپه دینه‌کش گلوگاه، تپه ل‌باقی بهشهر، تپه آستانکرو ۲ نوشهر، تپه‌های قلعه‌کوتی، سنگ‌پل و ول چشمه در چالوس، و گورستان کلایه سوسر ۲ در رامسر هستند (نقشه ۱ و جدول ۱).

از محوطه‌ی مهم گوهرتپه که به مدت یک دهه، از ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۹ هـ. ش، مورد حفاری قرار گرفته، هیچگونه تاریخگذاری مطلق در اختیار نیست؛ ولی، بر پایه گاهنگاری نسبی حاصل از مطالعات تطبیقی پیشنهاد گردیده که به احتمال بین سال‌های ۳۴۰۰ تا ۱۹۰۰ ق.م. مسکون بوده است (Piller & Mahfrozzi, 2009: 3). به دلیل وجود بقایای فرهنگی و ساختارهای مادی در گمانه‌های مختلف لایه‌نگاری در بخش‌های شرقی، غربی و شمالی، احتمال می‌رود که این محوطه در دوران مفرغ میانه بیشترین وسعت را داشته است (ماهفروزی، ۱۳۸۶: ۳۵۹-۳۵۲). شواهد مکشوفه از دوره مفرغ میانه عبارتند از ساختارهای معماری، تدفین، سفال، پیکرک و صنایع سنگی. قدیمی‌ترین تدفین مکشوفه، شماره AGXXX22 است (شکل ۱) که ظاهر کلی آن شباهت زیادی با قبور حصار III_B دارد (Schmidt, 1937: 180, Fig. 160, H3820). در این تدفین یک جام سفالی و یک بطری، مشابه پارچ بطری‌های (Bottle-Picher) حصار (Schmidt, 1937: 250)، به دست آمده است. اگر چه در گوهرتپه تعداد دیگری از تدفین‌ها مشابهت‌هایی را با تدفین‌های حصار III_B نشان می‌دهند؛ اما، نمونه‌هایی که مشابه حصار III_C باشند، یافت نشده است (Piller & Mahfrozzi, 2009: 5). شواهد چندین تدفین دوره‌ی مفرغ متاخر در بخش غربی تپه و روی لایه‌های مفرغ میانی کشف شده است. در کنار

این تدفین‌ها، سفال‌های خاکستری مشابه سفال‌های گورستان پرخای ترکمنستان و سفال‌های حصار *IIIB* و *IIIc* (Schmidt, 1937: 180. PL. XXXVLL; P. 182. PL. XLI) به دست آمده است.

در ۵۰۰ متری شمال شرقی گوهرتپه، یاقوت‌تپه با ارتفاع ۹ متر از زمین‌های پیرامون قرار دارد که در سال ۱۳۸۵ تعیین حریم و لایه‌نگاری شد (ماهفروزی، ۱۳۸۵). در لایه‌های عصر مفرغ قدیم این محوطه شاهد وجود گونه‌های سفالی سیاه براق و خاکستری در کنار سفال قرمز ساده هستیم. بنابراین، روند استمرار تولید این دو گونه‌ی شاخص عصر مفرغ و سپس، ناپدیدشدن نوع دوم و فراگیرشدن و جایگزینی تدریجی نوع اول، در لایه‌های اواخر عصر مفرغ تا عصر آهن در این محوطه قابل مشاهده است.

در شرق مازندران در روستای خانسر شهرستان نکا، تپه عباسی خانسر با ۳/۵ متر ارتفاع و ۱/۱ هکتار وسعت قرار دارد که در سال ۱۳۸۸ مورد گمانه‌زنی و تعیین حریم قرار گرفت (عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۸). اگرچه، لایه‌های اصلی این محوطه مربوط مس و سنگ جدید و فاز انتقالی مفرغ است؛ ولی، شواهدی نظیر اشیای سفالی و سنگی، قطعاتی از اشیای مفرغی به همراه سفال‌های خاکستری داغدار و قرمز مربوط به عصر مفرغ قدیم به دست آمده که در راستای رواج ساخت هم‌زمان این دو سفال شاخص قابل تحلیل هستند.

در ۲۱ کیلومتری شمال کیاسر در نزدیکی روستایی به نام ترکام، تپه‌ای به همین نام با وسعت تقریبی ۵۰۰۰ متر و ارتفاع ۱۲۶۲ متر از سطح آب‌های آزاد، در دشتی میانکوهی قرار دارد که یکی از نواحی واقع در حد فاصل مازندران و سمنان محسوب می‌گردد. در این محوطه که در جریان اجرای عملیات عمرانی مورد شناسایی و کاوش قرار گرفت، سفال‌های خاکستری و سیاه براق و ظروف خاکستری با نقوش داغدار و کنده به دست آمده است (شکل ۲ الف و ب). ظروف سیاه براق با پایه‌ی بلند و نقش داغدار روی بدنه (شکل ۲ ج)، قابل مقایسه با ظروف پایه‌بلند حصار *II_B* و شاه‌تپه *II_A* هستند (Schmidt, 1937: 116, H2784). در تورنگ *II_B* تولید کاسه‌های پایه‌دار رواج یافت.

در محدوده دهستان فریم در ۶۵ کیلومتری جنوب ساری، تپه‌ای به نام قلعه‌پی قرار دارد که در سال ۱۳۸۸ مورد گمانه‌زنی به منظور لایه‌نگاری و تعیین حریم قرار گرفت. از لایه‌های استقرار این محوطه که مربوط به دوره‌های سه‌گانه‌ی مفرغ و آهن می‌باشند (ماهفروزی، ۱۳۸۸)، سفال‌هایی کشف شده که برای تفسیر روند جایگزینی سفال قرمز عصر مفرغ توسط سفال خاکستری این دوره قابل استفاده هستند.

غار معروف کمیشان که در ۱۰ کیلومتری غرب بهشهر در کنار جاده اصلی نکا-بهشهر واقع شده و در سال ۱۳۸۸ مورد کاوش قرار گرفت (وحدتی‌نسب، ۱۳۸۸)، از جمله‌ی مکان‌هایی است که شاخص‌ترین یافته‌های سفالی آن، سفال‌های خاکستری داغدار هستند. اگرچه به دلیل مضطرب‌بودن بخش‌هایی از لایه‌ها، در حال حاضر بحث در باره تاریخگذاری این گروه از سفال‌ها قدری مشکل است؛ اما، شباهت سفال‌های این محوطه از نظر فرم و تزیینات با سفال‌های مکشوفه از لایه‌های عصر مفرغ گوهرتپه، یاقوت‌تپه، تورنگ‌تپه و محوطه‌های فرامنطقه‌ای چون تپه قلعه‌خان در خراسان قابل توجه است (خلیلی، ۱۳۸۹: ۷۵؛ ۱۲۰-۱۱۹). مهم‌ترین نقوش سفال خاکستری مکشوفه از غار کمیشان خطوط داغدار هستند که به صورت زیگزاگ، موازی عمودی و افقی و یا طرح‌های نامنظم به چشم می‌خورند که با نمونه‌های دوره *IIIc₁* تورنگ‌تپه (Deshayes: 1976) قابل مقایسه است. خطوط داغدار با طرح استخوان ماهی نیز موتیف دیگری است که روی سفال‌های خاکستری این محل و اکثر محوطه‌های عصر مفرغ مازندران دیده می‌شود.

تپه ۱۷ هکتاری قلعه‌کش که با ارتفاع ۱۱ متر از زمین‌های اطراف که در نزدیکی شهر آمل واقع گردیده و طی سه فصل در سال‌های ۱۳۸۷، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۱ کاوش شده (صفری و دیگران، ۱۳۹۳)، مربوط به دوره‌های مفرغ میانی و جدید و دوره آهن است. ساختارهای معماری، اجاق، تدفین، سفال‌های قرمز و خاکستری، ابزارها و ظروف سنگی، و زیورآلات از مهم‌ترین یافته‌های مفرغ میانی و جدید در این محل هستند. در میان سفال‌های خاکستری معمولی، سفال‌های خاکستری براق نیز مشاهده شده است. این سفال‌ها، به روش‌های داغدار و نقوش افزوده و کنده تزیین شده‌اند (طرح ۱ و جدول ۲). از لایه‌های عصر مفرغ جدید این تپه، دو ظرف کامل خاکستری به دست آمده که جالب توجه هستند. یکی از آنها، کوزه گردن‌بلندی است که با نقوش داغدار و افزوده (به شکل خوشه‌گندمی) به صورت عمودی تزیین گردیده و با نمونه‌های مشابه در حصار *III_C Schmidt* (به شکل *194, Pl, EXL, H2790, Pl, XLI, H4296*) و شاه‌تپه *II_A* قابل مقایسه است (Arne, 1945: 204). ظرف دیگر (شکل ۳)، تنگ چرخ‌ساز دهانه‌باز به رنگ خاکستری تیره و براق است که گردنی کشیده با آبریز دارد و روی بدنه آن با نقوش کنده تزیین شده است (Schmidt, 1937, pl, XLI, H4296). این نمونه نیز با ظرفی مکشوفه از شاه‌تپه *II_A* قابل تطبیق می‌باشد (Arne, 1945: 198-206). یکی از دیگر یافته‌های شاخص مفرغ جدید تپه قلعه‌کش، ظرف سفالین پیکره‌ای به رنگ خاکستری است که از ترانسه‌ی لایه‌نگاری *S.T.NW* کشف شد؛ ظرفی توخالی با ۸ سانتی‌متر درازا، بین ۳/۴ تا ۹ سانتی‌متر پهنا، و حدود ۲/۵ سانتی‌متر قطر دهانه (شکل ۴). نمای بیرونی آن به شکل الهه‌ایست که دست‌هایش را به دو طرف باز کرده و سینه‌هایش به صورت دو برآمدگی مشخص شده است (صفری و دیگران، ۱۳۹۳). این یافته، مشابه ظرف پیکره‌های مکشوفه از شاه‌تپه *II_A* (Arne 1945, Pl. XVIII, Fig: 245; Pl. XXXIX, Fig 268) و حصار *III_C* (Schmidt 1937: 256,) و (Fig. 161; and P. 193, Fig. 115) مربوط به دوره مفرغ جدید است.

یکی از محوطه‌های مهم دیگر که در تبیین هدف مقاله حاضر از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد، تپه کلار است که با وسعت ۶ هکتار و ارتفاع ۱۱۰۰ متر از سطح دریا، در دشت میان‌کوهی کلاردشت در غرب مازندران واقع شده است. از این محوطه که در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ مورد گمانه‌زنی برای تعیین حریم و لایه‌نگاری قرار گرفته، ۲۰ نمونه آزمایش گاهنگاری مطلق از ذغال و استخوان در دست است که انتساب لایه‌های آن را به دوره‌های مس-سنگی، مفرغ و آهن به طور قطعی مورد تأیید قرار داده است (موسوی کوهپر و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۶، موسوی کوهپر، ۱۳۸۷؛ حیدریان، ۱۳۹۰). تپه کلار، از محوطه‌های تاثیرگذار در شناخت تحولات عصر مفرغ در غرب مازندران است. مزیت این محوطه نسبت به سایر محوطه‌های این دوران در منطقه، برخورداری از نتایج نمونه‌های رادیوکربن و گاهنگاری مطلق است. تعداد ۲۰ نمونه ذغال و استخوان به منظور تاریخ گذاری مطلق با روش AMS آزمایش شد. بر اساس این تاریخگذاری‌ها، سال‌های 2661 ± 30 ق.م. و 2577 ± 32 ق.م. منطبق بر دوره مفرغ قدیم و سال‌های 2299 ± 30 و 1952 ± 30 ق.م. به ترتیب در انطباق با دوره‌های مفرغ میانی و جدید تشخیص داده شده‌اند (Heydarian, 2014).

در هر دو گمانه‌ی لایه‌نگاری در تپه کلار، پس از لایه‌های دوره مس-سنگی، لایه‌های مربوط به دوره مفرغ قدیم آشکار شد که حدود ۱ متر ضخامت داشته و سفال شاخص موسوم به کورا-ارس از آنها به دست آمده است (طرح ۲ و جدول ۳). این سفال‌ها دارای خمیره سیاه و خاکستری تیره و یا روشن و سطحی صیقل‌یافته هستند. روی آنها با نقوش کنده‌ی ظریف شامل نوارهای زیگزاگی و سه‌گوش، موتیف‌های کنده‌ی هندسی

(مثلت، دایره‌های تو در تو و مربع)، و خطوط شانه‌ای و موج‌دار تزیین شده است. شاخص‌ترین تزیین این سفال، علایمی به شکل خطوط میخی است که روی لبه‌ی بیرونی و یا داخلی ظروف، کنده شده و با ماده‌ای شبیه گچ پر شده‌اند. این نوع سفال که به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم فرهنگ کورا-ارس در دوره مفرغ قدیم، گستره جغرافیایی وسیعی از قفقاز و ماورای قفقاز تا آناتولی شرقی و حوضه دریاچه ارومیه را مورد پوشش قرار می‌داده، و همانطور که پیش از این اشاره شد در لایه‌های هزاره سوم ق.م. در گودین IV، یانیق‌تپه، گوی‌تپه، دشت کلیایی کرمانشاه، دشت قزوین، و محوطه‌هایی در کوهپایه‌های شرقی گیلان یافت شده است.

یکی از موارد مهم که در حفاری تپه کلار مشخص گردیده، موضوع جایگزینی سفال قرمز منقوش (دارای خمیره نارنجی و قهوه‌ای) توسط سفال خاکستری و سیاه براق (سفال کورا-ارس) است. این سفال اخیر که از اواخر مس‌سنگی جدید در تپه کلار ظاهر شده، در دوره مفرغ قدیم بیش‌تر تولید شد و در مفرغ میانی کاملاً فراگیر گردید و دیگر شاهد تولید سفال قرمز نیستیم.

در بخش غربی مازندران محوطه دیگری به نام آستانکروود ۲ در منطقه کجور طی یک بررسی مورد شناسایی و معرفی قرار گرفته و وجود سفال‌های شاخص متعلق به دوره‌های مس-سنگی، مفرغ و آهن روی سطح آن گزارش شده است (خزایی کوهپر، ۱۳۹۰: ۱۹۳). سفال‌های نوع کورا-ارس مکشوف از این محوطه، مشابه انواع به دست آمده از تپه کلار هستند. همچنین، در سطح تپه آستانکروود ۲ سفال‌های خاکستری زیادی وجود دارند که دارای نقش کنده‌ی زیگزاگ در زیر لبه ظرف هستند. مشابه آنها در دوره‌های مفرغ میانی و قدیم در گمانه‌های مرکزی و غربی تپه کلار مشاهده شده است (طرح ۳ و جدول ۴). به نظر می‌رسد که حفاری در تپه آستانکروود کجور و تپه‌های قلعه‌کوتی، سنگ‌پل و ول‌چشمه چالوس می‌تواند منجر به کشف مواد و شواهدی گردد که به تقویت فرضیه‌ی پیوندهای غرب مازندران با فرهنگ‌های شمال غربی فلات ایران و تحلیل تحولات درون و برون منطقه‌ای کمک نماید. البته، سفال نوع کورا-ارس در فلات مرکزی ایران در دشت قزوین در دو محوطه به نام‌های دوران‌آباد و پیروسفیان در نتیجه بررسی‌های سطحی به دست آمده است (فاضلی نشلی و آجورلو، ۱۳۸۳). ارتباطات فرهنگی ناشی از رواج سنت سفال کورا-ارس در مناطق زاگرس مرکزی، شمال غرب و فلات مرکزی ایران تا حدودی مورد بحث و تبیین قرار گرفته است (چاپچی امیرخیز، ۱۳۹۰). اینکه اینگونه ارتباط احتمالاً می‌توانسته است به صورت چندجانبه بین مناطق مذکور و غرب مازندران برقرار بوده باشد، نیازمند پژوهش‌های بیش‌تر است.

۵- نتیجه

وجود عوامل مساعد زیست‌محیطی نظیر آب فراوان، خاک حاصلخیز، منابع غنی دریایی و جنگلی در سواحل جنوبی دریای مازندران باعث جلب اجتماعات و گروه‌های انسانی از کهن‌ترین اعصار، دست‌کم از دوران نوسنگی به این سو در پهنه‌ی این حوزه بزرگ طبیعی-فرهنگی گردیده و موجب شکل‌گیری جوامع پیچیده شده است. اگرچه به واسطه رشته‌کوه‌های البرز که به مانند سدی از شرق به غرب کشیده شده، پیوندهای فرهنگی بین مناطق واقع در دامنه‌های شمالی و جنوبی آن کم‌رنگ بوده است؛ اما، جلگه مازندران در طول تاریخ از جمله در خلال مراحل سه‌گانه‌ی عصر مفرغ، با حوزه‌های شمال غربی و شمال شرقی ایران برهم-کنش‌های فرهنگی داشته است. نگارندگان، به منظور تحلیل برهم‌کنش‌های درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای،

سفال‌های دوران مفرغ قدیم، میانه و جدید سه محوطه‌ی مهم کاوش‌شده یعنی گوهرتپه بهشهر در شرق، تپه قلعه‌کش آمل در مرکز و تپه کلار در غرب مازندران را به دلیل حجم بالای یافته‌ها و لایه‌های باستان‌شناختی که در آنها شناسایی گردیده، به عنوان محوطه‌های شاخص و اصلی مورد توجه قرار داده‌اند. همچنین، ۱۲ محوطه‌ی دیگر را در زمره‌ی محوطه‌های فرعی مطالعه نموده‌اند. چرا که اولاً، در پنج محوطه از این محوطه‌های فرعی شامل یاقوت‌تپه، تپه عباسی، غار کمیشان، تپه ترکام و قلعه‌پی که جملگی در بخش شرقی مازندران قرار گرفته‌اند، گمانه‌زنی‌های لایه‌نگاری صورت پذیرفته است؛ ولی، حجم داده‌ها و لایه‌های آنها ضعیف گزارش شده است. ثانیاً، سفال‌های هفت محوطه‌ی دیگر از بررسی‌های سطحی گردآوری شده است.

مقایسه نسبی و تحلیل یافته‌های این تپه‌ها به ویژه محوطه‌های اصلی نشان می‌دهد که دوره مفرغ در جلگه مازندران و دشت‌های میان‌کوهی آن از هزاره سوم ق.م. آغاز شده و تا اوایل هزاره دوم ق.م. به طول انجامیده است. روند جایگزینی سفال‌های قرمز شاخص عصر مفرغ توسط سفال‌های خاکستری و سیاه براق، بیانگر تطور درونی فرهنگ عصر مفرغ در مازندران است؛ روندی که از عصر مفرغ قدیم آغاز و در دوران مفرغ میانه به نتیجه می‌رسد. مسئله‌ی جایگزینی موصوف همانطور که از نظر گذشت، در محوطه‌های کاوش‌شده نظیر تپه کلار مشاهده گردیده است. البته، این موضوعی است که نیاز به بحث بیش‌تری دارد و در چارچوب نوشتاری دیگر قابل پیگیری است؛ چرا که در حال حاضر تپه کلار تنها محوطه‌ای کاوش‌شده‌ای است که سفال نوع کورا-ارس در آن مشاهده شده است. لذا اکنون می‌توان موضوع تطور درونی فرهنگ عصر مفرغ قدیم و پس از آن را تنها به صورت پیش‌فرض مطرح نماییم و منتظر کاوش در محوطه‌هایی نظیر آستان‌کروود ۲ باشیم. از سوی دیگر، تأثیرپذیری از شاخص‌های فرهنگ‌های هم‌جوار به ویژه فناوری سفال نیز مشهود است. تحلیل مدارک نشان داده است که حوزه شرقی و مرکزی، بیش‌ترین برهم‌کنش‌ها را با فرهنگ‌های حوزه شمال شرق و شرق ایران داشته‌اند؛ از سوی دیگر، یافته‌های تپه کلار و تپه آستان‌کروود ۲ و تپه‌های قلعه‌کوتی، سنگ‌پل و ول‌چشمه در غرب مازندران، ارتباطات این بخش را با سفال‌های یانیق مکشوفه از محوطه‌های منسوب دوره‌های مفرغ قدیم در شمال غرب ایران نشان می‌دهند.

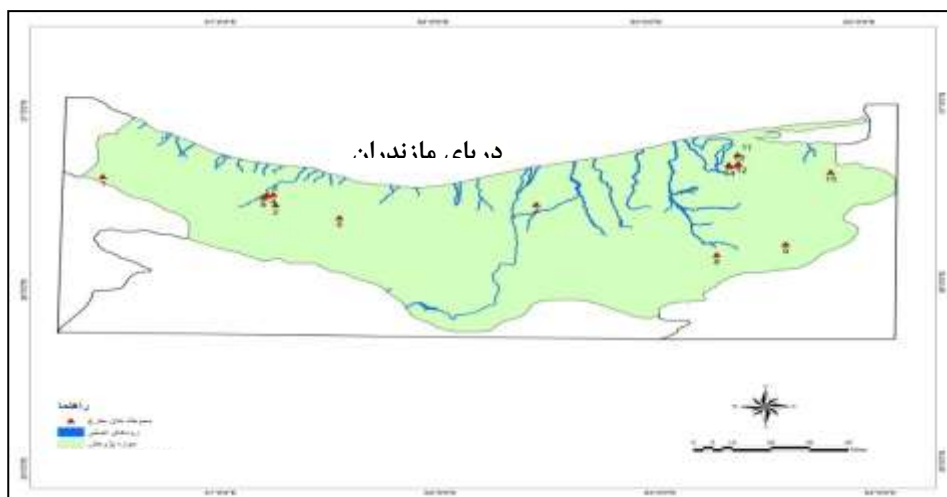
نقشه شماره ۱ نشان می‌دهد که محوطه‌های دوره مفرغ در بخش شرقی مازندران از فراوانی بیش‌تری برخوردارند. این مسئله با کمبود پژوهش‌های باستان‌شناختی در بخش‌های مرکزی و غربی مازندران ارتباط دارد. البته، وجود ضعف در کیفیت پژوهش‌ها و توصیف یافته‌ها و ابهام در گاهنگاری‌ها و لایه‌نگاری‌ها در مازندران به خصوص در بخش شرقی آن، اجرای برنامه‌های تحقیقاتی جدید را با پرسش‌هایی در زمینه چگونگی تحولات فرهنگی دوره‌های مفرغ با تأکید بر ارایه‌ی گاهنگاری این دوران، و همچنین تحلیل روابط درون و برون منطقه‌ای، تخصص‌پذیری و شکل‌گیری جوامع پیچیده در هر سه بخش مازندران ضرورتی تام و تمام ساخته است.

تشکر و قدردانی

شایسته است از آقای دکتر سیدمهدی موسوی کوهپر که نتایج پژوهش‌های منتشرنشده خود را در اختیار نگارندگان این مقاله قرار داد، کمال تشکر و سپاسگزاری را داشته باشیم. جای دارد از آقایان مجتبی صفری به خاطر زحمات ارزنده‌شان در بازخوانی این مقاله تشکر و قدردانی کنیم. همچنین از آقایان دکتر محمود

حیدریان، مصطفی خزایی، ابراهیم امیرکلایی و خانم مرضیه خلیلی به خاطر همکاری بی‌دریغ‌شان در تأمین برخی منابع این نگارش، قدردانی به عمل می‌آوریم.

پیوست‌ها



نقشه ۱: نقشه پراکندگی محوطه‌های دوره مفرغ در استان مازندران

جدول ۱: مشخصات محوطه‌های دوره‌های سه‌گانه‌ی مفرغ موجود در نقشه شماره ۱

شماره	نام محوطه	موقعیت	دوره (مفرغ)	Y	X
۱	گورستان کلایه سوسر ۲	رامسر	فازهای سه‌گانه نامشخص	۴۰۵۴۶۱۴	۴۵۱۱۷۸
۲	تپه قلعه‌کوتی سیرگاه	چالوس	فازهای سه‌گانه نامشخص	۴۰۳۷۱۳۳	۵۲۲۹۲۷
۳	تپه سنگ پل	چالوس	فازهای سه‌گانه نامشخص	۴۰۴۲۸۶۲	۵۱۹۴۹۷
۴	محوطه ول چشمه	چالوس	فازهای سه‌گانه نامشخص	۴۰۴۳۵۶۴	۵۲۱۸۳۳
۵	تپه استانکروود ۲	نوشهر	قدیم و میانی	۴۰۲۹۲۱۷	۵۴۹۴۲۶
۶	تپه کلار	کلاهدشت	قدیم، میانی و جدید	۴۰۴۱۴۹۹	۵۱۷۹۱۸
۷	قلعه کش	امل	میانی و جدید	۴۰۳۷۴۱۸	۶۳۱۲۲۷
۸	قلعه پی	ساری	قدیم، میانی و جدید؟	۴۰۰۶۱۶۵	۶۰۷۲۱۸
۹	تپه ترکام	ساری	قدیم، میانی و جدید	۴۰۱۲۷۲۵	۷۳۴۸۳۶
۱۰	گوهرتپه	بهبهر	قدیم، میانی و جدید	۴۰۶۱۶۹۶	۷۱۴۵۷۵
۱۱	تپه لال باقی	بهبهر	فازهای سه‌گانه نامشخص	۴۰۶۸۱۴۹	۷۱۴۶۸۶
۱۲	یاقوت تپه	بهبهر	قدیم، میانی و جدید	۴۰۶۲۷۵۵	۷۱۵۲۲۲
۱۳	تپه عباسی	نکا	قدیم و میانی	۴۰۶۱۹۷۶	۷۱۱۲۲۴
۱۴	غار کمیشان	نکا	قدیم؟، میانی و جدید	۴۰۶۰۹۲۶	۷۱۱۴۲۵
۱۵	تپه دینه کش	گلوگاه	فازهای سه‌گانه نامشخص	۴۰۵۷۴۲۱	۷۵۳۵۸۱



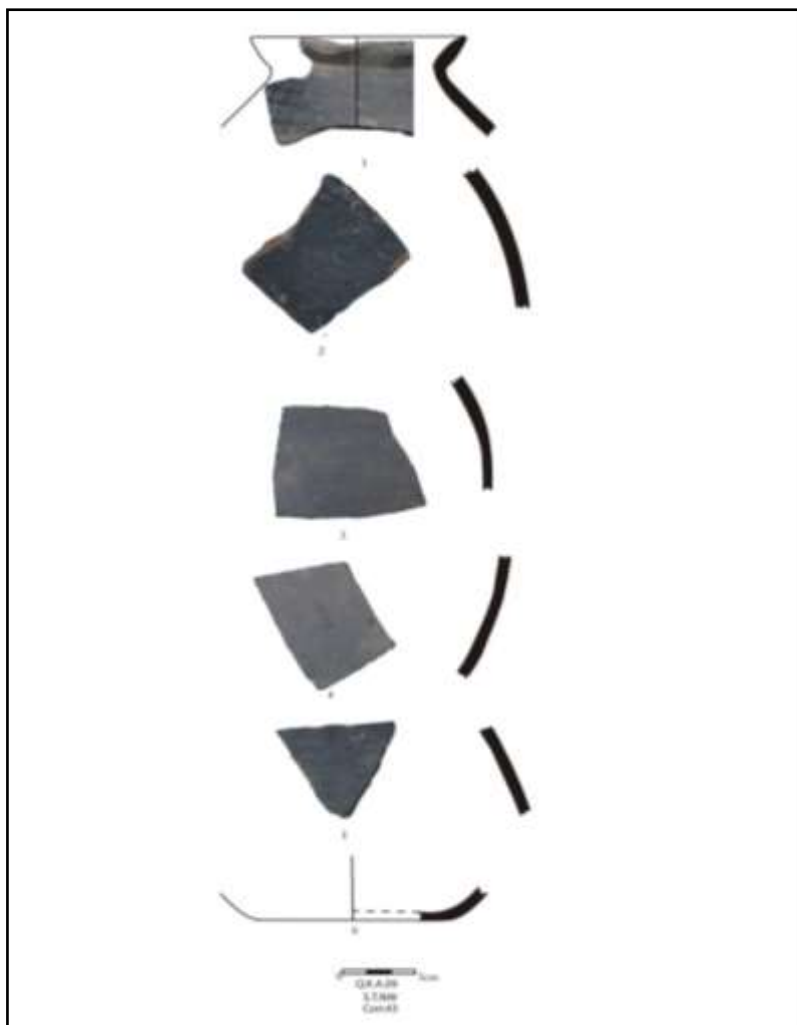
شکل ۱: گور تپه، تدفین به همراه ظروف سفالی مکشوفه، دوره مفرغ میانی (Piller & Mahfrouzi, 2009: 3)



شکل ۲: ترکام ساری، سفال‌های شاخص دوره مفرغ؛ الف و ب: مفرغ قدیم و میانی، ج: مفرغ قدیم (ماهفروزی، ۱۳۸۹)

جدول ۲: قلعه‌کش آمل، مشخصات فنی سفال‌ها ی مندرج در طرح ۱، دوره مفرغ میانی (امیرکلایی، ۱۳۸۸)

شماره قطعه	شماره گانه‌نگست	شماره پذیرش	نوع قطعه	رنگ خمیره	کیفیت ساخت	پخت	نوع ساخت	آمیزه	پوشش	تزیینات
۱	۴۳	۱۳۶	لبه	2.5YR 4/1 dark gray	ظریف	کافی	جرخ ساز	کالی	گلی رقیق	خطوط متقاطع داغدار
۲	۴۳	۱۳۶	بدنه	2.5YR 2.5/1 black	ظریف	کافی	جرخ ساز	کالی	گلی غلیظ	نقوش هندسی داغدار
۳	۴۳	۱۳۶	بدنه	10YR 4/1 dark gray	ظریف	کافی	جرخ ساز	کالی	گلی رقیق	نقوش هندسی داغدار
۴	۴۳	۱۳۶	بدنه	10YR 4/1 dark gray	ظریف	کافی	جرخ ساز	کالی	گلی رقیق	نقوش هندسی داغدار
۵	۴۳	۱۳۶	بدنه	10YR 3/1 very dark gray	ظریف	کافی	جرخ ساز	کالی	گلی غلیظ	نقوش هندسی داغدار
۶	۴۳	۱۳۶	کف	7.5YR 5/1 gray	ظریف	کافی	جرخ ساز	کالی	گلی غلیظ	-----



طرح ۱: قلعه‌کش آمل، طرح سفال‌های دوره مفرغ میانی (امیرکلایی، ۱۳۸۸)



شکل ۳: قلعه‌کش آمل، شکل ظروف مکشوفه، مفرغ جدید (امیرکلایی، ۱۳۸۸)



شکل ۴: قلعه‌کش آمل، ظرف سفالین پیکره‌ای، مفرغ جدید (امیرکلایی و دیگران، ۱۳۹۱)



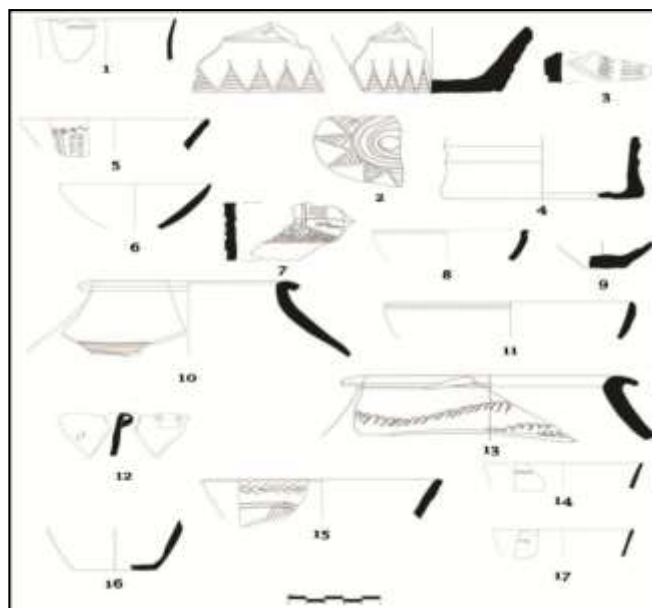
طرح ۵: تپه کلاردشت، قطعات سفال نوع یانیق، دوره مفرغ قدیم (موسوی کوهپیر و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۵)

جدول ۳: تپه کلار کلاردشت، مشخصات فنی سفال‌های مندرج در طرح ۲ (موسوی کوهپر و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۵)

شماره	نوع قطعه	نحوه ساخت	تمیر	یخت	تزئین	لغاب	رنگ خمیره	ضخامت
۱	لیه	دست ساز	کانی	کافی	داغدار سراسری	-	سیاه	۱۰ میلی‌متر
۲	لیه	چرخ	کانی	کافی	داغدار سراسری	-	قهوه‌ای روشن	۸ میلی‌متر
۳	لیه	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار سراسری و نقش کنده هندسی	-	سیاه	۸ میلی‌متر
۴	لیه	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار نقش کنده خوشه گندمی	-	خاکستری	۶ میلی‌متر
۵	لیه	چرخ	کانی	کافی	نقش کنده موازی شانه‌ای	-	سیاه	۴ میلی‌متر
۶	لیه	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار و نقش کنده مانند خطوط میخی	-	سیاه	۵ میلی‌متر
۷	لیه	چرخ	کانی	کافی	نقاشی (گیاه اسپند؟) روی نخودی	-	نخودی	۳ میلی‌متر
۸	یدنه	نامشخص	کانی	کافی	نقش کنده هندسی	-	سیاه	۶ میلی‌متر
۹	یدنه	نامشخص	کانی	کافی	نقش کنده ریلی	-	قهوه‌ای	۸ میلی‌متر
۱۰	یدنه	چرخ	کانی	کافی	نقش کنده خوشه گندمی	-	خاکستری	۶ میلی‌متر
۱۱	یدنه	چرخ	کانی	کافی	نقش کنده مانند خط میخی	-	سیاه	۶ میلی‌متر
۱۲	یدنه	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار سراسری	-	سیاه	۷ میلی‌متر
۱۳	یدنه	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار سراسری	-	خاکستری	۶ میلی‌متر
۱۴	یدنه	دست ساز	آلی	کافی	داغدار	-	سیاه	۳۰ میلی‌متر
۱۵	کف	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار یا نقش کنده و دوایر متحدالمرکز	-	سیاه	۱۵ میلی‌متر
۱۶	کف	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار و سطح پرجسته نواری	-	خاکستری	۱۰ میلی‌متر
۱۷	کف	چرخ	کانی	کافی	سطح داغدار	-	خاکستری	۱۲ میلی‌متر

جدول ۴: آستانکرد ۲ نوشهر، مشخصات فنی سفال‌های مندرج در طرح ۳ (خزایی کوهپر، ۱۳۹۰: ۱۲۲-۱۲۳)

شماره قطعه	کاتگن	شماره قطعه	نوع قطعه	نقشه	نقشه	نقشه	نقشه	نقشه	نقشه	نقشه
۶۲	۴۱۹	۴۰۴۲	لیه	خاکستری	ظریف	کافی	دست ساز	کافی	صیقل	تقوش کنده
۶۳	۴۱۹	۴۰۴۲	لیه	خاکستری	متوسط	کافی	دست ساز	کافی	صیقل	تقوش کنده
۶۴	۴۱۹	۴۰۴۲	لیه	خاکستری	متوسط	کافی	چرخ ساز	کافی	داغدار	خطوط داغدار مورب
۶۵	۴۱۹	۴۰۴۲	بدنه	خاکستری	متوسط	کافی	چرخ ساز	کافی	صیقل	تقوش کنده
۶۶	۴۱۹	۴۰۴۲	بدنه	خاکستری تیره	متوسط	کافی	دست ساز	کافی	صیقل	تقوش کنده
۶۷	۴۱۹	۴۰۴۲	بدنه	خاکستری تیره	ظریف	کافی	دست ساز	کافی	صیقل	تقوش کنده
۶۸	۴۱۹	۴۰۴۲	بدنه	خاکستری تیره	ظریف	کافی	دست ساز	کافی	صیقل	تقوش کنده
۶۹	۴۱۹	۴۰۴۲	بدنه	خاکستری تیره	ظریف	کافی	دست ساز	کافی	صیقل	تقوش زیگزاگی
۷۰	۴۱۹	۴۰۴۲	بدنه	خاکستری تیره	خشن	کافی	دست ساز	کافی	گلی رقیق	تقوش کنده



طرح ۳: آستانکروود ۲ نوشهر، سفال‌های دوره‌های مفرغ قدیم و میانی، (خزایی کوهپر، ۱۳۹۰: ۱۲۳-۱۲۲)

منابع

- اسحاقی، روح‌الله و محمدرضا شیدفر (۱۳۸۲)، راهنمای برنامه‌ریزی سفر در استان مازندران، ساری، نشر سازمان ایرانگردی و جهانگردی استان مازندران، چاپ دوم.
- امیرکلایی، ابراهیم (۱۳۸۷)، گزارش گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و حریم محوطه قلعه‌کش دابودشت شهرستان آمل، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران، منتشرنشده.
- امیرکلایی، ابراهیم (۱۳۸۸)، گزارش دومین فصل کاوش محوطه قلعه‌کش دابودشت شهرستان آمل، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران، منتشرنشده.
- چاپچی امیرخیز، احمد. ۱۳۹۰. تحلیل تکوین فرهنگ‌های مفرغ قدیم در شمال غرب ایران، مطالعات باستان‌شناسی ۳ (۱): ۸۰-۶۶.
- حیدری، نرجس ۱۳۹۵. بررسی الگوهای استقرار محوطه‌های پیش از تاریخی استان مازندران از دوره پارینه‌سنگی تا عصر آهن، رساله دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، تهران.
- حیدریان، محمود ۱۳۹۰. چگونگی سیر تحول فرهنگ‌های پیش از تاریخی غرب مازندران بر اساس کاوش‌های باستان‌شناسی تپه کلار و پناهگاه صخره‌ای راشک کلاردشت. رساله دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- خزایی کوهپر، مصطفی ۱۳۹۰. بررسی فراگیر محوطه‌های باستانی قسمت مرکزی کجور مازندران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- خلیلی، مرضیه ۱۳۸۹. مقایسه تطبیقی سفال‌های غار کمیشان با محوطه‌های مجاور. پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- صفری، مجتبی، ابراهیم امیرکلایی و آرمان مسعودی ۱۳۹۳. محوطه قلعه‌کش استقرارگاهی کلیدی در عصر مفرغ البرز شمالی، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، دانشگاه تهران، ۵ تا ۷ آبان.
- صفوی، یحیی (۱۳۷۹)، جغرافیای نظامی/ایران، جلد دوم، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- طلایی، حسن (۱۳۸۵)، عصر مفرغ/ایران، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- طلایی، حسن (۱۳۸۷)، عصر آهن/ایران، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.

- عباس‌نژاد سرستی، رحمت (۱۳۸۸)، گزارش کاوش‌های باستان‌شناسی و گمانه‌زنی‌های تپه عباسی خانسر شهرستان نکا مازندران، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران، منتشر نشده.
- فاضلی نشلی، حسن و بهرام آجورلو ۱۳۸۳. درآمدی بر فرهنگ کورا-ارس در اواخر هزاره چهارم ق.م. در دشت قزوین، مسعود آذرنوش (ویراستار) مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی حوزه شمال غرب، پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- فهمی، حمید ۱۳۸۴. آثار فرهنگ کورا-ارس در کوهپایه‌های شرقی گیلان: محوطه دیارجان دیلمان، فصلنامه پژوهشگاه میراث فرهنگی: ۷۹-۸۸.
- ماهفروزی، علی (۱۳۸۵)، گزارش فصل اول گمانه‌زنی یا قوت‌تپه رستم‌کلا بهشهر، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران.
- ماهفروزی، علی ۱۳۸۶. باستان‌شناسی شرق مازندران با تکیه بر کاوش‌های گوهرتپه، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، پژوهشکده سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی، جلد دوم: ۳۴۷-۳۶۸.
- ماهفروزی، علی (۱۳۸۸)، گزارش تعیین حریم محوطه قلعه‌پی دشت فریم، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری مازندران.
- ماهفروزی، علی (۱۳۸۹)، گزارش تعیین حریم تپه ترکام، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری مازندران.
- موسوی کوهپر، سیدمهدی و رحمت عباس‌نژاد سرستی (۱۳۸۶)، گزارش کاوش‌های باستان‌شناختی در تپه کلار کلاردشت، فصل اول، ۱۳۸۵، تهران: مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- موسوی کوهپر، سید مهدی، (۱۳۸۷)، گزارش کاوش‌های باستان‌شناختی در تپه کلار کلاردشت، فصل دوم، ۱۳۸۶، تهران: مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- وحدتی‌نسب، حامد (۱۳۸۸)، گزارش فصل اول کاوش در غار کمیشان، تهران: مرکز اسناد میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور، منتشر نشده.
- Amiet, P., 1993. The Period of Irano-Mesopotamian contracts 3500-1600 B.C., in: J. Curtis (ed.), *early Mesopotamia and Iran: contact and conflict c. 3500-1600 B.C.*, London: British Museum Press, pp. 23-30.
- Arne, T. J., 1945. *Excavations at Shah Tepe, Iran*, Stockholm.
- Arnold, P. J., 1991. *Domestic ceramic production and social organization: a Mexican case study in ethnoarchaeology*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Brown, B. T., 1951. *Excavation in Azerbaijan, Iran, 1948*, London, Thon Murray.
- Brumfiel, E., & Earle, T., 1987. *Specialization, exchange and complex societies: an introduction*, in Brumfiel E., and T., Earle, (eds.), *specialization, exchange and complex Societies*, Cambridge, Cambridge University Press, pp.1-21.
- Burney, C., 1961. *Excavation at Yanik Tepe, Iraq XXIII: 138-50*.
- Burney, C., & Lang, D. M., 1971. *The people of the hills: ancient Ararat and Caucasus*, London, Widenfeld and Nicholson.
- Chapman, R., 2003. *Archaeologies of complexity*, London: Routledge.
- Childe, V. G., 1951. *Social evolution*, London, Watts and Company.
- Clark, J. G. D., 1989. *Economic prehistory*, Cambridge.
- Clarke, J. E., 1995. *Craft specialization as an anthropological category*, *Research in Economic Anthropology* 16: 267- 294.
- Cleuziou, S., 1986. *Tureng Tepe and Burnished Grey Ware: a question of frontier*, *Oriens Antiquus* 25 (3/4): 221-256.

- Costin, C. L., 1991. Craft specialization: issues in defining, documenting and explaining the organization of production, *Archaeological Method and Theory*, University of Arizona Press, Tucson: 1- 55.
- Deshayes, J., 1976. Tureng Tepe, Iran: XIV: 169-71.
- Deshayes, J., 1979. Les niveaux de l'age du fer a Tureng Tepe, akten des VII. Internationalen Kongreeses fur Iranische Kunst und Archaeologie, Munchen, 1976, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 6*: 29- 34.
- Earle, T., 1997. *How chiefs comes to power*, Stanford University Press, Stanford California.
- Ghirshman, R., 1977. *L'Iran et la migration des Indo- aryens et des Iraniens*, Brill, Leiden.
- Gibbon, G., 1984. *Anthropological archaeology*, New York, Columbia University Press,
- Heydarian, M., 2014. The atomic study of archaeological wood charcoal discovered in Tape Kelar excavation, Kelardasht, the North of Iran, *Emergencias 2*: 192-198.
- Heydarian, M., & Safari, M., 2015. Analysis and typology of Early Bronze Ware in Koliayi Plain, Central Zagros, *Journal of Social Issues& Humanities V (3)*: 66-73.
- Kohl, P. C., 1978. The Balance of trade in southwestern Asia in the mid third millennium B. C., *Current Anthropology 19 (3)*: 463-492.
- Lamberg- Karlovsky C. C., & Kohl, P. C., 1971. The Early Bronze Age as seen as from Tepe Yahya, *Expedition 13*: 14- 21.
- Matthews, R., & Fazeli Nashli, H., 2004. Copper and complexity: Iran and Mesopotamia in the fourth millennium B.C., *Iran XLII*: 77- 90.
- Medvedeskaya, I. N., 1982. *Iran: Iron Age I*, Translated from the Russian by S. Parlovich, BAR International Series 126.
- Peacock, D., 1981. Archaeology, ethnology and ceramic Production, in: H., Howard & E., Morris (eds.), *Production and distribution: a ceramic viewpoint*, BAR International Series, pp. 187- 194.
- Piller, C. K., & Mahfrouzi, A., 2009. First preliminary report on the joint Iranian-German excavations at Gohar Teppe, Mazandaran, Iran, *Amit: V 2/007/22ai007.3d* 1-34.
- Polanyi, K., 1963. Ports of trades in early society, *Journal of Economic History*: 30-45.
- Potts D. T., 1994. *Mesopotamia and the East, an archaeological and historical study of foreign relations ca. 3400- 2000 B.C.*, Oxford, Oxford University Press.
- Rice, P. M., 1987. *Pottery analysis, a source book*, Chicago, University of Chicago Press.
- Sahlins, M. D., 1972. *Stone Age economic*, Chicago, Aldine Publication.
- Sariandi, V. I., 1981. Margiana in the Bronze Age, in P. L., Kohl (ed.), *the Bronze Age civilization of Central Asia: recent Soviet discoveries*, New York, M. E., Sharpe, Armonk, pp. 165- 193.
- Schmandt-Besserat, D., 1992. *Before writing, (2 Vols.)*, University of Texas Press.
- Schmidt, E. F., 1937. *Excavations at Tepe Hissar, Damghan, Philadelphia, Pennsylvania University press*,
- Service, E. R., 1971. *Primitive social organization*, New York, Random House.
- Steward, J. H., 1942. The direct historical approach to archaeology, *American Antiquity 7*: 337- 43.
- Stronach, D., 1972. Yarim Tepe, in: *excavation in Iran, the British Contribution, Organizing Committee of the Sixth International Congress of Iranian Art and Archaeology*, Oxford.
- Thornton, C. P., 2013. Northeastern Iran, in: D.T., Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Iranian Archaeology*, New York: Oxford University Press, pp. 179-202.
- Thornton, C. P., Gursan-Salzman, A., & Dyson, R. H. Jr., 2013. Tepe Hissar and the fourth millennium of northeastern Iran, in: C., Petrie (ed.), *ancient Iran and its neighbors*, Oxford, Oxbow Books, pp. 131-144.

- Tosi, M., Malek Shahmirzadi, S., & Joyenda, M. A. 1992. *The Bronze Age in Iran and Afghanistan*, in: *history of civilizations of Central Asia*, UNESCO Publication Chapter, pp. 191-223.
- Van der Leeuw, S. E., 1981. *Archaeological approaches to the study of complexity*, Amsterdam.
- Van der Leeuw, S. E., 1987. *Revolutions revisited*, in: C. Manzanilla (ed.), *studies in the Neolithic and urban revolutions*, Oxford, pp. 215- 241.
- White, L. A., 1959. *The evolution of culture*, New York.
- Wright, H. T., 1984. *Pre-state political formations*, in: T., Earle (ed.), *on the evolution of complex societies: Essays in Honor of Harry Hoijer 1982*. Malibu, Cal., Undena Publications, pp. 41-77.
- Wright, H. T., & Johnson, G. A., 1975. *Population, exchange and early state formation in southwestern Iran*, *American Anthropologist* 77: 267-89.
- Young, T. C. Jr., 1967. *The Iranian migration into the Zagros*, *Iran* 5: 11- 34.
- Young, T. C. Jr., 1969. *Excavations at Godin Tepe, first progress report*. Royal Ontario Museum, 3-4.
- Zeder, M. A., 1988. *Understanding urban process through the study of specialized subsistence economy in the Near East*, *Journal of Anthropological Archaeology* 7: 1-55.

تبیین شاخصه‌های سفالی اوایل دوره پارسی در حوضه کشف‌رود: براساس گونه شناسی سفال‌های تپه اسماعیل آباد مشهد

محمد صادق داوری*

دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور

فاطمه موسیوند

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور

حسن با صفا

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

دوره پارسی در ایران به نسبت دیگر دوره‌های تاریخی، کمتر شناخته شده است. اطلاعاتی که متون تاریخی و جغرافیای تاریخی ارائه می‌کنند، می‌تواند خاستگاه اشکانیان را در سرزمین‌های شمال شرق ایران بویژه خراسان و بخش‌هایی از دشت گرگان پیجویی نمود. با گذشت زمان و تغییر مراکز دولتی این سلسله از شمال شرق ایران به سرزمین‌های غربی، هنر و فرهنگ آنها نیز رفته‌رفته دگرگون شده که تنها می‌توان بقایای آن را در مراکز دولتی غربی آنها به طور ملموس مشاهده کرد. از طرفی بر اساس محدود و ناهمگونی که در خراسان انجام شده است، می‌توان این دوره فرهنگی را در منطقه کاملاً ناشناخته محسوب کرد. براساس بررسی‌های باستان‌شناختی دشت مشهد، تپه اسماعیل آباد با مواد سطحی متعلق به دوره پارسی شناسایی شده است. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود براساس مطالعات گونه شناسی و مطالعات تطبیقی، سنت‌های سفالی دوره پارسی حوضه کشف‌رود را تا حدی بازسازی نمود که به نوعی می‌تواند روشن کننده بخشی از فرهنگ پارسی منطقه خراسان و همچنین مبنای گاهنگاری نسبی این دوره در منطقه محسوب شود. نتایج حاصل از پژوهش بیانگر وجود فرم‌ها و گونه‌های سفالی متعددی است که بدلیل منشأ بودن و شکل گیری اولیه سلسله پارسی در این منطقه تا حدی از سنت‌های سفالی دوره قبل (دوره آهن، فرهنگ موسوم به یاز) وام گرفته و دارای کلاس‌های محلی نسبت به دیگر سنت‌های شناخته شده در مناطق مرکزی و غربی ایران نیز می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: خراسان، حوضه کشف‌رود، دوره پارسی، گونه شناسی سفال

۱. مقدمه

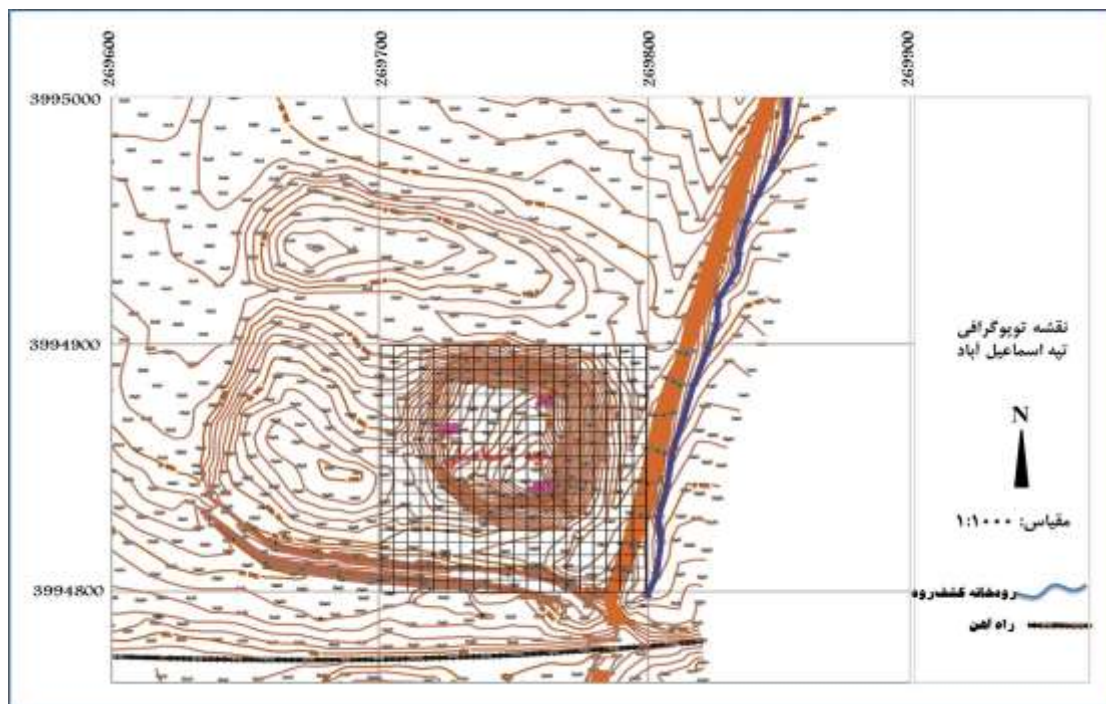
خراسان بزرگ (قبل از تقسیم بندی به سه استان) و در مجموع مناطق شرقی ایران پیشینه ناشناخته‌ای دارند. اطلاعات ما از این حوزه در پیش‌از تاریخ و دوره‌های تاریخی بسیار اندک و در بسیاری موارد فاقد هرگونه مدرکی است. از طرفی حوضه کشف رود بدلیل وجود آثاری از دوره پارینه سنگی قدیم، به عنوان قدیمی‌ترین حوزه فرهنگی ایران (Ariai & Thibault, 1977؛ بیگلری، ۱۳۹۴: ۱۶-۲۴؛ امیرلو، ۱۳۶۵: ۱۶)، همواره مورد توجه بسیاری از پژوهشگران بوده است (داوری ۱۳۹۵: ۴). اما به دلیل فقدان و ناهمگون بودن مطالعات باستان‌شناسی در سرزمین خراسان، متأسفانه ادوار تاریخی این حوزه تا کنون ناشناخته مانده است. برای اولین بار ارنی هرینگ در راستای تدوین پایان نامه دکتری خود، دست به کاری جسورانه و دشوار زد؛ وی طی دو سال (۱۹۷۱-۱۹۷۳) مطالعه در موزه ملی ایران، برخی سایت‌های مهم اشکانی و موسسات باستان‌شناسی، به مطالعه سنت‌های سفالی دوره پارسی پرداخت و این مواد را به دو شیوه که مبتنی بر بعد مکانی و سبک‌شناسی بود، طبقه بندی کرد (هرینگ، ۱۳۷۶). با این حال در مطالعه هرینگ بخشی بسیار کوچکی به مناطق شمال شرق ایران اختصاص یافته است که بیشتر متکی بر سایت‌های اشکانی شناخته شده و کاوش شده اعم از قومس در دامغان، تورنگ تپه و یاریم تپه در دشت گرگان و تپه ناریشان است و هیچگونه اشاره‌ای به سنت‌های سفالی دوره پارسی خراسان نشده است. در دهه اخیر با تمرکز برخی فعالیت‌های باستان‌شناختی در سال ۱۳۹۵ پس از سال‌های متمادی، پژوهشی باستان‌شناختی مربوط به دوره اشکانی توسط حسن نامی در محوطه شهرتپه دشت درگز صورت گرفته است (نامی، ۱۳۹۵؛ ۱۳۹۶). محققین در متون جغرافیا و تاریخ خاستگاه اشکانیان را مناطق شمال شرق ایران به‌ویژه خراسان و دشت گرگان بیان می‌کنند. با نگاهی به تاریخ سیاسی دوره اشکانی، نقش خراسان در شکل‌گیری و رشد و نمو حکومت اشکانی به خوبی قابل فهم است؛ به نحوی که با اطمینان می‌توان خراسان بزرگ را بستر بخش عمده‌ای از رویدادهای اوایل حکومت اشکانیان قلمداد نمود که در رویدادهای سیاسی بعد از حکومت مهرداد اول تا زوال این سلسله بدست اردشیر بابکان، این منطقه به‌عنوان زادگاه اشکانیان نقش مهم و حیاتی در تاریخ این حکومت داشته (نامی، ۱۳۹۶: ۱۲۴) و پس از تثبیت حکومت اشکانیان، مهمترین شهرها و استقرارهای دوره اشکانی در این منطقه اعم از شهرتپه چاپشلو در درگز و نسا در عشق‌آباد ترکمنستان به عنوان حیاتی‌ترین پایگاههای حکومتی سلسله اشکانیان شکل گرفته است. با توجه به اینکه خراسان بزرگ بستر بخش عمده‌ای از رویدادهای شکل‌گیری و اوایل حکومت اشکانیان بوده؛ می‌بایست در مطالعات دوره اشکانی سرزمین خراسان این دوره را به دو زیر دوره الف: دوره شکل‌گیری و تثبیت حکومت اشکانیان و ب: دوره حکومت اشکانیان تقسیم نمود. دوره اول (دوره تثبیت و شکل‌گیری حکومت اشکانیان) پس از آخرین فاز دوره آهن منطقه موسوم به یاز III (که در برگیرنده پایان دوره زمانی هخامنشی است) که از تاریخ ۳۰۰ ق.م و تا زمان قبل از به سلطنت رسیدن مهرداد اول را دربر می‌گیرد. دوره دوم (دوره حکومت اشکانیان) پس از تثبیت، شکل‌گیری و به رسمیت شناخته شدن سلسله اشکانیان مقارن با سلطنت مهرداد اول (۱۷۱ تا ۱۳۷ ق.م) است که تا پایان زوال حکومت اشکانیان توسط اردشیر بابکان ادامه داشته است. انجام مطالعات باستان‌شناختی با تمرکز بر دوره مذکور در خراسان، می‌تواند گشاینده دریچه نوین در مطالعات باستان‌شناسانه این دوره فرهنگی محسوب شود.

دوره آهن از آنجا مهم است که پیش‌درآمدی برای فرهنگ‌های دوره تاریخی ایران قلمداد می‌شود (فهیمی، ۱۳۸۱: ۳۲). دوره آهن در منطقه شمال‌شرق ایران به‌ویژه خراسان، شامل دو فرهنگ مادی متأثر از فرهنگ‌های آسیای میانه یعنی یاز و داهستان است. آنچه براساس بررسی‌های انجام شده در خراسان رضوی و حوضه کشف‌رود مشخص شده است، فرهنگ غالب دوره آهن در خراسان رضوی به‌ویژه حوضه کشف‌رود، تحت تأثیر شاخصه‌ها و تحولات فرهنگ دوره آهنی یاز در آسیای میانه می‌باشد (باصفا، منتشر نشده؛ مزاری مقدم، ۱۳۹۵). در تعاریف گاه‌شناختی یاز به سه میان دوره (I-II-III) تقسیم می‌شود. یاز I هم زمان با دوران آهن قدیم یعنی ۱۴۰۰ تا ۹۰۰ ق.م، یاز II از ۹۰۰ تا ۵۵۰ ق.م و یاز III منطبق با سال‌های ۵۵۰ تا ۳۰۰ ق.م و پایان دوره هخامنشی است (Cattani & Genito, 1998: 75)، که پس از آن تحولاتی که در ساختارهای اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی جوامع این دوره به‌وجود می‌آید، زمینه ساز و پیش‌درآمدی برای شکل‌گیری فرهنگ دوره اشکانی در منطقه شمال‌شرق ایران و جنوب‌غرب آسیای میانه می‌شود. در اوایل دوره شکل‌گیری و تثبیت سلسله پارتی، اغلب شاخصه‌های فرهنگی این دوره، وام‌دار فرهنگ قبل از خود یعنی فرهنگ دوره آهنی یاز به‌ویژه یاز II و III (۳۰۰ ق.م) است که با مطالعه سنت‌های سفالی و الگوی زیستی استقرار اسماعیل آباد مشخص شده است. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود با رویکرد گونه‌شناسی و روش تطبیقی، شاخصه‌های فرهنگی دوره پارتی حوضه کشف‌رود را براساس بررسی سنت‌های سفالی تپه اسماعیل‌آباد تبیین و سپس منشأ شاخصه‌های فرهنگ سفالی این دوره را مشخص نماییم. به هر حال پژوهش حاضر در استقرار اسماعیل‌آباد نخستین گام در راستای شناخت فرهنگ مادی دوره پارتی در منطقه موسوم به حوضه آبریز کشف‌رود (شهرستان مشهد) است. این درحالی است که براساس مطالعات باستان‌شناسی، تنها استقرارهای حوضه کشف‌رود طی فعالیت‌های بررسی از سوی اداره کل میراث فرهنگی خراسان رضوی شناخته شده اما تا کنون بر روی مواد فرهنگی و یا استقرارهای دوره پارتی این حوضه، مطالعات تخصصی و گسترده، صورت نگرفته است. از این رو مطالعه فعلی را می‌توان به عنوان نخستین گام مطالعاتی دوره پارتی در منطقه کشف‌رود دانست که علاوه بر معرفی استقرار، به برخی از شاخصه‌های فرهنگی دوره پارتی منطقه یعنی شاخصه‌های سفالی این دوره می‌پردازد. یکی دیگر از دلایل انتخاب این استقرار برای مطالعه نیز تک دوره‌ای بودن استقرار است که تردیدهای مطالعاتی و تفکیکی سفال این دوره را کاهش می‌دهد؛ چراکه در راستای مطالعات سفالی دوره پارتی خراسان تاکنون مولفه‌های بخصوصی برای آن در نظر گرفته نشده و به سختی می‌توان سفال این دوره را از دیگر دوره‌های فرهنگی به‌خصوص دوره فرهنگی یاز تشخیص داد.

۲. روش تحقیق

مبنای پژوهش حاضر مطالعه و تحلیل مواد فرهنگی سطحی تپه اسماعیل‌آباد (سفال) و مطالعه فاکتورهای زیستی استقرار در کنار مطالعات کتابخانه‌ای است. جامعه آماری با رویکردی استقرایی از طریق گونه‌شناسی، تجزیه و تحلیل شده و فرضیه‌ها ارزیابی شده‌اند. لازم به ذکر است در بعد میدانی، نمونه‌ها در فرآیند بررسی روشمند انتخاب شده‌اند (Burke & Smith 2004: 68). بر این اساس برآمدگی سطح تپه به شبکه‌های ۵ در ۵ متر تقسیم و به‌دلیل کمبود بیش از حد مواد فرهنگی، تمامی داده‌های موجود در شبکه‌ها جمع‌آوری گردید. تنها هدف از شبکه‌بندی و برداشت نمونه‌ها از شبکه‌های مشخص، جایابی گونه‌های سفالی در

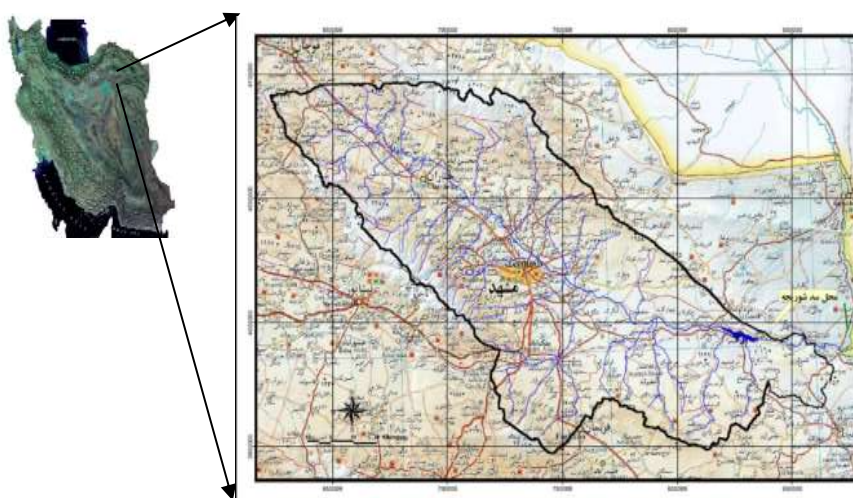
بخش‌های مختلف تپه بود که بر اثر برداشت کلیه مواد فرهنگی سطح تپه، بتوان جهت مطالعات آتی و یا کاوش تپه، از نحوه پراکندگی گونه‌های مختلف در بخش‌های تپه آگاهی داشت. تمامی مواد فرهنگی سطح تپه شامل قطعات سفال بود. از مهمترین مواد فرهنگی جمع‌آوری شده، یک سبو سفالی کامل و یک سبوی شکسته می‌باشد. در مجموع تعداد ۹۳ قطعه سفال از تمامی شبکه‌ها برداشت شد که تعداد ۲۲ (۲۳,۶٪) مورد از آنها به عنوان نمونه‌های شاخص مورد مطالعه قرار گرفت. همانطور که اشاره شد پراکندگی مواد فرهنگی در تپه اسماعیل‌آباد به دلیل برداشت‌های غیر حرفه‌ای و ناآگاهانه از سطح تپه، بسیار محدود و به‌طور یک‌دست و منظم نبوده؛ به‌شکلی که در بیشتر شبکه‌های بررسی شده هیچ‌گونه مواد فرهنگی یا قطعه سفال یافت نشد. علاوه بر این مشخص شد که فراوانی مواد فرهنگی بیشتر در دو نیمه شمالی و جنوبی تپه پراکنده بوده که از مهم‌ترین دلایل آن تسطیح این دو بخش توسط آسیب‌های وارده از سوی فعالیت‌های کشاورزی و همچنین فعالیت‌های عمرانی مربوط به راه‌آهن بوده است. همچنین براساس مطالعات اولیه، شواهدی از توالی فرهنگی در این تپه مشاهده نمی‌شود و مواد فرهنگی (سفال) بیانگر تک دوره‌ای بودن استقرار است. در پایان نمونه‌ها در رویکردی مقایسه‌ای تحلیل و طبقه‌بندی شده‌اند. لازم بذکر است کمبود بیش از حد مواد فرهنگی موجود بر سطح استقرار اسماعیل‌آباد و همچنین تسطیح و آسیب‌های وارده در لایه سطحی توسط ماشین‌آلات کشاورزی و حفاری‌های غیرمجاز سبب آشفستگی مواد سطحی استقرار شده که هرگونه مطالعات مربوط به بررسی روشمند و تحلیل‌های مکانی و فضایی مربوط به فعالیت بخش‌های مختلف استقرار را با چالش روبرو می‌سازد؛ از این رو تصمیم بر آن شد که تنها مواد فرهنگی این استقرار را به عنوان نمونه‌های اولیه مواد فرهنگی یا سفال‌های مربوط به دوره اشکانی منطقه کشف‌رود مورد مطالعه تطبیقی و گونه‌شناختی قرار داده تا بتوانیم تصویری هرچند کوچک از شاخصه‌های فرهنگی این دوره ارائه دهیم.



تصویر ۱: نقشه توپوگرافی تپه اسماعیل‌آباد (آرشیو اداره میراث فرهنگی خراسان رضوی)

۱-۲. موقعیت نسبی و بستر جغرافیایی

استان خراسان رضوی در شمال شرق کشور واقع است. این منطقه محل تلاقی ۳ حوضه آبریز اترک و قره قوم و کویر مرکزی ایران می‌باشد. شهرستان مشهد بخش نسبتاً وسیعی از استان خراسان رضوی را در بر می‌گیرد و بین دو رشته کوه شمالی هزار مسجد و جنوبی بینالود واقع شده که رودخانه کشف‌رود از میان آن می‌گذرد و به نام حوضه آبریز کشف‌رود معروف شده است و در مختصات جغرافیایی ۲۲-۵۷ تا ۱۰-۶۱ طول شرقی و ۳۹-۳۵ تا ۰۴-۳۷ عرض شمالی قرار دارد. رودخانه کشف‌رود اصلی‌ترین شریان حیاتی و منبع آب دشت مشهد محسوب می‌شود. طول رودخانه اصلی حوضه از نظرهیدرولوژیکی حدود ۲۵۰ کیلومتر از محل سرچشمه تا خروجی آن بوده که توسط ۲۵ سرشاخه مشرف به آن تشکیل یافته است (دهقان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۶۶۰).



تصویر ۲: موقعیت کشف‌رود (داوری، ۱۳۹۵: ۱۷)



تصویر ۳: محدوده مورد مطالعه (شهرستان مشهد) (google earth)

این منطقه دارای آب و هوای تقریباً گرم و خشک بوده که ارتفاعات آن در مقایسه با مناطق شمالی خراسان اندک است و به دلیل کمبود میزان بارندگی، گیاهانی که نیاز کمتری به آب دارند در پوشش گیاهی آن دیده می‌شوند. همچنین این ناحیه از منابع آب سطحی زیاد برخوردار بوده که امروزه و از چند دهه گذشته با حفر

چاه‌های عمیق و حجم برداشت‌های نامتعارف و فقر نزولات جوی اکثر این منابع از جمله رودخانه کشف‌رود خشک شده است. وجود رودخانه‌ای پربار در میانه دشت مشهد و دارا بودن سرشاخه‌های متفاوت، سبب شده تا اکوسیستمی بارور در دشت مشهد شکل بگیرد که زمینه ساز جذب جوامع فرهنگی ادوار مختلف به‌ویژه دوره پارتنی بوده است.

۲-۲. تپه اسماعیل آباد

تپه اسماعیل آباد در حال حاضر در ۷۲ کیلومتری شرق مشهد، در فاصله چهارصد متری شمال محور ارتباطی مشهد - سرخس، یک کیلومتری غرب پاسگاه پلیس راه روستای متروکه اسماعیل آباد و در فاصله ۵۰ متری خط راه آهن مشهد - سرخس واقع شده است. تپه نام خود را از روستای متروکه نزدیک تپه گرفته است. این تپه در سال ۱۳۷۸ توسط هیأت باستان‌شناسی میراث فرهنگی خراسان به سرپرستی محمود بختیاری شناسایی شد. این تپه با مختصات جغرافیایی $E 60^{\circ} 20' 00''$ و $N 36^{\circ} 04' 06''$ در ارتفاع ۷۴۶ متری از سطح دریا واقع شده است. سطح تپه در ارتفاع ۷ متری از سطح زمین‌های اطراف است. وسعت استقرار در حدود ۹۰ متر طولی و ۸۰ متر عرضی برحسب پراکنش مواد فرهنگی و ۵۰ متر طولی و ۳۰ متر عرضی برحسب برآمدگی سطح تپه است. به علت کم آبی موجود در منطقه اطراف این تپه در حال حاضر با زمین‌های کشاورزی تخریب آنچنانی نمی‌شود، اما در گذشته از این تخریب در امان نبوده است. همچنین حفاری‌های غیرمجاز، تخریب‌های زیادی را بر تپه وارد آورده است. بخشی از این تپه نیز در جریان ساخت راه آهن مشهد - سرخس از بین رفته است. تپه اسماعیل آباد در تاریخ ۱۳۸۴/۰۵/۱۹ و با شماره ۱۲۹۴۱ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است (شکوهی و دل آرامی، ۱۳۸۳).



تصویر ۴: دورنمایی تپه اسماعیل آباد و گذر خط راه آهن از ضلع جنوبی آن (نگارندگان)

۳. مبانی نظری

هرینگ معتقد است تا چند دهه گذشته به استثنای اطلاعات مبهم تاریخی، شناخت دوره پارتی منحصر به چند بنای ویران به جا مانده اعم از مسجد سلیمان، بردنشانده، قلعه یزدگرد، کنگاور، خورهه، شهر قومس، کوه خواجه، و نقش برجسته‌های الیمایی در جنوب غرب ایران بوده (هرینگ، ۱۳۷۶: ۲۳) و پس از آن اغلب پژوهشگران به دلیل نبود منابع و مدارک کافی، مطالعات تخصصی این دوره را نیز همچنان بر روی این مکان‌ها متمرکز کردند. مطالعات جدی این دوره در منطقه خراسان به‌ویژه خراسان رضوی، مربوط به سال گذشته (۱۳۹۵) در شهر تپه درگز به سرپرستی حسن نامی و مطالعاتی در استان خراسان شمالی در قالب چند بررسی و شناسایی بوده است.

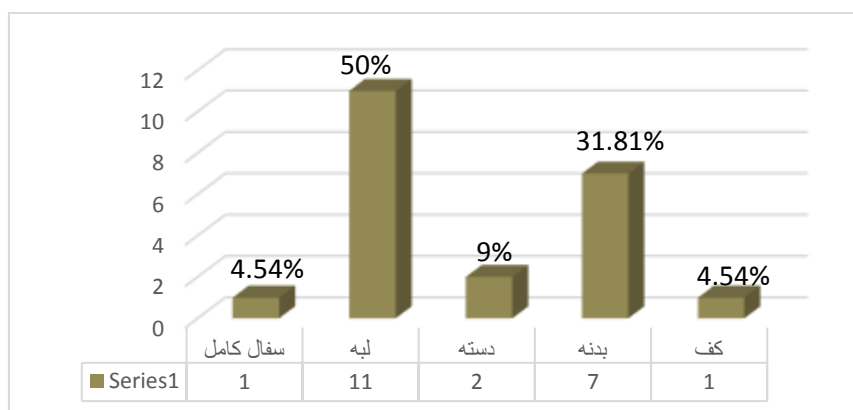
به گفته محققین غربی اعم از استرابو، یوستینوس و ژوستین، ارشک یا اشک نامی در زمان درگیری‌های دولت سلوکیه با شورشیان غربی، بر ساتراپ پرثوه هخامنشی شوریدند و حکومت مستقل پارتی را شکل دادند و خاندان پارتی، رفته رفته با تثبیت سلسله خود در سال ۲۴۷ ق.م، شهر نسا در عشق‌آباد ترکمنستان را به عنوان پایتخت سیاسی و استقرارهای کوچک‌تری را در سرزمین اولیه خود [که محدود به شمال شرق ایران می‌شد] ایجاد کردند. اشراف پارتی و اغلب مردمان این دوره به گذشته کوچ نشین خود وفادار بودند (فرای، ۱۳۸۹: ۲۲). با شکل‌گیری حکومت مهرداد اول و تدابیر سیاسی و همچنین برتری‌های نظامی وی، سرزمین پارتیان تا غرب در بین‌النهرین و سوریه پیشروی کرد که از مشخصات دوران سلطنت او بسط تماس‌های سیاسی و تجاری در سراسر جهان آن روز و همچنین کنترل راه تجاری ابریشم بود (هرمان، ۱۳۸۷: ۲۷). این اقدامات سبب شده بود فرهنگ و هنر اشکانی پیرو ارتباطات تجاری و سیاسی دچار دگرگونی، تحول و پیشرفت‌هایی شود که بدلیل انتقال تمرکز اداری و سیاسی از شمال شرق ایران به سرزمین‌های غربی، سیر این تحول را در مراکز غربی اعم از قلعه یزدگرد، خورهه، مسجد سلیمان، سرزمین‌های الیمایی و در دوره اوج خود در مراکز دولتی و تجاری لبه غربی کشور پارت همچون الحضراء، دورا اروپوس (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲) مشاهده کرد. دوره قبل از پارتی در سرزمین خراسان (خراسان رضوی)، عصر آهن و فرهنگ موسوم به یاز است که از ۱۴۰۰-۳۰۰ ق.م تداوم داشته و مولفه‌های فرهنگی، زیستی و اجتماعی این دوره پیش درآمد شکل‌گیری دوره پارتی شده که شاخصه‌های آن در اوایل تثبیت و شکل‌گیری سلسله پارتی در خراسان بویژه در منطقه کشف‌رود، به طور ملموس مشخص و قابل مشاهده است. با این تفاسیر در شمال شرق ایران و استقرارهای اشکانی این منطقه تنها می‌توان هنر و مولفه‌های فرهنگی اولیه دوره پارتی را درک کرد که تداوم یافته شاخصه‌های دوره قبل از خود (فرهنگ یاز II و III) است و ممکن است در بخش‌های مختلفی با فرهنگ شناخته شده پارتی در دیگر مناطق ایران که امروزه پژوهشگران زیادی شاخصه‌های منحصر بفردی (اعم از سفال جیلینگی یا کیلنکی) برای آن در نظر می‌گیرند، متفاوت باشد. سفال اهمیت ویژه‌ای در مطالعات گاه‌شناختی دارد که تفاوت‌ها و تشابهات آنها در مطالعه گونه‌شناختی و طبقه‌بندی، روشنگر سیر تطوری، تغییرگونه‌ها و روند پیشرفت آنها است (ولی‌پور و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۴). رویکرد پژوهش حاضر برای درک گونه‌های سفالی تپه اسماعیل‌آباد به عنوان نمونه‌های سفالی اوایل دوره پارتی حوضه کشف‌رود (شهرستان مشهد) و درک سیر تطوری و روند تغییرات سبکی از دوره قبل، بررسی ماده چسباننده، تکنیک‌های ساخت، شکل ظروف، پخت، رنگ سفال، اعمال انجام شده بر سطح سفال، میزان ضخامت ظروف و نقوش است.

۳-۱. تحلیل مواد فرهنگی تپه اسماعیل آباد

قابل توجه است که در تفکیک و شناخت سفال شروع دوره یاز تا اواخر دوران تاریخی، مشکل جدی وجود دارد. سفال استقرار اسماعیل‌آباد از نظر شکل‌شناسی و فرم شناسی دارای ۵ گونه سفالی متفاوت است که شامل کاسه‌ها و پیاله‌ها، تنگ‌ها یا کوزه‌ها، خمره، جام و ظروف دسته افقی با فرمی شبیه به کاسه و دیگچه می‌باشد. در بین قطعات سفالی این استقرار، نمونه‌ای مبنی بر پایه ظرف یا چیزی شبیه به آن بدست نیامده اما قطعاتی مربوط به دسته ظروف وجود دارد که اغلب به دلیل شکستگی، کاربرد آن در فرم‌های ذکر شده نا مشخص است و تنها در یک نمونه شبیه به کاسه یا دیگچه می‌توان کاربرد دسته را مشاهده کرد که به صورت افقی به ظرف الحاق شده است.

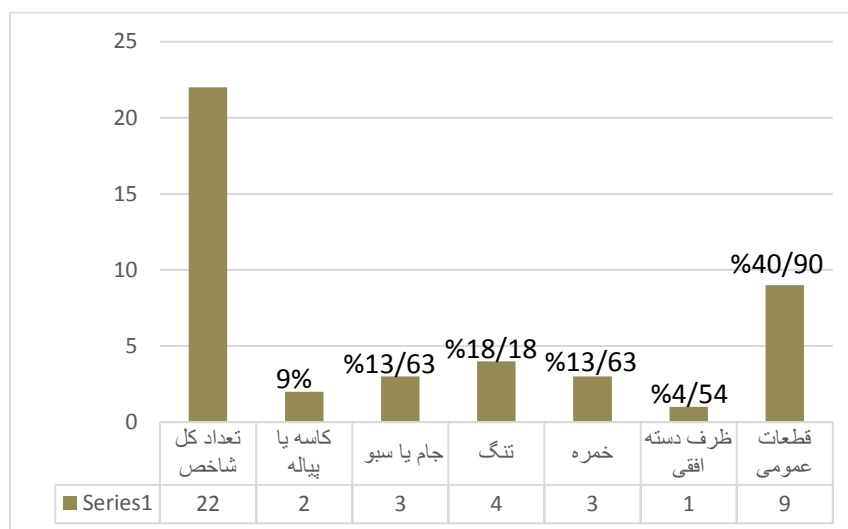


نمودار ۱: مقدار و حجم جامعه آماری



نمودار ۲: نوع و تعداد قطعات مورد مطالعه

از نظر ویژگی‌های ظاهری نیز، سفال‌های این استقرار دارای سه گونه متفاوت شامل سفال ساده (معمولی)، نقش‌کنده به صورت نوارهای افقی و نقش‌کنده به صورت نوارهای موج است. در بررسی ضخامت سفال‌ها نیز سه فاکتور ظریف با ضخامت ۰-۴ میلیمتر، متوسط با ضخامت ۴-۷ میلیمتر و خشن با ضخامت بیشتر از ۷ میلیمتر در نظر گرفته شده است.



نمودار ۳: تعداد و درصد گونه‌های سفالی تپه اسماعیل آباد از نظر شکل و فرم

۲-۳. فرم شناسی گونه‌ها

۱-۲-۳. کاسه‌ها: قطر این ظروف دو برابر ارتفاع آن، دارای پوشش گلی نخودی یا کرم رنگ، چرخ ساز و شکل منظم و یکنواختی دارند. خمیره آنها به خوبی ورز داده شده، فشرده و متراکم و دارای مقدار متوسط آمیزه معدنی ریز دانه است. رنگ خمیره سفال‌ها روشن و در طیف‌های نخودی، صورتی و نارنجی متغیر است. سطح خارجی این سفال‌ها اغلب روشن‌تر از سطح داخلی آنها است. تعداد این گروه از کل جامعه آماری که از سطح استقرار جمع‌آوری شده است، نسبت به دیگر گونه‌ها بسیار کم و ۹٪ از کل تعداد سفال‌های شاخص را به خود اختصاص می‌دهد. به‌طور کلی روی سفال‌ها اثر چرخ سفالگری دیده می‌شود و در برخی موارد استثنایی، شیارهای ناشی از پرداخت با دست مرطوب و یا کارد بر روی سطح سفال نیز دیده می‌شود. بدنه این گونه ظروف خمیده و احتمالاً دارای کفی صاف بوده که نمونه‌های آن نیز در دوره آهن متاخر شمال شرق (یاز III) نیز دیده می‌شود و می‌توان این ویژگی را مؤلفه‌های سنت سفالی دوره اشکانی منطقه دانست که وام‌دار و تداوم یافته سنت دوره قبل از خود می‌باشد. ضخامت این گونه اغلب متوسط است. از نظر فرم‌شناسی، این گونه ظروف را می‌توان در دوره‌های قبل از پارتی (یاز II و III) منطقه کشف‌رود (مزاری مقدم، ۱۳۹۵: ۹۳) مشاهده کرد که به احتمال زیاد تداوم یافته دوره قبل می‌باشد.

۲-۲-۳. جام‌ها: این ظروف دارای فرمی دهانه گشاد و بدون گردن هستند که دهانه ظرف بیشترین قطر آنرا تشکیل می‌دهد و بدنه ظرف نیز به صورت مورب از دهانه به کف متصل می‌شود. ضخامت این گونه سفالی در تمامی موارد موجود ضخیم با ضخامتی بیشتر از ۷ میلیمتر و وزنی سنگین می‌باشد. تمام ظروف گونه فوق دارای پوشش گلی رقیق به رنگ کرم است. این گونه در دو نوع ساده (معمولی) و منقوش هستند که توسط نوارهای افقی و موج افزوده یا تزئینات طنابی در دو قسمت لبه و نزدیک کف، منقوش شده‌اند. به مانند گونه کاسه‌ها، این گونه ظروف چرخ‌ساز بوده و شکل منظم و یکنواختی دارند، خمیره آنها به خوبی ورز داده شده، فشرده و متراکم و تنها تفاوت آن با گونه کاسه‌ها، مقدار متوسط آمیزه معدنی متوسط دانه آن است. رنگ

خمیره سفال‌ها روشن و در طیف‌های نخودی، صورتی نارنجی، قرمز و قهوه‌ای متغیر است. سطح خارجی این سفال‌ها اغلب روشن‌تر از سطح داخلی آنها است. این گونه سفالی 13/63% از کل سفال‌های شاخص را تشکیل می‌دهد.

۳-۲-۳. کوزه‌ها: این ظروف دارای دو فرم متفاوت است که شامل: الف) گردن گشاد نسبتاً برگشته، بدنه کروی و دارای یک دسته است ب) دهانه تنگ، دارای گردنی نسبتاً بلند، لبه‌های به بیرون برگشته و دارای یک دسته (هرینگ، ۱۳۷۶: ۲۰۰). البته در بین نمونه‌های مورد مطالعه، نمونه دارای دسته وجود نداشت. از نظر ابعاد و اندازه این ظروف دارای اندازه‌های بزرگ جسته (ارتفاعی بیش از ۳۰ سانتیمتر) و کوچک (ارتفاعی کمتر از ۲۰-۱۵ سانتیمتر) می‌باشند. از دیگر ویژگی‌های این گونه می‌توان به پوشش گلی نخودی، قهوه‌ای و کرم رنگ اشاره کرد. خمیره این گونه ظروف متراکم، خوب ورز داده شده، پختی کافی، دارای مقدار کمی آمیزه ریزدانه می‌باشد. رنگ خمیره این ظروف در طیف‌های نخودی، نارنجی، قرمز و قهوه‌ای متغیر است. این گونه 18/18% از کل سفال‌های شاخص استقرار را تشکیل می‌دهد. این گونه ظروف، چرخ‌ساز بوده و شکل منظم و یکنواختی دارند. این ظروف از نظر ضخامت دارای ضخامتی خشن می‌باشد. از نظر فرم‌شناسی، این گونه ظروف را می‌توان در دوره‌های قبل از پارسی (II و III) منطقه کشف‌رود (مزاری مقدم، ۱۳۹۵) مشاهده کرد که به احتمال زیاد تداوم یافته دوره قبل می‌باشد.

۴-۲-۳. خمیره‌ها: این گونه ظروف دارای تکنیک ساختی متفاوت از نوع فیتله‌ای و دست‌ساز هستند که تکنیک ساخت دست‌ساز، تکنیک مکمل ساخت این ظروف محسوب می‌شود و در پرداخت سطح و لبه‌های ظروف کاربرد دارد. این گونه شامل ظروفی دهانه بسته، دارای ضخامتی خشن در ابعاد بزرگ با لبه‌های به بیرون برگشته می‌باشد. بدنه این ظروف به صورت خمیده و نیم‌دایره است. این گونه ظروف بر عکس دیگر گونه‌های اشاره شده بدون پوشش گلی می‌باشد که متاثر و بیانگر کاربرد آنها به عنوان ظروف ذخیره است. خمیره این گونه ظروف متراکم، خوب ورز داده شده، دارای پختی کافی، مقدار زیادی آمیزه ریزدانه و متوسط دانه می‌باشد. رنگ خمیره این ظروف در طیف‌های نخودی، نارنجی، قرمز و قهوه‌ای متغیر است. 13/63% از کل سفال‌های شاخص به این گونه ظروف اختصاص دارد. از نظر فرم‌شناسی، این گونه ظروف را می‌توان در دوره‌های قبل از پارسی (II و III) منطقه کشف‌رود (مزاری مقدم، ۱۳۹۵) مشاهده کرد که به احتمال زیاد تداوم یافته دوره قبل می‌باشد.

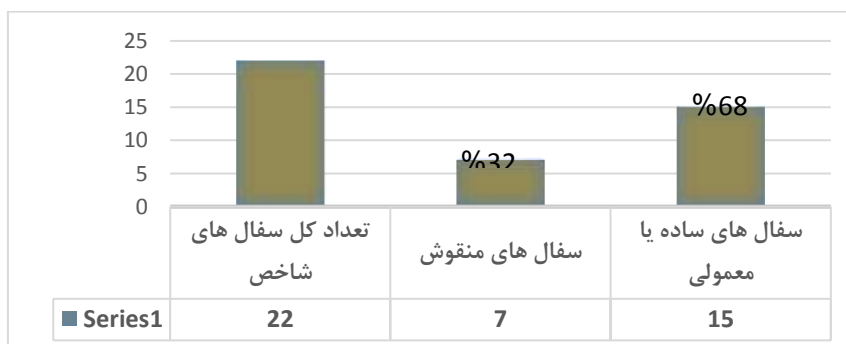
۵-۲-۳. ظروف دسته افقی: از تعداد کل سفال‌های موجود تنها یک قطعه از گونه فوق می‌باشد که از ویژگی‌های فرمی آن می‌توان به بدنه خمیده و نیم‌دایره با دسته افقی و در گونه پیاله‌ها یا دیگچه تقسیم‌بندی نمود. این ظرف دارای پوشش گلی نخودی یا کرم رنگ است. این گونه ظرف چرخ‌ساز بوده و شکل منظم و یکنواختی دارد، خمیره آن به خوبی ورز داده شده، فشرده و متراکم و دارای مقدار متوسط آمیزه معدنی ریزدانه است. رنگ خمیره سفال قرمز است. سطح خارجی این سفال روشن‌تر از سطح داخلی آن است. به‌طور کلی روی سفال اثر چرخ سفالگری دیده می‌شود و در برخی موارد استثنایی، شیارهای ناشی از پرداخت با دست مرطوب و یا کارد بر روی سطح سفال نیز مشاهده می‌شود. بدنه این ظرف خمیده و احتمالاً دارای کفی

صاف بوده که نمونه‌های آن نیز در دوره آهن متاخر در دشت گرگان مشاهده می‌شود و از نوع دیگچه‌های کوچک، دارای دو دسته افقی در طرفین و از نوع سفال خاکستری است (عباسی، ۱۳۹۰). اما تعمیم شباهت ظروف خاکستری دسته افقی دشت گرگان که قرابت نزدیکی با فرهنگ عصر آهنی داهستان در جنوب غرب ترکمنستان را دارا است با سفال دوره پارتنی منطقه کشف‌رود که اغلب سنت‌های آن تداوم یافته فرهنگ عصر آهنی یاز می‌باشد، کمی غیر ممکن اما مسئله‌ای قابل تأمل و بحث برانگیز محسوب می‌شود. این گونه ۴/۵۴٪ از کل سفال‌های شاخص را تشکیل می‌دهد.

۳-۳. ویژگی‌های ظاهری

۳-۳-۱. سفال‌های ساده (معمولی): سفال معمولی بطور عمده سفال ساده و بدون نقش است که برای اولین بار ارنی هرینگ در گونه‌شناسی سفال‌های دوره پارتنی منطقه شمال‌شرق ایران از این اصطلاح استفاده کرده است (هرینگ، ۱۳۷۶: ۱۹۸). سفال‌هایی با پوشش گلی شیری یا کرم رنگ از زیرگونه‌های این نوع است که جان هانسمن و دیوید استروناخ، کاوشگران شهر قومس برای اولین بار در تقسیم‌بندی سفال‌های مکشوفه این سایت، آنها را گونه‌ای مجزا دسته‌بندی کردند (Hansman and Stronach 1970: 55). ارنی هرینگ نیز در رساله دکتری خود با بررسی کلی ویژگی‌های این نوع سفال، این گونه را سفال معمولی دانسته است. با این تفاسیر اغلب سفال‌های استقرار اسماعیل‌آباد به‌ویژه گونه کاسه‌ها، تنگ‌ها و خمره‌ها از این گونه محسوب می‌شود. به‌طور کلی ویژگی فنی این سفال‌ها، چرخ‌ساز، دارای شکلی منظم و یکنواخت، خمیره فشرده و متراکم و دارای آمیزه معدنی ریزدانه و خمیره‌ای در طیف‌های رنگی نخودی، نارنجی، قرمز و قهوه‌ای می‌باشد. از بارزترین ویژگی این نوع سفال، پوشش گلی کرم رنگ در سطح خارجی آنها است. ۶۸٪ از کل سفال‌ها از نوع سفال معمولی می‌باشد.

۳-۳-۲. سفال‌های منقوش: سبک و تکنیک نقش اندازی بر روی سفال‌های استقرار اسماعیل‌آباد، با دو تکنیک نقش‌کنده در دو نوع به صورت نوارهای کنده افقی و نوارهای کنده مواج منقوش شده است. نوارهای کنده افقی اغلب هنگام فرم‌دهی با چرخ سفالگری و به‌وسیله کارد یا قطعه چوبی ایجاد شده است و نقوش کنده مواج نیز با همین تکنیک و مابین نوارهای افقی کنده ایجاد شده است (هرینگ، ۱۳۷۶: ۲۸ و ۲۹). تمام نقوش سفال‌های این استقرار بر سطح خارجی سفال‌ها ایجاد شده و جام‌ها یا سبوها بیشترین جامعه آماری سفال‌های منقوش را تشکیل می‌دهند. ۳۲٪ از کل سفال‌های استقرار اسماعیل‌آباد منقوش می‌باشد.



نمودار ۴: درصد و تعداد سفال‌ها منقوش و ساده

۴. بحث و تحلیل

از نظر فرم‌شناسی سفال‌های استقرار اسماعیل‌آباد در ۵ گونه کاسه و پیاله‌ها، جام‌ها یا سبوها، تنگ‌ها یا کوزه‌ها، خمره‌ها و ظروف دسته افقی (دیگچه) تقسیم‌بندی می‌شوند. فرم اغلب این سفال‌ها بدلیل عدم انجام کاوش و مطالعات تخصصی دوره پارت در خراسان، منحصر به فرد و کمتر شناخته شده هستند. علاوه بر این براساس مطالعه تطبیقی با پژوهش‌های محدود خراسان که در دشت درگز متمرکز بوده است، قرابت و شباهت‌هایی با سفال‌های دوره پارتی دشت درگز دارد (محمدی فر و فلاح مهنه، ۱۳۹۴؛ نامی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۴، تصویر ۱۰). از طرفی با توجه به مطالعات تخصصی دوره آهن خراسان رضوی به‌ویژه دشت نیشابور، متمرکز بر دو استقرار تیغ مهره (باصفا، منتشر نشده) و سه تپه (باصفا و رضایی، ۱۳۹۵) همچنین حوضه کشف‌رود (شهرستان مشهد) (مزاری مقدم، ۱۳۹۵) شباهت‌های بارزی از نظر فرم‌شناسی بین سفال‌های پارتی استقرار اسماعیل‌آباد و سفال‌های دوره آهن متاخر (یاز II و III) خراسان رضوی [شرق خراسان شامل دشت نیشابور- شهرستان مشهد- درگز- حوضه کشف‌رود] مشاهده می‌شود. همان‌طور که اشاره شد، با شکل‌گیری دوره آهن، مؤلفه‌های فرهنگی و تحولات ایجاد شده در اواخر این دوره، زمینه‌ساز و پیش‌درآمد شکل‌گیری دوره‌های تاریخی در ایران شده است. از آنجا که براساس مطالعات اخیر مشخص شده است، تا کنون فرهنگ عصر آهنی یاز، فرهنگ غالب خراسان رضوی به‌ویژه منطقه کشف‌رود، دشت نیشابور و درگز است. بدلیل تداوم دوره زمانی یاز III تا ۳۰۰ ق.م (پایان دوره هخامنشی) می‌توان مؤلفه‌های فرهنگی این دوره و شاخصه‌های مواد فرهنگی آن را به نوعی به مؤلفه‌ها و شاخص‌های مواد فرهنگی دوره اول پارتی (اوایل تثبیت سلسله حکومتی اشکانیان) تعمیم داد. با توجه به اینکه دوره پارتی و سلسله پارتیان در سال ۲۵۰ یا ۲۴۸ ق.م شکل گرفته است؛ در اوایل تشکیل این حکومت مستقل، همچنان کشمکش‌هایی با دولت سلوکیه بر سر قدرت در این منطقه وجود داشته است. از این رو در اوایل تشکیل دولت مستقل پارتی، زمینه برای ایجاد مؤلفه‌های فرهنگی منحصر به خود و ایجاد سبک‌های هنری و تولیدی، وجود نداشته و ناچار به استفاده از تکنیک و سبک‌های دوره قبل از خود بوده‌اند. با شکل‌گیری حکومت مهرداد اول و تدابیر سیاسی و همچنین برتری‌های نظامی وی، سرزمین پارتیان تا غرب در بین‌النهرین و سوریه پیشروی کرد که از مشخصات دوران سلطنت او بسط تماس‌های سیاسی و تجاری در سراسر جهان آن روز و همچنین کنترل راه تجاری ابریشم بود (هرمان، ۱۳۸۷: ۲۷). این اقدامات سبب شده بود فرهنگ و هنر اشکانی پیرو ارتباطات تجاری و سیاسی دچار دگرگونی، تحول و پیشرفت‌هایی شود که بدلیل انتقال تمرکز اداری و سیاسی از شمال‌شرق ایران به سرزمین‌های غربی، سیر این تحول را در مراکز غربی اعم از قلعه یزدگرد، خورهه، مسجد سلیمان، سرزمین‌های الیمایی و در دوره اوج خود در مراکز دولتی و تجاری لبه غربی کشور پارت همچون الحضر، دورا اروپوس و هترا مشاهده کرد. با این تفاسیر در شمال‌شرق ایران و استقرارهای اشکانی این منطقه تنها می‌توان هنر و مؤلفه‌های فرهنگی اولیه دوره پارتی را درک کرد که تداوم یافته شاخصه‌های دوره قبل از خود (فرهنگ یاز II و III) است و ممکن است در بخش‌های مختلفی با فرهنگ شناخته شده پارتی در دیگر مناطق ایران که امروزه پژوهشگران زیادی شاخصه‌های منحصر بفردی (اعم از سفال جیلینگی یا کیلنکی، سفال لعابدار) برای آن در نظر می‌گیرند، متفاوت باشد. البته باید در نظر داشت که عدم وجود سفال نوع جیلینگی و لعابدار در بین نمونه‌های تپه اسماعیل‌آباد یا دیگر استقرارهای شناخته شده دوره پارتی در حوضه کشف‌رود (آرشیو اداره کل میراث فرهنگی خراسان رضوی و

بانک سفال موزه بزرگ خراسان) ممکن است دلیل بر نبود این نوع سفال در فرهنگ‌های دوره پارسی منطقه نباشد و دلیل فقدان این نوع سفال، عدم انجام کاوش‌های باستان‌شناسی در استقرارهای این دوره است. بدلیل شکل‌گیری سلسله پارسی در منطقه خراسان بلافاصله پس از دوره عصر آهنی فرهنگ یاز، تداوم مولفه‌های فرهنگ یاز را می‌توان در سنت‌های سفالی، مولفه‌های زیستی، ساختارهای اجتماعی و سبک زندگی استقرارهای اولیه (منظور اوایل شکل‌گیری سلسله پارسی است) دوره پارسی مشاهده نمود. از طرفی براساس تاریخگذاری نسبی مواد سطحی، بدلیل مقارن بودن زمان سکونت استقرار اسماعیل‌آباد با دوره اول پارسی در منطقه خراسان (یعنی دوره تثبیت و شکل‌گیری حکومت اشکانیان بلافاصله پس از پایان آخرین فاز دوره آهن منطقه موسوم به یاز III) هنوز بستر شکل‌گیری و ظهور مولفه‌ها و شاخصه‌های فرهنگی فراگیر اشکانی اعم از سفال جیلینگی و لعابدار، سبک‌های معماری و دیگر مولفه‌های منحصر بفرد این دوره بدلیل درگیری‌های بین اشکانیان و سلسله سلوکیان محیا نبوده است و پس از شروع دوره دوم (از زمان سلطنت مهرداد اول) رفته‌رفته و با تلفیق هنر اشکانیان با دیگر هنر مردمان ایران، شاخصه‌های فرهنگی این دوره پدیدار می‌شوند.

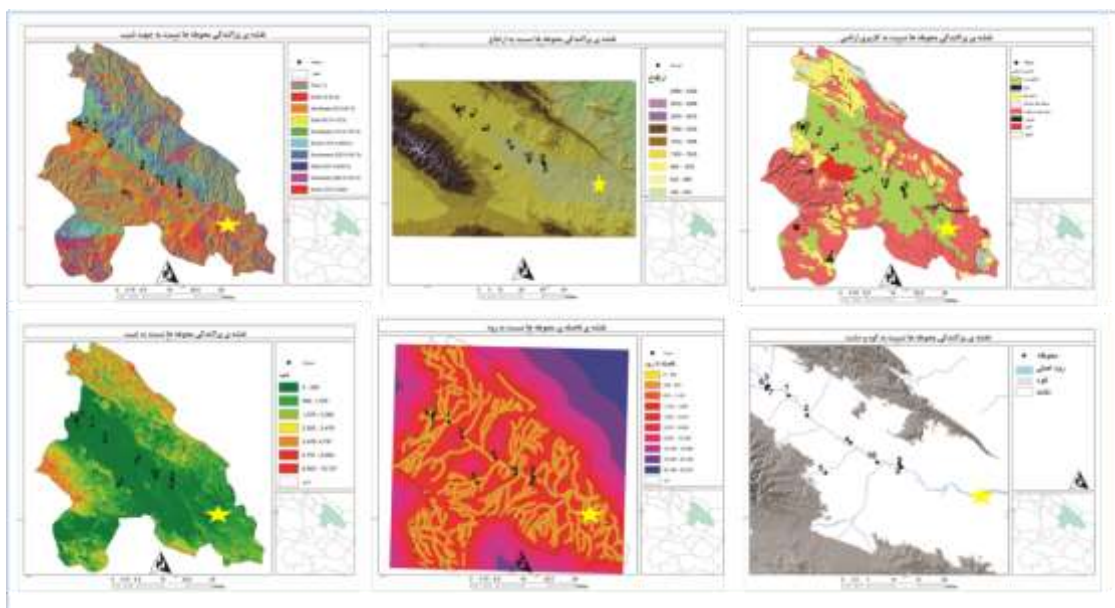
از این رو خراسان به عنوان خاستگاه و سرزمین اولیه پارتیان شاهد مولفه‌های زیستی، فرهنگی و شاخصه‌های مواد فرهنگی دوره قبل یعنی دوره یاز II و III است. این مسئله در بررسی گونه‌ها و سنت‌های سفال استقرار اسماعیل‌آباد و الگوی زیستی آن کاملاً مشخص است (جدول ۱). استقرارهای عصر آهنی در حاشیه رودخانه کشف‌رود با وسعتی بین ۰/۰۵ تا نیم هکتار شکل گرفت که با بررسی الگوی استقرار آنها، استقرارهای فصلی و نیمه فصلی با معیشتی مبتنی بر دامداری بوده اند (مزاری مقدم، ۱۳۹۵: ۹۸). علاوه بر این استقرارهای عصر آهن منطقه کشف‌رود (شهرستان مشهد) استقرارهایی وابسته به منابع غنی آب به‌ویژه رودخانه کشف‌رود بوده‌اند که اغلب و ۸۳٪ آنها در فاصله کمتر از ۵۰۰ متری از رودخانه ایجاد شده‌اند. با بررسی مولفه‌های زیستی استقرار اسماعیل‌آباد که در فاصله ۷۰۰ متری رودخانه، اراضی با کاربری کشاورزی، کمترین منطق فازی شیب زمین، ارتفاع کمتر از ۶۰۰ متر از سطح آبهای آزاد قرار گرفته و دارای وسعت تقریبی ۰/۷ هکتار می‌باشد، دارای الگوی مشابه با استقرارهای عصر آهن متاخر منطقه است.

۵. نتیجه

استقرار اسماعیل‌آباد واقع در منطقه کشف‌رود (شهرستان مشهد) براساس گونه‌شناسی و بررسی سنت‌های سفالی آن، همچنین بررسی الگوهای زیستی، جزء اولین استقرارهای پارسی حوضه کشف‌رود (شهرستان مشهد) محسوب می‌شود که در سرزمین اولیه تحت کنترل پارتها (خراسان) شکل گرفته است. از طرفی بدلیل شکل‌گیری دوره پارت و حکومت پارتیان در خراسان، آنها در اوایل دوران خود بویژه در زمان تثبیت قدرت، ناچاراً از مولفه‌های زیستی، معیشتی و شاخصه مواد فرهنگی به خصوص سنت‌های سفالگری دوره قبل از خود تبعیت کرده‌اند که تداوم سنت‌های سفالی دوره قبل (یاز II و III) در اوایل دوره پارسی در سرزمین اولیه و خاستگاه آنها (خراسان) تلقی می‌شود. بنابراین مولفه‌های زیستی و شاخصه‌های فرهنگی دوره پارت در خراسان را که جزء مولفه‌های فرهنگی، زیستی، معیشتی و اجتماعی آنها می‌شود را در دوره متاخر فرهنگ عصر آهنی منطقه موسوم به فرهنگ یاز دانست که پس از تثبیت حکومت پارتیان و شروع حکومت مهرداد اول و تدابیر سیاسی و برتری نظامی وی، سرزمین پارت تا دلتای فرات در شرق بین‌النهرین و مناطق غربی ایران گسترش

یافت و با تسلط بر راه تجاری ابریشم و بسط و رابطه سیاسی و اقتصادی با بیشتر سرزمین‌های جهان، سبب شده بود فرهنگ و هنر اشکانی پیرو ارتباطات تجاری و سیاسی دچار دگرگونی، تحول و پیشرفت‌هایی شود که بدلیل انتقال تمرکز اداری و سیاسی از شمال شرق ایران به سرزمین‌های غربی، سیر این تحول را در مراکز غربی می‌توان مشاهده نمود. در پایان مجددا تاکید می‌شود که پژوهش حاضر به منزله طرح فرضیه جدیدی در خصوص تبیین شاخص‌های فرهنگ دوره پارت خراسان با نگاهی به حوضه کشف‌رود می‌باشد.

پیوست‌ها

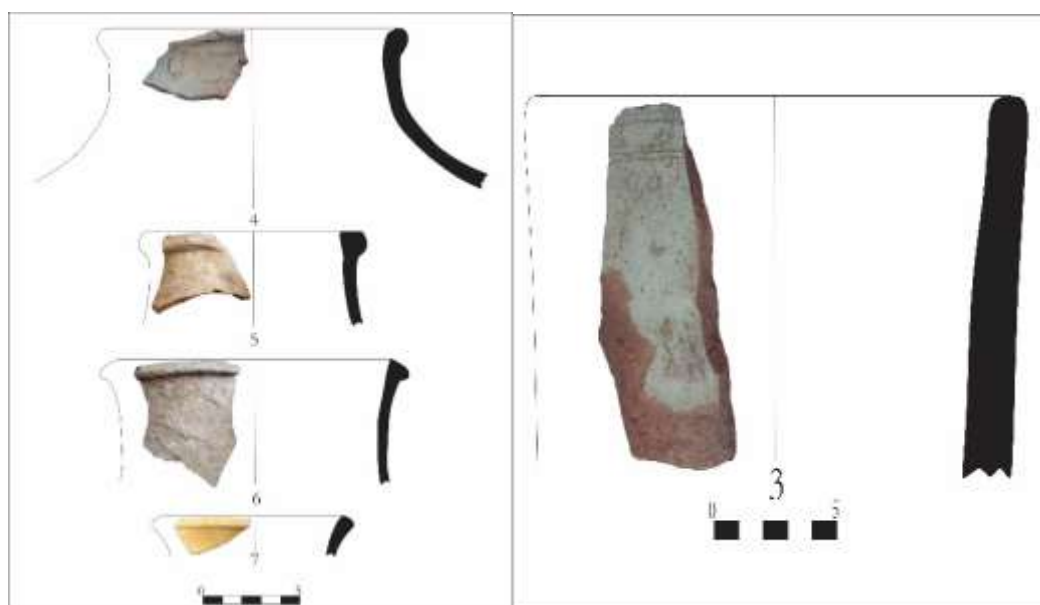


تصویر ۵: الگوی استقرار و قرارگیری استقرار اسماعیل آباد نسبت به مولفه‌های زیستی



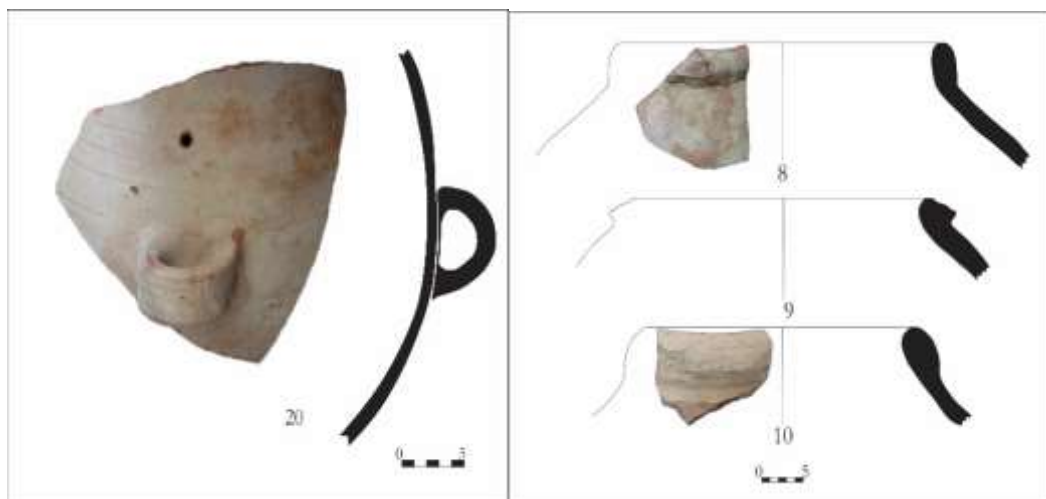
تصویر ۶: ظروف موسوم به کاسه یا پیاله

تصویر ۷: گونه‌های موسوم به سبو یا جام



تصویر ۸: گونه موسوم به سبو یا جام

تصویر ۹: گونه موسوم به کوزه‌ها

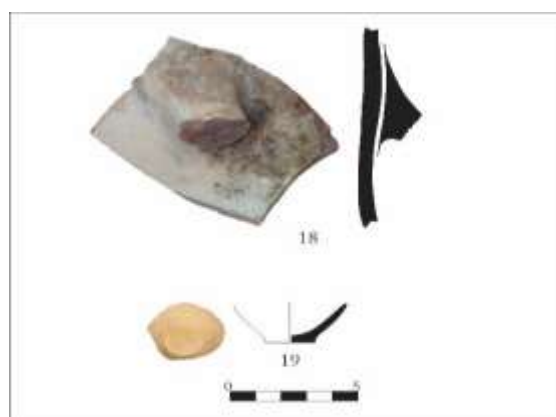


تصویر ۱۰: خمره‌ها

تصویر ۱۱: ظرف دسته افقی



تصویر ۱۲: قطعات بدنه ظروف



تصویر ۱۳: قطعات عمومی جدول

۱- ویژگی‌های فنی و ظاهری سفال‌های استقرار اسماعیل‌آباد

ردیف	نوع قطعه	فرم	ظرافت	لغز	محل تراش	رنگ خمیره	پوشش بدنه بیرونی	پوشش بدنه داخلی	تکنیک ساخت	آبزه	پخت	نمونه‌های مشابه	فرم‌های مشابه (III و II)
1	لبه	کاسه	متوسط	-	-	قهوه‌ای	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی ریزدانه	کافی	Усманова, ۱۹۶۲, Fig. 5, No: 5 Herrmann et al, 2001, Fig. 17, No: 5 اللازی و ده پهلوان، ۱۳۸۹: طرح ۴، شماره ۲، محدثی فر و فلاح مهینه، ۱۳۹۴: طرح ۲	طلائی، ۱۳۸۶: ۱۳۲، طرح ۱، مراری مقدم، ۱۳۹۵: ۲۷، طرح ۲، Lhuillier, 2010, Fig6
2	لبه	کاسه	ظریف	-	-	نخودی	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی ریزدانه	کافی	Deshayes, 1987, pl 41, n3&4	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۷، طلائی، ۱۳۸۶: ۱۳۷، طرح ۲، Lhuillier, 2010, Fig6
3	لبه	جام	خشن	کشد، نواری آبی	لبه بدنه بیرونی	قرمز	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی متوسط دانه	کافی	Deshayes, 1987, pl43, n1&3, P144, n1	طلائی، ۱۳۸۶: گروه ۷الف، Lhuillier, 2010, Fig46, pl3, No17
4	لبه	تنگ	متوسط	-	-	قرمز	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی ریزدانه	کافی	استروناخ، ۱۳۷۸: شکل ۱۱۹ تصویر ۲۵، محدثی‌فر و فلاح مهینه، ۱۳۹۴: لوح ۲، طرح ۱-۶-1 Kleiss, 1970, Fig. Abb. 28, No: 6, Wheller, 1962, Fig. 21, No119 Deshayes, 1987, pl43, n12	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۱۹، Lhuillier, 2010, Fig19
5	لبه	تنگ	متوسط	-	-	نارنجی	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی متوسط دانه	کافی	استروناخ، ۱۳۷۸: شکل ۱۱۹ تصویر ۲۵، محدثی‌فر و فلاح مهینه، ۱۳۹۴: لوح ۲، طرح ۱-۶-1 Kleiss, 1970, Fig. Abb. 28, No: 6, Wheller, 1962, Fig. 21, No119 Deshayes, 1987, pl44, n8	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۱۹، Lhuillier, 2010, Fig19
6	لبه	تنگ	ظریف	-	-	قهوه‌ای	پوشش گلی نارنجی	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی درشت دانه	کافی	استروناخ، ۱۳۷۸: شکل ۱۱۹ تصویر ۲۵، محدثی‌فر و فلاح مهینه، ۱۳۹۴: لوح ۲، طرح ۱-۶-1 Wheller, 1962, Fig. 21, No119 Deshayes, 1987, pl44, n8, P154, n1&5&7	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۱۹، Lhuillier, 2010, Fig19
7	لبه	تنگ	متوسط	-	-	نخودی	پوشش گلی نخودی	پوشش گلی	چرخ‌ساز	معینی ریزدانه	کافی	استروناخ، ۱۳۷۸: شکل ۱۱۹ تصویر ۲۵، محدثی‌فر و فلاح مهینه، ۱۳۹۴: لوح ۲، طرح ۱-۶-1 Kleiss, 1970, Fig. Abb. 28, No: 6, Wheller, 1962, Fig. 21, No119 Deshayes, 1987, pl45	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۱۹، Lhuillier, 2010, Fig19
8	لبه	خمیره	خشن	-	-	قرمز	پوشش گلی	-	فیله‌ای و دست‌ساز	معینی درشت دانه	کافی	Усманова, 1963, Fig. 10, No: 25 Wheller, 1962, Fig. 37, No: 340 MehrAfarin et al, 2011, Fig. 6, No: 10 فلاح مهینه، ۱۳۹۴: لوح ۲، طرح ۸ Deshayes, 1987, pl43, n6	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۳۰، Lhuillier, 2010, Fig30
9	لبه	خمیره	خشن	-	-	قرمز	-	-	فیله‌ای و دست‌ساز	معینی درشت دانه	کافی	Усманова, 1963, Fig. 10, No: 25 MehrAfarin et al, 2011, Fig. 6, No: 10 فلاح مهینه، ۱۳۹۴: لوح ۲، طرح ۸ Deshayes, 1987, pl43, n7	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۳۰، Lhuillier, 2010, Fig30
10	لبه	خمیره	خشن	-	-	نارنجی	-	-	فیله‌ای و دست‌ساز	معینی درشت	کافی	Усманова, 1963, Fig. 10, No: 25 Wheller, 1962, Fig. 37,	یاسفا و رضایی، ۱۳۹۵: ۱۳۹، طرح ۳۰، Lhuillier, 2010,

Fig30	No. 340 MehraFigarin et al, 2011, Fig. 6, No. 10 ص ۳۵، مجله ۱۳۹۴، لوح ۴، طرح ۸		دانه										
11	بدنه	—	ظریف	—	—	قهوه‌ای	پوشش گلی کرم	—	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
12	بدنه	—	ظریف	کنده نوازی آلغی	بدنه سرویی	تاریخی	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
13	بدنه	—	ظریف	کنده مواج تر نوار آلغی	بدنه سرویی	فرمز	پوشش گلی کرم	—	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
14	بدنه	—	ظریف	کنده مواج تر نوار آلغی	بدنه سرویی	ناحودی	پوشش گلی نمودی	پوشش گلی	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
15	بدنه	—	ظریف	—	—	قهوه‌ای	پوشش گلی کرم	—	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
16	بدنه	—	خشن	دایره سیاه رنگ	بدنه سرویی	تاریخی	—	—	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
17	بدنه	—	ظریف	—	—	فرمز	پوشش گلی نمودی	—	چرخ‌سار	معدنی ریزدانه	کافی		
18	بدنه	—	متوسط	—	—	قهوه‌ای	پوشش گلی کرم	پوشش گلی	چرخ‌سار	معدنی متوسط دانه	کافی		
19	کف تپه	+	ظریف	—	—	ناحودی	پوشش گلی سرویی	پوشش گلی	چرخ‌سار	معدنی ریز دانه	کافی		
20	بدنه دسته دار	—	متوسط	—	—	قهوه‌ای	پوشش گلی کرم	—	چرخ‌سار	معدنی متوسط دانه	کافی		فابری: ۱۳۹۰

منابع

آقالاری، بایرام و ده پهلوان مصطفی. (۱۳۸۹). «شاخصه‌های فرهنگی شمال غرب ایران در دوره اشکانی (با نگاهی به یافته‌های فصل دوم کاوش در تپه کهنه پاسگاه تپه سی)»، *مطالعات باستان‌شناسی*، ۲(۳)، ۱۱-۳۸.

استروناخ، دیوید، (۱۳۷۸)، پاسارگاد: گزارشی از کاوشهای انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، ترجمه حمیدخطیب شهیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، معاونت حفظ و احیاء.

امیرلو، عنایت‌الله، (۱۳۶۵)، «نگاهی به فرهنگ‌های کهن سنگی ایران»، *باستان‌شناسی و تاریخ* ۱(۱): ۳۰-۱۳.

باصفا، حسن، (۱۳۹۵)، «تبیین فرهنگ‌های عصر آهن دشت نیشابور براساس تحلیل مواد فرهنگی استقرار تیغ مهره»، طرح پژوهشی اعضای هیئت علمی دانشگاه نیشابور، دانشگاه نیشابور، منتشر نشده.

باصفا، حسن و رضایی، محمد حسین، (۱۳۹۵)، گزارش فصل اول کاوش محوطه سه تپه دشت نیشابور، تهران: آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی.

بیگلری، فریدون، (۱۳۹۴)، «مروری بر باستان‌شناسی دوران پارینه سنگی خراسان با تاکید بر محوطه‌های کشف‌رود»، (به کوشش میثم لباف خانیکی)، (در) گذری بر باستان‌شناسی خراسان؛ گزیده‌ای از یافته‌های باستان‌شناختی و نفایس تاریخی-فرهنگی خراسان، مشهد: اداره کل میراث فرهنگی.

پیگولوسکایا، نیناویکتورنا، شهرهای ایران در زمان پارسیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دآوری، محمدصادق، (۱۳۹۵). «تبیین گاهنگاری نسبی و مطالعات سنجش از راه دور به منظور تحلیل چشم‌انداز فرهنگی و جغرافیایی محوطه‌های پیش از تاریخ حوضه کشف‌رود (شهرستان مشهد) از دوره نوسنگی تا مفرغ پایانی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی حسن باصفا، دانشگاه نیشابور، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

دهقان، پوریا، پور مقدم، حسین، لشکری پور، مرتضی و غفوری، م. (۱۳۹۲)، «بررسی اشکال ژئومورفولوژی حوضه آبریز کشف‌رود»، مجموعه مقالات هشتمین مجمع زمین‌شناسی مهندسی و محیط زیست ایران، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۶۵۹-۱۶۶۶.

شکوهی، فهیمه و دل آرامی زهرا، (۱۳۸۳)، «گزارش ثبتی تپه اسماعیل آباد مشهد»، مشهد: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان خراسان رضوی.

طلائی، حسن، (۱۳۸۶)، عصر آهن در ایران، تهران: سمت.

عباسی، قربانعلی، (۱۳۹۰)، گزارش کاوش نرگس تپه دشت گرگان، تهران: انتشارات نقش جهان.

فرای، ریچارد، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران در دوران اشکانی و ساسانی. (در) بین النهرین و ایران در دوران اشکانی و ساسانی. گزارشی از سمینار یادواره ولادیمیر لوکونین، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.

فهیمی، حمید، (۱۳۸۱)، فرهنگ عصر آهن در کرانه های جنوب غربی دریای خزر از دیدگاه باستان شناسی، تهران: سمیرا.

محمدی فر، یعقوب و مهدی فلاح مهنه، (۱۳۹۴)، «دوره اشکانی در شمال شرق ایران؛ محوطه های نو یافته دشت درگز». مجموعه مقالات دومین همایش ملی باستان شناسی ایران، مشهد.

مزاری مقدم، حسین، (۱۳۹۵)، «تحلیل الگوهای استقرار محوطه های عصر آهن شهرستان مشهد»، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی حسن باصفا، دانشگاه نیشابور، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

نامی، حسن، (۱۳۹۵)، «گزارش مقدماتی کاوش و گمانه زنی محوطه اشکانی شهر تپه دشت درگز»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره معماری و شهرسازی ایران، کنگره های استانی (خراسان رضوی)، موزه بزرگ خراسان، مشهد: اداره میراث فرهنگی.

نامی، حسن، فیروزمندی، بهمن و محمد اسماعیل اسمعیلی جلودار، (۱۳۹۶)، «تحلیل و گاهنگاری پیشنهادی «شهر تپه» چاپشلو در شهرستان درگز، شمال شرق ایران»، پژوهش های باستان شناسی ایران، ۷(۱۳)، ۱۴۲-۱۲۴.

وحدتی، علی اکبر، (۱۳۹۴)، «عصر مفرغ و آهن خراسان (۳۰۰ تا ۵۰۰ ق.م)»، گذری بر باستان شناسی خراسان، (به کوشش میثم لباف خانیکی)، (در) گذری بر باستان شناسی خراسان؛ گزیده ای از یافته های باستان شناختی و نفایس تاریخی-فرهنگی خراسان، مشهد: اداره کل میراث فرهنگی.

ولی پور، حمیدرضا، حسن فاضلی نشلی و محمدحسین عزیزی خرائقی، (۱۳۸۸)، گونه شناسی سفال های دوره نوسنگی جدید و مس سنگیدشت تهران (مطالعه موردی تپه پردیس)، پیام باستان شناس، ۶(۱۲)، ۳۶-۱۳.

هرمان، جرجینا، (۱۳۸۷)، «تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان»، ترجمه مهرداد وحدتی، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

هرینک، ارنی، (۱۳۷۶)، سفال ایران در دوره اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

Ariai, A., and Thibult, C., 1977. Nouvelles precisions a propos de l outillage Paleolithique ancinesur dolets u Khorassan (IRAN), Paleorient 3:196.

Boucharlat, R., Francfort, H. P., and Lecomte, O., 2005. The citadel of Ulug-Depe and the Iron Age archaeological sequence in southern Central Asia, Iranica Antiqua 40: 479-514.

Burke, H., and Smith, C., 2004. The archaeologist's field handbook, Australian Academy of Humanities.

Cattani, M., Genito, B., 1998. The pottery chronological seriation of the Murghab delta from the end of the Bronze Age to the Achaemenid period: a preliminary note, in: A. Gubaev, G. A., Koshelenko, and M., Tosi (eds.), the archaeological map of the Murghab delta, preliminary reports 1990-95, Rome: Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente, pp. 75-87.

Hansman, J. and Stronach, D., 1970. Excavations at Shahr-i Qūmis, 1967. Journal of the Royal Asiatic Society, 102(1), pp.29-62.

Herrmann, Georgina, K. Kurbansakhatov, St. John Simpson. 2001. The International Merv Project Preliminary Report on the ninth Year (2000). Iran, Vol. 39, pp. 9-52.

Keall, E.J., 1976. Qaleh-I-Yazdgird, Iran XVIII:4-162.

Kleiss, W., 1970. Zur Topographic Des Parther Hanges in Bistun. Archaeologische Mitteilungen aus Iran, 3, pp.133-168.

Lhuillier, J., 2010. Le phénomène des "cultures à céramique modelée peinte" en Asie centrale dans l'évolution et la transformation des sociétés de la fin de l'âge du Bronze et du début de l'âge du Fer (Ile-Ier millénaire avant n. è.). Une synthèse comparative et régionale de la culture matérielle (Doctoral dissertation, Université Panthéon-Sorbonne-Paris I).

- Mehr Afarin, R., Mousavi-Haji.S.R., Banijamali.S.L. 2011. Archaeological survey of Kooh-e Khayeh in Systan, *International Journal of Humanities* 18 (1): 43-65.
- Wheeller, M., 1962. Charsada, Oxford, Oxford University Press.
- Usmanov, Z.I., 1963. "Erk-Kala (bo materialem utereaghay 1955-1959 theghe.) Труды ИОТАКЭ, 12, pp.20-94.

مطالعه تزئینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان و بررسی انتساب آن به هنرمندان کرمانی

زهرا راشدنیا*

دانشجوی دکتری رشته باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

احمد صالحی کاخکی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

بهاره تقوی نژاد

دانشجوی دکتری پژوهش هنر دانشگاه هنر اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

آرامگاه میرزبیر، در روستای شریف‌آباد سیرجان، دارای تزئینات گچ‌بری زیبا و پرکاری همانند؛ محراب، کتیبه‌کمربندی، طاق‌نماها، گوشواره‌ها و ... است که تاکنون مطالعه کامل و همه‌جانبه‌ای درباره‌ی این اثر و هنرمند سازنده این تزئینات، صورت نگرفته است. در این پژوهش برآن شدیم تا به دلیل تشابه گچ‌بری‌های این بنا، از لحاظ ساختار، نقوش و کتیبه، با گچ‌بری‌های امامزاده ربیع‌ه- خاتون اشترجان، مسجد کوچه‌میر نطنز و مسجد کرمانی تربت‌جام، که دارای امضای هنرمندان کرمانی هستند، ضمن اشاره به محراب‌هایی که اثر صُنع هنرمندان کرمانی است، ویژگی‌های بصری آن‌ها را، مبنای مطالعه تطبیقی خود، قرار دهیم و به اهدافی همچون؛ مطالعه تزئینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان و نیز بررسی دلایل انتساب آن به هنرمندان کرمانی دست یابیم. روش یافته‌اندوزی بر پایه مطالعات میدانی همچون بازدید از بناهای مورد مطالعه و عکس‌برداری از آن‌ها و با استناد به منابع مکتوب صورت گرفته که به روش تاریخی - تطبیقی، به تحلیل داده‌های به‌دست‌آمده از نمونه‌های مطالعاتی می‌پردازد. از این‌رو به دلیل وجوه مشترک بسیار گچ‌بری‌های دارای امضای هنرمندان کرمانی با گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان، چه در ساختار آن‌ها مانند؛ مزین شدن لچکی محراب و برخی طاق‌نماها، با فرمی گرد، مماس بودن این فرم گرد در تمام لچکی‌ها با دیواره محیطی لچکی و چه در نقش‌مایه‌ها همانند؛ گل و برگ‌های ختایی با تزئینات رویه‌سازی مشترک و نیز در کتیبه‌ها مثل؛ قرار دادن جایگاهی ثابت، برای ثبت کتیبه‌های حاوی؛ نام هنرمند سازنده و تاریخ ساخت محراب، فشردگی و شلوغی کتیبه‌های کمربندی و ... به‌احتمال‌قوی می‌توان گفت که، تزئینات گچ‌بری این بنا نیز، کار هنرمندان کرمانی است.

واژه‌های کلیدی: گچ‌بری، سیرجان، آرامگاه میرزبیر، هنرمندان کرمانی

۱. مقدمه

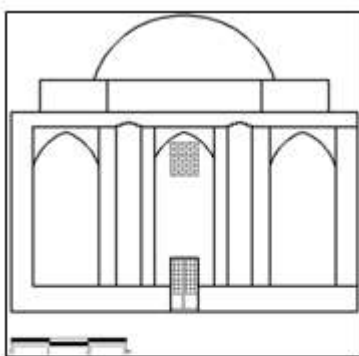
یکی از دوران درخشان خلق محراب‌های گچ‌بری، دوره ایلخانی است که مصادیق متعددی از چنین محراب‌هایی، در بناهای مذهبی جای‌جای ایران، گواه این ادعاست. دراین‌بین، هنرمندان کرمانی نیز، نقش بسزایی در تولید چنین شاهکارهایی داشته‌اند. آرامگاه میرزبیر سیرجان در استان کرمان، یکی از بناهای معروف و شاخص دوران اسلامی است که علیرغم داشتن معماری و تزیینات گچ‌بری زیبا، کمتر مورد توجه و مطالعه، قرار گرفته است. از آن جایی که با گذشت زمان، بخش‌های زیادی از تزیینات آرامگاه، از بین رفته است در مورد هنرمند سازنده و گچ‌بری‌های این آرامگاه، اطلاعی در دست نداریم. در این پژوهش بر آن شدیم تا به مطالعه ویژگی‌های بصری تزیینات گچ‌بری (محراب، کتیبه کمربندی، طاق‌نماها، گوشواره‌ها و ...) آرامگاه میرزبیر و انتساب آن به هنرمندی از هنرمندان کرمانی، بپردازیم. بنابراین این پرسش‌ها مطرح می‌گردد که گچ‌بری‌های این آرامگاه چه ویژگی‌های بصری دارد؟ و دیگر این که آیا می‌توان گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان را به هنرمندان کرمانی منسوب نمود و دلایل این انتساب چیست؟ در این راستا، با توجه به شباهت گچ‌بری‌های این آرامگاه در ساختار، نقوش و کتیبه، با آثار گچ‌بری هنرمندان گچ‌بر کرمانی در محراب امامزاده ربیع‌خاتون اشترجان (عمل مسعود کرمانی)، محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (عمل حیدر کرمانی) و گچ‌بری‌های مسجد کرمانی تربت‌جام (عمل خواجه بن زکی بن محمد بن مسعود کرمانی)، آن‌ها را، مبنای مطالعه تطبیقی قرار دادیم. با مطالعات صورت گرفته مشخص شد که، گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر، دارای تعدادی ویژگی‌های ساختاری، نقشی و کتیبه‌ای مشترک، با آثار گچ‌بری هنرمندان کرمانی در قرن هشتم هجری است که باعث شده تزیینات گچ‌بری این آرامگاه را نیز، به هنرمندان کرمانی منتسب کنیم.

گرچه در منابع گوناگون، به صورت جسته‌وگریخته، به آرامگاه میرزبیر سیرجان و تزیینات گچ‌بری آن، پرداخته شده است، اما تاکنون، مطالعه کامل و همه جانبه‌ای، در این زمینه و همچنین هنرمند سازنده تزیینات گچ‌بری بنا، صورت نگرفته است. ورجاوند (۱۳۵۱) نویسنده مقاله «قلعه سنگ سیرجان و آتشدان سنگی آن» از اولین افرادی است که به صورت مختصر، به بنای آرامگاه میرزبیر سیرجان، کتیبه کمربندی و محراب آن اشاره کرده است. حاتمی (۱۳۷۴) نیز در پایان‌نامه خود و همچنین مقاله‌ای، به صورت کامل‌تری نسبت به سایر پژوهشگران، آرامگاه میرزبیر سیرجان و تزیینات گچ‌بری آن را، مورد مطالعه قرار داده و معتقد است که گچ‌بری محراب‌های آرامگاه میرزبیر و امامزاده ربیع‌خاتون اشترجان، از سبکی واحد، پیروی می‌کنند و احتمال داده است؛ استاد مسعود کرمانی، هنرمند محراب امامزاده ربیع‌خاتون اشترجان (۷۰۸ هـ. ق)، محراب بنای میرزبیر (۷۵۱ هـ. ق) را نیز، گچ‌بری کرده است. در مقاله‌ای تحت عنوان «بناهای تاریخی در پناه قانون» (۱۳۷۶) علاوه بر ذکر بنا در فهرست آثار ملی کشور به موقعیت قرارگیری بنا و تزیینات گچ‌بری آن، از جمله کتیبه کمربندی و محراب آن، به صورت گذرا، پرداخته شده است. کشاورز (۱۳۸۹)، در چکیده‌ی مقاله‌ای، ضمن معرفی آرامگاه میرزبیر سیرجان، به محراب‌های امامزاده ربیع‌خاتون اشترجان و مسجد کرمانی تربت‌جام، که کار استادان کرمانی است، اشاره کرده است تا از این طریق، بتواند به شناسایی هنرمند گمنام محراب میرزبیر نزدیک شود. محققین بعدی مانند؛ عقابی (۱۳۷۶)، زنده‌دل (۱۳۷۷)، سازمان میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری استان کرمان (۱۳۸۷)، رجبی (۱۳۹۱) و ... به تکرار مکررات پرداخته‌اند و مطلب جدیدی در این مورد، ارائه نکرده‌اند.

در این پژوهش از روش تاریخی - تطبیقی استفاده شده است و اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و میدانی جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل شده است. مطالعات میدانی این پژوهش با بازدید و عکاسی از اثر مورد مطالعه و بناهای مشابه انجام شد. در ادامه‌ی پژوهش؛ طراحی نقوش، کتیبه‌ها و ساختار محراب‌ها با نرم‌افزارهای مختلف همچون *Auto CAD, Corel DRAW* صورت گرفت و از طریق مطالعه تطبیقی، تلاش کردیم تا به اهداف تعیین شده، دست یابیم.

۲. آرامگاه میر زبیر سیرجان

آرامگاه میر زبیر، در موقعیت جغرافیایی ۲۹ درجه و ۴۲ دقیقه و ۷۸ ثانیه عرض شمالی و در ۵۵ درجه و ۵۰ دقیقه و ۷ ثانیه طول شرقی قرار دارد. بنای میرزبیر، در شرق روستای شریف‌آباد، از توابع دهستان سعادت‌آباد سیرجان، در کنار قبرستان ده، روی تپه‌ای کوتاه قرار دارد. این بنا، با پلان مربع شکل به ابعاد ۹×۹ متر و فضای داخلی ۷×۷ متر، با قلوه‌سنگ و ملات گچ، ساخته شده است. هر طرف بنا از داخل، سه طاق‌نما و در مجموع دوازده طاق‌نما دارد. ورودی فعلی بنا، رو به شمال است که با سه پله، به کف متصل می‌شود. قسمت خارجی بنای میرزبیر، فاقد هرگونه تزیین و فقط دارای طاق‌نماهای ساده است. روی بعضی از قسمت‌های طاق‌نماها، به مقدار خیلی کم، آثاری از اندود گچ باقی مانده که به احتمال زیاد، در سرتاسر سطح خارجی آن وجود داشته، ولی به مرور زمان فروریخته است (تصاویر ۱ و ۲)؛ اما تقریباً تمام سطوح داخلی بنا، با گچ‌بری‌های بسیار زیبا تزیین یافته است (حاتمی، ۱۳۷۴: ۱۱۳-۱۱۴). بنای آرامگاه میرزبیر سیرجان، به شماره ۱۷۶۲، در فهرست آثار ملی ایران، به ثبت رسیده است.



تصویر ۲: سه بعدی آرامگاه میرزبیر سیرجان
(نگارندگان)



تصویر ۱: آرامگاه میرزبیر سیرجان

۳. تزیینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان

امروزه در این بنا فقط تزیینات گچ‌بری وجود دارد، اما احتمال آن می‌رود که داخل طاق‌نماها و فیلپوش‌ها، کاشی‌کارهای نیز موجود بوده که در حال حاضر، اثری از آن‌ها مشاهده نمی‌شود. گچ‌بری‌های فضای داخلی نیز به مرور زمان آسیب دیده و شامل؛ حاشیه تمامی طاق‌نماها و فواصل بین آن‌ها، گوشواره‌ها، قسمت بالای ورودی، کتیبه کمربندی (در زیر گوشواره‌ها) و هم چنین محرابی است که نسبت به سایر قسمت‌های بنا سالم‌تر

باقی مانده و با نقوش مختلف گیاهی (نقوش اسلیمی و ختایی)، هندسی (گره‌ها، آژده‌کاری‌ها و توپی‌های گچی)^۱ و کتیبه‌هایی، آراسته شده است.

۳-۱. کتیبه کمربندی و سایر گچ‌بری‌ها (به‌غیر از محراب)

در حاشیه کمربندی، در زیر گوشواره‌ها، کتیبه‌ی به قلم ثلث، دورتادور بنا گچ‌بری شده است. این کتیبه، آراسته به آیات ۱ - ۸ سوره فتح است که از سمت راست ضلع غربی بنا شروع شده و پیرامون بنا را، مزین کرده است. گرچه مقدار زیادی از این کتیبه، در قسمت‌های مختلف ریخته است، ولی چون ابتدا و انتهای آن باقی مانده، می‌توان استمرار آن را، در دور بنا، مطمئن شد. زمینه این کتیبه را، نقوش اسلیمی، گل و برگ‌های ختایی، برگ و برگچه‌ها و خطوط مارپیچ، تشکیل داده است به طوری که زمینه اصلی کتیبه، دیگر دیده نمی‌شود (تصویر ۳). در سطوح داخلی بنا، دوازده طاق‌نما، موجود است که در حاشیه و فواصل بین آن‌ها، گچ‌بری‌های متشکل از نقوش اسلیمی، گل و برگ‌های ختایی، نقوش هندسی از جمله توپی‌های گچی (تصویر ۴) و ترکیبی از نقوش گیاهی و گره، قابل‌رؤیت است. در حاشیه چهار طاق‌نمای موجود در ضلع‌های شمالی و جنوبی آرامگاه، حاشیه‌ای تقریباً پهن، مرکب از؛ نقوش گیاهی و گره، کار شده است. مشابه این نقش را، می‌توان در حاشیه محراب طبقه دوم مسجد کوچه‌میر نطنز و حاشیه گچ‌بری طاقچه‌های درونی کناره درگاه خانقاه مجموعه شیخ عبدالصمد در نطنز مربوط به ابتدای قرن هشتم هـ ق، دید (راشدنیا، ۱۳۹۳: ۴۴) (تصویر ۵). در حاشیه چهارطاق‌نمای دیگر در اضلاع غربی و شرقی نمونه‌ی دیگر، از نقوش گیاهی و گره دیده می‌شود. در ضلع شرقی بنا، در روبروی محراب، آیه «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطعنا» با قلم ثلث، در کادری مستطیل شکل، موجود است. در حاشیه داخلی همین طاق‌نما، در جایی که کتیبه «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطعنا» است، نوار باریکی از نقوش اسلیمی ساده، دیده می‌شود. گوشواره‌های بنا نیز، پوشیده از گچ‌بری بوده که اکثر آن‌ها، به مرور زمان از بین رفته و مقدار کمی از حاشیه و زمینه آن‌ها قابل رویت است (تصویر ۶). در دو طرف دیواره‌های طاقچه‌ی بالای ورودی آرامگاه نیز، نقشی به صورت گره (شمسه هشت و پنج) موجود است، که قسمت‌های کنار سمت راست گره، از نظم و قاعده خاصی پیروی نمی‌کند (تصویر ۷).



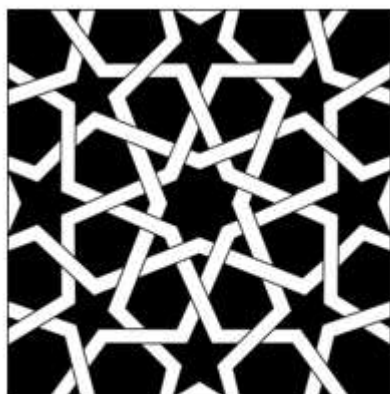
تصویر ۴: طرح توپی گچی در آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۳: بخشی از کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۵: طرح ترکیبی از نقوش گیاهی و هندسی در طاق‌نماهای شمالی و جنوبی آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



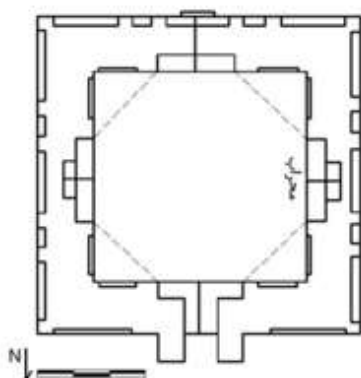
تصویر ۷: کاربرد گره در گچ‌بری طاقچه بالای ورودی آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



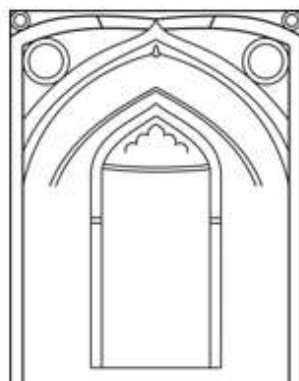
تصویر ۶: یکی از گوشواره‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)

۲-۳. محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان

در ضلع غربی آرامگاه، محرابی مستطیل شکل، تقریباً مرتفع و عریض، قرار دارد؛ که دارای دو طاق‌نمای هلالی شکل، با قوس تیزه‌دار است که بر ستون‌نماهای قرار داشته‌اند که اکنون اثری از آن‌ها موجود نیست. قوس‌های جداکننده دو لچکی در این محراب، با تیزه‌ی قوس طاق‌نما و خط بالایی کادر محراب، مماس است و هیچ نقشی را، شامل نمی‌شود. هلال طاق‌نمای پایین، در این محراب به صورت صدفی، گچ‌بری شده است. تمام سطوح این محراب، با انواع نقوش گیاهی، هندسی و کتیبه‌ها آراسته شده است (تصاویر ۸ - ۱۰).



تصویر ۱۰: پلان آرامگاه میرزبیر سیرجان و موقعیت قرارگیری محراب (حاتمی، ۱۳۷۴: ۱۲۴؛ بازترسیم نگارندگان)



تصویر ۹: ساختار محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۸: محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)

۳-۲-۱. تزیینات محراب

۳-۲-۱-۱. کتیبه‌ها

کتیبه‌های محراب، به قلم ثلث، در زمینه‌ای از نقوش اسلیمی، گل و برگ‌های ختایی، به صورت اعراب‌گذاری شده و یا بدون اعراب، گچ‌بری شده است. کتیبه‌های آن از این قرار است:

الف) کتیبه اول: در قوس اصلی محراب، که دو لچکی را، تشکیل داده است؛ کتیبه‌ی به قلم ثلث شامل «آیه‌الکرسی» در زمینه‌ی ساده، به صورت اعراب‌گذاری شده، موجود است^۲ در قسمت پایین این کتیبه و گاهی در قسمت بالای آن (به تعداد محدود)، به فاصله کمی از یکدیگر، برگ‌های دوقسمتی، تکرار شده است (تصویر ۱۱).

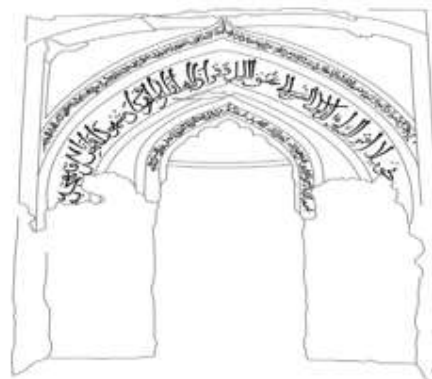
ب) کتیبه دوم: کتیبه دوم که در وسط و نسبت به کتیبه‌های بالا و پایین تر خود بزرگ‌تر است؛ شامل آیات ۷۷ - ۷۹ سوره‌ی «اسرا» است که قسمت‌های قبل از کلمه «تحویلا» ریخته و در حال حاضر با این کلمه شروع شده است و تا کلمه «به» قابل خواندن است. متأسفانه اول آیه ۷۷ و آخر آیه ۷۹ از بین رفته است. «... تَحْوِيلاً أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَ مِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ...» این کتیبه اعراب‌گذاری شده است و در زمینه‌ای از اسلیمی‌ها و گل و برگ‌های ختایی قرار دارد (تصویر ۱۱).

ج) کتیبه سوم: این کتیبه در قوس طاق‌نمای پایین و در قسمت صدفی محراب، با سوره‌ی «توحید» و حدیثی از حضرت محمد (ص) در زمینه‌ی ساده، با تعداد محدودی گل و برگ‌های ختایی، با اعراب‌گذاری، گچ‌بری شده است. متن حدیث مذکور از بین رفته است (تصویر ۱۱).

کتیبه‌های هنرمند سازنده و تاریخ ساخت محراب در بدنه‌ی سمت راست و چپ داخلی محراب، متأسفانه موجود نیستند (تصویر ۱۲). حاتمی در این باره نوشته است: «عکس‌های که سالیان پیش از محراب گرفته‌شده، نشان می‌دهد که در دو طرف محراب تاریخ ساخت [ربیع الاول ۷۵۱ هـ ق] و نام سازنده [استاد مسعود کرمانی] به‌صورت گچ‌بری، مشخص بوده که امروزه از بین رفته است» (حاتمی، ۱۳۷۴: ۱۱۵-۱۱۷).



تصویر ۱۲: طرح کتیبه تاریخ ساخت محراب، در بدنه داخلی محراب آرامگاه میروزییر سیرجان (نگارندگان)



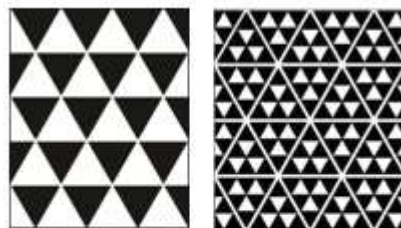
تصویر ۱۱: جانمایی کتیبه‌های محراب آرامگاه میروزییر سیرجان (نگارندگان)

۳-۲-۱. نقوش تزئینی محراب

نقوش تزئینی محراب را، انواع اسلیمی، نیم اسلیمی و سراسلیمی‌هایی که زمینه آن‌ها با خطوط موازی (هاشور)، فرم اشک مانند و آژده‌کاری، تزئین شده (تصویر ۱۳)، گل و برگ‌های ختایی (گل‌های چندگلبرگی که با خطوط موازی و حفره‌های کوچک توخالی، آراسته شده است) و نقوش هندسی، تشکیل می‌دهد. حاشیه‌ای مرکب از نقوش گیاهی و گره، (که در بالای آن دو لچکی کوچک، دیده می‌شود) دورتادور محراب را، احاطه کرده است که بعد از آن، لچکی‌های محراب قرار دارد که با دیواره محیطی لچکی، مماس و بدون نقش هستند (تصویر ۱۴). در بین کتیبه‌های بالا و وسط محراب، دو حاشیه باریک وجود دارد، که اولی را، طرح گیس‌باف دو رشته‌ای و دومی را، طرحی قلب‌مانند، شامل می‌شود. بعد از کتیبه وسط محراب، نوار باریکی از نقوش هندسی موجود است که این نقش را، در حاشیه گوشواره‌های بنا، قسمت داخلی طاق‌نماها و به صورت نواری کم عرض، در قسمت پایین کتیبه کمربندی، می‌توان دید (تصویر ۱۵). بعد از این بخش، حاشیه‌ی بزرگ‌تر از نقوش اسلیمی و گل‌های چندپر موجود است که قسمت اعظم آن، از بین رفته و توسط، نقش گیس‌باف یک رشته‌ای، احاطه شده است. بخش صدفی و فرورفتگی داخلی طاق‌نمای محراب نیز، با نقوش اسلیمی و قلب‌مانند، گچ‌بری شده است. در فرورفتگی داخلی محراب، طرح اصلی طاق‌نما قرار دارد که در آن، اسلیمی‌ها، نیم - اسلیمی‌ها، سراسلیمی و همچنین گل‌های ختایی که با خطوط موازی (هاشور) و حفره‌های کوچک توخالی تزئین شده، به چشم می‌خورد (تصویر ۱۶). پیرامون این طاق‌نما، به وسیله نواری که در کنار تمام گوشواره‌های بنا قابل رویت است، محصور شده است (تصویر ۱۷).



تصویر ۱۴: طرح لچکی‌های محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۱۳: آژده‌کاری‌های موجود در نقوش اسلیمی محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۱۵: کاربرد نقش هندسی در گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۱۶: طرح اصلی طاق‌نمای محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۱۷: کاربرد نقش هندسی در حاشیه طاق‌نمای محراب و گوشواره‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)

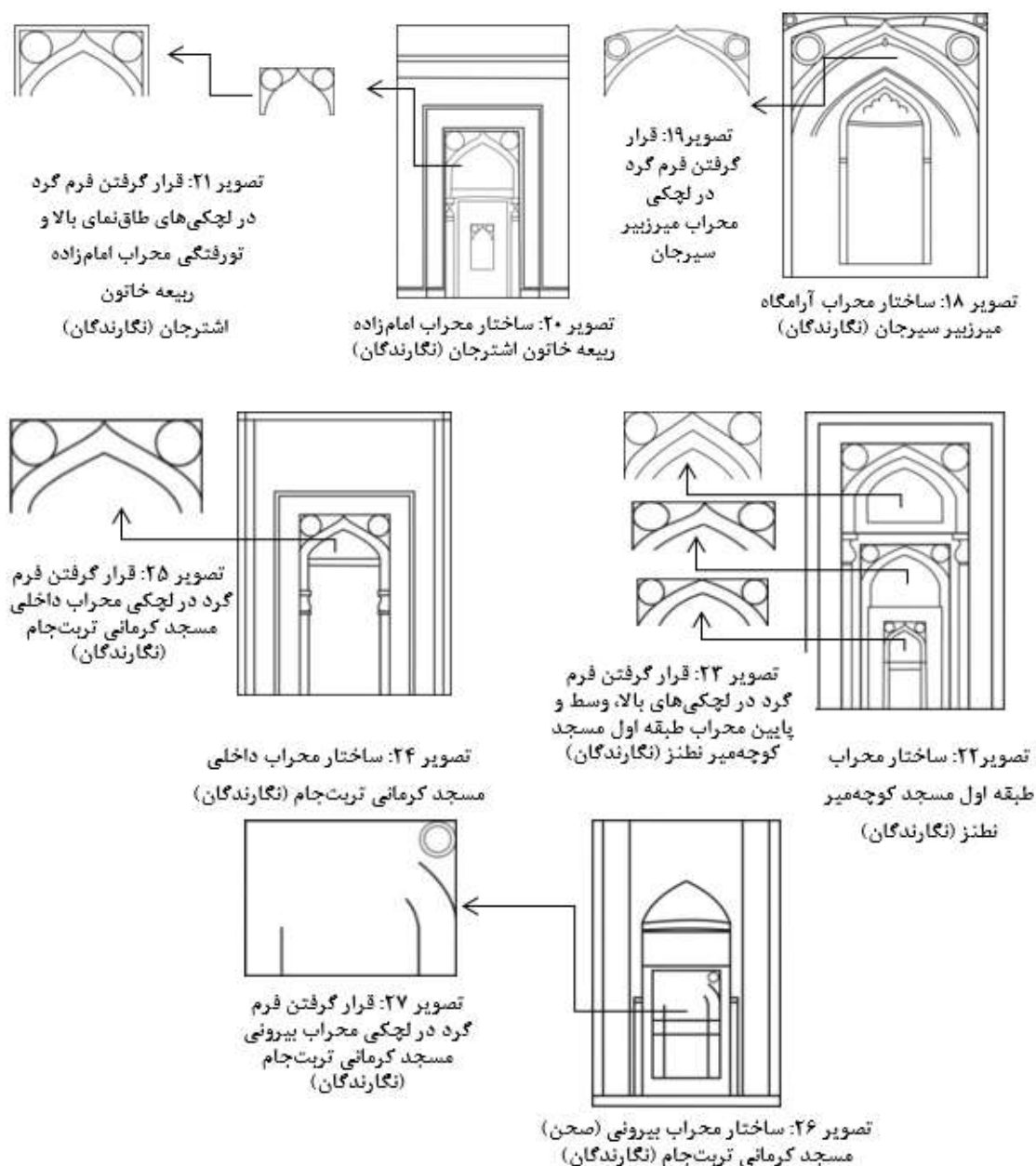
۴. دلایل انتساب گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان به هنرمندان کرمانی

با توجه به آثار گچ‌بری ارزشمندی که از هنرمندان کرمانی، در قرن هشتم هـ. ق، از نقاط مختلف ایران، شناسایی شده است و اغلب دارای ویژگی‌های تزیینی مشترکی از نظر؛ نقوش گیاهی (نقوش اسلیمی و گل و برگ-های ختایی)، هندسی، کتیبه‌ها و همچنین ساختار محراب‌ها هستند، از این‌رو، با توجه به خصوصیات مشترک بین گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان و با آثار مشابه مربوط به هنرمندان کرمانی در قرن هشتم هـ. ق، می‌توان تزیینات گچ‌بری این بنا را هم، به هنرمندان کرمانی منسوب کرد. در ادامه به این دلایل می‌پردازیم:

۴-۱. مشابهت‌های ساختاری

لچکی محراب و طاق‌نماهای آرامگاه میرزبیر سیرجان، همانند محراب‌های؛ امام‌زاده ربیع‌خاتون اشترجان، مسجد کوچه‌میر نطنز و محراب‌های داخلی و بیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت‌جام، با فرمی دایره‌ای، تزیین

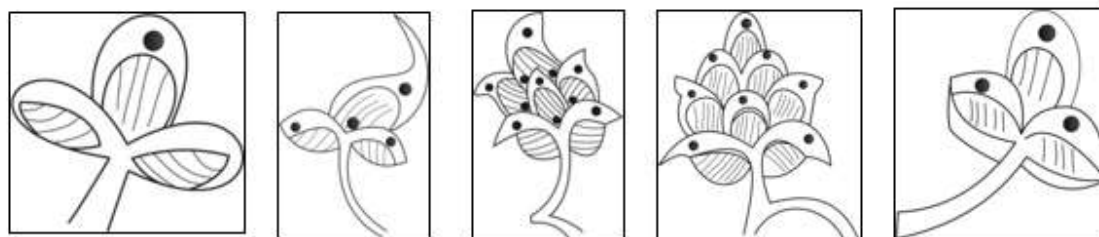
شده است (تصاویر ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷). این فرم دایره، در تمام لچکی‌ها، با دیواره محیطی لچکی، مماس و هیچ نقشی را شامل نمی‌شود^۳ (تصاویر ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷). علاوه بر این، قوس‌های جداکننده در لچکی‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان و آثار هنرمندان کرمانی، از یک فرم مشترک تبعیت می‌کند، به‌طوری‌که؛ تیزه‌ی قوس طاق-نما و خط بالایی کادر محراب، با همدیگر مماس و فاقد نقش هستند (تصاویر ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶).



۲-۴. مشابهت‌های نقوش

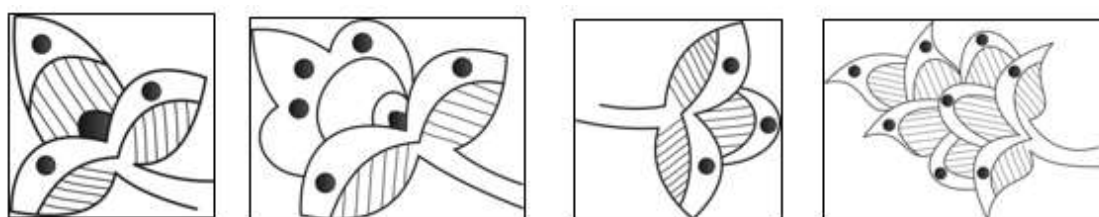
گل‌های ختایی چند گلبهرگی موجود در محراب (تصویر ۲۸) و کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان (تصویر ۲۹)، مشابه گل‌های بکار برده شده در؛ محراب‌ها، طاق‌نماها، سطح لوح‌های تزئینی، زمینه کتیبه‌ها و یا به

صورت دسته‌ایی، در گلدان‌های گچ‌بری‌های هنرمندان کرمانی است؛ زمینه کتیبه کمربندی (تصویر ۳۰ الف) و حاشیه متشکل از این گل‌ها، در محراب‌های داخلی و بیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت‌جام (تصاویر ۳۰ ب و ج) و همچنین دو حاشیه از این گل‌ها در محراب طبقه اول مسجد کوچه‌میر نطنز (تصویر ۳۱). این گل‌های ختایی، همگی با تزیینات رویه‌سازی مشترکی، چون خطوط موازی (هاشور) و تعدادی حفره‌های کوچک توخالی، تزیین شده‌اند.



تصویر ۲۸: طرح پنج نمونه از گل‌های ختایی موجود در زمینه کتیبه محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان

(نگارندگان)



تصویر ۲۹: طرح چهار نمونه از گل‌های ختایی موجود در زمینه کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان

(نگارندگان)



تصویر ۳۱: نمونه‌یی از گل‌های ختایی در محراب طبقه اول مسجد کوچه‌میر نطنز (نگارندگان)

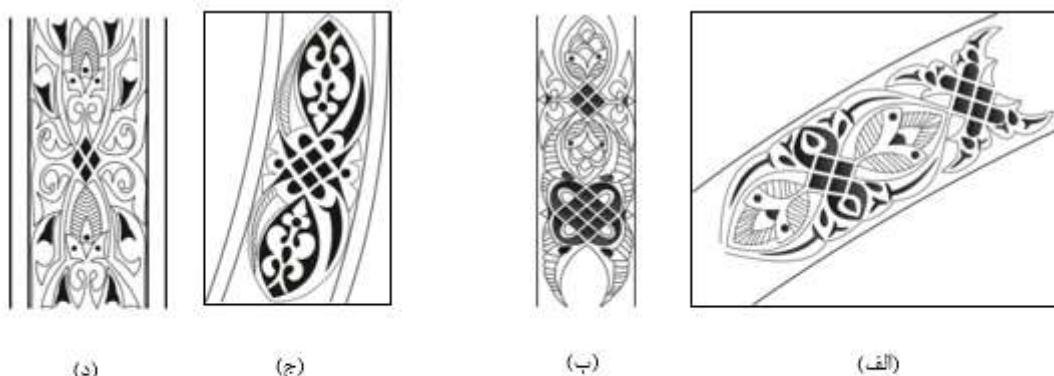
تصویر ۳۰: نمونه‌یی از گل‌های ختایی در: (الف): کتیبه کمربندی (ب): محراب داخلی و- (ج): محراب بیرونی مسجد کرمانی تربت- جام (نگارندگان)

حاشیه‌یی مرکب از نقوش گیاهی و گره، در محراب و طاق‌نماهای شرقی و غربی آرامگاه میرزبیر سیرجان، قابل مشاهده است (تصویر ۳۲) که همانند گل‌های ختایی هنرمندان کرمانی با تزیینات رویه‌سازی مشترکی چون خطوط موازی (هاشور) و حفره‌های کوچک توخالی مزین شده است. این نقش در قوس طاق‌نمای پایینی

محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (تصویر ۳۳ الف)، حاشیه داخلی طاق‌نمای محراب امام‌زاده ربیع‌خاتون اشترجان (تصویر ۳۳ ب) و محراب‌های داخلی و بیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت‌جام دیده می‌شود (تصاویر ۳۳ ج، د).



تصویر ۲۲: حاشیه ترکیبی از نقوش گیاهی و گره با تزیینات رویه‌سازی مشترک در آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۲۳: حاشیه ترکیبی از نقوش گیاهی و گره با تزیینات رویه‌سازی مشترک (الف): محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (ب): محراب امام‌زاده ربیع‌خاتون اشترجان (ج): محراب‌های داخلی و (د): بیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت‌جام (نگارندگان)

حاشیه باریکی از نوعی اسلیمی ساده، در ضلع شرقی آرامگاه میرزبیر سیرجان دیده می‌شود که مشابه نوارهای اسلیمی است که در فرورفتگی داخلی محراب امام‌زاده ربیع‌خاتون اشترجان و حاشیه داخلی قسمت بالای شاه‌نشین‌های مسجد کرمانی تربت‌جام، استفاده شده است (تصویر ۳۴).



تصویر ۲۴: نقش اسلیمی ساده در آرامگاه میرزبیر سیرجان، محراب امام‌زاده ربیع‌خاتون اشترجان، مسجد کرمانی تربت‌جام (نگارندگان)

در طرح اصلی، طاق‌نمای محراب میرزبیر (تصویر ۳۵)، همانند محراب‌های هنرمندان کرمانی، از اسلیمی دهان‌اژدری، که دارای تزیینات پرکاری مانند؛ هاشورها و انواع مختلف آژده‌کاری است، استفاده شده است (تصویر ۳۶ الف - ج).



تصویر ۳۵: کاربرد اسلیمی دهان‌اژدری در طرح اصلی طاق‌نمای آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



(الف) (ب) (ج) (د) (هـ) (و) (ز) (ح)

تصویر ۳۶: کاربرد اسلیمی دهان‌اژدری در طرح اصلی طاق‌نماهای محراب‌های هنرمندان کرمانی. (الف): طاق‌نمای محراب امام‌زاده ربیعیه-خاتون اشترجان، (ب - و): طاق‌نمای محراب طبقه اول مسجد کوچه‌میر نطنز. (ز): محراب داخلی و (ح): محراب بیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربیت‌جام (نگارندگان)

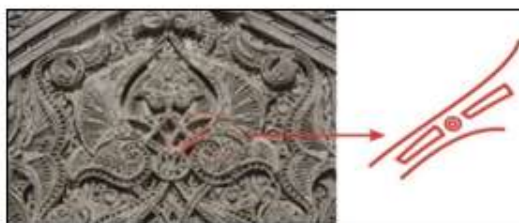
موجود در طاق‌نمای آرامگاه میرزبیر سیرجان (تصویر ۳۷)، همانند بندها و ساقه‌های طاق‌نما (تصویر ۳۸) و لچکی محراب امام‌زاده ربیعیه خاتون اشترجان (تصویر ۳۹) و (۷۰۸ هـ ق) و طاق‌نمای محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (تصویر ۴۰) شبکه‌بندی شده و با حلقه‌های کوچکی، این بندها و ساقه‌ها، از هم جدا شده‌اند.



تصویر ۳۷: ساقه‌ها و بندهای شبکه‌بندی شده و حلقه‌های جداکننده در طاق‌نمای محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۳۸: ساقه‌ها و بندهای شبکه‌بندی شده و حلقه‌های جداکننده در طاق‌نمای محراب امام‌زاده ربیعیه‌خاتون اشترجان (نگارندگان)



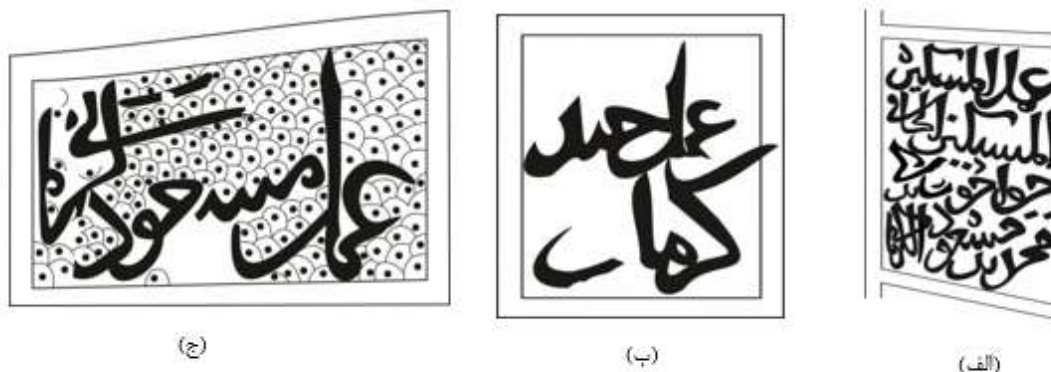
تصویر ۴۰: ساقه‌ها و بندهای شبکه‌بندی شده و حلقه‌های جداکننده در طاق‌نمای محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (نگارندگان)



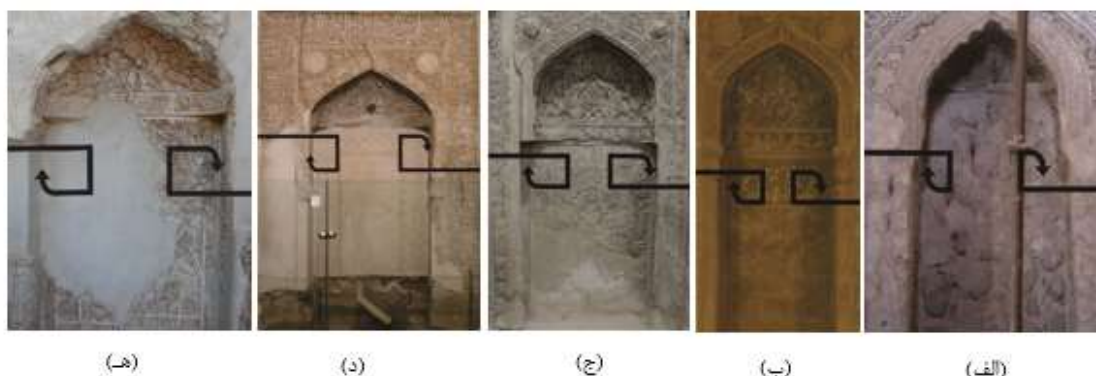
تصویر ۳۹: ساقه‌ها و بندهای شبکه‌بندی شده و حلقه‌های جداکننده در لچکی‌های محراب امام‌زاده ربیعیه خاتون اشترجان (نگارندگان)

۳-۴. مشابهت‌های کتیبه‌ای

قرار دادن جایگاهی ثابت برای ثبت کتیبه‌های حاوی نام هنرمند سازنده و تاریخ ساخت محراب، نیز یکی از نشانه‌های هنرمندان گچ‌بر کرمانی است (تصویر ۴۱ الف - ج) که این جایگاه بدون استثناء، در قسمت بالایی، فرورفتگی داخلی محراب قرار دارد (صالحی‌کاخکی، تقوی‌نژاد و راشدنیا، ۱۳۹۵: ۲۹). ویژگی‌ای که در محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان، نیز رویت می‌شود (تصویر ۴۲ الف - ه).

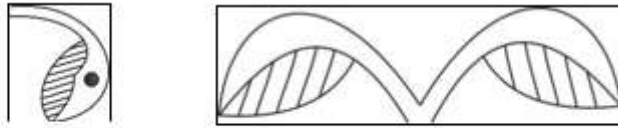


تصویر ۴۱: کتیبه‌های هنرمند سازنده محراب در (الف): محراب پیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت-جام، (ب): محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (ج): محراب امام‌زاده ربیعہ خاتون اشترجان (نگارندگان)

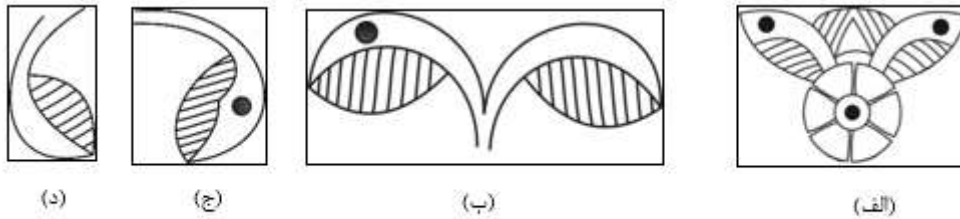


تصویر ۴۲: در نظر گرفتن فرورفتگی داخلی محراب برای ثبت کتیبه‌های هنرمند و تاریخ ساخت محراب. (الف): محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان، (ب): امام‌زاده ربیعہ خاتون اشترجان، (ج): محراب طبقه اول مسجد کوچه‌میر نطنز، (د): محراب داخلی، (ه): محراب پیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت‌جام (نگارندگان)

در زمینه کتیبه‌های محراب و همچنین کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان، برگ‌هایی موجود است (تصویر ۴۳) که با خطوط باریک موازی (هاشور) و حفره‌های کوچک توخالی مزین شده است. مشابه این برگ‌ها را، در کتیبه‌های محراب مسجد کوچه‌میر نطنز، کتیبه کمربندی و محراب‌های مسجد کرمانی تربت‌جام نیز می‌توان دید (تصویر ۴۴ الف - د).



تصویر ۴۳: نمونه برگ‌های موجود در کتیبه‌های محراب و کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)



تصویر ۴۴: (الف): برگ‌های موجود در کتیبه‌ی محراب مسجد کوچه‌میر نطنز؛ (ب = د): کتیبه کمربندی و محراب‌های مسجد کرمانی تربت‌جام (نگارندگان)

زمینه‌ی کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان (تصویر ۴۵)، مانند کتیبه کمربندی مسجد کرمانی تربت جام (تصویر ۴۶)، با گل و برگ‌های ختایی، برگ و برگچه‌ها و خطوط مارپیچ، تزیین شده است، به‌طوری که زمینه اصلی کتیبه، دیگر دیده نمی‌شود.

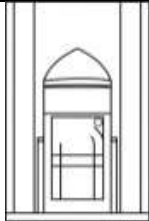
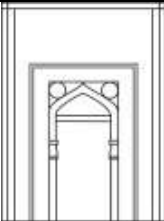
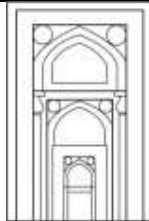
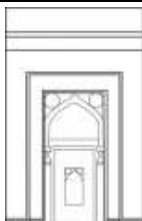
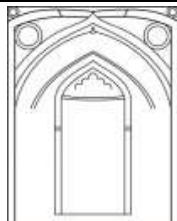
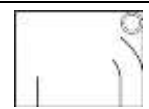
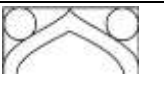
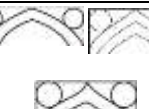
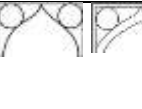
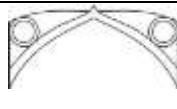
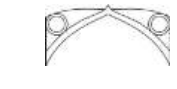


تصویر ۴۵: فشردگی و شلوغی کتیبه کمربندی مسجد کرمانی تربت‌جام (نگارندگان)

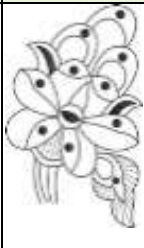


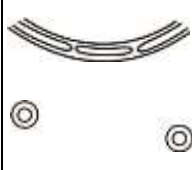
تصویر ۴۶: فشردگی و شلوغی کتیبه کمربندی آرامگاه میرزبیر سیرجان (نگارندگان)

جدول ۱: مطالعه تطبیقی ساختار محراب آرامگاه میرزبیر سیرجان با محراب‌های گچ‌بری هنرمندان کرمانی در قرن هشتم هـ ق

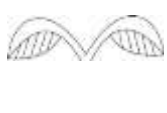
ویژگی‌های مشترک بین هنرمندان کرمانی	محراب بیرونی مسجد کرمانی تربت جام	محراب داخلی مسجد کرمانی تربت جام	محراب مسجد کوچه میر نطنز	محراب امامزاده ربیعہ خانون اشترجان	محراب آرامگاه میر- زبیر سیرجان	
داشتن فرم دایره در لچکی‌های محراب‌ها						ساختار
مماس بودن فرم دایره در تمام لچکی‌ها با دیواره محیطی لچکی						
تبعیت قوس‌های جداکننده دو لچکی آثار از یک فرم مشترک						

جدول ۲ مطالعه تطبیقی نقوش تزیینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان با تزیینات گچ‌بری هنرمندان کرمانی در قرن هشتم هـ ق

ویژگی‌های مشترک بین هنرمندان کرمانی	محراب بیرونی مسجد کرمانی تربت‌جام	محراب داخلی مسجد کرمانی تربت‌جام	محراب مسجد کوچه میر نطنز	محراب امام‌زاده ربیعہ خانون اشترجان	محراب آرامگاه میر- زبیر سیرجان	نقوش
گل‌های ختایی با تزیینات رویه‌سازی مشترک				—		
نقش ترکیبی گیاهی و گره با تزیینات رویه‌سازی مشترک						
کاربرد نوعی اسلیمی ساده			—			
کاربرد اسلیمی دهان‌اژدری در طرح اصلی طاق‌نماها						

ساقه‌ها و بند- های شبکه- بندی شده و حلقه‌های جداکنند	—	—				
--	---	---	---	--	---	--

جدول ۳: مطالعه تطبیقی کتیبه‌های گچ‌بری آرامگاه میربیر سیرجان با کتیبه‌های گچ‌بری هنرمندان کرمانی در قرن هشتم هـ ق

ویژگی‌های مشترک بین هنرمندان کرمانی	محراب بیرونی مسجد کرمانی تربت جام	محراب داخلی مسجد کرمانی تربت- جام	محراب مسجد کوچه میر نطنز	محراب امام‌زاده ربیعہ خانون اشترجان	محراب آرامگاه میر- زبیر سیرجان	نقوش کتیبه‌ها
جایگاهی ثابت برای ثبت کتیبه- های هنرمند و تاریخ ساخت محراب (فرورفتگی داخلی محراب)						
برگ‌های موجود در کتیبه‌ها با تزیینات رویه- سازی مشترک				—		
فشرده‌گی و شلوغی کتیبه- های کمربندی		—	—	—		

۵. نتیجه

وجود گچ‌بری‌های زیبا و پرکاری در آرامگاه میرزبیر سیرجان، این پرسش‌ها را، مطرح نمود که گچ‌بری‌های این بنا، دارای چه ویژگی‌های بصری است؟ آیا می‌توان گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر سیرجان را به هنرمندان کرمانی منسوب نمود و دلایل این انتساب چیست؟ در این مسیر، ابتدا به واریسی مطالعات انجام شده، پرداختیم، سپس به مطالعه میدانی اثر مورد مطالعه و آثار مشابه همچون؛ محراب امامزاده ربیع‌خاتون اشترجان (عمل مسعود کرمانی)، محراب مسجد کوچه‌میر نطنز (عمل حیدر کرمانی) و محراب‌ها و دیگر تزیینات گچ‌بری، مسجد کرمانی تربت‌جام (عمل خواجه بن زکی بن محمد بن مسعود کرمانی) و تهیه عکس از جزئیات آثار، مبادرت ورزیدیم. در ادامه کار، به طراحی و آنالیز؛ ساختار، نقوش و کتیبه‌های گچ‌بری‌های آرامگاه میرزبیر و سایر آثار مشابه، اقدام نمودیم و از طریق مطالعه تطبیقی آن‌ها با هم، توانستیم شواهد، ادله و مستندات مبنی بر انتساب تزیینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان، به هنرمندان کرمانی ارائه کنیم. لچکی محراب و طاق-نماهای این آرامگاه، از لحاظ ساختار، مشابه محراب‌های گچ‌بری مربوط به هنرمندان کرمانی است؛ تمام لچکی‌ها دارای فرم گرد و این فرم گرد با دیواره محیطی لچکی مماس است و هیچ نقشی را، شامل نمی‌شود، همچنین تبعیت قوس‌های جداکننده دو لچکی محراب آرامگاه، از یک فرم مشترک، به‌طوری‌که؛ تیزه‌ی قوس طاق‌نما و خط بالایی کادر محراب، با همدیگر مماس و فاقد نقش هستند. از لحاظ نقوش نیز مشابهت‌های بسیاری مانند گل‌های ختایی، نقشی مشترک که ترکیبی از نقوش گیاهی و گره است، با تزیینات رویه‌سازی مشترکی همچون خطوط باریک موازی (هاشور) و حفره‌های کوچک توخالی، نوعی اسلیمی ساده و ... و نیز نقاط اشتراکی در کتیبه‌ها مانند؛ جایگاهی ثابت برای ثبت کتیبه‌های هنرمند و تاریخ ساخت محراب، برگ-های موجود در زمینه کتیبه‌ها با تزیینات رویه‌سازی مشترک و است. با توجه به مطالعات صورت گرفته، به استناد وجود مشترکات فراوان در نمونه‌های مورد بررسی با تزیینات گچ‌بری آرامگاه میرزبیر سیرجان می‌توان گچ‌بری‌های این بنا را، به خانواده کرمانی و به احتمال زیاد، از خانواده «مسعود کرمانی»، سازنده محراب امامزاده ربیع‌خاتون اشترجان (۷۰۸ هـ. ق) و جدّ سازنده محراب‌های داخلی و بیرونی (صحن) مسجد کرمانی تربت‌جام، نسبت داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. تویی‌های گچی این بنا از نوع آجرنما هستند، گچ‌بری‌های آجرنما، بر اندود گچ ساده کار می‌شوند و نقوش آن‌ها مشابه الگوهایی است که در آجرکاری مرسوم بوده است. از جمله این نوع تزیینات، شبیه سازی تویی‌های ته آجری است که به صورت کم برجسته‌نما، اجرا می‌گردد (اصلانی ۱۳۹۱، ۱۵۳-۱۵۷).
۲. این کتیبه، فقط شامل قسمت اول «آیه‌الکرسی» (آیه ۲۵۴ سوره بقره) است.
۳. فرم گرد در نمونه‌هایی همچون لچکی‌های محراب مسجد جامع بسطام (حاجی قاسمی ۱۳۸۹، ج. ۱: ۱۹۱)، محراب اتاق خانقاه بایزید بسطامی (همان، ۱۹۷)، طاق‌نمای امامزاده شاه احمد بن قاسم قم (رحمتی ۱۳۹۱، ۸۵) و ... مشاهده می‌شود ولی در این آثار، فرم گرد با خط محیطی لچکی مماس نیست. یا در بعضی موارد مانند؛ محراب مسجد جامع ابرقو (دانش‌یزدی ۱۳۸۷، ۱۲)، به دلیل آسیب دیدن بخش بالایی لچکی، این ویژگی، کاملاً قابل تشخیص نیست. این ویژگی (مماس بودن فرم گرد با دیواره محیطی لچکی)، در بین آثار هنرمندان گچ‌بر کرمانی مشترک است یعنی این‌که در تمام آثار به جای مانده از آن‌ها دیده می‌شود چنان‌که در لچکی تمامی محراب‌ها، طاق‌نماهای موجود در محراب‌ها و همچنین لوح‌های کوچک گچی آن‌ها، قابل مشاهده است. ویژگی که در این بازه

زمانی بسیار کم دیده می‌شود. به عنوان مثال «استاد علی بن محمد بن محمد بن ابو شجاع بنا» هنرمند گچ‌بری که امضای وی در چهار بقعه مربوط به نیمه دوم قرن هشتم هـ ق در قم موجود است؛ مقبره خواجه اصیل‌الدین، امام‌زاده خدیجه خاتون، امام‌زاده سید سر بخش یا امام‌زاده اسماعیل و امام‌زاده شاه احمد بن قاسم. در تمام لچکی‌های طاق‌نماهای این آثار فرم گرد با خط محیطی لچکی مماس نیست ولی در برخی نمونه‌ها همانند مقبره خواجه اصیل‌الدین در بعضی از طاق‌نماهای آن این فرم گرد با خط محیطی لچکی مماس است که کار این هنرمند در این زمینه دارای اشتراک نیست (راشدنیا، ۱۳۹۳: ۹۴). در حالی که این ویژگی در تمامی محراب‌ها و لوح‌های کوچک گچی، هنرمندان کرمانی مشاهده می‌شود (همان، ۱۰۴). مواردی که دارای چنین ویژگی باشند در این دوره بسیار کم هستند و نمونه‌های آن مانند بعضی از طاق‌نماهای درون گنبد جنوبی خواجه اصیل‌الدین قم (فیض، ۱۳۵۰: ۴۲۲)، امام‌زاده علی بن جعفر قم (حاجی قاسمی ۱۳۸۹، ج. ۱۲: ۱۹۴) و محراب ایلخانی مسجد جامع ساوه (سجادی ۱۳۷۵، ۲۵۶) و شاید نمونه‌های دیگر که این تعداد در مقایسه با محراب‌های گچ‌بری قرن هشتم هـ ق بسیار ناچیز است.

تشکر و قدردانی

در این فرصت لازم است تا از همکاری جناب آقای نورمندی‌پور دهیار روستای شریف‌آباد سیرجان و همیاری ارزشمند سرکار خانم کریمی و جناب آقای علی راشدینیا، قدردانی شود.

منابع

- اصلانی، حسام، (۱۳۹۱)، *فن‌شناسی آرایه‌های گچی در معماری ایران دوران اسلامی*، رساله دکتری رشته مرمت، استاد راهنما احمد صالحی‌کاخی و محمد امین امامی، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، (منتشر نشده).
- بناهای تاریخی در پناه قانون، (۱۳۷۶)، «بناهای تاریخی در پناه قانون»، اثر، ش ۲۸، ۱۹۳-۲۰۷.
- راهنمای سفر گردشگران، (۱۳۸۷)، *راهنمای سفر گردشگران*، چاپ اول، کرمان، معاونت گردشگری سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمان.
- حاتمی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، «بررسی تحلیلی باستان‌شناسی سیرجان قدیم از اوایل اسلام تا دوره تیموری»، پایان‌نامه کارشناسی-ارشد رشته باستان‌شناسی، استاد راهنما سوسن بیانی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، (منتشر نشده).
- _____، (۱۳۷۴)، «بنای میرزبیر سیرجان، شاهکاری گمنام»، در: مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ج سوم، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- حاجی قاسمی، کامبیز، (۱۳۸۹)، *گنج‌نامه فرهنگ آثار معماری اسلامی ایران*، جلد‌های یازدهم و دوازدهم، چاپ اول، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، مرکز اسناد و تحقیقات، روزه.
- دانش‌یزدی، فاطمه، (۱۳۸۷)، *کتیبه‌های اسلامی شهر یزد*، چاپ اول، یزد، سبحان نور.
- راشدنیا، زهرا، (۱۳۹۳)، «مطالعه ویژگی‌های تزئینی آثار گچ‌بری هنرمندان کرمانی و پراکندگی آن در قرن هشتم هـ ق»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته باستان‌شناسی، استاد راهنما احمد صالحی‌کاخی، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، (منتشر نشده).
- رجبی، راحله، (۱۳۹۱)، «بنای میرزبیر، گمشده‌ای در غبار فراموشی»، جام جم (ویژه نامه)، ۱۶ خرداد ۱۳۹۱.
- رحمتی، محمدحسین، (۱۳۹۱)، *آرایه‌های گچی در آثار تاریخی قم*، چاپ اول، قم، کیمیا نگار.
- زنده‌دل، حسن و دیگران، (۱۳۷۷)، *مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی (استان کرمان)*، جلد ۱۸، چاپ اول، تهران، ایرانگردان.
- سجادی، علی، (۱۳۷۵)، *سیر تحول محراب در معماری اسلامی ایران از آغاز تا حمله مغول*، ج اول، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- صالحی‌کاخی، احمد، بهاره تقوی‌نژاد، و زهرا راشدینیا، (۱۳۹۵)، «مطالعه ویژگی‌های تزئینی آثار گچ‌بری هنرمندان کرمانی در دوره ایلخانی تا ابتدای دوره تیموری»، نگره، دوره ۱۱، ش ۳۷، صص ۱۸-۳۱.

عقابی، محمد مهدی، (۱۳۷۶)، *دایره‌المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی* / ۲ (بناهای آرامگاه‌های)، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

کشاوری، محسن، (۱۳۸۹)، «خانواده کرمانی، استادکاران گچ‌بر دوره ایلخانی»، در: چکیده مقالات همایش ملی فرهنگ اسلام و ایران «کرمان شناخت» به اهتمام حسین حسینی، چاپ اول، کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان (پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران).

ورجوند، پرویز، (۱۳۵۱)، «قلعه سنگ سیرجان و آتشدان سنگی آن». *بررسیهای تاریخی*، دوره ۳، ش ۷، صص ۱۰۳-۱۳۲.

هویت شناسی نقش نمادین پیکره درون ماه براساس نمونه‌های هخامنشی و نقش قیزقاپان

ایرج رضائی*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

بهمن فیروزمندی

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

نقش پیکره درون ماه یکی از اسرارآمیزترین نقوش نمادین ایران باستان است که تاکنون بسیاری از پژوهشگران درباره هویت شناسی و خاستگاه آن اظهارنظر کرده‌اند. بااین حال هیچ‌گاه مدارک موجود، برای دستیابی به یک نتیجه‌گیری نهایی و قطعی کافی نبوده است. برخی از پژوهشگران پیشینه نقش پیکره درون ماه را به پیش از دوره هخامنشی رسانده و بر این باورند که هنر آشور نو خاستگاه این نقش بوده است. از طرفی این احتمال نیز وجود دارد که نقش پیکره درون ماه یک نقش‌مایه ابداعی کاملاً ایرانی (ماد یا هخامنشی) باشد. به علاوه تاکنون گزینه‌های متنوع و متفاوتی چون اهورامزدا، خدای ماه، میترا، خورنه شاهی، شاه مُرده یا زنده و ... برای هویت نقش پیکره درون ماه پیشنهاد شده است. نوشتار پیش رو ضمن بررسی پیشینه نقش پیکره درون ماه و تجزیه و تحلیل آراء پژوهشگران پیشین درباره هویت آن، به این نتیجه منتهی شده است که در میان گزینه‌های متعدد پیشنهادی برای هویت نقش مذکور، دو گزینه بسیار محتمل وجود دارد؛ ۱. شاه ۲. خدایی غیر از اهورامزدا. در حالت اول محتمل‌ترین گزینه شاه مُرده یا متوفی و در حالت دوم محتمل‌ترین خدای پیشنهادی، میترا خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: پیکره درون ماه، هخامنشی، قیزقاپان، شاه مُرده، میترا

۱. مقدمه

در منابع مختلف، برای اشاره به نقش پیکره درون ماه، عمدتاً اصطلاح «*Encircled male bust*»، یا به اختصار «*Encircled bust*» به کار رفته (Moorey 1978: 146; Root 1999: 174)، که به معنی «بالاتنه مذکر درون دایره» یا به اختصار «نیم‌پیکره درون دایره» است. گاهی نیز پژوهشگران از اصطلاحات مشابه دیگری چون «*The half figure in the disk*» (نیم پیکره درون قرص)، «*Figure in Celestial Disk*» (پیکره درون قرص نجومی)، «*Wingless disk*» (قرص بدون بال) و «*Half figure within a ring*» (نیم پیکره درون یک حلقه) برای اشاره به نقش مذکور استفاده کرده‌اند (Dalton 1964: 107; Dusingberre 2008: 90&96). در منابع فارسی، اصطلاح یکسان و فراگیری برای این نقش وجود ندارد. به دلایلی که گفته خواهد شد، ماهیت دایره پیرامونی این نقش، تحت عنوان «ماه نو» برای نگارنده مسلم و قطعی است. بنابراین در این نوشتار برای اشاره به نقش میانی قیزقاپان و نقوش مشابه هخامنشی، ترجیحاً از اصطلاح «پیکره درون قرص ماه» یا به اختصار «پیکره درون ماه» استفاده شده است.

نقش پیکره درون ماه را می‌توان در کنار قرص بالدار و نقش پیکره بالدار (قرص انسان بالدار) یکی از پر رمز و رازترین نقوش نمادین دوره هخامنشی به شمار آورد. در خلأ ناشی از یک مطالعه تخصصی و فراگیر توسط پژوهشگران ایرانی، تاکنون بسیاری از باستان‌شناسان و پژوهشگران نام‌آشنای غربی چون هرتسفلد، اشمیت، گیرشمن، کنتور، موری، روت و دیگران، کم و بیش درباره این نقش به اظهار نظر پرداخته‌اند. با این حال درباره بسیاری از موضوعات مرتبط با این نقش از جمله بحث هویت‌شناسی آن، آراء پیشنهادی بسیار متفاوت و گاهی کاملاً متضاد بوده است. برای این پژوهش تعداد بیش از ۲۰ نمونه نقش پیکره درون ماه، شامل نقوش روی اشیاء تزیینی و مهرهای استوانه‌ای هخامنشی، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. فرض ما بر آن است که کاربرد نماد مذکور فقط منحصر و محدود به هنر دوره هخامنشی نبوده و احتمالاً مدتی پیش یا پس از این دوره نیز رایج بوده است. برخی از پرسش‌هایی که این پژوهش در پی پاسخگویی بدان‌هاست عبارت‌اند از:

- خاستگاه نقش پیکره درون ماه کجاست و این نقش چه مسیری را از ظهور تا زوال پیموده است؟
- آیا می‌توان نقش مذکور را با اطمینان یک نماد آیینی و مذهبی تلقی کرد؟
- محتمل‌ترین گزینه یا گزینه‌های موجود درباره هویت نقش مذکور کدام است؟

۲. اشکال مختلف نقش ماه و اهمیت مذهبی آن در هنر دوران تاریخی بین‌النهرین و ایران

برای بازشناسی هویت نقش پیکره درون ماه، کلیدی‌ترین عنصر، خود «ماه» است که از دیرباز در میان ملل و اقوام گوناگون دارای اهمیت مذهبی و نمادین بوده است. هلال ماه حداقل از دوره بابل قدیم، نماد خدای ماه، سین (نانا-سوئن)، بوده (Black and Green 1992: 54) و در هنر اورارتوها هم نقش ماه نماد خدای شلاردی بوده است (پیوتروفسکی، ۱۳۸۳: ۳۱۱). همچنین پادشاهان یا حاکمان محلی ایلام از خدایی به نام ناپیر با عنوان

درخشنده نام برده‌اند (صراف، ۱۳۸۴: ۴۴) که به عقیده هینتس همان خدای ماه ایلامی‌ها بوده است (هینتس، ۱۳۸۳: ۵۵). از دوره بابل قدیم به بعد، به‌ویژه از زمان کاسی‌ها، نقش هلال ماه، اغلب در میان یک دایره ترسیم شده که به نظر می‌رسد ترکیبی از هلال ماه و قرص خورشید به نشانه یک «گرفت» (خسوف یا کسوف) باشد (Black and Green 1992: 54)، (تصویر ۴). نقش مذکور (ترکیب هلال و قرص ماه) بر روی تعداد قابل توجهی از سنگ یادمان‌های آشوری به همین صورت حجاری شده است (Kantor 1957: 16). نقش هلال درون قرص را نمایانگر ماه در همه فازهای آن و نماد خدای ماه، سین، دانسته‌اند (Moorey 1978: 146). خدای سین بعدها، در زمان حکومت نبونید، هنوز در اور اهمیت داشت و حتی کوروش کبیر به این خدا ادای احترام کرد (Ibid: 147).

از حدود سده هشتم پ.م. بر روی مهرهای استوانه‌ای و مسطح بین‌النهرین گاهی بالاتنه یک خدا با تاج شاخ‌دار بر روی هلال ماه ظاهر می‌شود (Moorey 1978: 147) که به نظر گوردون این نقش در هنر آشور نماد خدای آشور بوده است (Gordon 1939: 31). نقش پیکره درون قرص، یک گونه کاملاً بدیع و ابتکاری است که شاید بتوان قدیمی‌ترین پیش نمونه‌های بسیار نادر آن را در هنر حجاری آشورنو، در سنگ‌نگاره بزرگ باویان در شمال عراق یافت (تصویر ۳). علاوه بر نقش باویان، در یک نقاشی ناقص از خورس آباد نیز که خود بر اساس نقش باویان بازسازی شده، نقش پیکره درون قرص، در دست خدایی دیده می‌شود (see Loud and Altman 1938: pl.89). باتوجه به آن که در هر دو نمونه آشوری یادشده، بخش تحتانی قرص، به شکل یک هلال ضخیم نشده، بنابراین نمی‌توان مطمئن بود که نمونه‌های مذکور به‌راستی نقش پیکره درون ماه را نشان می‌دهد.



تصاویر ۱-۳: نقش ترکیبی تمثال انسانی و هلال ماه در هنر آشور نو یا بابل نو: تصویر ۱ (راست): اثر یک مهر مسطح متعلق به اواخر دوره آشور نو یا بابل نو (۵۳۸-۶۱۲ پ.م.) (Kantor 1957: fig.11b)، تصویر ۲ (وسط): اثر مهر استوانه‌ای از گالری والترز، دوره آشور یا بابل نو (Gordon 1939: n.105)، تصویر ۳ (چپ): بخشی از طرح نقش برجسته باویان در شمال عراق که نقش پیکره درون قرص را در دست خدایان نشان می‌دهد (<http://digitalcollections.nypl.org>).

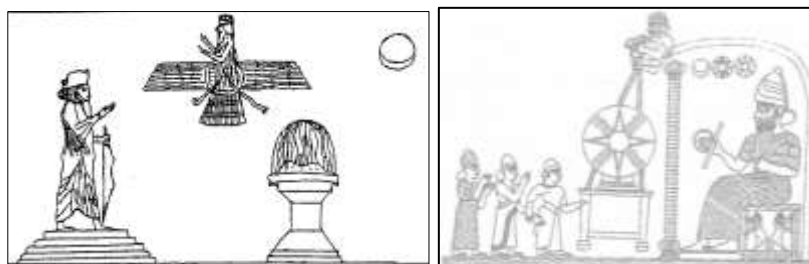
۲-۱. بررسی نماد پیکره درون ماه در مذهب و هنر دوره ماد

درباره اهمیت ماه و اشکال نمادین آن در مذهب و هنر مادها اطلاعات چندانی در دست نیست. تجزیه و تحلیل مدارک باستان‌شناختی نشان می‌دهد که هنر مادها علاوه بر دارا بودن برخی عناصر هنری صحراگردان شمالی، تحت تأثیر عناصر اورارتویی و بین‌النهرینی بوده و با آن‌ها ترکیب شده است، هرچند هنر مذکور در

نهایت نه بین‌النهرینی است، نه اورارتویی (Razmjou 2005: 295). بسیار محتمل است که در بین مادها نیز، همچون همسایگان آن‌ها (آشوری‌ها، اورارتوها و بابلی‌ها)، ماه اهمیت مذهبی قابل توجهی داشته است. با این حال تاکنون از دوره ماد هیچ نمونه‌ای از نقش پیکره درون ماه به دست نیامده است. نمونه بحث‌انگیز قیزقاپان، یعنی تنها موردی که زمانی تصور می‌شد متعلق به دوره ماد باشد، به احتمال بیشتر مربوط به دوره پس از مادها است (Kantor 1957: 17 ; Stronach 1966: 221 ; Von Gall 1988). درواقع نمونه‌های متعدد نقش پیکره درون ماه را فقط در بین آثار پرتعداد دوره هخامنشی یا منسوب به این دوره می‌توان یافت.

۲-۲. بررسی نماد پیکره درون ماه در مذهب و هنر دوره هخامنشی

به گفته کنتور، نماد پیکره درون ماه یکی از چهار نماد نزدیک به هم در هنر هخامنشی است. سه نماد دیگر عبارت‌اند از قرص بالداری، پیکره بالداری (قرص انسان بالداری) و پیکره چهاربال (Kantor 1957: 15). برخلاف دوره ماد، آثار مختلف و متعددی از دوره هخامنشی وجود دارد که اشکال مختلفی از نماد ماه بر آن‌ها نقش شده است. نخستین و رایج‌ترین شکل نمایش ماه در هنر هخامنشی، نقش ساده هلال ماه است که به‌ویژه بر روی مهرهایی که دارای نقش پهلوان هستند، ظاهر می‌شود (Root 1999: 174). فرم دیگر، نقش هلال درون قرص بدون پیکره است که پیش از آن در بین‌النهرین رایج بوده و نمونه هخامنشی آن بر روی سردر آرامگاه‌های سلطنتی نقش رستم و تخت جمشید، در قسمت سمت راست بالای آتشدان، پشت سر پیکره بالداری دیده می‌شود (تصویر ۵). به گفته اشمیت، نقش قرص ماه بر روی آرامگاه‌های هخامنشی، از لحاظ شکل با نماد آشوری سین، خدای ماه، قابل مقایسه است که خود از نقش هلال و قرص مصری اقتباس شده است (Schmidt 1970: 85).



تصویر ۴ (راست): نقش هلال درون قرص در کنار دو نماد ستاره و خورشید، نقش برجسته ایل ایدین شاه بابل (حدود ۸۷۰ پ.م).
تصویر ۵ (چپ): همان نقش بر روی آرامگاه داریوش اول (West 2002: 52).

سگال، قرصی را که بخش پایین آن به صورت هلال ماه ضخیم شده، هم نماد خورشید و هم نماد ماه با پیش نمونه بین‌النهرینی دانسته و معتقد است که ایرانیان تحت تأثیر یک خدای ماه تلفیقی مربوط به یک آیین نوبابی قرار داشته‌اند (Segal 1956: 75). هرتسفلد نقش روی آرامگاه‌های هخامنشی را نماد ماه نو دانسته که به شکل هلال روشن بر لبه قرص تیره دیده می‌شود (Herzfeld 1941: 263). اشمیت هم در تفسیر مشابهی معتقد است که نقش هلال درون دایره، ممکن است نشانگر هلال ماه پیش از رسیدن به نخستین ربع

خود باشد که در آن بقایای قرص ماه اندکی قابل‌رؤیت است (Schmidt 1970: 85). به گفته بویس این نقش، ماه نو را در شامگاه همراه با بقیه سطح ماه که با نور ضعیف انعکاس یافته خورشید پدیدار است، نشان می‌دهد (بویس، ۱۳۷۵: ۱۶۴). به عقیده موری، طرح ساده هلال درون یک قرص نمایانگر ماه در همه فازهای آن است (Moorey 1978: 146). بلک و گرین هم معتقدند که نقش مذکور حالت «گرفت» (ماه‌گرفتگی یا خورشید گرفتگی) را تداعی می‌کند (Black and Green 1992: 54).

سومین شکل نمایش ماه در هنر هخامنشی، ترکیب آن با یک تمثال انسانی است که گاهی همچون نمونه‌های آشوری خدایی را نشان می‌دهد که درون هلال ماه ایستاده (تصویر ۷)، یا چنان‌که در مهر آریارمنه دیده می‌شود، نیم‌تنه انسانی با هلال بالدار ترکیب شده (تصویر ۶) و گاهی هم به صورت «پیکره درون قرص ماه» بر روی برخی آثار هنری به‌ویژه مهرهای هخامنشی ظاهر می‌شود. چنانکه خواهیم گفت، اگرچه درباره خدا بودن پیکره بالدار که حامل هلال ماه است، با اطمینان بیشتری می‌توان سخن گفت، اما درباره خدا بودن پیکره درون ماه چنین اطمینانی وجود ندارد. به گفته موری، نقش پیکره درون ماه که جامه شاهانه به تن دارد، یکی از نخستین نمادهای سبک درباری هخامنشی است که بر روی مهرها و جواهرات این دوره ظاهر می‌شود. اگرچه شکل دقیق دایره به‌ویژه بر روی مهرها همیشه رعایت نشده، اما لبه پایینی دایره معمولاً به شکل یک هلال ضخیم شده است (Moorey 1978: 146).



تصاویر ۸-۶: نقش ترکیبی تمثال انسانی و هلال ماه در هنر هخامنشی؛ تصویر ۶ (راست): مهر آریارمنه، موزه سلطنتی اونتاریو (Garrison and Dion 1999: fig.2). تصویر ۷ (وسط): طرح اثر مهری از تخت جمشید (Garrison and Ritner 2010: figs.25). تصویر ۸ (چپ): مهر استوانه‌ای VA 3022، موزه برلین (Von Gall 1988: Abb.7a).

در هنر هخامنشی، به‌ویژه بر روی مهرها، نقش مایه پیکره درون ماه اغلب در کنار قرص بالدار ظاهر می‌شود (تصاویر ۲۷-۱۵)، هرچند که گاهی نیز نقش مذکور، به‌ویژه بر روی اشیاء تزیینی این دوره، به‌صورت منفرد دیده می‌شود (تصاویر ۱۴-۹). موضوع برخی از مهرهای حامل نقش مذکور، به درگیری و نزاع اختصاص دارد که در این حالت اغلب شیرهای بالدار و گاهی نیز سربازان یونانی، در حکم دشمن شاه و همراهان او (شامل نقش پیکره درون ماه و قرص بالدار) ظاهر می‌شوند (تصاویر ۲۷-۲۳). در صحنه‌ها، به‌طور معمول نقش پیکره درون ماه تحت حفاظت موجودات واقعی و ترکیبی چون اسب، گاو و اسفینکس قرار دارد که به‌صورت قرینه در دو طرف نقش مایه مذکور قرار گرفته‌اند (تصاویر ۲۶-۱۵).



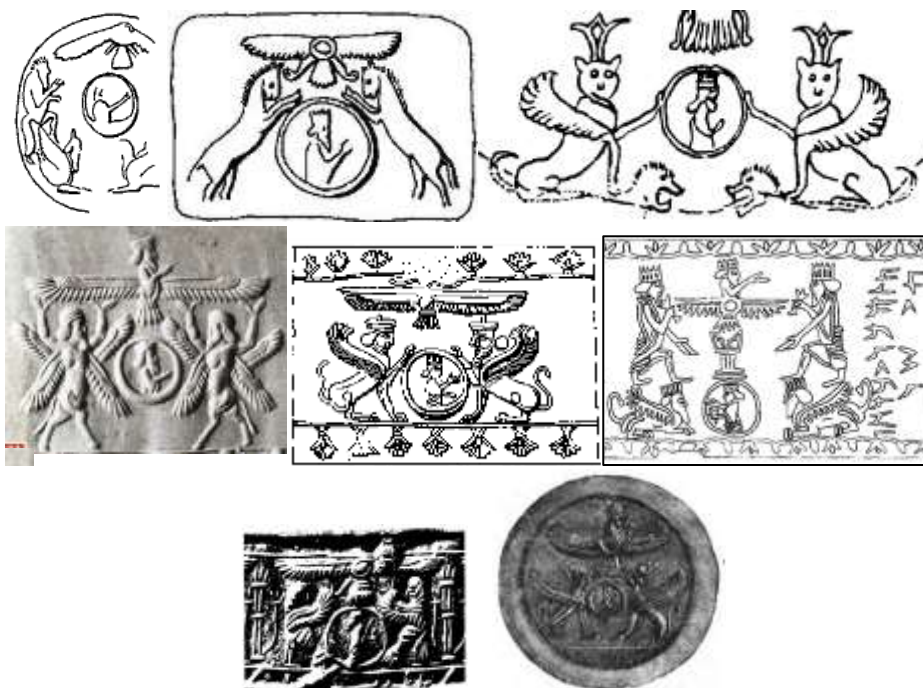
تصاویر ۹-۱۴: نقش پیکره درون ماه به صورت منفرد (بدون همراهی قرص بالدار) بر روی اشیاء تزئینی دوره هخامنشی؛ تصویر ۹ (بالا، راست): آویز از گنجینه ویدال (Kantor 1957: fig.10c). تصویر ۱۰ (بالا، وسط): قطعه‌ای طلایی که در اصل بر پارچه نصب می‌شده است (گیرشمن ۱۳۴۶: شکل ۵۵۵)، تصویر ۱۱ (بالا، چپ): طرح روی یک مهر استوانه‌ای از موزه آشمولین (Moorey 1978: 149, fig.4). تصویر ۱۲ (پایین، راست): گوشواره طلایی موزه بوستون، تصویر ۱۳ (پایین، وسط): گوشواره مشابه در موزه متروپولیتن (www.metmuseum.org)، تصویر ۱۴ (پایین، چپ): طرحی از گوشواره مکشوفه از شوش در موزه شیکاگو (Kantor 1957: fig.10a).

۲-۳. بررسی نماد پیکره درون ماه در مذهب و هنر دوره فراهخامنشی

نقش هلال ماه بر روی آثار هنری پس از دوره هخامنشی (سلوکی و اشکانی)، همچنین در هنر ساسانی به‌ویژه در ترکیب تاج شاهان این سلسله (ساسانی) یک عنصر نمادین مهم تلقی می‌شود. با این حال تاکنون هیچ نمونه‌ای از نقش پیکره درون ماه با گاهنگاری قطعی از دوره فراهخامنشی شناسایی نشده است. بنابراین می‌توان گفت که تقریباً تمام نمونه‌های موجود از نقش پیکره درون ماه مربوط به دوره هخامنشی است.

۳. هویت شناسی نقش پیکره درون ماه

درباره هویت نقش پیکره درون ماه بسیار بحث شده است. با این حال هنوز مدارک برای دستیابی به یک نتیجه‌گیری قطعی کافی نیست. به گفته موری این مشکل بدان سبب است که نمی‌توان برای دو پرسش پاسخ روشن و قانع‌کننده‌ای یافت؛ اینکه آیا نقش مذکور نمایانگر یک خدا بوده که در این صورت باید پرسید کدام خدا؟ و یا این نقش نمایانگر پادشاه حاضر یا یک شاه-پهلوان جاودانی است؟ (Moorey 1978: 147). به علاوه مشخص نیست که چرا نماد ماه نزد ایرانیان باستان اهمیت فراوان داشته است (بویس، ۱۳۷۵: ۱۶۵). در ادامه همه احتمالات مطرح شده درباره هویت نقش پیکره درون ماه را بررسی خواهیم کرد.



تصاویر ۲۲-۱۵: نمایش نقش «پیکره درون ماه» در هنر هخامنشی، در موقعیتی پایین‌تر از قرص بالدار خورشید و تحت حفاظت موجودات ترکیبی گوناگون؛ تصویر ۱۵ (بالا، راست): اثر مهر از آرشیو مورشو، نیپور، موزه استانبول (Abdi 1999: fig.3.9)، تصویر ۱۶ (بالا، وسط): اثر مهر از آرشیو مورشو مربوط به زمان اردشیر اول و داریوش دوم (Zettler 1979: fig.10)، تصویر ۱۷ (بالا، چپ): نقش روی لوح گلی مکشوفه از بابل مربوط به ۵۱۲ پ.م. (Mitchell and Searight 2008: n.404c)، تصویر ۱۸ (ردیف میانی، راست): طرحی از مهر شماره ۱۰۰ گوردیون در آسیای صغیر (finn 2011: n.14)، تصویر ۱۹ (ردیف میانی، وسط): اثر مهر از مجموعه نیوول (Kantor 1957: fig.10b)، تصویر ۲۰ (ردیف میانی، چپ): مهر استوانه‌ای ANE 89852، موزه بریتانیا (Curtis & Tallis 2005: n.203)، تصویر ۲۱ (پایین، راست): نقش درون یک بشقاب، موزه لوور (Perrot and Chipiez 1890: fig 503)، تصویر ۲۲ (پایین، چپ): اثر مهر استوانه‌ای (Jamzadeh 1982: PL.1).

۳-۱. نظریه‌های که نقش پیکره درون ماه را خدا می‌دانند

نظریه خدا انگاری نقش پیکره درون ماه، نقطه مقابل نظریه‌ای است که نقش مذکور را انسان (شاه یا شاه - پهلوان) تلقی می‌کند. اشمیت معتقد است که نقش پیکره درون دایره بر روی مهرهای هخامنشی، متعلق به خداست و با نماد قرص ماندی که لبه پایین آن ضخیم بوده و بر سردر مقابر نقش رستم و تخت جمشید در کنار نقش اهورامزدا جاری شده، ارتباط دارد (Schmidt 1957: 8). به گفته کنتور، هرچند که نه پوشش این نقش و نه حالت آن نشانه اختصاصی برای شخصیت خدایی یا سلطنتی وی نیست، اما قرار گرفتن یک تمثال انسانی درون دایره‌ای که معمولاً پایین آن به شکل هلال ضخیم شده، نشان می‌دهد که این موتیف، یک نماد خدایی بوده است (Kantor 1957: 15). موری با طرح یک استدلال، معتقد است که نقش پیکره درون ماه بدان سبب متعلق به یک خداست که گاهی توسط خود شاه یا شاه پهلوان مورد پرستش قرار می‌گیرد (Moorey 1978: 147). روت نیز با استناد به مهر فریبورگ که یک پیکره چهاربال را بر فراز نقش پیکره درون

دایره نشان می‌دهد (تصویر ۳۴)، معتقد است که در مهر فریبورگ نقش پیکره درون دایره مطمئناً نمایانگر یک موجود غیرمادی است؛ زیرا این نقش در مقام مقایسه جایگزین نقش «چرخ» در مهر پاسارگاد (تصویر ۳۵) شده است (Root 1999: 175). تصور می‌شود که چرخ در نقش سنتی خود در خاور نزدیک همچون یک نماد خورشیدی بوده یا در مفهوم پرتکلف ایرانی و ثانویه آن در حکم چرخ گردون ظاهر شده که کل کائنات را در برمی‌گیرد (Moorey 1978: 148). پژوهشگرانی که فرضیه اول مبنی بر خدا بودن نقش پیکره درون ماه را پذیرفته‌اند، برای شق دوم فرضیه مذکور که این نقش نماد کدام خدا است، گزینه‌های مختلفی چون اهورامزدا، خدای ماه و میترا پیشنهاد کرده‌اند. در اینجا احتمال هریک از گزینه‌های مذکور را مورد بررسی قرار می‌دهیم.



تصاویر ۲۷-۲۳: نقش پیکره درون ماه در یک صحنه نزاع و درگیری و در موقعیتی پایین‌تر از قرص بالدار بر روی مهرهای هخامنشی؛ تصویر ۲۳ (بالا، راست): اثر مهر WAGC24 از گالری هنر والترز (Gordon 1939: n.107)، تصویر ۲۴ (بالا، چپ): اثر مهر از مجموعه نیری، تصویر ۲۵ (پایین، راست): مهر استوانه‌ای ANE 89422 موزه بریتانیا؛ (Curtis & Tallis 2005: n.202)، تصویر ۲۶ (پایین، وسط): طرحی از مهر DS14 مکشوفه از داسکیلون (Maras 2009: fig.5.4)، تصویر ۲۷ (پایین، چپ): مهر استوانه‌ای از گنجینه جیحون، موزه بریتانیا (Moorey 1978: fig.7).

۳-۱-۱. نظریه‌ای که نقش پیکره درون ماه را اهورامزدا می‌داند

بیشتر پژوهشگران نقش پیکره درون ماه را اهورامزدا می‌دانند (Garrison and Dion 1999: 9). اشمیت برای اشاره به نقش مذکور بر روی مهرهای تخت جمشید، از اصطلاح «اهورامزدای درون دایره» (Encircled Ahuramazda) استفاده کرده است (Schmidt 1957: 24). به عقیده گیرشمن، نقش پیکره درون ماه، که نمونه آن در یک قطعه طلایی هخامنشی دیده می‌شود (تصویر ۱۰)، نمایانگر اهورامزدا خدای بزرگ ایرانیان است که در عین حال با نماینده وی بر روی زمین، یعنی شاهنشاه، ارتباط دارد (گیرشمن، ۱۳۴۶: ۲۶۴). گوردون و زتلر هم نقش پیکره درون قرص ماه را در هنر هخامنشی نماد اهورامزدا دانسته‌اند (Gordon 1939: 32; Zettler 1979: 264). موری درباره هویت این نقش در هنر هخامنشی معتقد است، وقتی که پیکره درون دایره همانند صحنه روی مهر آشمولین به صورت تنها ظاهر می‌شود یا همانند نقش روی آرامگاه قیزقاپان در یک

موقعیت اصلی بر روی آتشدانی ظاهر می‌شود، در آن صورت نمایانگر خدای بزرگ (اهورامزدا) است، هرچند که در اینجا به شکل ماه ظاهر شده است، نه خورشید (Moorey 1978: 148).

به نظر کنتور باتوجه به قابلیت جایگزینی سه نقش قرص بالدار، پیکره بالدار و پیکره درون ماه، محتمل‌تر به نظر می‌رسد که این نقوش همگی به خدای بزرگ، اهورامزدا، ارتباط داشته باشند. وی معتقد است که این سه نقش در مفهوم تفاوتی با همدیگر ندارند، بلکه فقط در شکل ظاهری خود متفاوت‌اند و به همین دلیل می‌توانستند در ترکیب‌ها در موقعیت‌های مختلفی استفاده شوند (Kantor 1957: 17). موری نیز با استناد به مهر پاسارگاد که هلال ماه را در کنار نماد پیکره چهاربال و بر فراز نماد چرخ نشان می‌دهد، همچون اشمیت و کنتور معتقد است که هلال در اینجا صرفاً مظهر قمری بزرگ‌ترین خدا [اهورامزدا] به شمار می‌رود و نمایانگر یک خدای جداگانه نیست (Moorey 1978: 148). به عقیده موری، اهورامزدا در حکم بزرگ‌ترین خدای جهان، نمادهای مختلفی دارد که به اشکال مختلف ارتباط او را با خورشید و ماه تأیید می‌کند (Ibid: 148). نگارنده به دلایلی که در ادامه بحث گفته خواهد شد، نظریه اهورامزدا بودن نقش پیکره درون ماه را قابل قبول نمی‌داند.



تصاویر ۲۸-۳۰: صحنه‌های دیگری از نقش پیکره درون ماه بر روی مهرهای هخامنشی؛ تصویر ۲۸ (راست): برجسپ گلی از باروی تخت جمشید (تجویدی ۲۵۳۵: شکل ۱۴۶)، تصاویر ۲۹-۳۰ (وسط و چپ): دو اثر مهر از تخت جمشید (Schmidt 1957: no.16).

۳-۱-۲. نظریه‌ای که نقش پیکره درون ماه را یک خدای ماه می‌داند

پیش‌ازاین، پژوهشگرانی چون وارد، پوچستین و فورت وانگلر، نقش ماه یا پیکره درون ماه را در هنر آشور نو نمایی از یک خدای ماه دانسته‌اند. این نظر سپس توسط سگال با قطعیت بیان شد (Kantor 1957: 16). دیاکونوف، نقش پیکره درون ماه در قیزقاپان را معادل ماه دانسته (دیاکونوف، ۱۳۵۷: ۳۷۵) و گیرشمن نیز گزینه ماه را برای آن محتمل دانسته است (گیرشمن، ۱۳۴۶: ۸۸). به عقیده فون گال، نقش میان‌قیزقاپان نماد خدای ماه است که نقش مهمی در مراسم تدفین داشته است (Von Gall 1988: 572). کرتیس هم با قید احتمال نقش مذکور را نماد خدای ماه در ایران باستان دانسته است (کرتیس، ۱۳۸۹: ۴۸). به گفته کنتور باتوجه به آن-که هخامنشیان موتیف ترکیبی هلال ماه و پیکره انسانی را از آشوری‌ها وام گرفتند، از طریق یک استدلال قیاسی می‌توان فرض کرد که نزد هخامنشیان نیز این نقش نمایانگر یک خدای ماه بوده که از لحاظ شخصیتی متمایز از اهورامزدا بوده است (Kantor 1957: 16).

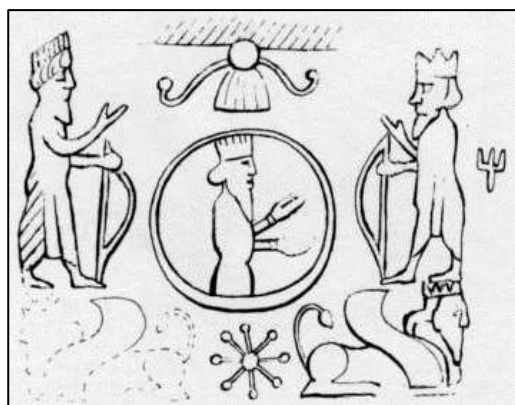
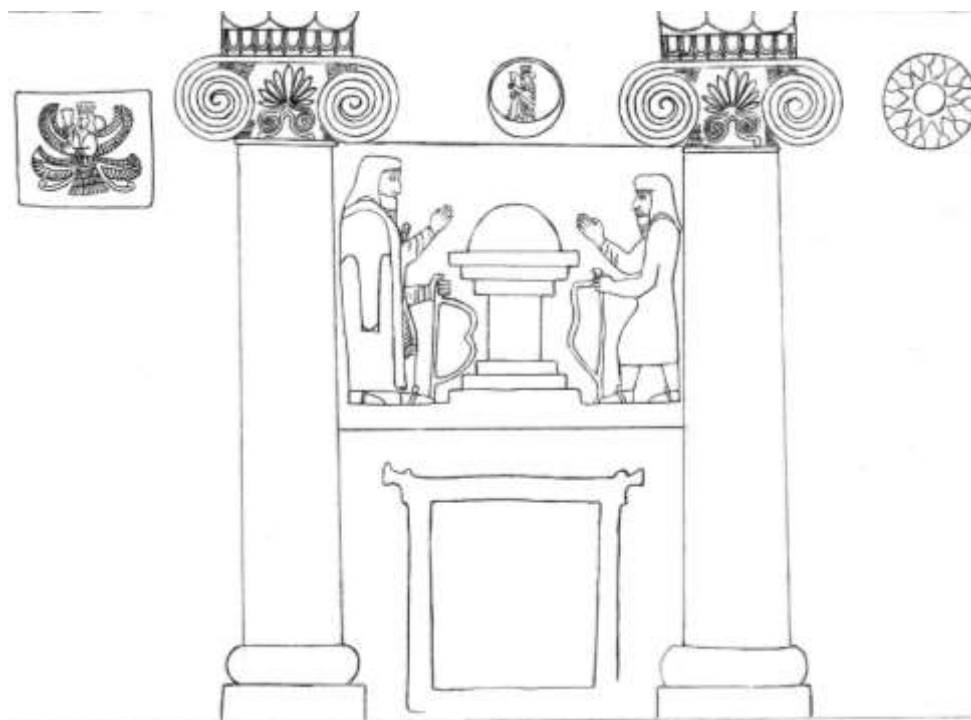
اگرچه استدلال کنتور کاملاً منطقی به نظر می‌رسد، اما خود وی در ادامه به دلایل ضعیف‌تری فرضیه یکسان‌انگاری خدای درون قرص ماه، در حکم یک خدای ماه غیر از اهورامزدا را مردود می‌شمارد؛ نخست آن- که به نظر وی غیر محتمل است که در هنر کنده‌کاری هخامنشی، نماد یک خدای با مرتبه پایین‌تر، به صورت گسترده استفاده شده باشد، وضعیتی که در مورد نقش پیکره درون ماه دیده می‌شود. مورد دوم قابلیت جایگزینی این موتیف با قرص بالداز و پیکره بالداز است؛ بر روی مهرها هریک از سه نقش قرص بالداز، پیکره بالداز و پیکره درون ماه، بر فراز سر شخصیت اصلی یا در نقطه کانونی صحنه ظاهر می‌شوند. به علاوه بر روی مهرهای استوانه‌ای، نقش پیکره درون ماه مستقیماً زیر قرص بالداز یا پیکره بالداز قرار دارد (تصاویر ۲۷-۱۵)، موقعیتی که پیکره چهاربال نیز در آن قرار می‌گیرد. همچنین هردو نقش قرص بالداز و پیکره درون ماه بر فراز آتشدان دیده می‌شوند (اولی بر روی مهرها و دومی در قیزقاپان) (Kantor 1957: 17). بنابراین کنتور باتوجه به دلایل مذکور، در نهایت این نقش را هم یکی از مظاهر مختلف اهورامزدا می‌داند، نه یک خدای ماه مستقل.

به اعتقاد نگارنده، هر دو دلیل مطرح شده توسط کنتور به دلایلی پذیرفتنی نیست؛ نخست آن‌که این گفته کنتور که نقش پیکره درون ماه در هنر هخامنشی به صورت گسترده استفاده شده را نباید چندان جدی گرفت؛ زیرا نقش مذکور در هنر هخامنشی نسبت به نقش قرص بالداز یا دیگر همتای آن، پیکره بالداز به مراتب کمتر نمایش داده شده است. بنابراین نمایش خدایی غیر از اهورامزدا در هنر هخامنشی، آن‌هم به نسبت بسیار کمتر از خدای بزرگ، یک مسئله غیرقابل انتظار و عجیب نیست؛ به‌ویژه آن‌که در کتیبه‌های متأخر هخامنشی، نام خدایان دیگری غیر از اهورامزدا هم قید شده است. دوم چنان‌که خود کنتور بدان اشاره دارد و پس از او موری هم آن را به شکل جدی‌تری مطرح کرده، در مهرهای سبک درباری هخامنشی هر وقت نقش پیکره درون ماه به همراه قرص بالداز (بدون پیکره انسانی یا با آن) ظاهر می‌شود، همیشه در پایین و در موقعیت نازل‌تری نسبت به نقش قرص بالداز قرار می‌گیرد (Kantor 1957: 17 ; Moorey 1978: 147). کنتور چنین صحنه‌هایی را به اشتباه، قابلیت جایگزینی نمادهای مختلف تفسیر کرده و نقوش مذکور را مظاهر مختلف اهورامزدا دانسته است. اگر مطابق گفته کنتور هر سه نقش مذکور نمادهای مختلف اهورامزدا باشند، در آن صورت دلیلی برای برتری یکی از این نمادها بر دیگری وجود نداشت، حال آنکه در تمام صحنه‌ها همواره و بدون استثناء، نقش پیکره درون ماه در موقعیت نازل‌تر و پایین‌تری نسبت به دو نقش دیگر قرار دارد. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا در هنر درباری هخامنشی هیچ‌گاه، حتی به صورت تصادفی، نقش پیکره درون ماه بر فراز قرص بالداز یا پیکره بالداز یعنی برعکس حالت رایج و مرسوم آن، ظاهر نمی‌شود؟ متأسفانه پژوهشگرانی که نقش پیکره درون ماه را اهورامزدا می‌پندارند، این موضوع مهم را نادیده گرفته‌اند.

برخلاف تصور کنتور، یک خوانش بسیار ساده و البته منطقی‌تر هم وجود دارد که برپایه آن می‌توانیم موقعیت نازل‌ترِ نماد پیکره درون ماه را در هنر هخامنشی نسبت به قرص بالداز، به جایگاه فرودست‌تر خدا یا شاهی نسبت به‌دیهیم که این نقش نماد وی بوده است؛ خواه خدای مذکور، خدای ماه باشد، یا میترا یا هر خدا یا شاه شناخته و ناشناخته دیگر. آنچه که مسلم است و برخلاف تصور کنتور و موری، نقش پیکره درون ماه

نمی‌تواند در هر حالت، خواه منفرد چنان‌که موردنظر موری است (Moorey 1978: 148)، خواه در کنار نمادهای دیگر، نمایندهٔ خدای اهورامزدا باشد، زیرا همواره نسبت به دو نماد قرص بالداری و پیکرهٔ بالداری در موقعیت پایین‌تری قرار دارد. به‌علاوه این گفتهٔ اچ. وارد، که کنتور و موری (Moorey 1978: 147) هم آن را تکرار کرده‌اند، درست نیست که در هنر هخامنشی گاهی نقش پیکرهٔ چهاربال همچون نقش پیکرهٔ درون ماه، در موقعیت پایین‌تری نسبت به قرص بالداری قرار می‌گیرد. این نتیجه‌گیری که با استناد به نقش روی مهر استوانه‌ای برلین (تصویر ۸) حاصل شده، بدان سبب نادرست است که پژوهشگران نامبرده نقش مذکور را بر مبنای چهاربال بودنش از نقوش دیگر تفکیک کرده‌اند، درحالی‌که به اعتقاد نگارنده وجود نماد هلال ماه بر پیکر آن، نشان می‌دهد که این نقش از لحاظ هویتی متفاوت از پیکرهٔ بالداری است که در ترکیب خود اغلب نماد خورشید (قرص/گوی یا حلقه) دارد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که عامل تعیین‌کننده برای شناخت هویت این نقش‌ها، داشتن هلال یا حلقه (علامت ویژه ماه یا خورشید) و در درجهٔ دوم داشتن یا نداشتن بال است، نه دویال یا چهاربال بودن آن‌ها.

شاید بتوان گفت تنها موردی که به شکلی غیرمعمول و نامشخص نظریهٔ تعلق نقش پیکرهٔ درون ماه به یک خدای ماه را به چالش می‌کشد، مهر فریبورگ است (تصویر ۳۴). برخلاف تمام نمونه‌هایی که نگارنده از نقش پیکرهٔ درون ماه بررسی کرده است، در مهر فریبورگ نقش مذکور پایین‌تر از یک موجود چهاربال قرار دارد که خود به جای حلقه یا گوی، دارای هلال ماه است. این مورد آشکارا یک تناقض در فرضیهٔ خدای ماه دانستن نقش پیکرهٔ درون ماه است؛ زیرا هر دو موردی که در یک صحنه قرار دارند در ترکیب خود هلال ماه دارند، حال آنکه در سایر نمونه‌ها نقشی که در بالاتر قرار دارد، حلقهٔ کامل (نشان خورشید) دارد. یک توجیه منطقی برای صحنهٔ روی مهر فریبورگ آن است که فرض کنیم نقش بالداری فوقانی که خود دارای هلال ماه است، نمایانگر یک خدای ماه و نقش پیکرهٔ درون ماه که در زیر آن قرار دارد، نمایانگر یک گزینهٔ متمایز از خدای ماه، احتمالاً شاه، باشد. فرض دیگر آن است که تصور کنیم هنرمند نتوانسته است به هر دلیل حلقهٔ نقش فوقانی را تکمیل کند. متأسفانه مهر فریبورگ از یک کاوش باستان‌شناسی به دست نیامده است (Root 1999: 175) و به همین دلیل نمی‌توان به شکل کاملی اصالت آن را تأیید یا نظریهٔ خود را صرفاً بر اساس آن استوار کرد. به طور کلی باتوجه به شواهد موجود، در حال حاضر یک گزینهٔ اصلی برای هویت نقش پیکرهٔ درون ماه، گزینهٔ یک خدای ماه مستقل از اهورامزدا است. گمانه‌زنی دربارهٔ اینکه خدای ماه مذکور چه کسی می‌تواند باشد، دشوار است اما بدون شک یکی از گزینه‌های مهم برای هویت این خدای ماه، میترا است.

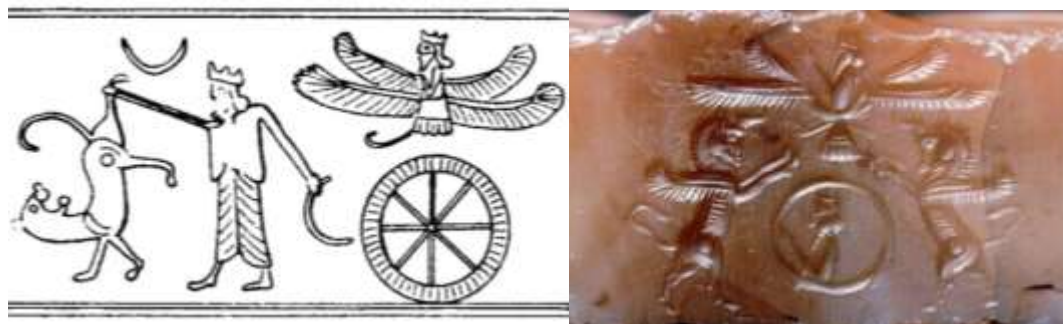


تصاویر ۳۱-۳۳: دو نمونه نقش بسیار کمیاب از ایران باستان که پیکره درون ماه را در قالب یک تثلیث، در کنار دو نقش نمادین ستاره و قرص بالدار نشان می‌دهد. تصویر ۳۱ (بالا): آرامگاه صخره‌ای قیزقاپان (طرح از ناصر امینی خواه)، تصویر ۳۲ (پایین، راست): نقش پیکره درون ماه در قیزقاپان (نقش نمادین میانی) در وضعیت مرمت شده کنونی (<http://mcid.mcah.columbia.edu>). تصویر ۳۳ (پایین، چپ): برجسپ گلی از باروی تخت جمشید (Calmeyer 2011: fig. 42).

۳-۱-۳. نظریه‌ای که نقش پیکره درون ماه را میترا می‌داند

اگرچه اشمیت مفهوم ماه در صحنه آرامگاه داریوش و جانشینان وی را یک مسئله پیچیده دانسته، اما در نهایت با قید احتمال آن را به خدای میترا نسبت داده است (Schmidt 1970: 85). به گفته سودآور در گوشواره طلایی موزه بوستون (تصویر ۱۲)، حلقه هفتم که در زیر نماد مرکزی (پیکره بالدار حامل هلال ماه؛ به اعتقاد وی نقش اهورامزدا) واقع شده، یک هلال درون قرص ماه، حامل ترکیب لوتوس-آفتابگردان است که نماد

میترا/پام نیات بوده و نشان می‌دهد که شش نماد دیگر پیرامون نقش مرکزی هم متعلق به خدایان هستند (Soudavar 2003: 102). هرتسفلد نیز نقش پیکره درون ماه در قیزقاپان را نماد میترا دانسته (Herzfeld 1941: 205) اما دلیل این انتساب را مشخص نکرده است.



تصویر ۳۴ (راست): مهر فریبورگ (Keel and Uehlinger 1990: taf.IV)، تصویر ۳۵ (چپ): طرحی از مهر استوانه‌ای مکشوفه از پاسارگاد که نقش پیکره بالدار (دارای چهار بال) را بر فراز یک چرخ نشان می‌دهد (Moorey 1978: 148).

ابهام اصلی در اینجا برسر ارتباط ماه با خدای میترا یا مهر است؛ زیرا هیچ‌گونه سندی که این ارتباط را تأیید کند، وجود ندارد. به عکس، تصور غالب بر آن است که در میان اجرام آسمانی، خورشید نمادی از خدای «مهر» بوده است (Bivar 2005: 344). تصور برابری میترا با خورشید، ریشه در متون تاریخی دوره هخامنشی یا پس از آن دارد؛ چنان‌که به گفته استرابو (XV. 3:13)، پارس‌ها هلیوس [خورشید] را میترا می‌دانستند. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر خورشید نماد میترا بوده، چرا پژوهشگرانی چون هرتسفلد، پیکره میانی قیزقاپان را که درون قرص ماه است، نماد میترا می‌دانند؟ بنابراین یا باید برخلاف نظر هرتسفلد و همفکران وی تصور کنیم که نماد پیکره درون ماه، نماد شاه یا خدای دیگری غیر از میترا (همچنین غیر از اهورامزدا) بوده و یا فرض کنیم که گفته‌های استرابو درباره برابری خورشید و میترا نزد پارس‌ها نیاز به بازنگری دارد. به گفته بریان، بحث بر سر این موضوع که پارسیان خورشید را میترا می‌دانستند، همچنان ادامه دارد، زیرا هم اسناد بسیار ناهمگون است و هم تضادهایی در آن‌ها وجود دارد (بریان، ۱۳۸۱: ۳۸۶). بریان با استناد به گفته کوئینتوس کورسیوس معتقد است که میان این دو خدا (خورشید و میترا) تمایز بوده است، زیرا داریوش سوم پیش از نبرد اربلا به درگاه خورشید، میترا، آتش جاوید و مقدس دعا خوانده است (همان: ۳۸۷).

تصور می‌شود که شکل رایج نام این خدا (میثره و در لاتین میثراس)، واژه‌ای از لهجه مادی غرب ایران باستان است (Bivar 2005: 343). از طرفی اگرچه هرودت (VII.60-61) به مقام والای میترا یا مهر نزد ایرانی‌ها اشاره کرده است، اما در اسناد هخامنشی نام میترا برای اولین بار در کتیبه‌های مربوط به اردشیر دوم هخامنشی ظاهر می‌شود. همچنین اغلب نوشته‌های کلاسیک که در آن‌ها به نام میترا اشاره شده (گزنفون، پلوتارک، البانوس) تقریباً تاریخ زمان سلطنت اردشیر دوم را دارند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۰۶۷). در سال‌های اخیر برخی پژوهشگران تلاش کرده‌اند تا با استناد به برخی شواهد آیینی، ریشه‌های میترایسم را دست کم به دوره ماد برسانند. به گفته بیوار به نظر می‌رسد که پیش از برآمدن میترایسم رومی، یک کیش میترایبی در گستره وسیعی رواج داشته

که در آن نقش میترا با آنچه که این خدا در آیین زرتشتی دارد، متفاوت بوده است (Bivar 2005: 346). لوکوک معتقد است که احتمالاً برخی از ایرانیان میترا را خدای برتر خود می‌دانستند (لوکوک ۱۳۸۱: ۱۶۸). اما بیوار به شکل مشخص‌تری به مادها اشاره کرده و بر این باور است که احتمالاً مادها، میترا را به‌عنوان خدای بزرگ پرستش می‌کرده‌اند (Bivar 1998: 22). حتی برخی بر این باورند که خدای کوروش، میثره بوده (لوکوک، ۱۳۸۱: ۱۶۸) و تفوق اهورامزدا در ایدئولوژی شاهانه، همزمان با جلوس داریوش به قدرت روی داده است (Soudavar 2003: 88).

شاید توجیه هر تسفلد در انتساب نقش پیکره درون ماه در قیزقاپان به میترا آن بوده که اهورامزدا در حکم جانشین ایرانی خدای شمش یا آشور، با خورشید و آناهیتا در حکم جانشین ایرانی ایشتر، با ستاره در ارتباط بوده است. بنابراین وی جایگاه خالی ماه را به دیگر خدای معروف ایرانی، یعنی میترا نسبت داده تا بدین ترتیب تثلیث قیزقاپان را کامل کند. البته شواهد دیگری هم وجود دارد که ممکن است ارتباط احتمالی پیکره درون ماه و میترا را تقویت کند. بیوار در مقاله آگاهی‌بخش خود، اصطلاح «حالت نگاهداشت میترای» (The *Gesture of the Mithraic Hold*) را به کار برده که تاحدودی با حالت نقش میانی قیزقاپان سازگار است. به گفته بیوار، خدایی که به تصور وی همان میترا است، بر روی برخی آثار دوره‌های هخامنشی، پیش هخامنشی و رومی در یک ژست متداول و تکراری، یک پای خود را جلو آورده و پشت ساق پای قربانی گذاشته است (Bivar 2005: 346)، (تصاویر ۳۶-۳۷). در قیزقاپان، نقش پیکره درون ماه آشکارا یک پای خود (پای راست) را پیش گذاشته، هرچند که در اینجا (قیزقاپان) نه از قربانی اثری است و نه ظاهراً از سلاح برنده و مرگبار میترا. به هر حال اگر نقش پیکره درون ماه به‌راستی نمایانگر میترا باشد، مشاهده می‌شود که در اکثر نمونه‌های هخامنشی نقش مذکور در موقعیتی پایین‌تر از قرص بالداری قرار دارد که اغلب آن را نماد اهورامزدا می‌دانند.



تصاویر ۳۶-۳۷: پهلوان با ژست میترای از باروی تخت جمشید (Garrison and Root 2001: 316-18).

۳-۲. نظریه‌های که نقش پیکره درون ماه را «خدا» نمی‌دانند

استدلال‌های مطرح شده توسط پژوهشگرانی چون کنتور، موری و روت در باب خدا بودن نقش پیکره درون ماه، چندان محکم و مستند به نظر نمی‌رسد. چنان‌که خود کنتور نیز اذعان دارد، پوشش یا حالت نقش پیکره درون ماه نشانه اختصاصی برای شخصیت خدایی یا سلطنتی وی نیست (Kantor 1957: 15). همچنین این نظر روت نیز قابل نقد است که گفته است چون در مهر فریبورگ نقش پیکره درون ماه جایگزین نقش چرخ شده، پس نمایانگر یک موجود غیرمادی است (Root 1999: 175). درواقع اگر در مهر فریبورگ که روت بدان استناد می‌کند، نقش پیکره درون ماه را همان شاه بدانیم که پایین‌تر از نقش خدا (نقش چهاربال) قرار دارد، از

این نظر تناقضی مشاهده نمی‌شود. بنابراین چنان‌که ملاحظه می‌شود احتمال شاه بودن نقش پیکره درون ماه هم وجود دارد و به همین دلیل جزئیات و میزان این احتمال را به شکل دقیق‌تری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۲-۱. نظریه ارتباط نقش پیکره درون ماه با شاه زنده

ابتدا اورنج اظهار داشت که نقش پیکره درون دایره همان شاه است اما برای این گفته خود دلیلی ارائه نکرد (Orange 1953: 93). سگال معتقد بود که نیم پیکره درون دایره به سبب داشتن تاج، پادشاه یا خداست (Segal 1956: 79). پس‌از آن، دالتون نیز مجدداً احتمال شاه بودن نقش پیکره درون ماه را مطرح کرد (Dalton 1964: 107). وی معتقد بود که در نقش برجسته آشوری باویان، نقش پیکره درون قرص در دست خدایان قرار دارد و به همین دلیل نمایانگر شاه است (Ibid: 108). چنان‌که پیش‌از این گفته شد درباره هویت نقش باویان در حکم نماد پیکره درون ماه، نمی‌توان چندان مطمئن بود.

اما موری با استناد به دلایلی نظر دالتون و اورنج را درباره شاه بودن نقش پیکره درون ماه مردود دانسته است. به عقیده موری غیرمحتمل است نمادهایی که به طور سنتی، حتی بدون کلاه شاخ‌دار، به خدایان اختصاص داشتند، نمایانگر شاه پهلوان یا شاه هخامنشی باشند. همچنین وی معتقد است که در نقوش هخامنشی، گاهی پیکره درون ماه توسط خود شاه یا شاه پهلوان مورد پرستش قرار می‌گیرد، حال آنکه اگرچه در همه جای خاور نزدیک باستان همواره یک رابطه ویژه بین شاه و خدای بزرگ مجمع خدایان بومی وجود داشته، اما در هزاره اول پ.م. بیرون از مصر، زنده یا مُرده شاه صراحتاً به عنوان خدا تلقی نمی‌شده است (Moorey 1978: 147). اشاره موری به نقش روی مُهر هخامنشی مکشوفه از شوش است که به عقیده وی در آن، نقش پیکره درون ماه آشکارا از سوی نیایشگران پرستش می‌شود. برخلاف نظر موری، کالج معتقد است که برپایه برخی شواهد از جمله نقش برجسته کماژن در نمرود داغ، آیین پادشاه خدایی یا نیاکان پرستی روزگار باستان هنوز در دوره هلنی رواج داشته است (کالج ۱۳۸۰: ۹۰). به‌هر حال تفسیر موری نتیجه برداشت شخصی وی از یک یا چند صحنه کنده‌کاری شده است، حال آن‌که به اعتقاد نگارنده مفهوم پرستش را نمی‌توان به شکل صریحی از نقوش روی مُهرها استنباط کرد و صحنه موردنظر ممکن است که صرفاً نشان دهنده احترام و کرنش به شاه مُرده باشد نه پرستش وی. بنابراین احتمال شاه بودن نقش پیکره درون ماه همچنان به صورت جدی مطرح است، هرچند که احتمال ارتباط نقش مذکور با شاه مُرده بسیار بیشتر از شاه زنده است.

۳-۲-۲. نظریه ارتباط نقش پیکره درون ماه با شاه مُرده و مراسم تدفین

به گفته بویس، بعید نیست که مقصود از کاربرد نماد ماه در آرامگاه‌های هخامنشی، صرفاً احترام گذاشتن به شاهی باشد که مُرده است، اما فر یا خورنه او به سبب نیایش و پرستش بستگانش و قدرت فروشی او که فقط شب هنگام بروز می‌کرد، می‌توانسته موثر و سودمند واقع شود (بویس، ۱۳۷۵: ۱۶۶). لازم به ذکر است که در دوره باستان، بسیاری از خدایان قمری (چون منه یا سلنه و پرسفونه) ختونیایی و خدایان خاص خاکسپاری تصور

می‌شدند، زیرا نزد برخی اقوام باستانی، ماه نماد عبور از زندگی به مرگ و از مرگ به زندگی بوده، چنان‌که حتی محل این عبور را مکانی در زیرزمین می‌دانستند (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ج. ۴، ۱۲۳). همچنین بنا به برخی اعتقادات، سفر به ماه و یا اقامت جاودانه در ماه پس از مرگ، مختص شاهان، قهرمانان، عارفان و کاهنان بوده است (همانجا). شواهدی در دست است که نشان می‌دهد مردم دوران باستان بین ماه‌گرفتگی‌ها و خورشیدگرفتگی‌ها و مرگ پادشاهان ارتباط برقرار می‌کردند. برای مثال در منابع نجومی بابلی که بر روی الواح گلی ثبت شده، به گزارش قتل خشیارشاه به دست پسرش اشاره شده که بلافاصله پس از ماه‌گرفتگی سال ۴۶۵ پ.م. به وقوع پیوست و یا به مرگ طبیعی اردشیر سوم اشاره شده که پس از ماه‌گرفتگی سال ۳۳۸ پ.م. روی داده است (واکر ۱۳۸۹: ۳۰-۲۴).

«وست» نیز تفسیر مفصلی درباره ارتباط صحنه قیزقاپان همچنین صحنه روی آرامگاه‌های سلطنتی هخامنشی، با مرگ شاه و بازگشت وی به جهان بالاتر ارائه کرده است. مستندات وست در درجه نخست یک قطعه مفقود شده از اوستا به نام «دامدات نسک» است که در آن آمده است: وقتی که جان انسان از او گرفته می‌شود، روان او به نزدیک‌ترین آتش می‌رود، سپس به سوی ستاره‌ها، سپس به سوی ماه و پس از آن به سوی خورشید می‌رود (West 2002: 53). «وست» سپس به کتاب‌های پهلوی چون بندهشن، دادستان دینیک و مینوی خرد استناد می‌کند که در آن‌ها عقیده مشابهی درباره عروج یا اصل راجعه و بازگشت دیده می‌شود. وی در عین حال معتقد است که پذیرش این نظریه ضرورتاً بدان معنا نیست که منشأ این معادشناسی در اصل باورهای زرتشتی بوده است (Ibid: 54).

در برخی از نقوش و صحنه‌های مورد بررسی در این پژوهش (مثلاً تصاویر ۱۸ و ۲۷-۲۴)، مشاهده می‌شود که شخص شاه در مقابل نقش پیکره درون ماه و نقش قرص بالدار قرار دارد. بنابراین به شکل منطقی این تصور ایجاد می‌شود که در اینجا نقش پیکره درون ماه، می‌بایستی متعلق به یک خدا با مرتبه پایین‌تر از قرص بالدار یا نمایانگر شاه مُرده باشد. اگر نقش مذکور به راستی متعلق به شاه مُرده باشد، در آن صورت این نقش می‌تواند شاه تازه درگذشته، شاه بنیانگذار یا بزرگ‌ترین شاه آن سلسله باشد. بویس معتقد است که گوشواره‌های سده پنجم پ.م. که حامل نماد ماه است، احتمالاً برای احترام گزاردن به شاه مُرده، ساخته شده‌اند (بویس، ۱۳۷۵: ۱۶۶). نکته قابل توجه در مورد این گوشواره‌ها (تصاویر ۱۴-۱۲) آن است که در ترکیب آن‌ها به سبب به کارگیری لاجورد، فیروزه و عقیق، رنگ‌های آبی/کبود و اخراپی ایجاد شده که فضای تدفین و ماتم را تداعی می‌کند. به علاوه در این گوشواره‌ها چندین نقش پیکره درون ماه حول نقش مرکزی دیده می‌شود که ممکن است اشاره به همه شاهان درگذشته پیشین در آن سلسله باشد. بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود، برخلاف تصور غالب، احتمال ارتباط نقش پیکره درون ماه با شاه مُرده کاملاً محتمل است، به ویژه آن‌که نقش مذکور در قیزقاپان به طور مستقیم در ارتباط با فضای تدفین قرار دارد. بنابراین ممکن است که نقش پیکره درون ماه در قیزقاپان نمایانگر پادشاهی باشد که در آرامگاه آرامیده و دو گور مجاور دیگر مربوط به نزدیکان یا جانشینان وی باشد. اگر این فرض درست باشد می‌توان گفت که در قیزقاپان نماد شاه بزرگ متوفی (پیکره

درون ماه) را در میان نمادهای خدایان (نقش انسان بالدار و نقش ستاره ۱۱ پر) نمایش داده‌اند. لازم به ذکر است که صحنه نمایش شاه در میان دو خدا در دوره‌های متأخرتر امری مرسوم بوده که نمونه آن دو نقش برجسته ساسانی در طاق‌بستان کرمانشاه است که در فاصله حدود ۲۵۰ کیلومتری جنوب شرقی قیزقاپان واقع شده است (تصاویر ۳۹-۳۸).



دو نقش برجسته ساسانی در طاق‌بستان کرمانشاه که یک شاه ساسانی را در میان دو خدا در قالب یک تثلیث نشان می‌دهد؛ تصویر ۳۸ (راست): تاج‌گیری اردشیر دوم (۳۸۳-۳۷۹ م.) در حضور اهورامزدا و ایزد مهر (Dalton 1964: fig.42)؛ تصویر ۳۹ (چپ): تاج‌گیری خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۱ م.) در حضور اهورامزدا و ایزد آناهیتا (Fukai, Sugiyama, Kimata & Tanabe 1983, pl. 26)

۳-۲-۳. نظریه ارتباط نقشمایه ماه و ترکیبات آن با خورنه یا فره ایزدی

بویس معتقد است که شباهت دقیق پیکره‌های تاجدار موجود در نماد خورشید و ماه، نشان از ارتباط و پیوستگی آن‌ها با شخص شاه دارد. به عقیده وی، ظاهراً ماه نیز همچون خورشید، پیوستگی چشمگیری با خورنه دارد، زیرا مطابق متنی پهلوی، پخش کردن خورنه در گیتی از وظایف ماه است (بویس، ۱۳۷۵: ۱۶۶). به گفته بویس، شاید تفکر اصلی این بود که خورشید و ماه تابناک طی شبانه روز وظیفه پایین فرستادن فره خدایی به زمین و تقسیم آن بین دینداران را برعهده دارند و استفاده ماهرانه و توأمان از نمادهای خورشید و ماه در هنر هخامنشی، شاید برای بیان این پیام بوده که فر شاهی در تمام شبانه روز درحال تابیدن است (همانجا). شاپور شهبازی، از پیشگامان اصلی نظریه خورنه، معتقد بود که در هنر هخامنشی پیکره بالدار نماد فر کیانی و گوی بالدار نماد فر ایرانی است (Shahbazi 1980: II, 121). اگرچه شهبازی مستقیماً درباره ارتباط نقش پیکره درون ماه با خورنه اظهارنظری نکرده است، اما از نوشته وی چنین بر می‌آید که این پژوهشگر نقش مورد بحث را نوعی قرص بالدار یا پیکره بالدار فرض کرده است (Shahbazi 1974: 136). به طور کلی نظریه خورنه خواندن نماد پیکره درون ماه تا حد زیادی انتزاعی به نظر می‌رسد، زیرا این نتیجه‌گیری بر اساس منابع غیر مستقیم مانند اوستا و به‌ویژه متون متأخرتر زرتشتی حاصل شده است، نه متون و آثار خود هخامنشیان. بنابراین پذیرش بی چون و چرای آن خالی از اشکال نیست.

۴. نتیجه

بررسی نمونه‌های موجود از نقش پیکره درون ماه نشان می‌دهد که احتمالاً نقش مذکور یک نقش مایه ابداعی ایرانی (ماد و هخامنشی) بوده است. نمونه‌های قدیمی‌تر و البته بسیار کم شمار آشوری اگرچه شباهت‌هایی با نقوش هخامنشی دارند، اما نمی‌توان به یقین آن‌ها را نقش پیکره درون ماه دانست، زیرا آشکارا فاقد بخش هلالی شکل در لبه تحتانی خود هستند. از طرفی سخن گفتن درباره وضعیت نقش مایه مورد بحث در هنر دوره ماد به دلیل کمبود مدارک و عدم کشف نمونه‌های مشابه از این دوره، دشوار است. در حال حاضر تقریباً همه نمونه‌های موجود از نقش پیکره درون ماه، متعلق به دوره هخامنشی یا منسوب به این دوره هستند. موضوع مهم دیگر، هویت نقش پیکره درون ماه است که گزینه‌های متعددی از سوی پژوهشگران برای آن پیشنهاد شده است. در حال حاضر و باتوجه به شواهد موجود، نگارنده دو گزینه را برای هویت نقش مذکور بسیار محتمل‌تر از گزینه‌های دیگر می‌داند:

۱. امکان شاه بودن نقش پیکره درون قرص ماه

۲. امکان تعلق نقش پیکره درون قرص ماه به خدایی غیر از اهورامزدا؛ به احتمال بیشتر خدای میترا.

در ارتباط با گزینه اول، نگارنده معتقد است که هیچ یک از نقوش و صحنه‌هایی که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، امکان شاه بودن پیکره درون قرص ماه را ناممکن نمی‌داند. به عبارت دیگر در حال حاضر هیچ مدرک قابل قبولی که با استناد به آن بتوان امکان شاه بودن نقش پیکره درون ماه را مردود دانست، وجود ندارد. مهر فریبورگ تنها نمونه‌ای است که امکان تعلق نقش پیکره درون ماه به یک خدای ماه را به چالش می‌کشد، درحالی‌که همین مهر احتمال شاه بودن نقش مذکور را تقویت می‌کند. اگر نقش پیکره درون ماه به راستی نماینده شاه باشد، در آن صورت محتمل‌ترین گزینه «شاه مُرده یا متوفی» است. گزینه محتمل دوم نظریه‌ای است که نقش پیکره درون ماه را متعلق به یک خدای ماه می‌داند، هرچند که هویت دقیق این خدای ماه را نمی‌توان به روشنی بیان کرد. آنچه که مسلم است و به دلایلی که گفته شد، در هر حالت، چه در هنر هخامنشی و چه در قیزقاپان، که گاهنگاری آن قطعی نیست، این نقش نمی‌تواند نماد اهورامزدا، خدای بزرگ، باشد. شاید بتوان گفت که در وضعیت کنونی، مهم‌ترین گزینه پیشنهادی برای هویت خدای مذکور، همان خدای میترا یا مهر است. باتوجه به شواهد و دلایل موجود، نگارنده امکان ارتباط نقش پیکره درون ماه را با سایر گزینه‌های مطرح شده همچون خورنه، شاه زنده و اهورامزدا، محتمل نمی‌داند.

سپاسگزاری

از آقای دکتر شاهرخ رزمجو به سبب مطالعه متن اولیه این نوشتار و راهنمایی‌های مفیدشان، همچنین از آقای ناصر امینی‌خواه به خاطر طرح تازه‌ای که از نقش قیزقاپان تهیه کردند، سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- بریان، پی‌یر، (۱۳۸۱)، *امپراطوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، چاپ اول، تهران، روز فرزانه.
- بویس، مری، (۱۳۷۵)، *تاریخ کیش زرتشت: هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، توس.
- پیوتروفسکی، بوریس، خطیب شهیدی، حمید، (۱۳۸۳)، *تمدن اورارتو*، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- تجویدی، علی‌اکبر، (۲۵۳۵)، *دانستنی‌های نوین درباره هنر باستان‌شناسی عصر هخامنشی بر بنیاد کاوش‌های پنج ساله تخت جمشید در سال‌های ۲۵۲۷ تا ۲۵۳۲ شاهنشاهی*، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تصویر ۱۴۶
- دیاکونوف، ایگور میخاییلوویچ، (۱۳۵۷)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
- شوالیه، ژان، گربران، آلن، (۱۳۷۹)، *فرهنگ نمادها: اساطیر، روایات، رسوم و...*، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون.
- صراف، محمد رحیم، (۱۳۸۴)، *مذهب قوم ایلام (۵۰۰۰-۲۶۰۰ سال پیش)*، تهران، انتشارات سمت.
- کرتیس، جان، (۱۳۸۹)، *بین‌النهرین و ایران در دوران هخامنشی: جهان‌گشایی و امپریالیسم*، ترجمه زهرا باستی، تهران، سمت.
- گیرشمن، رمان، (۱۳۴۶)، *هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی*، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لوکوک، پی‌یر، (۱۳۸۱)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران، پژوهش فرزانه روز.
- واکر، کریستوفر، (۱۳۸۹)، *گاهنگاری هخامنشی و منابع یونانی*، در: *بین‌النهرین و ایران در دوران هخامنشی*، ویراسته جان کرتیس، ترجمه زهرا باستی، سمت، تهران.
- هینتس، والتر، (۱۳۸۳)، *دنیای گمشده عیلام*، مترجم فیروز فیروزنیا، تهران، علمی و فرهنگی.

Abdi, K., 1999. *Bes in the Achaemenid empire*, *Ars Orientalis*, pp. 111+113-140, fig. 3.9.

Achaemenid Earring: <http://www.metmuseum.org/art/collection/search/327422>.

Assyrian rock Sculpture (Bavian): <http://digitalcollections.nypl.org/items/510d47dc-4754-a3d9-e040a18064a99>

Bivar, A.D.H., 1998. *The Personalities of Mithra in archaeology and literature*, New York.

Bivar, A.D.H., 2005. *Mithraism: a religion for the ancient Medes*, *Iranica Antiqua*, XL: 341-358.

Black, J., Green, A., 1992. *Gods, dmons and symbols of ancient Mesopotamia*, British Museum Press, London.

Calmeyer, P., 2011. Art in Iran iii. Achaemenid art and architecture, *Encyclopadia Iranica*: (<http://iranicaonline.org/articles/art-in-iran-iii-achaemenian>), fig.42.

Curtis, J., Tallis, N., 2005. *Forgotten empire the world of ancient Persia*, the British Museum Press, London, n. 202-203.

Dalton, O.M., 1964. *The Treasure of the Oxus with other objects form ancient Persia and India*, London.

Dusinberre, E., 2008. *Circles of light and Achaemenid hegemonic style in Gordion's seal 100*, in: N.D., Cahill (ed.), *Love for Lydia: a Sardis anniversary volume presented to Crawford H. Greenewalt, Jr.*, Cambridge: Harvard University Press pp. 87-98.

Edmonds, C. J., 1934. *A Tomb in Kurdistan, Iraq*, 1(2): 183-192.

Finn, J., 2011. "Gods, Kings, Men: Trilingual Inscriptions and Symbolic Visualizations in the Achaemenid Empire", *Ars Orientalis*, vol. 41: n.14.

Fukai, Sh., Sugiyama, J., Kimata, K., Tanabe, K., 1983. *Taq-i-Bustan: III-Photogrammetric Elevations*, the Institute of Oriental Culture, the University of Tokyo, the Tokyo University Iraq-Iran Archaeological Expedition, Report19, Tokyo, pl. 26

Garrison, M. B., Dion, P., 1999. *The Seal of Ariyaramna in the Royal Ontario Museum*, Toronto, *Journal of Near Eastern Studies* 58(1): 1-17.

Garrison, M. B., Ritner, R. K., 2010. *From the Persepolis Fortification Archive Project*, 2 : *Seals with Egyptian Hieroglyphic Inscriptions at Persepolis*, Arta: 002, fig. 25.

Gordon, C. H., 1939. *Western Asiatic seals in the Walters Art Gallery, Iraq*, 6 (1): 3-34.

- Herodotus, 1975. *The history*, (translated into English by A.D. Godley), Harvard University Press.
- Herzfeld, E., 1941. *Iran in the ancient east*, London.
- Jamzadeh, P., 1982. The Winged ring with human bust in Achaemenid art as a dynastic symbols, *Iranica Antiqua*, vol.XVII: 91-99, PL. 1.
- Kantor, H.J., 1957. Achaemenid jewelry in the Oriental Institute, *Journal of Near Eastern Studies*, 16(1): 1-23.
- Keel, o., Uehlinger, Ch., 1990, *Altorientalische Miniaturkunst: des altesten visuellen Masskommunikationsmittel. Ein Blick in die Sammlung des Beblisches Instituts der Universität Freiburg Schweiz*, Rhien: Phillip von Zabern, taf.IV
- Loud, G., Altman, B., 1938. Khorsabad, part II; the citadel and the town. OIP 40, Chicago.
- Maras, S., 2009. *Iconography, identity and inclusion: the winged disk and royal power during the reign of Darius the Great*, a dissertation submitted in partial satisfaction of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in Near Eastern studies, University of California, Berkeley, fig. 5.4.
- Mitchell, T.C., Searight, A., 2008. *Catalogue of the Western Asiatic seals in the British Museum*, Leiden, Boston, n.404c.
- Moorey, P.R.S., 1978. The iconography of an Achaemenid stamp-seal acquired in the Lebanon, *Iran XVI*: 143-148.
- Orange, L., 1953. *Studies on the iconography of cosmic kingship in the ancient world*, Oslo.
- Perrot, G., Chipiez, Ch., 1890. *Histoire De L'Art*, Paris.
- Qyzqapantomb :<http://mcid.mcah.columbia.edu/mapping-mesopotamian-mounuments/qyzqapan-tomb>
- Razmjou, Sh., 2005. In Search of the lost Median art, *Iranica Anitqua*, XL: 271-314.
- Root, C.M., 1999. The Cylinder Seal from Pasargade: of wings and wheels, date and fate, *Iranica Antiqua*, XXXIV:157-190.
- Schmidt, E., 1957. *Persepolis II, contents of the treasury and other discoveries*, University of Chicago Press.
- Schmidt, E., 1970. *Persepolis III: the Royal tombs and other monuments*, University of Chicago Press.
- Segal, B., 1956. *Art Bulletin*, XXXVIII.
- Shahbazi, A. S, 1980. An Achaemenid symbol: II. Farnah '(God Given) fortune' symbolised. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 13:119-47.
- , A. S., 1974. An Achaemenid symbol: I. A Farewell to 'Fravahr' and 'Ahura Mazda', *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 7:136-44.
- Soudavar, A., 2003. *The Aura of Kings, legitimacy and divine sanction in Iranian kingship*, Mazda Publishers, California.
- Strabo *Geography*, (translated into English by H.C Hamilton) Bohn's Classical Library, London.
- Stronach, D., 1966. The Koh-i Shahrak fire altar, *Jornal of Near Estern Studies*, 25: 217-27.
- Von Gall, H., 1988. Das Felsgrab von Qizqapan, ein denkmal aus dem umfeld der Achämenidischen königesstrasse, *Bagdader Mitteilungen*, 19: 557-82.
- West, M., 2002. Darius' ascent to Paradise, *Indo-Iranian Journal*, 45: 51-57.
- Zettler, L.R., 1979. On the chronological range of Neo-Babylonian and Achaemenid seals, *Journal of Near Eastern Studies*, 38 (4): 275-270.

بررسی گورستان‌های خمره‌ای اشکانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت، شمال غرب ایران

صلاح سلیمی

دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

مصطفی ده پهلوان*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

حسین داودی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۲؛ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

سردشت منطقه‌ای کوهستانی با دشت‌های میان‌کوهی است که از نظر موقعیت جغرافیایی در حوزه زاگرس شمالی قرار می‌گیرد. در بررسی میدانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک علاوه بر کشف محوطه‌های باستانی از دوره‌های فرهنگی مختلف، ۵ گورستان خمره‌ای شناسایی شدند. متأسفانه همه گورستان‌ها مورد حفاری غیرمجاز قرار گرفته و گورخمره‌های زیادی تخریب شده‌اند. چگونگی شیوه تدفین گورستان‌های خمره‌ای در سردشت و شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در آن با گورستان‌های دیگر از دوره اشکانی، از جمله پرسش‌های مدنظر در این نوشتار هستند. روش پژوهش بدین صورت بوده که شواهد باستان‌شناسی مربوط به گورستان‌های اشکانی نویافته در شهرستان سردشت معرفی شده‌اند و ویژگی‌های آن‌ها با دیگر گورستان‌های خمره‌ای اشکانی شناخته شده نظیر مینگه چئویر، گرمی، کنگاور، طاق بستان، مریوان، آکروپل و شهر شاهی شوش مقایسه شده است. در این میان، با بررسی تطبیقی که بین شکل خمره‌ها و سایر یافته‌ها صورت گرفت، شباهت‌های بیشتری بین گورستان‌های خمره‌ای سردشت با گورستان‌های گرمی و طاق بستان قابل رؤیت است. با توجه به مقایسه‌هایی که بین این دو گورستان با گورستان‌های خمره‌ای سردشت انجام شد، احتمالاً گورستان‌های سردشت مربوط به قرن اول و دوم میلادی هستند.

واژه‌های کلیدی: سردشت، زاب کوچک، تدفین اشکانی، گورستان‌های خمره‌ای، گورستان قامیشه.

۱. مقدمه

شهرستان سردشت در جنوب استان آذربایجان غربی واقع شده و هم‌مرز با کشور عراق است. اطلاعات باستان‌شناسی اندکی در مورد محوطه‌های دوران تاریخی سردشت در اختیار است. بیشتر بررسی‌ها و مطالعات انجام گرفته مربوط به دوره ماناها بوده و توجه چندانی به پژوهش درباره محوطه‌های دوره اشکانی نشده است. شناسایی استقرارهای زیادی از دوره اشکانی در حوضه رودخانه زاب کوچک، مؤید این موضوع است و برخی از آن‌ها در چارچوب پروژه نجات‌بخشی سد سردشت، اخیراً مورد کاوش قرار گرفته‌اند. سنت تدفین گور خمره‌ای یکی از شاخصه‌های فرهنگی غرب و شمال غرب ایران در دوره اشکانی است. گونه‌هایی از این تدفین‌ها از زاگرس مرکزی تا ماورای رودخانه ارس شناخته شده‌اند (نقشه ۱). از جمله مهم‌ترین مکان‌های باستانی از دوره اشکانی در شهرستان سردشت، گورستان‌های خمره‌ای هستند. بررسی و مطالعه ویژگی‌های گورستان‌های خمره‌ای سردشت می‌تواند اطلاعات ارزشمندی درباره حوزه گسترش جغرافیایی - فرهنگی سنت تدفین گورخمره‌ای در دوره اشکانی به دست دهد. نخستین بار فائق توحیدی به گورستان‌های خمره‌ای در سردشت اشاره می‌کند: «در دوره اشکانی باید به جمعیت عظیم و وجود قبرستان‌های تاریخی با خمره‌های سفالی بزرگ توجه داشت که نشانه حضور مردمانی فعال و جنگجو ساکن در منطقه حساس، برای اجرای مقاصد نظامی ارتش پارت هستند.» (کریمیان سردشتی، ۱۳۷۴: ۲۲۰). این منطقه در حوزه سیاسی آدیابن و کردوئن قرار داشته است (Hewsen, 2001, p. 34).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، منطقه سردشت با وجود اهمیت راهبردی که در دوران تاریخی ایران دارد، آن‌چنان‌که باید مورد پژوهش قرار نگرفته است (نقشه ۲). از این‌رو، در این نوشتار به معرفی گورخمره‌های اشکانی کشف شده در بررسی‌های منطقه پرداخته شده است. هدف اصلی این نوشتار به‌طور کلی آشنایی و شناخت گورستان‌های اشکانی منطقه سردشت است و تلاش شده که با مقایسه این گورستان‌های نویافته با گورستان‌های خمره‌ای کاوش شده دوره اشکانی در نقاط مختلف ایران، به الگوی کلی در ارتباط با شیوه‌های تدفین این دوره دست یابیم. لازم به ذکر است که پرسش‌ها و ابهامات بسیاری درباره باستان‌شناسی شمال غرب ایران به‌ویژه منطقه سردشت، شمال کردستان ایران و کردستان عراق در دوره اشکانی وجود دارد. برای رسیدن به اهداف مذکور، انواع گورهای دوره اشکانی، شیوه‌های تدفین، یافته‌های فرهنگی، گاهنگاری نسبی، مکان‌گزینی گورستان‌ها و موارد دیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند. بر این اساس پرسش‌های مهم این پژوهش عبارت‌اند از: شیوه تدفین گورستان‌های خمره‌ای سردشت در دوره اشکانی به چه صورت بوده است؟ شکل خمره‌ها و شیوه تدفین گورستان‌های خمره‌ای سردشت با کدامیک از گورستان‌های خمره‌ای اشکانی شباهت بیشتری دارد؟ آیا ارتباطی بین گورستان‌ها و محوطه‌های استقرار وجود دارد؟ روش پژوهش به این صورت بوده که ابتدا گورستان‌های خمره‌ای منطقه سردشت معرفی شده‌اند و سپس یافته‌های آن با گورستان‌های خمره‌ای کاوش شده دیگر مقایسه و مطابقت داده شده است.

عوامل طبیعی و انسانی باعث تخریب تعداد زیادی از گورهای خمره‌ای شده‌اند. از جمله این عوامل می‌توان به تخریب گورها توسط قاچاقچیان، فعالیت کشاورزان، راه‌سازی و جریان آب‌های فصلی اشاره کرد. این تهدیدات آن‌قدر جدی است که ممکن است در سال‌های آینده، گورستان‌های مهم خمره‌ای این منطقه برای همیشه از بین بروند (تصویر ۱).

۲. پیشینه پژوهش‌های باستان‌شناسی منطقه

اولین اشاره به محوطه‌های حوضه زاب کوچک به بازدید ژاک دومرگان در سال ۱۸۹۰ م. باز می‌گردد. وی پس از بازدید از منطقه سردشت به تپه‌های متعدد حوضه زاب کوچک اشاره می‌کند (دومرگان، ۱۳۳۹: ۴۶). رالف سولکی در سال ۱۹۶۸ آذربایجان غربی به‌ویژه خوی و مهاباد را بررسی کرد و به خاطر دلایل امنیتی و مسدود بودن راه‌های سردشت، موفق به انجام بررسی این منطقه نشد (Solecki, 1999: 29). بررسی‌های باستان‌شناسان مختلف نظیر بابک راد (پازوکی و شادمهر، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، ولفرام کلایس (Kleiss, 1977)، استین و اشتقان کرول (Kroll, 2005)، بهمن کارگر (کارگر، ۱۳۸۳: ۲۳۰) و رضا حیدری (حیدری، ۱۳۹۱: ۱۴۹) بر محوطه‌های عصر آهن متمرکز بوده است.

بررسی‌های گسترده‌ای در سال ۱۳۸۶ توسط رضا حیدری در حوضه زاب کوچک با هدف تکمیل مطالعات باستان‌شناسی در محوطه ربط به اجرا در آمد که نتیجه آن شناسایی بیش از ۳۰ محوطه باستانی بود. این محوطه‌ها ادوار مختلفی از دوران مس‌سنگی تا دوران اسلامی را در بر می‌گیرند. از بین این محوطه‌ها، ۵ محوطه به دوره اشکانی نسبت داده شدند (حیدری، ۱۳۸۶). در سال ۱۳۸۶ علی بیننده به‌منظور انجام پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش، استقرارهای حوضه رودخانه زاب کوچک را در شهرستان‌های پیرانشهر و سردشت بررسی نمود که به کشف ۵۴ محوطه و اثر باستانی منجر شد. از این تعداد، ۱۶ محوطه مربوط به دوره تاریخی (اشکانی و ساسانی) بودند (بیننده، ۱۳۸۶: ۲۱۳). پس از بیننده، ابراهیم بوداکی به‌منظور انجام پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش تعداد ۱۶ محوطه ساسانی سردشت را بررسی نمود (بوداکی، ۱۳۹۲: ۱۹۰). لازم به ذکر است، تعدادی از محوطه‌ها در بررسی‌های قبلی شناسایی شده بودند. همچنین در سال ۱۳۹۱، بررسی‌هایی به‌وسیله مصطفی راستی‌دوست از سوی پژوهشکده باستان‌شناسی انجام گرفت که هنوز گزارش آن منتشر نشده است.

علاوه بر بررسی‌های انجام شده، کاوش‌های باستان‌شناسی نیز در حوضه زاب صورت گرفته است. تپه ربط یکی از محوطه‌های مهم کاوش شده در منطقه از دوره مانایی است. محوطه ربط در ۵ فصل مورد کاوش قرار گرفته که فصل اول و چهارم به سرپرستی بهمن کارگر (Kargar and Binandeh, 2009) و فصل دوم، سوم و پنجم به سرپرستی رضا حیدری انجام شده است (حیدری، ۱۳۸۷). پروژه کاوش‌های نجات‌بخشی سد سردشت که در پاییز سال ۱۳۹۴ به سرپرستی یوسف فلاحیان انجام شد، اطلاعات مهمی را از دوره‌های نوسنگی، مس-سنگی، مفرغ و اشکانی آشکار کرده است. این محوطه‌ها در حاشیه رودخانه زاب کوچک قرار دارند. از میان ۵ محوطه کاوش شده، محوطه بالان با گاهنگاری دوره اشکانی (حیدری و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۴۵)، محوطه نیسک آباد مربوط به دوره اشکانی (شیرزاده واکا، ۱۳۹۵: ۳۵۸)، محوطه بریسو مربوط به دوره تاریخی (بیننده، ۱۳۹۵: ۵۶) و تپه بروه دارای یک لایه اشکانی (شریفی، ۱۳۹۵: ۳۵۰) معرفی شده‌اند. این کاوش‌ها نشان‌دهنده اهمیت منطقه در ارتباط با مطالعات و پرسش‌های دوره اشکانی است.

۳. شیوه‌های تدفین اشکانی در سردشت

از دوره اشکانیان شیوه‌های مختلفی از تدفین به‌دست‌آمده که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. در بررسی محدوده شرقی زاب کوچک نیز سه نوع شیوه تدفین مربوط به دوره اشکانی شناسایی شده است:

گورهای چهار چینه سنگی (۴): نخستین شیوه تدفین از نوع گورهای چهار چینه سنگی هستند. این نوع گورها در منطقه گرمی (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۳۷) و کنگاور (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۲۳۰) گزارش شده‌اند. از این نوع شیوه تدفین تنها یک نمونه در محوطه پردی ده‌متری در ۴ کیلومتری شمال شرق شهر ربط شناسایی شد (تصویر ۲). در این محوطه علاوه بر گور چهار چینه سنگی شواهدی از تدفین‌های خمره‌ای نیز یافت شد. لازم به ذکر است که کشف سفال نوع جلینگی در این محوطه، اشکانی بودن آن را محتمل‌تر می‌سازد.

۳-۱. **گورهای چاله‌ای:** بقایای گورهای چاله‌ای ساده در دهانه اشکفت‌ها شناسایی شد که توسط حفاران غیر مجاز تخریب شده بودند. در اشکفت سیسر با بررسی خاک‌های بیرون ریخته شده کنار گور، یک حلقه نقره‌ای مربوط به تدفین یافت شد (لوح ۶). مشابه این نوع گور در جنوب غربی سلماس گزارش شده است (Solecki, 1999: 36).

۲-۲. **گورهای خمره‌ای:** شیوه سوم از نوع تدفین‌های گورخمره‌ای هستند. تدفین‌های خمره‌ای برای اولین بار در آکروپل و شهر شاهی در شوش توسط ژان دیولافوا گزارش شده‌اند (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۵-۱۵۳). در سال ۱۳۴۴ کامبخش فرد ۷ گورستان خمره‌ای اشکانی را در منطقه گرمی کاوش کرد (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۳). سپس وی در طاق بستان (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۴۵) و کنگاور (کامبخش فرد، ۱۳۸۶: ۱۶)، گورهای خمره‌ای را کشف نمود. در محوطه مینگه چویر در کشور آذربایجان، گورستان‌های خمره‌ای گزارش شده‌اند. این دوره در این کشور به فرهنگ تدفین خمره‌ای معروف است (Mongait, 1359: 251-252). یعقوب محمدی‌فر ۱۵ گورستان خمره‌ای را در بررسی‌های مریوان شناسایی کرد و دو نوع شیوه تدفین را برای آن‌ها ذکر می‌کند (محمدی‌فر، ۱۳۸۳). وی همچنین چهار گورستان خمره‌ای را در منطقه مریوان کاوش کرد که گورهای آن از نوع دو خمره‌ای بودند (مترجم و محمدی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۵۵). شیوه تدفین دو خمره‌ای قبلاً در کاوش‌های مسعود آذرنوش در سنگ شیر همدان نیز گزارش شده بود (آذرنوش، ۱۳۵۴: ۵۱). علاوه بر این، محمد معصومیان گورستان خمره‌ای دیگر را در مریوان کاوش کرد و شواهد جدیدی از تدفین گور خمره‌ای را گزارش کرده است (معصومیان، ۱۳۹۶). شیوه تدفین خمره‌ای گورستان‌های خمره‌ای در بررسی‌های جواد قندگر در اطراف قلعه ضحاک (قندگر، ۱۳۸۲: ۸۶) و بررسی‌های صلاح نصرالهی در منطقه بانه (نصرالهی، ۱۳۸۶) شناسایی شده‌اند. طی بررسی‌های انجام شده در سردشت، ۵ گورستان خمره‌ای کشف شده‌اند که شرح آن‌ها در ادامه به تفصیل آمده است.

۴. گورستان‌های خمره‌ای سردشت

طی بررسی‌های انجام شده، ۵ گورستان خمره‌ای در منطقه سردشت شناسایی شده‌اند که همگی آن‌ها مورد کاوش غیرمجاز قرار گرفته‌اند. این گورستان‌ها عبارت‌اند از گورستان قامیشه (Ghamisheh)، لندوه (Lindweh)، سیسر (Siser)، شینکه (Shinkeh) و ماؤلُو (Māwalow) (جدول ۱).

۴-۱. **گورستان قامیشه:** این گورستان در عرض جغرافیایی $36^{\circ} 11' 03''$ ، طول جغرافیایی $45^{\circ} 36' 54''$ ، ارتفاع ۱۳۵۰ متر بالاتر از سطح دریا و در فاصله ۵۰۰ متری جنوب روستای متروکه قامیشه قرار گرفته است.

تعداد ۱۹ گورخمره از گورهای آن مورد کاوش غیر مجاز قرار گرفته‌اند. ابعاد تقریبی این گورستان با توجه به پراکندگی آثار و کاوش‌های غیر مجاز، نزدیک به ۶۰ متر طول و ۲۰ متر عرض است (تصویر ۳).

۲-۴. **گورستان لینه‌ده:** این گورستان در عرض جغرافیایی $36^{\circ} 12' 47''$ ، طول جغرافیایی $45^{\circ} 35' 12''$ ، ارتفاع ۱۴۱۰ متر بالاتر از سطح دریا و در فاصله حدود ۲ کیلومتری شمال‌شرقی روستای لیلانه واقع شده است. تعداد ۳۰ حفره غیر مجاز بر روی سطح گورستان قابل مشاهده است. وضعیت حفاظتی این گورستان بسیار نامناسب بوده و به‌نظر می‌رسد که تقریباً بخش بزرگی از گورستان تخریب شده است. این گورستان نزدیک به ۱۰۰ متر طول و ۳۰ متر عرض دارد (تصویر ۴).

۳-۴. **گورستان سیسر:** گورستان سیسر در مختصات جغرافیایی عرض $36^{\circ} 14' 40''$ ، طول $45^{\circ} 37' 32''$ ، ارتفاع ۱۴۵۷ متر بالاتر از سطح دریا و در فاصله ۵۰۰ متری شرق روستای سیسر واقع شده است. ۱۰ حفره غیر مجاز بر روی سطح محوطه وجود دارد که باعث آشکار شدن گورخمره‌ها شده‌اند. ابعاد تقریبی این گورستان نزدیک به ۵۰ متر طول و ۲۰ متر عرض است (تصویر ۵).

۴-۴. **گورستان شینکه:** گورستان شینکه در عرض جغرافیایی $36^{\circ} 15' 14''$ ، طول جغرافیایی $45^{\circ} 34' 42''$ ، ارتفاع ۱۳۴۰ متر بالاتر از سطح دریا و در فاصله حدود ۲ کیلومتری جنوب‌غربی روستای سورو قرار دارد. حفاری‌های قاچاق بخشی از گورهای خمره‌ای این گورستان را نیز از بین برده است. ابعاد این گورستان با توجه به پراکندگی آثار و کاوش‌های غیر مجاز نزدیک به ۳۰ متر طول و ۲۰ متر عرض است (تصویر ۶).

۵-۴. **گورستان ماؤلؤ:** گورستان ماؤلؤ در عرض جغرافیایی $36^{\circ} 13' 38''$ ، طول جغرافیایی $45^{\circ} 35' 55''$ ، ارتفاع ۱۴۰۷ متر بالاتر از سطح دریا و در بین روستای سیسر و ماؤلؤ قرار گرفته است. در حال حاضر وضعیت حفاظتی محوطه نامطلوب است و تعداد ۱۰ چاله غیرمجاز روی آن وجود دارد. این گورستان حدود ۲۰ متر طول و ۱۰ متر عرض دارد.

جدول ۱: مشخصات گورستان‌های خمره‌ای سردشت (نگارندگان)

شماره	نام گورستان	موقعیت جغرافیایی	محل گورستان	ابعاد گورستان (متر)	یافته‌های سطحی
۱	گورستان قامیشه	$36^{\circ} 11' 03''$ $45^{\circ} 36' 54''$ H: ۱۳۵۰	در فاصله ۵۰۰ متری جنوب روستای متروکه قامیشه	۶۰×۲۰	قطعات سفال، ۵ نمونه مهره خمیر شیشه
۲	گورستان لینه‌ده	$36^{\circ} 12' 47''$ $45^{\circ} 35' 12''$ H: ۱۴۱۰	در فاصله حدود ۲ کیلومتری شمال‌شرقی روستای لیلانه	۱۰۰×۳۰	قطعات سفال به همراه چند نمونه سفال جیلینگی
۳	گورستان سیسر	$36^{\circ} 14' 40''$ $45^{\circ} 37' 32''$ H: ۱۴۵۷	در فاصله ۵۰۰ متری شرق روستای سیسر	۵۰×۲۰	قطعات خمره‌های تدفین

۴	گورستان شینکه	۰۳۶° ۱۵' ۱۴" ۰۴۵° ۳۴' ۴۲" H: ۱۴۵۷	در فاصله حدود ۲ کیلومتری جنوب غربی روستای سورو	۳۰×۲۰	قطعات سفال، یک نمونه مهره گلی
۵	گورستان ماؤلؤ	۰۳۶° ۱۳' ۳۸" ۰۴۵° ۳۵' ۵۵" H: ۱۴۰۷	در بین روستای سیسر و ماؤلؤ	۲۰×۱۰	قطعات سفال

۵. توصیف ویژگی گورهای خمره‌ای سردشت

بر اساس چند گوری که در گورستان قامیشه به سبب حفاری غیر مجاز آشکار شده بودند و هنوز قسمت دهانه، بدنه و کف خمره‌ها درون خاک باقی مانده بود، می‌توان اندازه خمره‌ها را بازشناسی کرد. بر این اساس طول خمره‌ها بین ۱۴۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر، قطر میانه آن‌ها ۵۰ تا ۶۰ سانتیمتر و قطر کف بین ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر بود. قطر دهانه خمره‌ها شکسته شده بودند، اما احتمالاً قطر دهانه بین ۴۰ تا ۵۰ سانتیمتر بوده است (تصویر ۷). در گورستان سیسر بر اساس یک نمونه خمره نسبتاً سالم باقی مانده، طول آن ۱۳۰ سانتیمتر، قطر دهانه ۵۵ سانتیمتر، قطر میانه ۸۰ سانتیمتر و قطر کف ۲۷ سانتیمتر بود (تصویر ۸). با توجه به تخته سنگ‌های موجود در کنار گودال‌ها و خمره‌های شکسته شده، دهانه خمره را با تخته سنگ‌های مربع شکل با طول و عرض ۳۵ تا ۴۰ سانتیمتر می‌پوشانده‌اند. میانگین فاصله عمق خمره‌ها از سطح امروزی بین ۴۰ تا ۶۰ سانتیمتر بود. در کنار برخی از حفره‌های غیر مجاز بقایای قطعات شکسته ظروف سفالی یافت شد که به احتمال زیاد مربوط به هدایای گور هستند.

با نگاهی کلی به گورستان‌های خمره‌ای اشکانی متوجه می‌شویم که از خمره‌های متفاوتی برای تدفین استفاده کرده‌اند. گونه‌شناسی خمره‌های تدفین نشان‌دهنده متنوع بودن آنهاست که به نظر می‌رسد از فرهنگ بومی همان محل متأثر بوده است. با بررسی خمره‌های تدفین اشکانی سه گونه متفاوت خمره تشخیص داده شد. گونه اول شامل خمره‌هایی هستند که لبه‌های فته‌ای برگشته به بیرون دارند و در قسمت میانی آن‌ها از نقوش افزوده طنابی شکل، گاهی در چند ردیف استفاده شده است. اندازه خمره‌های بزرگ این گروه دارای طول ۱۸۰ سانتیمتر، قطر شکم ۱۲۰ سانتیمتر و قطر دهانه ۶۵ سانتیمتر است. دهانه خمره‌ها را با استفاده از یک تخته سنگ مسدود کرده‌اند (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۴۴). خمره‌های گرمی، طاق بستان، کنگاور و سردشت در این گروه جای می‌گیرند. گونه دوم شامل خمره‌هایی هستند که فاقد تزئینات طنابی بوده و دو دسته در دو طرف آن به صورت عمودی افزوده شده است. گاهی از تزئینات نخل وارونه، بز کوهی، پیچک، حلقه و لنگر (مترجم و محمدی‌فر، ۱۳۸۸: ۲۲۳) و نقشی همانند دو شاخ حیوانات (Gaziev, 1960) روی آن‌ها افزوده شده است. اندازه این خمره‌ها کوچکتر بوده و در مواردی از نوع تدفین‌های دو خمره‌ای هستند (معصومیان، ۱۳۹۶، مترجم و محمدی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۰۷). خمره‌های گورستان‌های مریوان و مینگه چویر در این گروه جای می‌گیرند. گونه سوم شامل خمره‌هایی هستند که اندازه آن‌ها نسبت به دو گروه قبلی کوچکتر بوده و کف آن‌ها به شکل پایه درآمده است. این نوع خمره‌ها منحصر به فرد بوده و بعضاً تزئینات طنابی شکل بر روی بدنه آن‌ها به کار رفته است. گورستان آکروپل و شهر شاهی شوش در این گروه جای می‌گیرند (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۵-۱۵۳) (جدول ۲).

جدول ۲: مشخصات گونه شناسی خمره‌های تدفین (نگارندگان)

نوع گونه خمره‌های تدفین	نام گورستان	شکل خمره
گونه اول	گرمی	
	طاق بستان	
	کنگاور	
	سردشت	
گونه دوم	مریوان	
	مینگه چویر	

	آکرویل و شهر شاهی	گونه سوم
---	-------------------	----------

تدفین‌های خمره‌ای در منطقه سردشت جهات متفاوتی دارند. در گورستان قامیشه بر اساس چند نمونه، جهت تدفین‌ها شمال غربی - جنوب شرقی و تنها در یک نمونه جهت تدفین جنوبی - شمالی است. در گورستان لپندوه نیز جهت خمره‌ها شمال غربی - جنوب شرقی است. در گورستان سیسر جهت تدفین شرقی - غربی بود؛ به این معنا که دهانه خمره‌ها رو به شرق قرار گرفته بود. در گورستان‌های شینکه و ماولو جهت تدفین‌ها نامشخص بود. با توجه به شواهد به دست آمده، گور خمره‌ها از یک جهت تدفین واحدی پیروی نمی‌کرده‌اند (جدول ۳). در گورستان‌های قامیشه و سیسر، سنگ‌هایی که برای مسدود کردن خمره‌ها استفاده شده بود، به صورت برج‌ها در داخل زمین قابل مشاهده هستند. جهت تدفین در سایر گورستان‌های اشکانی کاوش شده در ایران نیز متفاوت است. در گورستان‌های خمره‌ای گرمی و طاق بستان جهت ثابتی وجود داشته و بیشتر دهانه خمره‌ها رو به شرق بودند (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۵، ۴۵). در کنگاور جهت خمره‌ها شرقی - غربی و شمالی - جنوبی بوده است (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۲۴۰-۲۳۶). جهت‌ها در گورستان‌های مریوان، شرقی - غربی، شمالی - جنوبی، شمال شرقی - جنوب شرقی و شمال شرقی - جنوب شرقی بوده است (مترجم و محمدی-فر، ۱۳۸۸: ۲۲۱). هنوز مشخص نیست که تدفین‌های خمره‌ای با چه آیین و دینی مرتبط هستند، اما شیوه، نوع و شکل گورستان‌هایی که در نیمه غربی کشور و به‌ویژه در منطقه زاگرس شمالی و مرکزی قرار دارند، به روشنی بیانگر همگرایی فرهنگی و ایدئولوژی یکسان هستند. نظم قرارگیری خمره‌ها در داخل قبرستان‌ها نشانگر این نکته است که این نوع تدفین‌ها دارای سازمان اجتماعی و مذهبی تشکیل یافته‌ای بوده است (سعیدی هرسینی، ۱۳۷۵: ۹۷). برخی معتقدند که برای جلوگیری از تباهی و فساد اجساد از این نوع روش استفاده کرده‌اند (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۱۲). همچنین گاهی آن‌ها را در ارتباط با آیین مهرپرستی نیز مطرح کرده‌اند (کامبخش فرد، ۱۳۴۶).

جدول ۳: مشخصات جهات تدفین خمره‌های اشکانی (نگارندگان)

جهت تدفین	محل گورستان	
شمال غربی-جنوب شرقی، جنوبی-شمالی	گورستان قامیشه	سردشت
شمال غربی-جنوب شرقی	گورستان لپندوه	
شرقی-غربی	گورستان سیسر	
نامشخص	گورستان شینکه	
نامشخص	گورستان ماولو	

شرقی-غربی	گرمی
شرقی-غربی	طاق بستان
شرقی-غربی، شمالی-جنوبی	کنگاور
شرقی - غربی، شمالی - جنوبی، شمال شرقی - جنوب شرقی، شمال شرقی - جنوب شرقی	مربوان

۶. یافته‌های فرهنگی در گورخمره‌ها

اطلاعاتی که در اینجا ذکر می‌شود صرفاً بر اساس یافته‌های بررسی سطحی است و برای پی بردن به گاهنگاری و نوع یافته‌های گور از گزارش سایر گورستان‌های خمره‌ای کاوش شده، استفاده شده است. یکی از گورستان‌های مهم اشکانی که امروزه در کشور آذربایجان قرار دارد، گورستان مینگه چویر است. تعداد بی-شماری از زیورآلات شخصی در گورهای زنان از جمله مهره‌ها، تعداد زیادی دستبندهای برنزی روی دست و پا، مهره‌های انگشتری از جنس عقیق به‌دست آمده‌اند. روی پای یکی از اسکلت‌ها تعداد ۳۶ پابند یافت شد. در داخل گورهای مردان، جنگ‌افزارهای آهنی از جمله شمشیر، خنجر، نیزه و چاقو کشف شده است. همچنین سفال‌های منقوش به نقش پرندگان، نقوش هندسی و گیاهی نیز یافت شده‌اند. بقایای میوه‌های نظیر انار، گردو، استخوان حیوانات خانگی، ابزار آلات کشاورزی نظیر داس، سنگ آسیاب همگی نشان‌دهنده پرورش حیوانات، کاشت میوه و کشاورزی بوده است (Gaziev, 1960 and Mongait 1959: 251-252). در گورستان‌های گرمی ظروف سفالی از جمله ظروف لوله‌دار، سکه‌ها، پیه سوزها، قمقه، ابزارآلات برنزی و آهنی، سنگ‌های وزنه، دوک‌های پشم‌ریسی، زیورآلات شخصی مانند گردنبند، انگشتری، گوشواره، النگو، دستبند و غیره یافت شده‌اند (کامبخش‌فرد، ۱۳۷۷: ۶۷-۴۷). در گورستان‌های مربوان ظروف سفالی، مهره‌های خمیر شیشه، اشیای فلزی مانند سنجاق سر کشف شده‌اند (مترجم و محمدی فر، ۱۳۸۸: ۱۳۹).

آنچه در گورستان‌های خمره‌ای سردشت یافت شد، قطعات شکسته سفال‌هایی بودند که در اثر حفاری‌های غیر مجاز روی سطح گورستان پراکنده شده بودند. عمدتاً از سفال‌هایی استفاده شده بود که از نظر ظرافت در گروه سفال‌های ظریف و متوسط جای می‌گیرند. کیفیت پخت آن‌ها مناسب بود و از آمیزه شن ریز برای ساخت آن‌ها استفاده شده است. رنگ غالب سفال‌ها نارنجی است. شکل سفال‌ها شامل کاسه‌های کوچک و بزرگ، کوزه‌ها و خمره‌ها هستند (لوح ۱ و ۲). در گورستان قامیشه یک ظرف لوله‌دار به‌دست آمد که قسمتی از لوله، دسته و بدنه آن شکسته شده بود (لوح ۳). شکل کلی آن مشابه ظروف لوله‌دار گرمی است؛ با این تفاوت که ظروف گرمی فاقد تزئینات هستند و چند پایه کوچک در زیر کف افزوده شده است (کامبخش‌فرد، ۱۳۷۷: ۸۱). روی این ظرف تزئینات کنده و فشاری به اجرا درآمده که تزئینات کنده به صورت عمودی و در دو ردیف ایجاد شده‌اند. مشابه این نوع تزئینات روی یک ظرف سفالی از گورستان مینگه چویر نیز گزارش شده است (Gaziev, 1960). در دو نمونه از سفال‌های گورستان قامیشه، تزئینات کنده به صورت مورب و فشاری نیز مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد این نوع تزئینات رواج داشته‌اند (تصویر ۹). همچنین یک قطعه شکسته دیگری مربوط به یک ظرف لوله‌دار در این گورستان یافت شد. در گورستان شینکه، بقایای لوله یک ظرف لوله‌دار کشف شد که نشانه‌ای از رواج این نوع ظروف در گورستان‌های خمره‌ای منطقه است (لوح ۲). تزئینات فشاری در گورستان قامیشه علاوه بر روی ظروف سفالی، بر روی لبه خمره‌ها نیز دیده می‌شود. تزئینات

فشاری بر روی خمره‌های گورستان لپندوه مشاهده شد. چند قطعه سفال جلینگی در گورستان لپندوه یافت شده که مربوط به یک ظرف سفالی کوچک هستند (لوح ۴).

همانند سایر گورستان‌های اشکانی، در گورستان‌های خمره‌ای سردشت نیز مرده‌ها را با زیور آلات شخصی مانند گردنبند دفن کرده بودند. در گورستان قامیشه در کنار خاک‌های ریخته شده اطراف گور، ۵ مهره از جنس خمیر شیشه و عقیق یافت شد. این مهره‌ها شباهت تکنیکی خاصی با مهره‌های گرمی دارند (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۸۷-۹۲). ویژگی جدیدی که در این مهره‌ها قابل ذکر است، استفاده از یک حلقه فلزی خیلی نازک در داخل یکی از مهره‌ها است. به نظر می‌آید که در دیگر مهره‌ها نیز از چنین تکنیکی استفاده شده باشد که تنها در داخل یکی از مهره‌های به‌دست آمده، به جا مانده است. این حلقه‌ها را برای راحتی عبور نخ گردنبند به کار برده‌اند (لوح ۵). همچنین در گورستان شینکه یک مهره گلی نیز یافت شد (لوح ۶). در هر حال باید توجه داشت که با توجه به انجام حفاری‌های غیر مجاز، درباره تعداد، تنوع و غنای اشیاء موجود در گور خمره‌ها نمی‌توان با قطعیت صحبت کرد.

۷. تحلیل و گاهنگاری

گورستان‌های خمره‌ای سردشت در کنار محوطه‌های استقرار دوره اشکانی واقع شده‌اند. فاصله محوطه استقرار با گورستان قامیشه حدود ۲۰۰ متر و در گورستان لپندوه حدود ۵۰۰ متر است. در کنار گورستان سیسر و در فاصله ۱ کیلومتری آن، آثار یک قلعه اشکانی وجود دارد. در کنار گورستان‌های شینکه و ماولو، آثار ضعیف‌تری از محوطه‌های استقرار شناسایی شد. این وضعیت در گورستان‌های گرمی نیز دیده می‌شود و گورستان‌ها در کنار محوطه‌های استقرار قرار گرفته‌اند (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۵). در میوان وضعیت متفاوت-تری گزارش شده است. محمدی‌فر گورستان‌های میوان را مربوط به اقوام کوچرو می‌داند و آن‌ها را بدون محوطه استقرار دائم معرفی می‌کند (محمدی فر، ۱۳۸۳).

گورستان‌های خمره‌ای سردشت همگی روی شیب کوه قرار گرفته‌اند؛ به‌طوری که در گورستان لپندوه، شیب تندتر بوده و مکان سایر گورستان‌ها روی شیب ملایم‌تری انتخاب شده است. قرار گرفتن گورخمره‌ها در شیب دامنه کوه در سایر گورستان‌های خمره‌ای کاوش شده نظیر گرمی (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۵)، طاق بستان (همان، ۴۴) و میوان (مترجم و محمدی فر، ۱۳۸۸: ۹۵) نیز گزارش شده است. جهت کلی گورستان‌ها رو به شرق و طلوع آفتاب است و ارتفاع آن‌ها نسبت به سایر محوطه‌ها بالاتر است. میانگین ارتفاع گورستان‌ها بین ۱۴۵۰-۱۳۵۰ متر از سطح دریا است. شایان توجه است که گورستان‌ها در مکانی قرار گرفته‌اند که از نظر پوشش گیاهی، جنگلی و مراتع غنی است و از شبکه ارتباطی راه‌های امروزی فاصله زیادی دارند (نقشه ۳).

دلایل متعددی برای اشکانی بودن گورستان‌های خمره‌ای سردشت وجود دارد. سفال‌های جلینگی که در گورستان‌های خمره‌ای سردشت کشف شده‌اند، اشکانی بودن آن‌ها را نشان می‌دهند (لوح ۴). سفال‌های جلینگی در شمال غرب ایران از محوطه قلعه ضحاک یافت شده‌اند (قندگر و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۰۶). گاهنگاری این نوع سفال در غرب ایران مربوط به قرن ۲ ق.م تا قرن ۳ میلادی است (هرینک، ۱۳۷۶: ۱۲۴). نقوشی شبیه به خط پهلوی روی لبه یکی از خمره‌های گورستان خمره‌ای قامیشه وجود دارد که می‌تواند بیانگر اشکانی بودن این گورستان باشد (تصویر ۹).

شکل خمره‌ها و سایر یافته‌های گورستان‌های سردشت شباهت‌های نزدیکی با گورستان‌های گرمی دارند. گاهنگاری گورستان‌های خمره‌ای گرمی بر اساس سکه‌های کشف شده مربوط به قرن اول و دوم میلادی هستند (کامبخش فرد، ۱۳۷۷: ۴۴). تاریخ‌گذاری طاق بستان مربوط به قرن اول میلادی است (همان، ۲۳۹). گورهای کنگاور مربوط به قرن اول ق.م و اول میلادی هستند (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۲۳۶). این سنت در مینگه چویر آذربایجان از قرن اول و دوم قبل از میلاد تا قرن اول و دوم میلادی رایج بود (Mongait 1959: 251-252). گورهای آکروپل و شهر شاهی احتمالاً مربوط به قرن دوم و سوم ق.م تا قرن اول میلادی هستند (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۵-۱۵۳). این نوع تدفین به نظر می‌رسد که در نیمه دوم دوره اشکانی و حدود قرون اول و دوم میلادی در نیمه غربی کشور رواج بیشتری پیدا می‌کند. با توجه به شباهت‌هایی که بین گورستان‌های خمره‌ای سردشت و سایر گورستان‌های اشکانی مشاهده می‌شود، احتمالاً گورستان‌های خمره‌ای سردشت نیز مربوط به قرن اول و دوم میلادی باشند.

۸. نتیجه

تدفین‌های خمره‌ای یکی از رایج‌ترین شیوه‌های تدفین در دوره اشکانی به شمار می‌آیند که به صورت گسترده از نیمه غربی قلمرو اشکانی گزارش شده‌اند. یافته‌های حاصل از بررسی میدانی حاشیه شرقی رودخانه زاب نشان‌دهنده اهمیت و متداول بودن استفاده از گورستان‌های خمره‌ای در شمال غرب ایران است. وجود چند حرف احتمالی پهلوی روی لبه یکی از خمره‌ها و چند قطعه از سفال جلینگی مبین اشکانی بودن این گورستان‌ها هستند. با توجه به شواهد موجود، از شیوه تدفین یک خمره‌ای استفاده شده است، به این صورت که تنها یک خمره برای تدفین به کار رفته است. با بررسی منظر گورستان‌ها مشخص شد که این گورستان‌ها در کنار محوطه‌های استقرار قرار گرفته‌اند. گورستان‌های قامیشه، لندوه و سیسر در کنار محوطه استقرار شکل گرفته‌اند. در کنار گورستان‌های شینکه و ماولو آثار ضعیف‌تری از محوطه‌های استقرار شناسایی شد. این وضعیت در گورستان‌های گرمی نیز دیده می‌شود و گورستان‌ها در کنار محوطه‌های استقرار قرار گرفته‌اند.

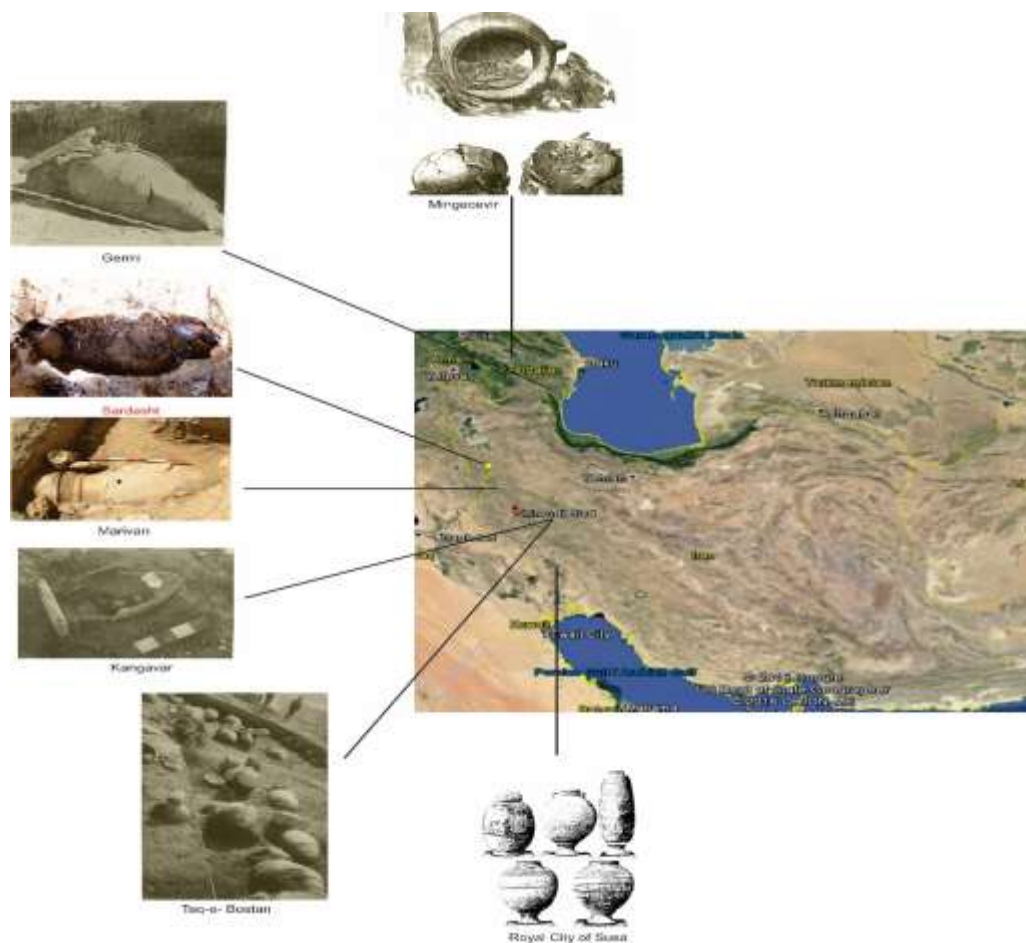
قرارگیری خمره‌ها روی شیب، مدفون بودن آن‌ها در عمق ۶۰-۴۰ سانتیمتری زمین، مسدود کردن دهانه خمره‌ها با استفاده از یک تخته سنگ، قرار گرفتن گورستان‌ها در کنار چشمه‌های پر آب، قرار دادن ظروف لوله‌دار در کنار خمره‌ها و دفن مردگان با زینت آلات شخصی از جمله ویژگی‌های مشترکی هستند که بین گورستان‌های سردشت با سایر گورستان‌های اشکانی زاگرس مشاهده می‌شود. در این میان، با بررسی تطبیقی که بین شکل خمره‌ها و سایر یافته‌ها صورت گرفت، شباهت‌های بیشتری بین گورستان‌های خمره‌ای سردشت با گورستان‌های گرمی و طاق بستان قابل رؤیت است. با توجه به مقایسه‌هایی که بین این دو گورستان با گورستان‌های خمره‌ای سردشت انجام شد، احتمالاً گورستان‌های سردشت مربوط به قرن اول و دوم میلادی هستند. اگر چه بحث در مورد جهت تدفین مستلزم انجام کاوش باستان‌شناسی است، اما با توجه به شواهد موجود، گورستان‌های خمره‌ای سردشت همانند سایر گورستان‌های اشکانی کاوش شده، جهت‌های متفاوتی دارند. عمده جهت‌ها شمال غربی- جنوب شرقی و شرقی- غربی است. شکل خمره‌ها از نوع خمره‌های با لبه

برگشته به بیرون هستند که بر روی بدنه آن‌ها عمدتاً تزئینات طنابی شکل به کار رفته است. از لحاظ گونه-شناسی ارائه شده، خمره‌های تدفینی سردشت از نوع گونه اول به شمار می‌آیند. شایان ذکر است که تراکم این تعداد گورستان‌های خمره‌ای در حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت بیانگر اهمیت این منطقه در دوره اشکانی است. امید است که در پژوهش‌های آتی توجه بیشتری به این منطقه به‌ویژه به گورستان‌های خمره‌ای بحث شده در این نوشتار گردد، زیرا که روند تخریب آن‌ها بر اساس حفاری‌های غیرمجاز سرعت زیادی دارد.

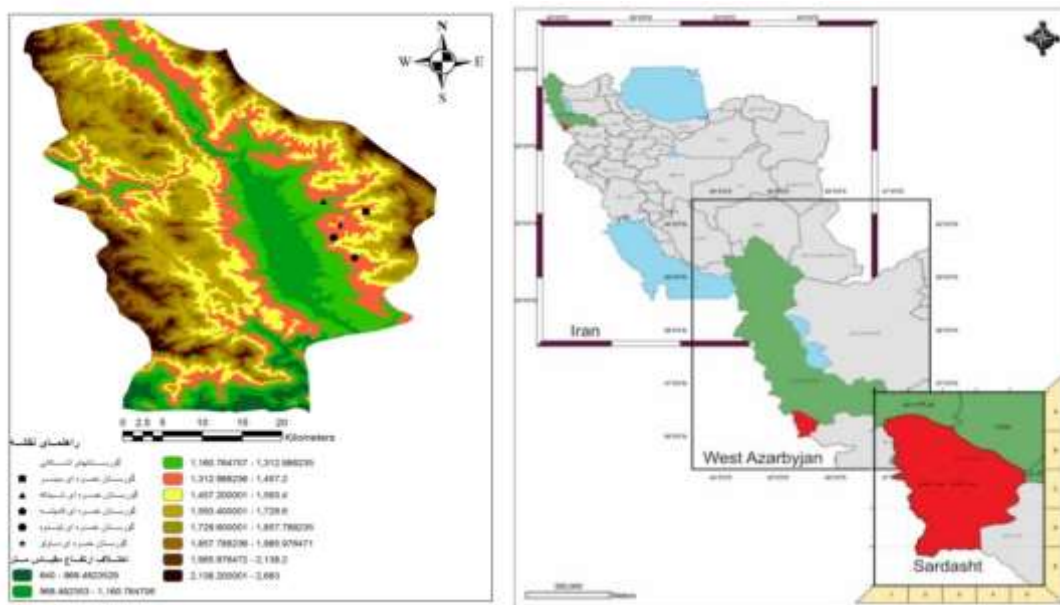
سپاسگزاری

از آقای رضا حیدری جهت در اختیار قرار دادن اطلاعات بررسی خود در منطقه سردشت، برای انجام این پژوهش سپاسگزاری می‌شود. از آقای دکتر یعقوب محمدی‌فر، آقای دکتر عباس مترجم و آقای محمد معصومیان جهت اجازه استفاده از گزارش منتشر نشده کاوش‌های گورستان‌های خمره‌ای مریوان قدردانی می‌نمایم.

پیوست‌ها



نقشه ۱: پراکنش گورستان‌های خمره‌ای اشکانی بر روی نقشه



نقشه ۲: موقعیت جغرافیایی سردشت (پیروتی، ۱۳۸۹: ۲۱)

نقشه ۳: موقعیت گورستان‌ها نسبت به ارتفاع (سلیمی، ۱۳۹۴: ۲۱۴)



تصویر ۱. راست: گورستان قامیشه، بقایای شکسته خمره‌های بر جای مانده از کاوش‌های غیر مجاز؛ چپ: گورستان قامیشه، بقایای استخوان‌های انسانی بر جای مانده از کاوش‌های غیر مجاز (سلیمی، ۱۳۹۴: صص ۷۳-۷۲)



تصویر ۲: محوطه پردی ۱۰ متری، بقایای گور چهار چینه سنگی؟ (سلیمی، ۱۳۹۴: ۵۱)



تصویر ۴: گورستان خمره‌ای لیندوه، دید از ضلع جنوب غربی (سلیمی، ۱۳۹۴: ۶۸)



تصویر ۳: گورستان خمره‌ای قامیشه، دید از جنوب غرب (سلیمی، ۱۳۹۴: ۷۱)



تصویر ۶: گورستان خمره‌ای شینکه، دید از ضلع شمال شرقی (سلیمی، ۱۳۹۴: ۸۰)



تصویر ۵: گورستان خمره‌ای سیسر: دید از ضلع شمالی (سلیمی، ۱۳۹۴: ۸۵)



تصویر ۷: گورستان قامیشه، بقایای تدفین‌های خمره‌ای برجای مانده از کاوش‌های غیر مجاز (سلیمی، ۱۳۹۴: ۷۳)



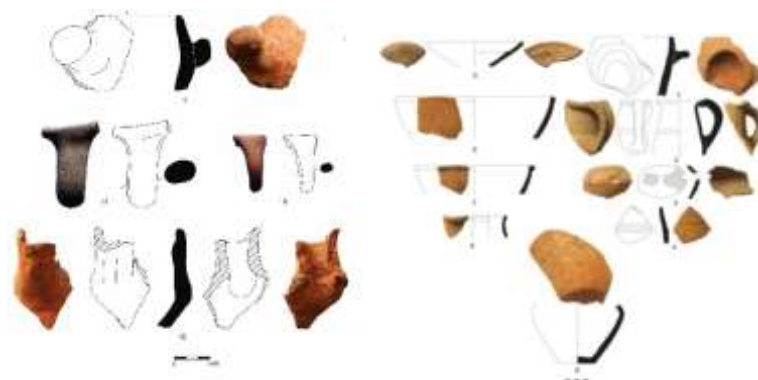
تصویر ۸: گورستان سیسر، بقایای تدفین خمره‌ای برجای مانده از کاوش‌های غیر مجاز (سلیمی، ۱۳۹۴: ۸۶)



تصویر ۹: گورستان قامیشه: راست، تزیینات فشاری بر لبه خمره. چپ: خطوط شبه پهلوی اشکانی (سلیمی، ۱۳۹۴: ۷۲)



لوح ۱: راست، سفال‌های شاخص گورستان ماولو. میانی، سفال‌های شاخص گورستان لیندوه. چپ: سفال‌های شاخص گورستان شینکه (سلیمی، ۱۳۹۴: صص ۷۸، ۶۹، ۸۲)



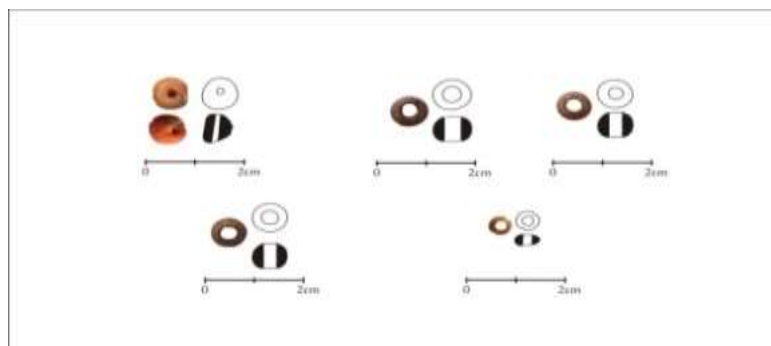
لوح ۲: راست، سفال‌های شاخص گورستان قایشه، چپ، سفال‌های گورستان شینکه (سلیمی، ۱۳۹۴: ۷۳، ۸۴)



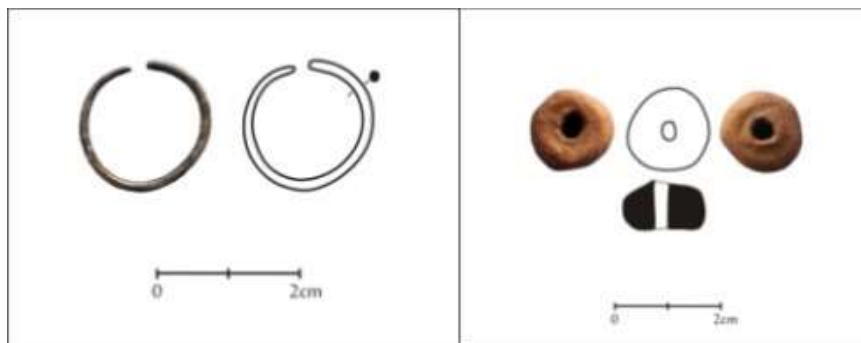
لوح ۳: ظرف لوله دار گورستان قامیشه (سلیمی، ۱۳۹۴: ۷۵)



لوح ۴: راست، سفال های جلینگی گورستان لیندوه. چپ: بقایای خمره های گورستان سیسر (سلیمی، ۱۳۹۴: ۸۷)



لوح ۵: مهره های خمیر شیشه و عقیق گورستان خمره ای قامیشه (سلیمی، ۱۳۹۴: ۷۵)



لوح ۶: راست: مهره گلی گورستان شینکه چپ: حلقه نقره ای مربوط به تدفین چاله ای اشکفت سیسر (سلیمی، ۱۳۹۴: صص ۵۹، ۸۳)

منابع

- آذرنوش، مسعود، (۱۳۵۴)، "کاوش‌های گورستان محوطه سنگ شیر همدان"، گزارش‌های چهارمین مجمع سالانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران، زیر نظر فیروز باقر زاده، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران.
- بوداقي، ابراهيم، (۱۳۹۲)، "بررسی و مطالعه محوطه‌های ساسانی سردشت"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دوره تاریخی، دانشگاه آزاد اسلامی ابهر، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، منتشر نشده.
- بیننده، علی، (۱۳۸۷)، "بررسی باستان‌شناختی حوضه رودخانه زاب کوچک"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دوره تاریخی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، منتشر نشده.
- بیننده، علی، (۱۳۹۵)، "کاوش نجات بخشی محوطه ملا وسو در حوضه رودخانه زاب کوچک"، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۶۲-۵۵.
- پازوکی، ناصر و عبدالکریم شادمهر، (۱۳۸۴)، آثار ثبت شده ایران در فهرست آثار ملی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- حیدری، رضا، (۱۳۸۵)، "نتایج دومین فصل پژوهش‌های باستان‌شناختی در محوطه باستانی ربط سردشت، آبان و دی"، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، مجموعه مقالات دومین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، جلد اول تهران، پژوهشگاه باستان‌شناسی، صص ۲۳۰-۲۰۱.
- حیدری، رضا، (۱۳۸۶)، "نتایج مقدماتی بررسی باستان‌شناسی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت"، آرشیو سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، منتشر نشده.
- حیدری، رضا، (۱۳۹۱)، "بررسی باستان‌شناسی زاب کوچک"، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- حیدری، رضا، فلاحیان، یوسف، سلیمی، صلاح، (۱۳۹۵)، "فصل اول کاوش نجات بخشی تپه بالان سردشت"، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۱۵۵-۱۴۳.
- دمورگان، ژاک، (۱۳۳۹)، جغرافیای غرب ایران، ترجمه کاظم ودیعی، جلد دوم، تبریز: شفق.
- دیولافوا، ژان، (۱۳۷۱)، سفرنامه کاوش‌های باستان‌شناسی در شوش ۱۸۸۶-۱۸۸۴، ترجمه ایرج فره‌وشی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- سعیدی هرسینی، محمد رضا، (۱۳۷۵)، بررسی شیوه تدفین در پارت (۲۴۷ ق.م تا ۲۲۴ م)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دوره تاریخی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (منتشر نشده).
- سلیمی، صلاح، (۱۳۹۴)، بررسی محوطه‌های اشکانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک شهرستان سردشت، نمونه موردی: تپه بالان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (منتشر نشده).
- شیرزاده، غلام، کاکا، غفور، (۱۳۹۵)، کاوش نجات بخشی محوطه و قبرستان نیسک آباد سردشت، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۳۶۵-۳۵۶.
- شریفی، مهناز، (۱۳۹۵)، کاوش نجات بخشی تپه بروه شهرستان سردشت استان آذربایجان غربی، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۳۵۵-۳۵۰.
- قندگر، جواد، (۱۳۸۲)، گزارش مقدماتی کاوش‌های باستان‌شناسی قلعه زهاک (اژدهاک) شهرستان هشترو، آرشیو سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان شرقی (منتشر نشده).
- قندگر، جواد، حسین اسماعیلی و محمد رحمت‌پور، (۱۳۸۳)، "کاوش‌های باستان‌شناختی قلعه اژدهاک هشترو"، مجموع مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران حوزه شمال غرب ایران، به کوشش مسعود آذرنوش، تهران: پژوهشگاه باستان‌شناسی، صص ۱۹۳-۲۲۸.

کارگر، بهمن، (۱۳۸۳)، "قلایچی، زیر تو مرکز مانا ۱۳۸۱-۱۳۷۸"، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران حوزه شمال غرب ایران، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، صص ۲۴۶-۲۲۹.

کامبخش فرد، سیف‌الله، (۱۳۴۶)، "آثار و بقایای دهکده‌های پارتی"، بررسی‌های تاریخی، شماره ۱، سال دوم، صص: ۵-۲۵.

کامبخش فرد، سیف‌الله، (۱۳۷۴)، معبد آناهیتای کنگاور، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

کامبخش فرد، سیف‌الله، (۱۳۷۷)، گورخمره‌های اشکانی، پیوست یک مجله باستان‌شناسی و تاریخ، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کامبخش فرد، سیف‌الله، (۱۳۸۶)، کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی و احیاء معماری معبد آناهیتای کنگاور و تاق‌گرا، جلد دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری- پژوهشکده باستان‌شناسی.

مترجم، عباس و یعقوب محمدی فر، (۱۳۸۸)، گزارش نهایی فصل اول کاوش در گورخمره‌های دریاچه زریوار مریوان، آرشیو سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کردستان (منتشر نشده).

محمدی‌فر، یعقوب و علیرضا هژبری نوبری، (۱۳۸۳)، "نگرشی بر آیین گورخمره‌ای دوره اشکانی در حاشیه غربی زاگرس مرکزی (مریوان)"، پیام باستان‌شناس، شماره ۲، صص ۴۲-۲۹.

معصومیان، محمد، (۱۳۹۶)، "گزارش فصل اول کاوش نجات بخشی گورستان خمره ای زردویان مریوان" آرشیو سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کردستان (منتشر نشده).

نصراللهی، صلاح، (۱۳۸۶)، گزارش بررسی و شناسایی اتلال، محوطه‌ها و آثار باستانی بخش‌های مرکزی و نئور شهرستان بانه - پاییز، آرشیو میراث فرهنگی استان کردستان (چاپ نشده).

واقعی، محمد بن عمر، (۱۳۷۴)، فتوح سوادالعراق (نخستین تاریخ فتوحات اسلامی در کردستان)، ترجمه و تحشیه عبدالعزیز واعظی سردشتی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادر کریمیان، چاپ اول، تهران: م. واعظی.

هرینک، ارنی، (۱۳۷۶)، سفال ایران در دوران اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

Gaziev, C. M., 1960. *kup gebirleri albomu*, Azerbaijan SSR elmler akademiyasi neshrijati Baki.

Hewsen, R. H., 2001. *Armenia, A historical atlas*, Chicago, The University of Chicago Press.

Kargar, B., Binandeh, A., 2009. *A preliminary report of excavation at Rabat Tepe, Northwestern Iran*, Iranica Antiqua XLIV: 113-129.

Kleiss, W., 1977. *Alte Wege in West-Iran*, AML, Band 10, pp: 137-151.

Kroll, S., 2005. *The Southern Urmia basin in the Early Iron Age*, Iranica Antiqua XL: 65-85.

Mongait, A., 1959. *Archaeology in the U.S.S.R.*, Moscow, Foreign Languages Publishing House.

Solecki, R.S., 1999. *An archaeological survey in Western Azarbaijan, Iran, the Iranian world*, in: A. Alizadeh, Y. Majidzadeh and S. MalekShahmirzadi (eds.), *essay on Iranian art and archaeology*, presented to Ezat O. Negahban, Tehran, University Press, pp. 28-43.

بررسی پتروگرافی سفال‌های اسلامی شهر بلقیس اسفراین، خراسان شمالی

محبوبه عباس‌آباد عربی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی دانشگاه آزاد اهر

یاسین صدقی*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌سنجی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

سید ایرج بهشتی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زمین‌شناسی پژوهشکده حفاظت و مرمت

اکبر عابدی

استادیار گروه مرمت آثار تاریخی و باستان‌سنجی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

در پژوهش حاضر سعی شده است تا با بررسی و مطالعه‌ی پتروگرافی ده قطعه از سفالینه‌های لعاب‌دار مربوط به دوران اسلامی مکتشفه از شهر تاریخی بلقیس اسفراین، به بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های ساختاری براساس فازهای موجود، شناخت مواد خام اولیه و اجزاء معدنی و در نهایت تا حد ممکن به شناخت منشأ آن‌ها با توجه به مقایسه خاک مورد استفاده در ساخت سفال‌ها و زمین‌شناسی منطقه پرداخته شود. برای این منظور از روش آنالیز مقاطع نازک پتروگرافی و مطالعه آن‌ها با استفاده از میکروسکوپ پلاریزان نوری عبوری استفاده گردید، که در بررسی و تحلیل نتایج حاصل از مطالعه مقاطع نازک مشخص شد تمامی آثار از نظر ساختاری و ترکیب مشابه یکدیگر و دارای بافت سیلتی ریزبلور هستند و تنها یک قطعه از آن‌ها (کد ۲۱۶) دارای بافت ناهمگن است اما از نظر ساختار کانی‌شناسی دارای منشأی همسان با دیگر قطعات را دارا هست. این سفال‌ها دارای ساختاری مشابه و همچنین دارای منابع خاک یکسانی هستند. در این بین تنها قطعه‌ی سفالی زرین‌فام (کد ۱) مورد مطالعه از نظر ساختاری و ترکیب متفاوت از دیگر سفال‌ها بوده که می‌توان آن را یک نمونه متفاوت و احتمالاً وارداتی به منطقه در نظر گرفت. همچنین در کاوش‌های باستان‌شناسی شهر بلقیس کوره‌های سفال‌پزی، سه پایه‌های سفالی و نیز توبی‌های کوره کشف شده است، که نشان‌دهنده‌ی تولید سفال و بومی بودن این صنعت در آن را دلالت دارد.

واژه‌های کلیدی: پتروگرافی مقطع نازک، سفال لعاب‌دار، شهر بلقیس، اسفراین

۱. مقدمه

شهرستان اسفراین به مرکزیت شهر اسفراین از توابع استان خراسان شمالی در شمال شرقی ایران قرار گرفته و زمانی به دلیل موقعیت استراتژیک خود بر سر راه شاهراه ابریشم یا جاده خراسان بزرگ بسیار رشد یافته بود. در دوره‌ی اسلامی موقعیت منحصربه‌فرد اسفراین بر سر این شاهراه تجاری و در مسیر شهرهای مهم نیشابور و جرجان در رشد و بالندگی این خطه تأثیر به‌سزایی داشته است. یکی از محوطه‌های بسیار مهم دوره‌ی اسلامی در خراسان شمالی خرابه‌های معروف به شهر بلقیس است که در ۳ کیلومتری جنوب شهر اسفراین قرار دارد. امروزه از شهر بلقیس به‌غیر از بقایای ویران شده‌ی ارگ، بخش‌هایی از حصار شهر و خندق، بقایای یک بنای آرامگاهی معروف به مقبره‌ی شیخ آذری، ویرانه‌های معروف به منارتپه اثر دیگری در سطح زمین برجای نمانده و بیشتر تأسیسات داخلی شهر به دست کشاورزان تسطیح شده و زیر کشت رفته است. به‌علاوه یک مجموعه یخدان نیز در فاصله‌ی ۷۰۰ متری غرب ارگ قرار دارد که عموماً جزو تأسیسات شهر بلقیس تلقی شده‌اند (وحدتی، ۱۳۸۶: ۱).

در سال ۱۳۸۳ شرکت سهامی آب منطقه‌ای خراسان شمالی برای انتقال آب سد بیدواز به مناطق کشاورزی اطراف شهر بلقیس در اطراف محوطه کانال حفر نموده که در جریان حفر کانال در اطراف ارگ و بخش‌های داخلی حصار شهر، حجم زیادی از مواد باستان‌شناختی ازبین رفته و محوطه به‌شدت آسیب دیده بود. ازین‌رو طرح گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم این مجموعه باستانی از سوی سازمان میراث فرهنگی خراسان شمالی در سال ۱۳۸۶ به اجرا درآمد (وحدتی، ۱۳۸۶: ۲) و به مدت پنج فصل این کاوش‌ها ادامه پیدا نمود. باتوجه به بررسی‌های باستان‌شناسی و کاوش‌های صورت گرفته بیشتر آثار مطالعاتی به‌دست آمده سفالینه‌های بدون لعاب، لعاب‌دار و زرین‌فام هست که چند دوره‌ی فرهنگی را دربرمی‌گیرند. در بررسی و مطالعه سفال اسلامی مسائل و مشکلات مختلفی مطرح است، که از آن جمله به شناسایی مراکز تولید (محمدی‌فر و بلمکی، ۱۳۸۷) و منشأ سفال، تفاوت‌ها و شباهت‌های ساختاری آن‌ها هست.

هدف از این پژوهش، مطالعه‌ی کانی‌شناسی و بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های ساختارشناسی تعداد ۱۰ قطعه از نمونه سفال‌های لعاب‌دار دوره اسلامی هست که تاکنون هیچ‌گونه مطالعه علمی و آزمایشگاهی بر روی آن‌ها صورت نگرفته است. سفالینه‌های مذکور از حفاری‌های روشمند باستان‌شناسی شهر بلقیس اسفراین در سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۱ توسط گروه باستان‌شناسی منطقه به‌دست آمده‌اند (فرجامی و ستوده، ۱۳۸۹؛ نیک‌گفتار، ۱۳۹۱). در بین لایه‌های فرهنگی و باستان‌شناختی که این سفالینه‌ها کاوش شده‌اند، قطعه‌ای سفال زرین‌فام نیز به‌دست آمده است که اصلی‌ترین پرسش حاضر شناخت منشأ و علت حضور آن دراین‌بین هست. درهمین راستا برای پاسخ به پرسش‌های موجود استفاده از روش مطالعه مقطع نازک پتروگرافی، شناسایی رخنمون‌های زمین‌شناسی منطقه و مطالعات کتابخانه‌ای در پیش‌رو قرار گرفت که در ادامه به تشریح و توضیح آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۲. مواد و روش پژوهش

روش پژوهش در مقاله حاضر بیشتر بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و آزمایشگاهی همچون آنالیز پتروگرافی (مطالعه مقطع نازک میکروسکوپی) به وسیله دستگاه میکروسکوپ پلاریزان نوری عبوری، جهت بررسی کانی‌شناسی و ساختارشناسی سفال‌های کاوش شده از شهر تاریخی بلقیس اسفراین هست.

نمونه‌های مورد مطالعه شامل ۱۰ قطعه از سفالینه‌های لعاب‌دار اسلامی می‌باشند که در سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۱ (نیک‌گفتار، ۱۳۹۱) از کاوش‌های روشمند علمی شهر بلقیس به دست آمده‌اند. سفال شماره ۱ گونه‌ای از سفال‌های زرین‌فام هست که یکی از محدود آثاری است که در این لایه‌های باستان‌شناختی ثبت و شناسایی شده است (تصویر ۱). در کل سفال‌های لعاب‌دار کشف شده از شهر بلقیس به دو نوع سفالینه‌های لعاب‌دار یک‌رنگ بدون پوشش گلی و سفالینه‌های لعاب‌دار با پوشش گلی تقسیم می‌شوند (زارعی و دیگران، ۱۳۹۵). مشخصات ظاهری و باستان‌شناسی سفال‌های مورد آنالیز در جدول شماره ۱ نمایش داده شده است (جدول ۱). پتروگرافی یکی از روش‌های پایه و اساسی در زمین‌شناسی است، اساس کار این روش بر مبنای مطالعه خصوصیات نوری و کانی‌شناسی اجزاء سازنده در زیر میکروسکوپ و مقایسه آنها با جدول کانی‌شناسی است که از قبل تهیه شده است. در این روش از نمونه مورد مطالعه لایه‌ی نازکی به ضخامت ۳۰ میکرون بر روی لام آزمایشگاهی تهیه و بعد از کاور کردن نمونه‌ی تهیه شده، آن را در زیر میکروسکوپ نوری پلاریزان مطالعه می‌کنند. در زمین‌شناسی برای مطالعه سنگ‌ها و کانی‌ها به کار می‌رود، ولی در باستان‌شناسی از آن نه تنها در مطالعه اشیاء و مواد سنگی بلکه در مطالعه اشیاء سفالی، سرامیک، سرباره، مطالعه رنگدانه‌های معدنی، مطالعه بستر و لایه‌های زیر بستر در تزئینات معماری و استفاده می‌شود (نقشینه و همکاران ۱۳۹۰؛ Ellis 2000:458). هدف اصلی پتروگرافی مقطع نازک سفال‌ها، شناخت خصوصیات مواد موجود در زمینه رسی و اجزایی که به صورت پرکننده و تمپر در زمینه‌ی سفال استفاده شده است. این کار در درجه اول با کمک میکروسکوپ پلاریزان صورت می‌گیرد. با استفاده از این نوع میکروسکوپ و با انتقال نور پلاریزه (دو قطبی) از میان مقطع نازک دویخش اصلی ماتریکس رسی و دیگر اجزاء سازنده می‌شوند. همچنین می‌توان منافذ و حفره‌ها، و نیز جزئیات قابل مشاهده در رابطه با عملیات تکمیلی و پردازش سطح را بررسی کرد. ویژگی‌های فنی و ظاهری محصول نهایی با نوع، فراوانی و مشخصاتی از این قبیل شناسایی می‌گردد و دیگر مشاهدات از طریق مقطع نازک می‌تواند بافت و اطلاعاتی در رابطه با تکنولوژی ساخت و منشأ سفال باشد (Peterson 2009). برای بررسی میکروسکوپی سفال‌های مورد مطالعه از میکروسکوپ دو چشمی پلاریزان مدل JamesSwift ساخت کشور انگلستان استفاده گردید. همچنین بزرگنمایی به کار رفته در این مطالعه 40 برابر است که جهت سهولت در دستیابی به نتایج پتروگرافی، نتایج بررسی در جدول شماره ۲ ارائه شده است (جدول ۲).

میکروسکوپ دستگاهی است که جهت نشان دادن بزرگ‌تر اجسام از اندازه طبیعی آن‌ها به کار می‌رود. میکروسکوپی که در علم کانی‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد میکروسکوپ پلاریزان (۱) (OPM) نامیده می‌شود. تفاوت‌هایی که این میکروسکوپ با میکروسکوپ‌های معمولی دارد آن است که اولاً دارای اجزایی از قبیل پلاریزور، آنالیزور، عدسی برتران و غیره بوده که میکروسکوپ‌های معمولی فاقد آن هستند و ثانیاً صفحه یا میز میکروسکوپ‌های پلاریزان برخلاف صفحه یا میز میکروسکوپ‌های معمولی که ثابت است، دوار هست این خصوصیات در میکروسکوپ پلاریزان به ما امکان می‌دهد که بتوانیم خواص نوری کانی‌ها را مورد بررسی

قرار داده و نوع آن‌ها را تعیین نماییم (و ثوقی عابدینی، ۱۳۹۳: ۱-۲). برخی از خصوصیات و خواص نوری کانی‌های مورد بحث در جدول شماره ۳ ارائه شده است (جدول ۳).



تصویر ۱: نمونه‌های مورد مطالعه‌ی کاوش شده از شهر تاریخی بلقیس اسفراین

۲-۱. روش تهیه مقطع نازک

به‌منظور تهیه مقاطع نازک پتروگرافی، در کارگاه ساخت مقاطع نازک میکروسکوپی دانشگاه علوم طبیعی تبریز از سفال‌های مورد نظر با استفاده از اره الماسی نمونه‌برداری صورت گرفت. سپس سطح بریده شده مقاطع نمونه‌ها به‌وسیله دست و پودرهای ساینده، سابیده شده تا کاملاً صاف شوند و در نهایت به یک لام شیشه‌ای با استفاده از چسب اپوکسی دو جزئی متصل شدند. سطح موجود بر لام شیشه‌ای را تا ضخامت استاندارد که حدود ۲۵ تا ۳۰ میکرون است سابیده که این ضخامت بهترین حالت ممکن برای مطالعه مقاطع نازک میکروسکوپی در زیر میکروسکوپ پلاریزان عبوری می‌باشند (Quinn 2013: 4).

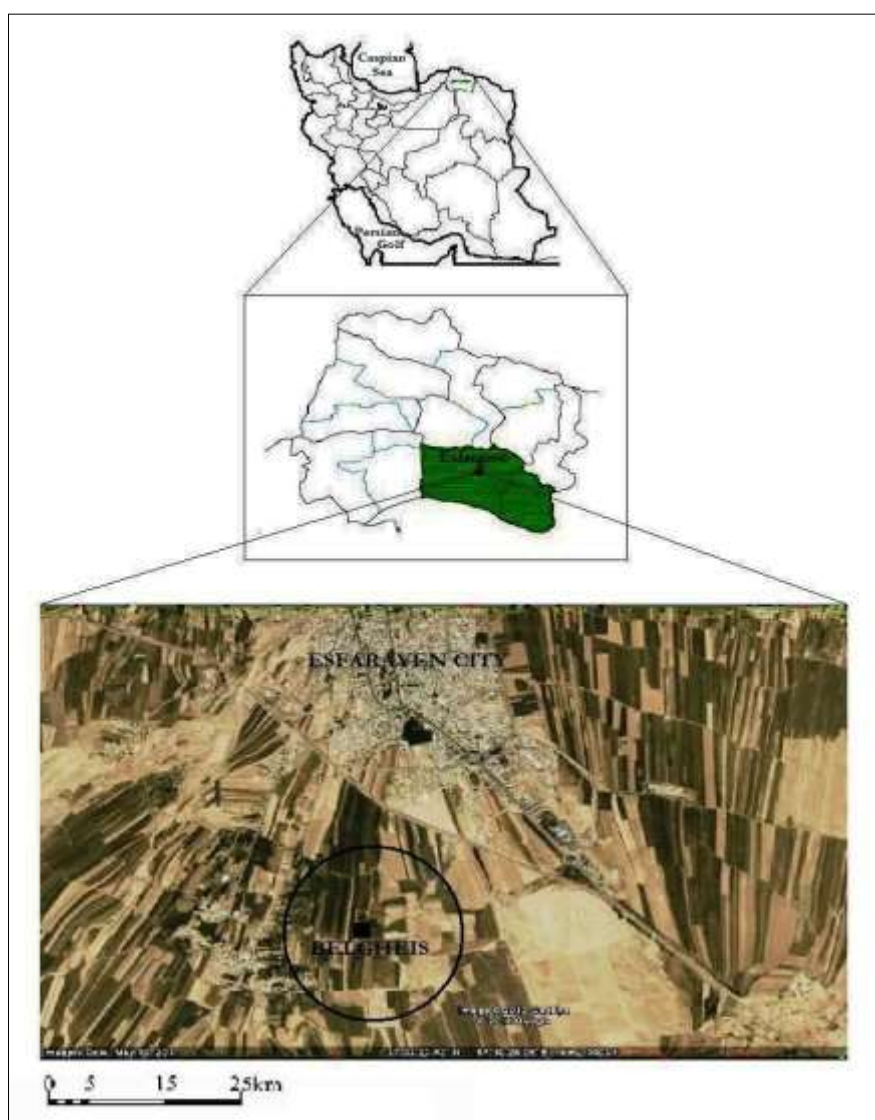
جدول ۱- مشخصات نمونه سفال‌های شهر بلقیس							
نمونه	نوع	سبک	رنگ نقوش	قطعه	محل کشف	سال کشف	دوره
1	لعب‌دار	زرین‌فام	طلائی	لبه	DJ121.con2.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
35	لعب‌دار	لعب پاشیده	سبز	لبه	DJ121.con6.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
50	لعب‌دار	ساری	سیاه، سبز، زرد	بدنه	DJ121.con6.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
56	لعب‌دار	سامره	سبز، قرمز، قهوه‌ای، زرد	بدنه	DJ121.con2.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
86	لعب‌دار	ساری	قهوه‌ای تیره، سبز	بدنه	DJ121.con2.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
102	لعب‌دار	قلم مشکی	آبی، مشکی	کف	S3	۱۳۸۹	قرون ۷-۸
121	لعب‌دار	تکرنگ	-	بدنه	DJ121.con2.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
128	لعب‌دار	تکرنگ	-	بدنه	DJ121.con6.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
216	لعب‌دار	نیشابور	سیاه	بدنه	DJ121.con6.	۱۳۹۱	قرون ۲-۴
355	لعب‌دار	قلم مشکی	آبی فیروزه، مشکی	لبه	H1.con2.513	۱۳۸۹	قرون ۷-۸

۳. شهر بلقیس اسفراین (شهر تاریخی اسفراین)

شهرستان اسفراین به مرکزیت شهر اسفراین از توابع خراسان شمالی است و از جنوب و جنوب‌شرقی به استان خراسان رضوی، از غرب به شهرستان جاجرم و از شمال و شمال‌شرق به شهرستان‌های بجنورد، شیروان و فاروج محدود می‌شود. این شهرستان بین مختصات جغرافیایی $58^{\circ}07'$ تا $57^{\circ}53'$ درجه طول شرقی و $37^{\circ}17'$ و $36^{\circ}31'$ درجه عرض شمالی واقع شده است (فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور، ۱۳۸۴: ۷۵؛ فدایی، ۱۳۷۳: ۲۳۳). همان‌گونه که ذکر شد، باتوجه به قرارگرفتن شهر اسفراین بر سر راه خراسان بزرگ، این منطقه در دوره‌ی اسلامی به‌شدت شکوفا شده و مراکز مختلف استقرار و پایگاه‌های تجاری در آن شکل گرفت. بازتاب این مسأله را می‌توان در پراکندگی محوطه‌های باستان‌شناختی در بخش‌های مختلف دشت اسفراین مشاهده کرد. در بین این محوطه‌ها خرابه‌های شهر قدیمی اسفراین مشهور به شهر بلقیس که در میانه‌ی دشت رسوبی اسفراین، بر روی مخروطه افکنه حاصل از فرسایش دامنه‌های جنوبی آلاداغ و در ۳ کیلومتری جنوب شهر اسفراین شکل گرفته از برجسته‌ترین محوطه‌ها است. محوطه‌ی بلقیس ۱۲۰۸ متر از سطح بلندتر است و به مختصات طول جغرافیایی $28^{\circ}06'$ ، 57° و عرض جغرافیایی $50^{\circ}7'$ ، $37^{\circ}02'$ قرار دارد. در این بخش، دشت اسفراین با آبرفت‌های حاصل از فرسایش مواد رسوبی دامنه‌ها پر شده که در بخش‌های مختلف ضخامت رسوبات متفاوت است. میزان رسوب‌گذاری در بخش‌های میانی این دشت بالاست و انتظار می‌رود بخشی از نهشته‌های باستان‌شناختی در این بخش در زیر رسوبات آبرفتی مدفون شده باشند (تصویر ۲).

خرابه‌های معروف به شهر بلقیس، بزرگترین اثر باستانی شناسایی شده در پهنه این شهرستان است که بیش از هزاران سال تاریخ اسفراین را در دل خود جای داده است. امروزه از شهر اسفراین (شهر بلقیس) به‌غیر از بقایای ارگ و خندق اطراف آن، بخش‌هایی از حصار شهر بند (شارستان) و بقایای یک بنای آرامگاهی معروف به مقبره شیخ آذری و نیز ویرانه‌های معروف به «منارتیه» اثر دیگری در سطح زمین برجای نمانده است. علاوه‌براین یک مجموعه یخدان نیز در فاصله حدود ۷۰۰ متری غرب ارگ قرار دارد که عموماً جزو تأسیسات شهر بلقیس تلقی شده‌اند. مجموعه آثار شهر بلقیس تحت عنوان «شهر تاریخی اسفراین» در سال ۱۳۸۰ به شماره ۴۴۹۷ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است (وحدتی، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۵).

در گزارش‌های سیاحان اروپایی توصیفات جالبی از آثار و خرابه‌های شهر کهن اسفراین پیدا می‌شود. در این زمینه شاید قدیمی‌ترین گزارش در روایت سفری به خراسان در سال‌های ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ میلادی باشد که در آن جیمز بیلی فریزر این‌چنین به ویرانه‌های شهر اسفراین در نزدیکی روستای میان‌آباد اشاره می‌کند: «... در نزدیکی میان‌آباد ویرانه‌های شهر کهنی است که به آن اسفراین می‌گویند و طبق روایات به دست افراسیاب بنا شده است. من نتوانستم این شهر را از نزدیک ببینم ولی به من گفتند که هنوز خرابه‌های وسیع و بقایای دو مناره در آنجا موجود است که براساس عقاید خرافی محلی در زیر یکی از این مناره‌ها گنج یکی از شاهان پیشدادی پنهان شده و اژدهایی با دم آتشین از آن محافظت می‌کند که مرد، آتش آن را در شب‌های جمعه می‌بینند» (وحدتی، ۱۳۸۹: ۷۵).

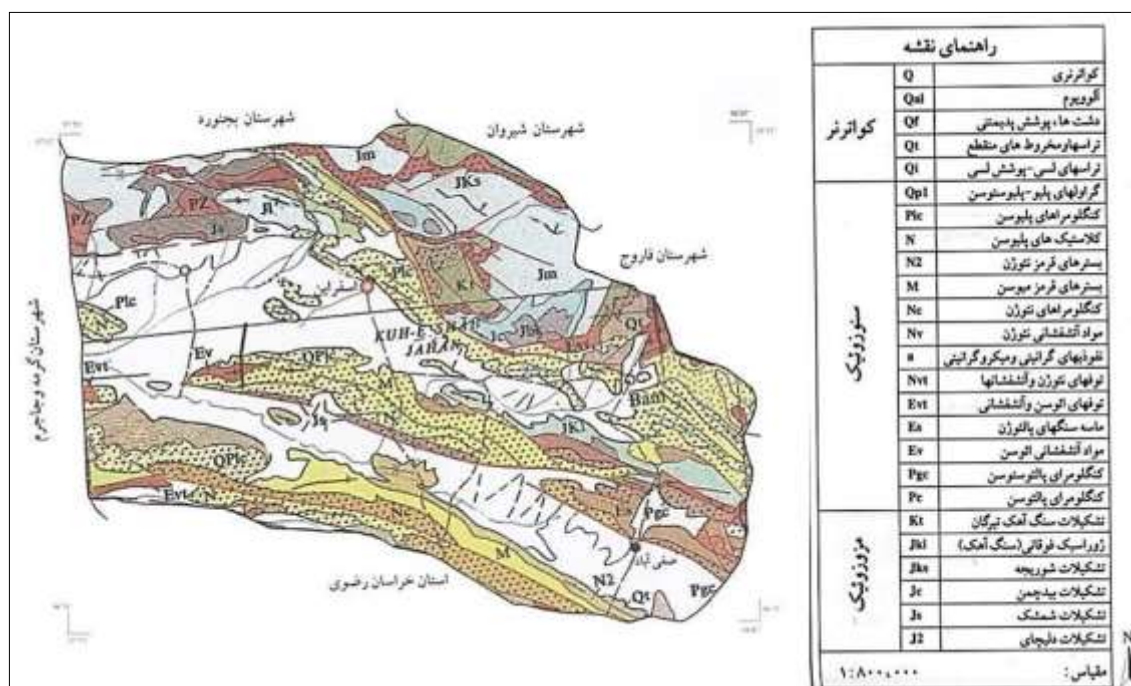


تصویر ۲: موقعیت شهر تاریخی بلقیس بر روی نقشه جغرافیایی و هوایی

۴. زمین‌شناسی و توپوگرافی منطقه

منطقه مورد مطالعه از نظر زمین‌شناسی جزو زون البرز شرقی و شامل کپه‌داغ و بینالود است. زون کپه‌داغ به‌صورت باریکه‌ای بلندی در شمال شهرستان و ادامه‌ی شمالی آن در ترکمنستان قرار دارد. حد جنوبی کپه‌داغ به بینالود محدود می‌شود، حد شمال آن گسل عشق‌آباد در ترکمنستان است که این زون را پهنه توران جدا می‌کند. دنباله این گسل در ناحیه سرخس ایران هم دیده می‌شود. زون بینالود نیز با روند تقریبی شمال غربی – جنوب شرقی بیم پلایت توران و خرده قاره ایران مرکزی محاط شده است. مرز جنوبی این زون را گسل میامی/شاهرود و مرز شمالی آن را گسل سمنان می‌دانند (فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور، ۱۳۸۴: ۸). بنابراین منطقه از نظر تکتونیکی بین گسل‌های اصلی قرار گرفته و در محدوده‌ی شهرستان نیز چند گسل وجود دارد که فعالیت‌های زمین‌لرزه‌ای را تأیید می‌کند.

در این منطقه رخنمونی از انواع مختلف سنگ آهک، دولومیت، شیل، ماسه سنگ، مارن و کنگلومرا همراه با رسوبات عهد حاضر که متشکل از رس همراه با قطعات خرد شده سنگ‌های فوق هست دیده می‌شود (تصویر ۳).



تصویر ۳: نقشه زمین‌شناسی منطقه اسفراین (فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور، ۱۳۸۴)

۵. نتایج آنالیز کانی‌شناسی به روش مقطع نازک پتروگرافی

هدف از انجام آزمایش مقطع نازک پتروگرافی بر روی نمونه سفال‌های مطالعاتی، شناسایی اجزاء سازنده‌ی هر سفال، بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های سفال‌ها از نظر ترکیب و اجزاء سازنده معدنی، تعیین درصد هریک از اجزاء، تعیین درجه حرارت پخت سفال باتوجه به کانی‌های موجود و بررسی منشأ مواد اولیه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی سفال است.

جدول ۲. نتایج مطالعه پتروگرافی سفال‌های اسلامی شهر بلقیس (اسفراین) (۲)

NO. Sample	Qz (Clean)	Qz (Cloudy)	Am	Fe-oxid	Mica	Cc	Texture
1	*	*	-	tr	-	-	سیلتی (ریزدانه)
35	*	*	tr	*	tr	-	سیلتی (ریزدانه)
50	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)
56	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)
86	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)
102	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)
121	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)
128	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)
216	*	*	tr	*	tr	*	ناهمگن
255	*	*	tr	*	tr	*	سیلتی (ریزدانه)

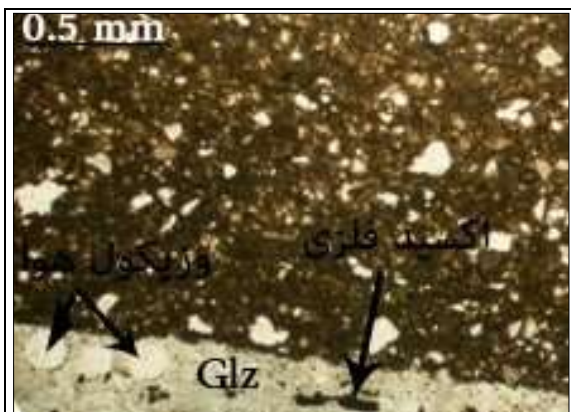
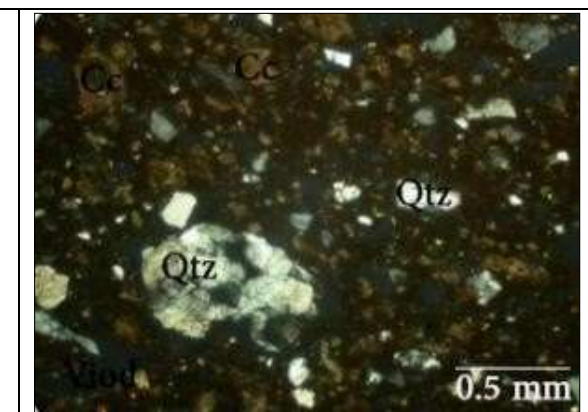
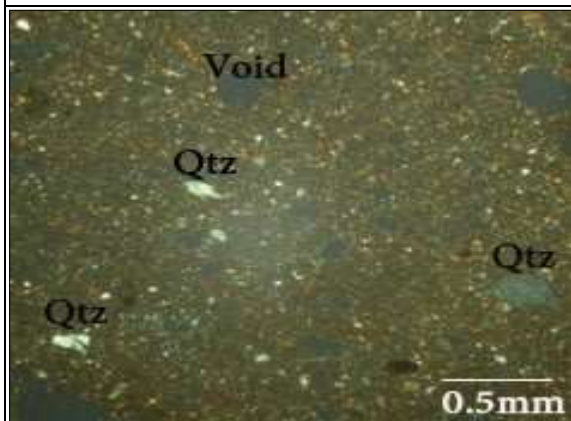
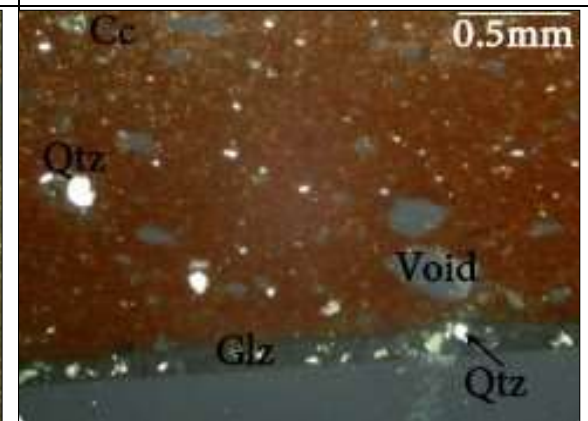
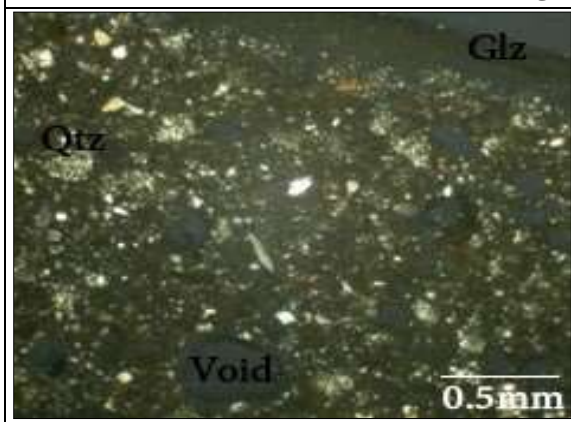
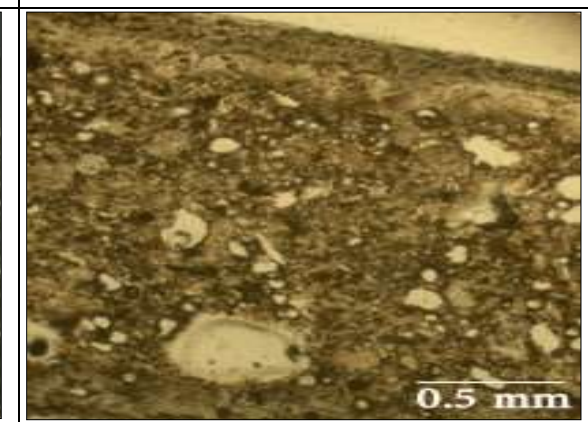
۶. بحث و یافته‌های تحقیق

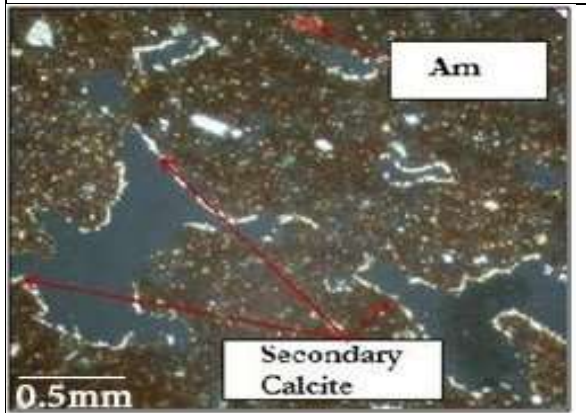
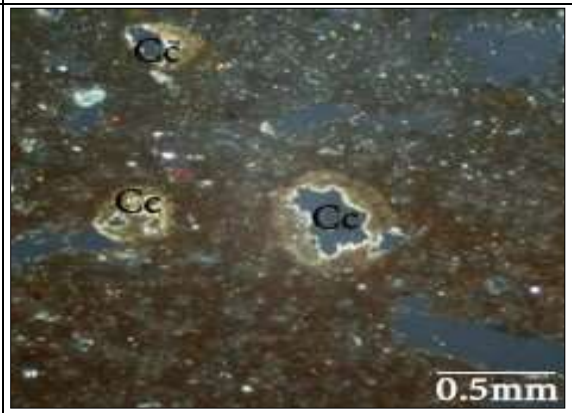
همانطور که در جدول (۱) مشاهده می‌شود این نمونه‌ها دارای بافت یا ساختار ریزدانه هستند و اندازه قطعات موجود در زمینه سفال‌ها از 0.5 mm بیشتر نیست و به طور متوسط اندازه قطعات بین ۲۰ میکرون تا ابعاد کوچک‌تر، در زمینه دیده می‌شود. نمونه شماره‌ی ۲۱۶ از نظر ابعاد اجزاء سازنده و فراوانی قطعات با دیگر نمونه‌ها تفاوت دارد. در این نمونه (۲۱۶) کانی کوارتز فراوانی حدود ۲۰ درصد و کانی کلسیت فراوانی حدود ۳۰ درصد دارد (تصویر ۴). این نمونه دارای بافت ناهمگن و درشت دانه نسبت به دیگر نمونه‌ها است.

در تمام نمونه‌های مطالعاتی، در حاشیه‌ی آن‌ها یک لایه‌ی لعاب دیده می‌شود. لعاب موجود در بدنه سفال‌ها به دلیل داشتن ساختار شیشه‌ای و متقارن (ایزوتروپ) در زیر میکروسکوپ و در تمام جهات تیره دیده می‌شود به همین دلیل بررسی آن با روش پتروگرافی، کار مناسبی نمی‌باشد (۳). اما گاه در لعاب موجود در بدنه قطعاتی به‌غیر از شیشه دیده می‌شود، در سفال‌های مورد مطالعه علاوه بر فاز شیشه (تصویر ۵)، قطعاتی از کانی کوارتز همراه با اکسید فلزات (کانی‌های اپک) نیز وجود دارد (تصویر ۶).

در تمام نمونه‌های مورد مطالعه، کانی کوارتز دیده می‌شود. این کانی بیشتر به صورت تک‌بلور (فنوکرست) است و نوع کوارتز پلی‌کریستالین آن کمتر وجود دارد. این کانی دارای حاشیه‌ی زاویه‌دار تا نیمه گرد شده هست و فراوانی آن در نمونه‌ها از ۵ درصد تا ۲۰ درصد متغیر هست (تصویر ۴).

نمونه شماره ۱ از نظر ترکیب و ساختار با تمام نمونه‌ها تفاوت اساسی دارد. در این نمونه بدنه متشکل از کانی کوارتز به فرم تک‌بلور و چندبلوری است. که همراه با زمینه‌ی سفال، تشکیل‌دهنده‌ی اصلی بدنه هستند (تصویر ۷). در این نمونه فراوانی کانی کوارتز در حدود ۵۰ درصد حجم کل نمونه هست. در دو طرف بدنه لایه لعاب قرار دارد که مستقیماً بر روی بدنه جای گرفته است. لعاب موجود ترکیبی از شیشه و اکسید فلزی است که آن را تشکیل داده است (تصویر ۸). نکته قابل ذکر در مورد این نمونه این است که نمونه شماره ۱ یک سرامیک است که وارداتی بوده و مربوط به منطقه مورد مطالعه نیست و صحبت در مورد منشأ اولیه‌ی آن احتیاج به مطالعات بیشتری دارد.

	
تصویر ۵. فتومیکروگراف نمونه ۲۵۵، نور <i>PPL</i>، لعاب موجود در بدنه سفال، در داخل لعاب قطعاتی از اکسید فلزات دیده می‌شود. وجود حفرات هوا در لعاب به علت خروج گاز و مواد فرار هست.	تصویر ۴. فتومیکروگراف نمونه ۲۱۶، نور <i>XPL</i>، بافت ناهمگن، فراوانی کانی کوارتز و کلسیت و اندازه‌های مختلف این دو کانی از مشخصه‌های این سفال هست که در نمونه‌های دیگر مشاهده نمی‌شود.
	
تصویر ۷. فتومیکروگراف نمونه ۳۵، نور <i>XPL</i>، زمینه ریزدانه و همگن نمونه، قطعات کوچک و ریز کانی کوارتز که به مقدار کم در زمینه دیده می‌شود. اجزا ریز بلور و قرمز موجود در زمینه کانی میکا است.	تصویر ۶. فتومیکروگراف نمونه ۱۲۸، نور <i>XPL</i>، لعاب موجود در بدنه نمونه که متشکل از فاز شیشه‌ای و قطعات کانی کوارتز هست.
	
تصویر ۹. فتومیکروگراف نمونه ۱، نور <i>XPL</i>، لعاب و بدنه نمونه شماره ۱ که متشکل از قطعات فراوانی کانی کوارتز هست.	تصویر ۸. فتومیکروگراف نمونه ۱، نور <i>PPL</i>، همان تصویر شماره ۹ در نور پلاریزه هست.

	
تصویر ۱۱. فتومیکروگراف نمونه ۵۰، نور <i>XPL</i>. زمینه ریز دانه سفال، بقایای کانی آمفیبول و میکا که به مقدار کم و محدود در زمینه سفال دیده می‌شود. در بعضی از نمونه‌ها در حاشیه‌ی داخلی فضای خالی موجود، کانی کلسیت به فرم ثانویه و بعد ساخت سفال تشکیل شده است که باید آن را از کلسیت اولیه مجزا نمود.	تصویر ۱۰. فتومیکروگراف نمونه ۵۰، نور <i>XPL</i>، بقایای کانی کلسیت که در اثر حرارت در زمینه سفال باقی مانده است.

از دیگر مواردی که از جدول (۱) می‌توان استنباط نمود. کانی کلسیت است. در مطالعه سفال کانی کلسیت اهمیت بالایی دارد. این کانی در دمای حدود ۸۰۰ درجه از بین می‌رود (Emami 2010; Rathossi 2010). در نمونه سفال‌های مورد بررسی نمونه شماره ۳۵ و ۱ فاقد کلسیت هست. با توجه به وجود کانی کربنات کلسیم و سنگ‌های آهکی در منطقه مورد بررسی، دمای پخت این نمونه بیش از ۸۰۰ درجه سانتی‌گراد بوده است و دیگر نمونه‌ها دمای پخت کمتر از ۸۰۰ درجه را تحمل کرده‌اند (تصویر ۱۰) (Reedy 2008). همچنین در زمینه این نمونه مقادیر فراوان از کانی میکا وجود دارد که در نمونه‌های دیگر مشاهده نمی‌شود. علاوه بر کانی‌های ذکر شده فوق کانی‌هایی مانند اکسید آهن، آمفیبول و میکا (بیوتیت و مسکوویت) نیز در نمونه و به صورت ریزبلور همراه با زمینه‌ی رسی دیده می‌شود (جدول ۲). لازم به ذکر است که میزان فراوانی کانی آمفیبول و میکا در نمونه‌های مورد مطالعه بسیار کم (*tr*) هست.

جدول ۲: مشخصات و خواص میکروسکوپی کانی‌های مشاهده در مقطع نازک (وثوقی عابدینی، ۱۳۹۳)						
نام کانی	سیستم تبلور	ترکیب شیمیایی	رخ و شکستگی	ماکل	رنگ	شکل
کوارتز <i>Quartz</i>	تری‌گونا (α)، هگزائگونال (β)	SiO_2	دارای شکستگی‌های نامنظم	دارد ولی غیرقابل رؤیت	بی‌رنگ	دانه‌های شکل-دار تا بی‌شکل و بیشتر دارای خوردگی
کلسیت <i>Calcite</i>	تری‌گونا	$CaCO_3$	دارای رخ کامل به موازات (۱۰۱۱)	نواری مکرر با نواریهای بسیار نازک	بی‌رنگ	بصورت دانه-هایی با لبه‌های دنداندار، رشته‌ای و

آلیتی						
صفحه‌ای، فلسی، رشته- ای، آلیتی و دانه‌ای	سیاه، در مقاطع بسیار نازک، قرمز خونی و قرمز مایل به زرد	نواری	ندارد	Fe_2O_3	تری گونال	اکسید آهن (هماتیت) <i>Hematite</i>
صفحه‌ای، ورقه‌ای، فلسی، رشته- ای و ستونی	بی‌رنگ و به ندرت زرد روشن یا مایل به سبز	در زیر میکروسکوپ غیرقابل رؤیت است.	رخ بسیار کامل به موازات (۰۰۱) تحت تأثیر فشار به- صورت نوارهای خمیده	$KAl_2[(OH,F)_2AlSi_3O_{10}]$	مونوکلینی ک	مسکوویت (میکا) <i>Moscovite</i>
صفحه‌ای، ورقه‌ای، فلسی و ستونی	قهوه‌ای تیره و یا سبز	در زیر میکروسکوپ غیرقابل رؤیت است.	رخ بسیار کامل به موازات (۰۰۱) تحت تأثیر فشار به- صورت نوارهای خمیده	$K(Mg,Fe^{+2})_3[(OH)_2AlSi_3O_{10}]$	مونوکلینی ک	بیوتیت (میکا) <i>Biotite</i>

۷. نتیجه

از مطالعه‌ی پتروگرافی سفال‌های اسلامی شهر بلقیس اسفراین نتایج زیر به‌دست آمده است. رخنمون سنگی در منطقه‌ی مورد مطالعه متشکل از انواع مختلف سنگ آهک، مارن، شیل، ماسه‌سنگ و کنگلومرا به همراه رسوبات آن‌ها هست که بقایای و کانی‌های آن در سفال‌های مورد مطالعه دیده می‌شود و به نوعی بومی بودن منشأ اولیه‌ی سفال‌ها تأیید می‌گردد. نمونه‌ی شماره ۱ از نظر ترکیب و ساختار با دیگر نمونه سفال‌ها تفاوت کلی و اساسی دارد و به لحاظ ترکیب ارتباطی با منطقه‌ی مورد مطالعه ندارد و یک نمونه وارداتی است. سطح خارجی تمام نمونه سفال‌های مورد مطالعه، با یک لایه‌ی لعاب پوشیده شده است. به دلیل ساختار شیشه‌ای و ایزوتروپ لعاب در نور متقاطع، تیره و در نور پلاریزه لعاب بی‌رنگ دیده می‌شود. در لایه‌ی لعاب علاوه بر فاز شیشه‌ای، قطعات کانی کوارتز و اکسید فلزات در تعدادی از نمونه‌ها وجود دارد. بافت یا فابریک اصلی بدنه سفال‌ها سیلتی ریزبلور با زمینه همگن و یکنواخت است. نمونه شماره ۲۱۶ از نظر فابریک و ترکیب متفاوت از دیگر نمونه‌ها است. در این نمونه کانی کوارتز و کلسیت فراوانی زیادی دارند و اندازه اجزاء سازنده در این نمونه بسیار متفاوت و ناهمگن هست. کانی کلسیت در دمای حدود ۸۰۰ درجه سانتی‌گراد تجزیه می‌شود از اینرو در نمونه شماره ۳۵ کانی کلسیت در بدنه دیده نمی‌شود و به احتمال زیاد دمای پخت این نمونه به دلیل نبود کلسیت بیش از ۸۰۰ درجه سانتی‌گراد است و دیگر نمونه‌ها به دلیل وجود کانی کلسیت دمای کمتر از ۸۰۰ درجه را تحمل کرده‌اند.

درنهایت باتوجه به نتایج فوق باید گفت که سفال‌های لعاب‌دار با سبک‌های مختلف که از بررسی‌های باستان‌شناسی شهر بلقیس به‌دست آمده‌اند، دارای یک منشأ مشترک و واحدی نیز هستند و همچنین باتوجه به مقایسه‌ی بین خاک مصرفی مورد استفاده در ساخت این سفال‌ها با سازند زمین‌شناسی منطقه اسفراین، می‌توان آن‌ها را مرتبط به منطقه مورد بررسی با منشأیی محلی در نظر گرفت، که در این بین تنها سفال زرین‌فام از منظر کانی‌شناسی و زمین‌شناسی منطقه متفاوت با دیگر سفال‌ها و سازند زمین‌ساخت هست که باید آن را یک سرامیک وارداتی از دیگر مناطق به این ناحیه در نظر داشت.

تشکر و قدردانی

بدین‌وسیله نگارندگان پژوهش حاضر از آقایان دکتر علی‌اکبر وحدتی (معاون اداره کل میراث فرهنگی خراسان شمالی)، علیرضا نجفی (مدیر پایگاه شهر باستانی بلقیس)، احمد نیک‌گفتار (مسئول بخش پژوهش پایگاه شهر باستانی بلقیس)، دکتر دامون منزوی، ناصر مصیب‌زاده شیرازی و خانم فرح‌انگیز صبحی‌ثانی کمال تشکر و قدردانی را می‌نمایند.

پی‌نوشت

۱- *Optical polarizing microscope*.

۲- *Qz(Clean)* کوارتز شفاف و فنوکریست. *Qz(Cloudy)* کوارتز ابری و پلی‌کریستالین. *Am* آمفیبول. *Fe-oxid* اکسید آهن. *Mica* میکا. *Cc* کلسیت.

۳- امواجی از پولاریزور و آنالیزور عبور می‌کنند که جهت ارتعاش آن‌ها هم‌جهت مسیر عبور دهنده‌ی امواج در آن‌ها باشند. حال اگر کانی مورد مطالعه از نظر نوری دارای خواص ایزوتروپی باشد امواجی که از پولاریزور وارد آن می‌گردد بدون تغییر مسیر ارتعاش از آن خارج گردیده و وارد آنالیزور می‌گردد. چون مسیر عبور دهنده امواج در آنالیزور عمود بر مسیر ارتعاش امواج خارج شده از کانی است، لذا آنالیزور از عبور این امواج از خود جلوگیری نموده و کانی تاریک و یا تیره به‌نظر می‌رسد (وئوقی عابدینی، ۱۳۹۳: ۷۸).

منابع

- توحیدی، کلیم‌الله، (۱۳۷۴)، *اسفراین: دیروز/امروز*، انتشارات واقفی: مشهد.
- روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله، (۱۳۶۶)، «اسفراین- بلقیس»، *شهرهای ایران*، جلد ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، صص ۱۷۰-۱۹۵.
- زارعی، محمدابراهیم؛ عامریان، حمید؛ نیک‌گفتار، احمد، (۱۳۹۵)، «طبقه‌بندی گونه سفالینه‌های لعاب‌دار قرن ۲ تا ۴ ه ق کشف شده از شهر تاریخی بلقیس (اسفراین کهن)»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۸، شماره ۱.
- فدایی، سیداحمد، (۱۳۷۳)، *جغرافیای شهرستان اسفراین*، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
- فرجامی، محمد؛ ستوده، آسیه، (۱۳۸۹)، گزارش کاوش فصل سوم شهر تاریخی بلقیس اسفراین، گزارش منتشرنشده، آرشیو پایگاه شهر تاریخی بلقیس اسفراین.
- فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور، (۱۳۸۴)، *استان خراسان شمالی: شهرستان اسفراین*، انتشارات سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، تهران.
- کیانی، محمدیوسف؛ کریمی، فاطمه، (۱۳۶۳)، *هنر سفالگری دوره اسلامی*، وزارت ارشاد، تهران.
- محمدی‌فر، یعقوب؛ بلمکی، بهزاد، (۱۳۸۷)، «هنر سفالگری در دوره‌ی صفویه، بررسی تکنیک و نقشمایه‌های هنری»، *نشریه هنرهای زیبا*، شماره ۳۵، صص ۹۳-۱۰۲.
- نقشینه، امیرصادق؛ حاتمی، الناز؛ نیکروان‌متین، هومن، (۱۳۹۲)، «مطالعه پتروگرافی سفال عصر آهن غار هوتو»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۵، دوره ۳.
- نیک‌گفتار، احمد، (۱۳۸۷)، *بررسی باستان‌شناختی پهنه فرهنگی شهر اسفراین در دوران اسلامی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران گروه باستان‌شناسی.
- نیک‌گفتار، احمد، (۱۳۹۱)، گزارش کاوش فصل پنجم شهر تاریخی بلقیس اسفراین، گزارش منتشرنشده، آرشیو پایگاه شهر تاریخی بلقیس اسفراین.
- وئوقی عابدینی، منصور، (۱۳۹۳)، *مبانی تئوری و عملی کانی‌شناسی نوری*، چاپ دوم، تهران: آرین زمین.

وحدتی، علی اکبر، (۱۳۸۹)، پژوهش‌های باستان‌شناختی در شهر بلقیس (اسفراین کهن)، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان خراسان شمالی.

وحدتی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، گزارش گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم شهر بلقیس - اسفراین، گزارش منتشر نشده، اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری خراسان شمالی.

ییت، ادوارد، (۱۳۶۵)، خراسان و سیستان، ترجمه قدرت الله روشنی و مهرداد رهبری، نشر یزدان، تهران.

Ellis, L. 2000. *Archaeological method and theory*, Garland Publishing, Inc. pp 458-461.

Emami, S.M., Trettin, R., 2010. Phase generating processes in ancient ceramic matrices through microstructure investigation with high resolution microscopy methods. *Advanced Microscopy Research* 5, 181-189.

Peterson, S.E., Betancourt, P.P., 2009. *Thin section petrography of ceramic materials*, Instap Archaeological Excavation Manual 2, Instap Academic Press Philadelphia, Pennsylvania.

Quinn, P.S., 2013. *Ceramic petrography: the interpretation of archaeological Pottery & related artefacts in thin Section*, Oxford: Archaeopress.

Rathossi, C., Pontikes, Y., Tsois-Katagas, P., 2010. Mineralogical difference between ancient sherds and experimental ceramics: indices for firing conditions and post-burial alteration, *Proceedings of the 12th International Congress Patras, Bulletin of the Geological Society of Greece*, 43, pp 856-865.

Reedy., Chandra. L., 2008. *Thin-section petrography of stone and ceramic cultural materials*, London, Archetype

زن-بودن-روی-مهر؛ «نشانه‌شناسی وضعی» تجسم زنانه در شوشان باستان (۱۰۰۰-۳۵۰۰ پیش از میلاد)

وحید عسکریپور*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اسلامی تبریز
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

این مقاله به بررسی خاستگاه‌ها و تطوّر پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای دشت شوشان طی هزاره چهارم تا پایان هزاره دوم پیش از میلاد می‌پردازد. پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای، مطابق با بافت‌ها و وضعیت‌های باستان‌شناختی خود به مثابه متغیر مستقل مورد توجه قرار گرفته و کیفیات آن‌ها به عنوان متغیر وابسته در نسبت با آن‌ها به آزمون گذاشته شده است. با فرض بر نسبت متقابل وجودی میان وضعیت‌های باستان‌شناختی و حالات پیکرهای زنانه، پیشنهاد شده که با دگردیسی اولی، دومی نیز به شکلی فعالانه دست‌خوش دگرگونی می‌شود. برای کشف معانی گرفتار در پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای شوشان باستان، نشانه‌شناسی وضعی بکار رفته است. بر همین اساس، پیکرهای زنانه روی مهرها و اثر مهرهای استوانه‌ای در زمینه بافت‌های زمانی-مکانی خود طبقه‌بندی و توصیف شده‌اند. گروه‌های عمده عبارت‌اند از: زنانه الف، زنانه ب، صحنه‌های صناعی، صحنه‌های جمعی و صحنه‌های آیینی. این مقاله بر طبقه‌بندی توصیفی-تحلیلی داده‌ها مطابق با شاخصه‌های شمایل‌نگاشتی آن‌ها می‌پردازد که بر بررسی نظری شواهد باستان‌شناختی مرتبط استوار است. نتایج نشان می‌دهد که زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای پدیده‌ای پویا بوده و بر وضعیت‌یافتگی تاریخی-باستان‌شناختی خود اتکاء داشته است.

واژه‌های کلیدی: شوشان باستان؛ نشانه‌شناسی وضعی؛ پیکرهای زنانه؛ مهر استوانه‌ای.

۱. مقدمه

مهرهای استوانه‌ای به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های هویت و تعاملات میان-انسانی و میان-فرهنگی، سهمی مهم در نهادینه‌شدن و تسهیل داد و ستدهای تجاری میان جوامع باستانی خاور نزدیک برعهده داشته‌اند. همچنین ویژگی‌هایی نظیر ماده اولیه آن‌ها که عمدتاً سنگ‌های سخت، رنگارنگ و قیمتی محسوب می‌شد و فرم آن‌ها که توان کنشی به گردن آویختن را فراهم می‌ساخت، به‌شکلی بالقوه آن‌ها را مستعد تبدیل شدن به ابزاری برای بخشیدن جایگاهی ویژه به حاملانش تبدیل می‌ساخت. ویژگی دیگر و به همین میزان یا شاید بیشتر مهم در مورد مهرهای استوانه‌ای نقر و حک شدن صحنه‌ها و کتیبه‌های گوناگون روی آن‌ها بود. با توجه به اینکه بیشتر اوقات اثر این مهرها روی گل تا فرسنگ‌ها دورتر از خاستگاه نخستین آن جابجا شده و انتقال می‌یافت، صحنه‌ها و کتیبه‌های روی آن‌ها می‌توانست در زمینه تعاملات فرهنگی و نزدیک سازی نواحی فرهنگی مختلف به یکدیگر عاملیتی جدی برعهده گیرد. کما اینکه در خود منطقه مورد مطالعه (همانا دشت شوشان)، در برهه‌هایی از زمان که در طول مقاله به آن‌ها اشاره خواهد شد، شاهد نفوذ عناصر فرهنگی میان‌رودانی و بسط آن‌ها هستیم که صحنه‌های روی مهرهای استوانه‌ای نیز بخشی از این نفوذ محسوب می‌شوند. همچنین این صحنه‌ها نه تنها حاوی نظام‌های فکری و صورت‌های ذهنی صاحبان خود بوده‌اند، بلکه مهرهای استوانه‌ای فی‌نفسه به سهم خویش امکانی نوین را برای اندیشیدن از طریق نقش‌اندازی روی سطح خود فراهم می‌ساخت؛ شکل‌گیری ذهنیت معطوف به «زن‌انگی» و «زن‌بودن» مورد بحث در این مقاله نیز از جمله دستاوردهای همین امکان نوین محسوب می‌شود.

باتوجه به گستره فرهنگی نسبتاً یک‌دستی که میان جنوب‌غرب ایران و میان‌رودان جنوبی در هزاره‌های سوم تا یکم پیش از میلاد وجود داشته و نظر به پیدایش همزمان مهرهای استوانه‌ای در این دو منطقه، مطالعه این آثار به‌دور از مرزبندی‌های سیاسی کنونی صورت گرفته است. در سال ۱۹۱۹، ویلیام اچ. وارد کتابی نگاشت به نام «مهرهای استوانه‌ای خاور نزدیک» (Ward, 1919) و در آن پس از فهرست نخستین مطالعات سده نوزدهم میلادی در مورد این گونه از آثار باستانی، در فهرست‌بندی و شرح این مهرها بر دو پایه موضوعی (ذکر شخصیت‌های الهی و انسانی موجود روی آن‌ها) و زمانی/مکانی (از شرق مدیترانه گرفته تا شرقی‌ترین نواحی خاور نزدیک) می‌کوشد. معرفی و گونه‌شناسی مهرهای استوانه‌ای خاور نزدیک ادامه می‌یابد و فان بورن (Van Buren, 1949) در مورد مهرهای تل براک، فرانکفورد در مورد مهرهای لایه‌نگاری شده منطقه دیاله عراق (Frankfort, 1955) و Jacobsen, 1955) و موری (Moorey & Gurney, 1978) در مورد مهرهای موزه آشمو لین کتاب‌ها و مقالاتی را تدوین می‌کنند. فرمان‌فرمایان (Farman-Farmaian, 1984) نیز در قالب کتابی به معرفی مهرهای استوانه‌ای عیلامی در دو بخش پیش از هزاره دوم و مهرهای چغازنبیل می‌پردازد. مواد خام و شیوه‌های ساخت (M Sax, Collon, & Leese, 1993; M Sax & Middleton, 1989; M Sax, 1989, 1994; Margaret Sax & Meeks, 1995) مطالعات تاریخ هنری و سبک‌شناختی (Keel-Leu & Teissier, 2004; Matthews, 1997; Pittman & Aruz, 1987; Pittman, 2013; Porada, 1947, 1965; Taylor, 2006; Werr, 1988) جنبه‌های اجتماعی (Charvát, 1988; Gorelick & Gwinnett, 1990; Marcus, 1989; Porada, 1993; Rothman, 1994) و مطالعات کلی روی مهرها (Collon, 1990) از جمله مهمترین مطالعات موجود در زمینه مهرهای استوانه‌ای محسوب می‌شود.

آن تعدد و تنوعی که در مطالعه مهرهای استوانه‌ای مشاهده می‌شود، در موضوعات ریزبینانه‌تری نظیر بحث پیرامون جنسیت زنانه وجود ندارد. در مورد بدن جنسیت‌یافته^۲ در میان بیان‌های تصویری میان‌رودان باستان آشور-گریو (1997) با تمرکز روی پیکرهای مهرهای استوانه‌ای سومری و آغاز عیلامی، آن‌ها را به سه گروه زن، مرد و مبهم (یا به تعبیری صحیح‌تر فاقد جنسیت مشخص) طبقه‌بندی می‌کند. بحرانی (2001) کتابی را وقف موضوع زنان در جهان بابل باستان می‌کند، بی آنکه بر پیکرهای روی مهر عطف توجه ویژه‌ای داشته باشد. پافشاری عمده بحرانی روی پیکرهای عریان (گونه زنانه^۳ ب در این مقاله- بنگرید به ادامه) و تا حدودی نیز ژست و پوشش پیکرهای معروف به «ایزد-بانوان» (همان پیکرهای نمایان روی مهرهای گونه «آیینی» در این مقاله- بنگرید به ادامه) بوده است. بولگر و رایت (2012) در مقاله‌ای با عنوان «جنسیت اجتماعی در پیش‌ازتاریخ جنوب‌غرب آسیا» تنها اشاره‌ای به دو گونه ژست زنانه می‌کنند: ژست‌های درگیر در فعالیت‌های روزمره با موهای دم‌اسبی (زائده‌های پس سر) در دوره‌های قدیمی‌تر و ژست‌های نشسته روی صندلی در صحنه‌های معروف به «ضیافت» در دوره‌های جدیدتر. هرچند اخیراً کتابی با عنوان «زنان در خاور نزدیک باستان» انتشار یافته (Chavalas, 2013)، در میان مقالات موجود در آن به ندرت به پیکرها و ژست‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای به‌شکلی اختصاصی پرداخته شده است. در این مجموعه، تنها کرافورد به غیاب زنان روی مهرهای آکادی اشاره و آن را در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی معاصر خود تفسیر می‌کند.

در میان نوشته‌های فارسی، اخیراً مقاله‌ای در مورد زنان روی مهرهای پیش از اسلامی منتشر شده است (مصباح اردکانی ۱۳۸۷). شکل و محتوا و اصطلاح‌شناسی آن مقاله ضعف‌های تخصصی (دست‌کم تا جایی که به باستان‌شناسی مربوط می‌شود) دارد. نگارندگان مقاله پیکرهای زنانه روی مهرهای به‌اصطلاح خودشان «پیش‌خطی» (!) را به سه دسته روزمره (همان صناعی در مقاله کنونی)، گروه‌های مختلف در حال انجام مراسم مذهبی (!؟) (همان جمعی در مقاله کنونی) و زنان طبقات بالاتر (!؟) (فاقد معادل در مقاله کنونی) تقسیم کرده‌اند. در مورد مهرهای عیلامی نیز تنها در قالب یک پاراگراف به شرحی مختصر پرداخته و به سرعت بر دوره‌های جدیدتر متمرکز شدند. در مجموع ضعف نظری و روش‌شناختی این مقاله موجب شده تا نتواند از حالت توصیفی، آنهم توصیف محدود به چند نمونه خاص خارج شود. ضمن آنکه حدود داده‌های مورد بحث نیز با توجه به ضعف پیش‌گفته نامعلوم مانده است.

در این مقاله به‌طور مشخص به پیکرهای زنانه روی مهرهای پیش‌ازتاریخ جنوب‌غرب ایران (دشت شوشان)، از نیمه هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد تا پایان هزاره دوم پیش‌ازمیلاد توجه خواهد شد. رهیافت نشانه‌شناسی وضعی بستر را برای مطالعه این موضوع در زمینه‌های مادی و قابلیت‌های معنایی و نشانه‌ای آن‌ها را روی مهر، در نسبت با وضعیت‌های باستان‌شناختی آن‌ها فراهم می‌کند. در این رابطه، بسترها و وضعیت‌های باستان‌شناختی همان متغیر مستقلی هستند که کیفیت پیکرهای زنانه به مثابه متغیر وابسته در نسبت با آن‌ها سنجیده می‌شود. در چارچوب این رهیافت دو پرسش مطرح می‌شود:

^۲ Gendered body

الف. زن-بودن-روی-مهر امری ثابت و برخوردار از الگوهایی از پیش مشخص و ایستا است یا حضوری فعال و دگرگون‌شونده دارد؟

ب. چه نسبت‌هایی میان ژست و حالت پیکرهای زنانه روی مهر با وضعیت‌های باستان‌شناختی آن‌ها وجود داشته است؟

۲. روش تحقیق

مهرهای استوانه‌ای اشیائی کوچک و قرقره‌ای شکل هستند که از حدود ۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد در خاور نزدیک نمایان شده و تا سده پنجم میلادی به حیات خویش تداوم بخشیدند (Porada, 1993). گورلیک و گوینت (Gorelick & Gwinnett, 1981) نمایانی آن‌ها را به لحاظ فرمی و فنی محصول ترکیب فنون و صورت‌های از پیش موجود و باستانی‌تر مهرهای مسطح محکوک و مهره‌های تزئینی گردن‌آویز سنگی، عمدتاً در اشکال استوانه‌ای برمی‌شمارد. به لحاظ باستان‌شناختی، نخستین نمونه مهرهای استوانه‌ای تاکنون مکشوف به لایه‌های مربوط به ۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد محوطه‌های اوروک در میان‌رودان جنوبی و شوش در خوزستان ایران تعلق دارند (Porada, 1993).

با توجه به شواهد باستان‌شناختی برجای مانده، سنگ‌های سخت و نرم، مهمترین مواد اولیه در ساخت مهرهای استوانه‌ای بوده‌اند؛ هرچند ردپای مهرهای استوانه‌ای گلی را نیز می‌توان در میان لایه‌های جدیدتر (از دوره سلسله‌های قدیم سه) مشاهده کرد (Werr, 1988). هر چه در زمان به پیش می‌آییم، بر فراوانی مهرهای استوانه‌ای ساخته شده از سنگ‌های سخت و با طیف‌های رنگی متنوع‌تر افزوده می‌شود (Gorelick & Gwinnett, 1990). نفس فراگیر شدن استفاده و ساخت این مصنوعات در نواحی پست میان‌رودان جنوبی و دشت شوشان به معنای تقویت گونه‌ای شبکه تجاری و مبادلاتی فرامنطقه‌ای هم هست؛ بدین‌معناکه منابع سنگی مورد نیاز برای ساخت آن‌ها عموماً از نواحی بیرون از این مناطق وارد می‌شد (Porada, 1993).

ساخت مهرهای استوانه‌ای در مجموع سه مرحله دارد (Gorelick & Gwinnett, 1981)؛ نخست قطعه سنگ به شکلی استوانه‌ای تراش می‌خورد، سپس با مته سوراخی در میان قسمت طولی آن ایجاد می‌شود و در نهایت سطوح آن به وسیله حکاکی نقش‌پردازی می‌شود. ابزارهای اصلی مورد استفاده در ساخت مهرهای استوانه‌ای عبارت‌اند از دریل کمانی، ماشین تراش افقی کمانی و چرخ و صفحه گردان مفرغی (Gorelick & Gwinnett, 1990). بهره‌گیری از چرخ و ماشین‌های تراش افقی کمانی موجب می‌شد تا نقوش روی سطح این مهرها برخلاف نمونه‌های مسطح آن‌ها از خطوطی منحنی و مدور تشکیل شوند (Porada, 1993).

مهرهای استوانه‌ای در بافت‌های گوناگون نخستین شهرهای خاور نزدیک کاربردهای مختلفی داشته‌اند. از مهمترین این کاربردها می‌توان به ابزارهایی برای مهر و موم گوی‌های گلی محتوی توکن‌های شمارشی، مهر و موم درب خانه‌ها، مهر و موم درپوش ظروف و الواح گلی مکتوب اشاره کرد. علاوه‌براین، کارکردهای نذری، تزئینی و تدفینی نیز بخشی از استفاده‌های این مصنوع را شکل می‌دهد (Gorelick & Gwinnett, 1981; Porada, 1993).

مهرها و اثر مهرهای استوانه‌ای مورد بحث در این مقاله متعلق به دوره‌های زمانی شوش II یا اوروک (۳۸۰۰ پیش از میلاد) تا پایان عیلام میانی (۱۰۰۰ پیش از میلاد)، از مجموعه مورد مطالعه روش (Roach, 2009)

استخراج شده است. این مهرها از لایه‌های عیلامی محوطه‌های شوش، چغامیش، چغازنبیل و هفت‌تپه به‌دست آمده‌اند.

روش (Roach, 2009) مهرهای استوانه‌ای عیلامی را به‌لحاظ سبک و نقشمایه در بیست طبقه جای داده و در هر طبقه نیز بر مبنای موضوعات محکوک روی مهرها، زیر طبقه‌هایی را مشخص ساخته است. وی هر یک از طبقات را با حروف بزرگ لاتین نام‌گذاری (برای مثال LME به‌جای سبک عیلام میانه جدید) و زیر-طبقه‌ها را نیز با عدد تفکیک کرده است. از میان بیست طبقه مورد مطالعه روش تنها در نه طبقه می‌توان ردپایی از پیکرهای زنانه روی مهرها یافت.

با این حال، مهرهای محتوی پیکرهای زنانه را، فارغ از طبقه‌بندی‌های دوره‌ای-سبک‌شناختی روش، به‌لحاظ موضوعی و براساس نوع و کیفیت حضور پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای می‌توان موضوع یک طبقه‌بندی محتوایی نیز قرار داد. مهرهای استوانه‌ای مورد مطالعه براساس این طبقه‌بندی، بسته به ژست، وضعیت حضور و رفتار پیکرهای زنانه روی آن‌ها در پنج طبقه جای گرفتند: الف. آیینی، یا صحنه‌های حضور به محضر ایزدان یا پادشاهان؛ ب. صناعی، یا صحنه‌هایی که در آن‌ها پیکرهای زنانه در حال انجام فعالیت‌های صناعی یا روزمره هستند؛ پ. جمعی، یا صحنه‌هایی که در آن‌ها پیکرهای زنانه به شکلی دسته‌جمعی در ژستی خاص نمایش داده شده‌اند؛ ت. ژست‌های زنانه الف و ب، یا صحنه‌هایی که در آن‌ها ویژگی‌های زنانه اندام‌ها برجستگی یافته است. میزان توزیع و فراوانی هر یک از این طبقات در نسبت با بازه‌های زمانی فرهنگ و تمدن عیلامی مورد بررسی قرار گرفته و دگرگونی‌های زمانی آن‌ها بحث خواهد شد.

برای مطالعه زن-بودن-روی-مهر، ابتدا سه شاخصه اصلی مورد مطالعه قرار گرفت و سپس سه نسبت بافتی میان پیکرهای زنانه روی مهرها با پدیده‌های غیر مهری ایجاد شد. سه شاخصه اصلی عبارت‌اند از عناصر یا اندام‌های شاخص زنانگی ژست و حالت پیکرها در صحنه‌های محکوک روی مهرها که تا حدود زیادی نمایشگر جایگاه و وضعیت آن‌ها در نسبت با دیگر عناصر و محتویات آن صحنه محسوب می‌شود؛ و در نهایت نیز رفتار آن پیکرها و کنشی که در صحنه‌های نقش‌شده روی مهرها انجام می‌دهند. سه نسبت بافتی که این مهرها در بستر آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته عبارت‌اند از: الف. نسبت میان پیکرهای زنانه و دیگر عناصر نقش‌مایه‌ای موجود روی مهرها برقرار می‌شود؛ ب. نسبت میان پیکرهای زنانه روی مهرها و دوره باستان‌شناختی آن‌ها؛ دوره‌های باستان‌شناختی دشت شوشان از نیمه هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد بدین‌سو در این مقاله به سه جریان کلی تقلیل یافته‌اند: تکوین و تطور نخستین دولت-شهرها، عصر آکادی و پساآکادی، اوج شکوفایی حکومت‌های جنوب غرب ایران؛ پ. نسبت میان پیکرهای زنانه روی مهرها با متون کتیبه‌های باستانی (Malbran-Labat, 1995) و شواهد باستان‌شناختی دیگر (نظیر پیکرها و تندیس‌های زنانه).

۳. نشانه‌شناسی وضعی^۳

نشانه‌شناسی در باستان‌شناسی به دهه ۱۹۶۰ و مواجهه‌ای زبانی از منظر نشانه‌شناختی فردینان دو-سوسور (Preucel, 2008) با آثار و مصنوعات باستانی باز می‌گردد که در فرانسه توسط آندره لروا-گوران -بنگرید به:

³ Enactive semiotics

(Leroi-Gourhan, 1993) - و آنه لمینگ-امپرر و در امریکا توسط جیمز گیتز -بنگرید به: (Deetz, 1996) - تحقیق یافت. هر سه این اشخاص برای مطالعه معنا در آثار باستانی الگوهای زبانی را بکار بردند. ایان هادر نیز در دهه ۱۹۸۰ میلادی با نگارش کتاب «نمادگرایی و ساختارگرایی در باستان‌شناسی» (Hodder & Hutson, 2003) موجب نوزایی رهیافت ساختارگرایی زبانی در باستان‌شناسی می‌شود و با مطالعه زیورآلات در میان قبایل افریقایی برمبنای منظر لوی-استراوس (Lévi-Strauss, 2008)، حتی گونه‌ای رویکرد پژوهش باستان‌شناختی مصنوعات را در زمینه‌های زنده نیز بنیان گذاشت. در آستانه دهه ۱۹۹۰، نسل نوی باستان‌شناسان، از جمله کریستوفر تیلی (Tilley, 1989) با حرکت از ساختارگرایی به پسا-ساختارگرایی، از ویژگی‌های زبانی به متن تغییر جهت می‌دهند (Preucel, 2008) و با فاصله‌گیری از لوی-استراوس، خود را به هرمنوتیک گادامر (Gadamer, 1989) و ریکور (Ricoeur, 1976) نزدیک می‌کنند. در دهه ۹۰ میلادی، همزمان با باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی هم در نشانه‌شناسی زندگی و فرهنگ پسا-مدرن رفته‌رفته به مصنوعات و کالاهای فرهنگی عطف نظر کرد و بر آن شد تا جایگاه اشیاء را در زمینه‌های اجتماعی مورد بررسی قرار دهد (Gottdiener, 1995; Riggins, 1994). جولیان تامس در اواخر آن دهه در مقام یک باستان‌شناس به این نوشتارها عطف‌نظر کرده و در مقاله‌ای برای مجله آن زمان تازه تأسیس «مطالعات فرهنگ مادی» (1998) به نقد باستان‌شناختی آن رویکردها پرداخته و یادآوری می‌کند که اشیاء در اینکه حضوری مادی داشته و به تجربه حسی درمی‌آیند، می‌توانند صرفاً در محدوده‌های زبانی گرفتار نمانند. این نقد تامس زمینه‌ساز ورود رویکرد پیرس در باستان‌شناسی در طی دهه ۲۰۰۰ میلادی شد و مقالاتی در مورد پیوند آن رویکرد که اشیاء را نیز بخشی از نظام نشانه‌ای در نظر می‌آورد و در کنار نماد، از نمایه و شمایل نیز به‌عنوان دو گونه نشانه‌ای مهم در جهان مصنوعات یاد می‌کند، با آثار باستانی به رشته تحریر درآمد -برای مثال بنگرید به: (Keane, 2003; Lele, 2006; Watts, 2008).

ورود نشانه‌شناسی پیرس به مطالعه مصنوعات، بحث از وجود تفاوت‌های نشانه‌شناختی میان پدیده‌های زبانی و مواد فرهنگی را دامن زد (Hodder & Hutson, 2003, p. 167). از جمله این تفاوت آن است که زبان یک بازنمود انتزاعی است، درحالی‌که مصنوعات بازنمود چیزی نیستند و در بدو امر به تحقق کارهای فیزیکی کمک می‌کنند. حتی در صورتی که مصنوع را دال در نظر بگیریم، همیشه نسبتی دلبخواهی یا قراردادی میان آن و مدلولش وجود ندارد. همچنین معنا در مواد فرهنگی به شیوه‌های متعددی مبهم است؛ تجربه فرهنگ مادی معمولاً نیمه-آگاهانه یا نا-آگاهانه است.

این تفاوت‌های پایه‌ای را اخیراً مالافوریس (۱۳۹۳) با ذکر دو نکته دیگر تقویت می‌کند. نکته اول به تقدم و تأخر دال و مدلول بازمی‌گردد؛ اینکه در نشانه‌های زبانی ابتدا مدلول وجود دارد و پس از آن دال. چنین تقدم و تأخری در نشانه مادی وجود ندارد. همچنین نشانه‌های مادی بنابر خصلت ذاتی خویش در نسبت با نشانه‌های زبانی پایدارتر هستند و بارها محدوده‌های زمانی کوتاه‌مدت را پشت‌سر می‌گذارند.

بنابر وجود همین تفاوت‌ها، مالافوریس گونه‌ای رویکرد نشانه‌شناختی را برای معناکاوای مصنوعات باستانی ارتقاء می‌بخشد. «نشانه‌شناسی وضعی» در ابتدا از منطقی وضعی برخوردار است و نه بازنمودی. بدین معنا که خواص فیزیکی نشانه بر فرآیند نشانه‌ای در بطن کنش اثری فعال و پویا دارند. برای مثال سرعت‌گیر به معنای «کاستن از سرعت» است، اما این معنا را از طریق بازنمود یک نیت ذهنی ایجاد و منتقل نمی‌کند، بلکه در

بطن کنش رانندگی و عبور از روی آن است که معنای سرعت‌گیر وضع و منتقل می‌شود؛ به یک معنا، نشانه وضعی بازنمود جهان نیست، بلکه فراخوانی بی‌واسطه آن است.

نشانه‌شناسی وضعی بر این اصل استوار است که برخلاف زبان و متعلقات آن (که عموماً بازنمودی هستند)، نشانه مادی خصلتی بیانی^۴ دارد؛ بدین معنا که ابزاری فعال در ساختن واقعیتی است که در بطن کنش‌های روزمره محقق می‌شود، نه لزوماً بازنمود آن واقعیت. در اینجا است که مالافوریس نظریه خویش را با عبارت گیرایش مادی^۵ طرح می‌کند؛ تنها زمانی می‌توان نشانه‌بودن یک مصنوع را فهمید و آن را معنادار دانست که در عمل با آن درگیر شده و به تعبیری یک فضای گیرایشی میان انسان و مصنوع ایجاد شود.

اواخر دهه ۱۹۹۰ آلفرد جل در «هنر و عاملیت» (1998) برای ارتقاء نظریه‌ای متفاوت درباب مردم‌شناسی هنر، از ویژگی‌های غیرزبانی معنا در آثار هنری سخن می‌گوید. وی با تأکید بر «نمایه»^۶ به جای نماد بنابر تعریف پیرس، تأکید می‌کند که آثار هنری نمادهای قراردادی نیستند، بلکه نشانه‌های طبیعی محسوب می‌شوند؛ یعنی کیفیاتی که مخاطب برمبنای آن‌ها گونه‌ای ارجاع علی یا ارجاع به نیت یا توانمندی‌های شخصی دیگر (مثل هنرمند آن آثار) را ایجاد می‌کند؛ همانطور که با دیدن دود به شکلی بی‌واسطه به آتش ارجاع می‌دهیم. مالافوریس در زمینه نشانه‌شناسی وضعی این منطق را بسط و توضیح می‌دهد که مصنوعات به واسطه همین کانال‌های مادی، نامحسوس و عموماً مؤثر برناخودآگاه است (یا همان ربایش در گفتار جل) که نیروی نشانه‌ای خود را آشکار می‌کنند. بنابراین، تفسیر نشانه مادی در زندگی واقعی همان معتاد شدن به امکانات و پیامدهای برهم‌کنشی اجرای آن نشانه در یک بافت^۷ مشخص است. بافت آثار باستانی همان وضعیت نسبی حضور آن‌ها در یک شبکه به هم پیوسته، متشکل از انسان‌ها و چیزها است. البته این شبکه به هم پیوسته پیش از درگیر شدن در کنش‌های واقعی وضع نمی‌شود و بهره‌گیری از مصنوعات در موقعیت‌های واقعی روزمره است که هم بافت را ایجاد می‌کند و هم معنای آن مصنوعات را. ازین‌رو، از منظر روش‌شناختی، مطالعه آثار باستانی، نظیر همین زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای، بدون بررسی دیگر عناصر بافتی (چنانکه در بخش بعد بدان‌ها اشاره خواهد شد)، ممکن نیست.

در این مقاله، خوانش زن-بودن-روی-مهر از این منظر نظری صورت می‌پذیرد. برای معناکاوی پیکره‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای جنوب غرب ایران در بازه زمانی بیش از دو هزار ساله، نشانه‌شناسی وضعی و تحلیل بافتی مبنا قرار خواهد گرفت و قابلیت‌های حضور پیکره‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای در ایجاد یک سازه مفهومی «آرمانی» و نه لزوماً واقعی نسبت به «زنانگی»، همراه با فرگشت (تطور) زمانی آن سازه بررسی خواهد شد. نشان داده خواهد شد که تحقق این سازه مفهومی بدون وجود مهرهای استوانه‌ای و قابلیت‌های مادی خاص آن‌ها ممکن نبود.

^۴ Expressive

^۵ Material engagement

^۶ Index

^۷ Context

۴. نتایج

مطالعه نسبت‌های مذکور در بخش پیشین در مورد انواع پنج‌گانه زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای به نتایج ذیل منجر شد:

۴-۱. نوع صناعی

گونه صناعی (شکل ۱) یکی از نخستین گونه‌های حضور زنان روی مهرهای استوانه‌ای است که تا دوره‌های زمانی پیشا-عیلامی شوش II به عقب بازمی‌گردد. روش (Roach, 2009) این مهرها را در «سبک شوش دو» (STS) طبقه‌بندی کرده است. پیکرهای روی مهرهای استوانه‌ای این دوره بیش از هر چیز وجود تخصص‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی را بازتاب می‌دادند. این پیکرها در دو ژست نشسته و ایستاده در حالت نیم‌رخ نشان داده شده‌اند و دست‌های آن‌ها بدون آنکه از بازو تا شود، به سمت مقابل باز شده‌است؛ حالتی که به‌ویژه هنگام فعالیت‌های نشسته برای بدن اتفاق می‌افتد. دریافت جنسیت پیکرهای روی این مهرها دشوار است. تنها شاخصه‌ای که می‌توان در هنگام ادعای زن بودن برخی از آن‌ها بر آن انگشت گذاشت زائده‌ای است که از پشت سر بیرون زده و حالت موی بلندی را به خود گرفته که بسته شده است. این شاخصه شکننده و محصول تلقی مدرن از بلند بودن موی زن در مقابل کوتاه بودن موی مرد است و نمی‌توان آن را به‌طور حتمی در مورد جامعه پیشا-عیلامی شوش II صادق دانست؛ باین حال تنها شاخصه موجود برای تشخیص زنانگی پیکرهای این گونه همین است؛ و آشور-گریو (1997, fig. 1) «موهای دم‌اسبی» و زانو زدن بدون نمایانی پاها را دو شاخصه زنانگی پیکرهای این سبک برشمرده است.

بخش قابل توجهی از پیکرهای مذکور با زائده‌هایی که از پشت سر بیرون آمده، رفتارهای گوناگونی را نمایش می‌دهند. از جمله قابل تشخیص‌ترین این رفتارها عبارت‌اند از دامداری، سفالگری، نخ‌ریسی، حمل اشیاء، باغبانی، حمل پارچه. نمایش این رفتارها بیانگر طیف گسترده فعالیت‌هایی است که زنان این دوره در اجتماعات مربوط به خویش برعهده داشته‌اند.

عناصر گوناگونی در نسبت با پیکرهای زنانه مهرهای سبک شوش II قرار دارند. از جمله مهمترین این عناصر که در بیشتر موارد در ارتباط با زنان سفالگر یا بافنده که در حالت نشسته سرگرم کار هستند قرار گرفته‌اند، می‌توان به موجودات خطرناک یا وحشی، نظیر عقرب و گربه‌سانان اشاره کرد. ظروف سفالین، در بیشتر موارد ظروف دسته‌دار، نسبتی جدایی‌ناپذیر با پیکرهای زنانه سرگرم کار داشته و در یک مورد نیز، درست مقابل زنی سفالگر، یک گروه نوازنده سرگرم اجرای موسیقی نقش شده است (نقش). این نوع از پیکرها در دوره شوش III (۳۱۰۰-۲۹۰۰ پیش از میلاد) نیز از فراوانی برخوردار هستند.

۴-۲. ژست‌های زنانه الف

گونه دوم از پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای در این مقاله به «ژست‌های زنانه الف» نام‌بردار شده (شکل ۲) و علت این چنین خواندن آن‌ها نیز نمایان ساختن وضعیتی است که تنها در اندام‌های زنانه مشاهده می‌شود. ژست زنانه الف به حالتی اشاره دارد که پیکر از روبه‌رو نمایش داده شده، بدان‌شکل که نشسته و پاها را به جانب دو سو گشوده و دست‌ها را به جوانب خویش گسترانده است. از این حالت بیش‌ازهمه وضعیت «زایمان»

به ذهن متبادر می‌شود؛ گویی پیکر مورد بحث در حال زایش است. این صحنه، اگر بتوان آن را صحنه زایش نامید، در دو سبک از سبک‌های مورد نظر روش (Roach, 2009) نمایان شده است. «سبک شوش دو» (STS) قدیمی‌ترین این دو است. در این سبک، پیکرهای در حال زایش در میان عناصر طبیعی همچون «مار» مشاهده می‌شوند. سبک جدیدتر این ژست مربوط به دوره شوش III (۳۱۰۰-۲۹۰۰ پیش از میلاد) بوده و «سبک شوش سه و چهار» (STF) نام دارد. در یک نمونه، عناصری شبیه درخت و چند پیکر را احتمالاً در حال رقص می‌توان در نسبت فضایی با پیکر در حال زایش تشخیص داد. این ژست زایش، روی مهرهای تخت (استامپی) شوش نیز مشاهده شده است؛ به‌ویژه در آنجا ژست زایمان روی چهارپایه‌ای بدون تکیه‌گاه صورت می‌گیرد - بنگرید به: (Beck, 1993) - که مدل‌های گلی آن، در کنار همین صحنه روی مهرهای استوانه‌ای عصر مفرغ خاور نزدیک، حتی تا سرزمین فلسطین نیز گسترش یافته است.

۴-۳. نوع جمعی

پیکرهای این گونه (شکل ۳) همانطور که از نام آن پیدا است حضوری جمعی در کنار هم دارند؛ اما این حضور در ظاهر با انجام فعالیت صناعی خاصی همراه نیست. ردیف پیکرهای نشسته یا ایستاده پشت سر هم بدون اینکه شیء یا عنصر خاصی در ارتباط با آن‌ها نقش شده باشد، محتوای اصلی این قسم از صحنه‌ها است. در اینجا هم تنها زائده بیرون‌زده از پشت سر می‌تواند شاخصی برای زن بودن این پیکرها باشد. گونه جمعی تنها در میان مهرهای استوانه‌ای سبک «شوش دو» ی روش (Roach, 2009) مشاهده می‌شود.

۴-۴. نوع آیینی

گونه آیینی (شکل ۴) به آن قبیل صحنه‌های روی مهرهای استوانه‌ای اطلاق می‌شود که راوی رویدادی هستند که همراه یا در حضور ایزد یا پادشاه روی می‌دهد. روش نخستین سبک این گونه را «مرتبط با اور سه» (UTRS) نام نهاده است. چنانکه از نام آن پیدا است، صحنه‌های روی مهرها در این سبک بسیار متأثر از نمونه‌های میان‌رودانی هستند. صحنه‌های حضور به محضر ایزدی که بر تخت نشسته و از نیم‌رخ رسم شده، در میان نقش‌های روی مهرهای این سبک رواج مطلق دارند. پیکرهای زنانه این سبک ایستاده از نیم‌رخ ترسیم شده‌اند، درحالی‌که دست‌های از بازو خم شده خود را در مقابل سینه به سمت بالا برافراشته‌اند. نیم‌تنه این پیکرهای زنانه عربان به‌نظر می‌رسد و گاهی زن بودن آن‌ها را می‌توان از برجستگی سینه‌های آن‌ها تشخیص داد. در کنار این، موهای بلند و بی‌ریش بودن صورت آن‌ها برخلاف صورت دیگر پیکرها باز می‌تواند نشانه‌ای از زن بودن آن‌ها باشد. رفتار این زن‌ها و وضعیت حضور آن‌ها روی این مهرهای آیینی حالتی میانجی را به آن‌ها می‌بخشد؛ گویی واسطه شفاعت فردی شده‌اند که به دیدار ایزد آمده است. در متون میان‌رودانی از این شخصیت به ایزدبانو «لاما» تعبیر می‌شود. معمولاً کتیبه‌هایی در کنار این نقوش حک می‌شد که به حضور رسیدگان را معرفی می‌کرد. گویی از این دوره به بعد، شاید متأثر از فرهنگ میان‌رودانی، جایگاه و نقش پیکر زنانه روی مهر دگرگونی بنیادین می‌پذیرد. این ویژگی ایزدبانوی شافع یا میانجی در دوره‌ها و سبک‌های بعدی نیز تکرار می‌شوند (مخصوصاً در دوره سوکالماخ‌ها و سبک مرتبط با بابل قدیم - OBRS - و دوره عیلام میانه).

سبک بعدی منسوب به دوره شیماشکی را آمیه (Amiet, 1972) «عیلامی عامه» خوانده و پاتس (Potts, 1999) اخیراً از آن با عبارت «انسانی» یاد می‌کند (شکل ۵). اینجا نیز زن حضور قابل توجهی دارد؛ اما به نظر می‌رسد به جای ایزد، با پادشاه جلوس کرده مواجه باشیم. زنان روی مهرهای این سبک لباس شب پارچه آهاردار و زمخت^۸ بر تن داشته و در حضور مردی جلوس کرده بر تخت نشسته‌اند که در دو حالت نمایان است: یا شاخه‌های گل لاله را به سمت پیکر زنانه گرفته‌اند و یا ظرفی را که از آن آب به بیرون می‌ریزد (Porada, 1990).

۴-۵. نوع زنانه ب

شکل نوینی از نمایش زنان در مصنوعات، تحت تأثیر میان‌رودان (به‌ویژه بابل جدید) همزمان با آغاز هزاره دوم پیش‌ازمیلاد در میان آثار فرهنگی جنوب‌غرب ایران نمایان می‌شود. این شکل عبارت است از تندیس‌های قالبی کوچک که پیکرهای زنانه را در حالی به شکل عریان نشان می‌دهد که دو دست خود را روی سینه قرار داده‌اند. نکته جالب، واقع‌نمایی خاص این تندیس‌ها است. به‌ویژه، در دوره عیلام میانه شاهد شکوفایی در واقع‌گرایی این تندیس‌های گلی مکشوف از شوش هستیم (Daems, 2005)؛ آنجاکه نمایش جزئیات دقیق، خطوط و انحناهای بدن و ویژگی‌های چهره به اوج خود می‌رسد. در این تندیس‌ها، حتی می‌توان آرایش‌های گوناگون مو و زیورآلات را نیز تشخیص داد. در کنار این آثار، از دوره سوکال‌ماخ‌ها (۲۰۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد) شاهد نمایش مدلهای گلی تخت خواب هستیم که همین قسم زنان را روی خود باز نموده‌اند. در دوره بعد (عیلام میانی)، پیکرهای مردانه نیز به این مدلهای گلی افزوده می‌شوند. همانطور که دیمز (Daems, 2005) به روشنی بیان داشته، این قسم از نمایش زنان در ایران برخلاف میان‌رودان هرگز گسترش و دیرپایی نداشته و تنها در مراحل سه‌گانه عیلام میانی (یعنی حدود پانصد سال) رواجی برجسته داشته و پیش و پس از آن همواره در حاشیه قرار گرفته است.

در مورد جداسازی این گونه (شکل ۶) با عبارت «زنانه ب» از نمونه پیشین، ذکر این نکته مهم است که هرچند هر دوی آن‌ها با توجه به برجستگی ژست‌ها و اندام‌های زنانه با این نام خوانده می‌شوند، اما ژست زایش در گونه نخست (زنانه الف) کاملاً با ژست زیباشناسانه و «ایده‌آل» یک پیکر زنانه کامل، بدون آنکه در حال انجام کار یا فعالیتی باشد (در گونه دوم)، متمایز است. به عبارت دیگر، مصادیق پیکرهای گونه «زنانه ب»، همانطور که از نحوه «قالبی» ساخت آن‌ها گمان می‌رود، بیش از نشان دادن فعالیت خاص، به نمایش الگویی از یک پیکر زنانه کامل اختصاص دارند.

این گونه از نمایش زن روی مهرها نیز همزمان با آغاز هزاره دوم پیش‌ازمیلاد (دوره سوکال‌ماخ‌ها) آغاز شده و تا پایان دوره عیلام میانه (هزار پیش‌ازمیلاد) تداوم می‌یابد؛ در سبک‌های «مرتبط با اور III» (UTRS)، «انسانی» (PEU)، «مرتبط با بابل قدیم» (OBRS) و «عیلام میانه قدیم» (EME). پیکرهای زنانه ب روی مهر در دو ژست نمایان شده‌اند؛ یا به شکل ایستاده روی زمین یا یک سکو و از روبه‌رو، درحالی‌که دست‌ها را روی سینه قرار داده‌اند و یا، از دوره عیلام میانه به بعد، در مقیاسی کوچکتر از دیگر پیکرهای صحنه، درحالی‌که از نیم‌رخ و به شکل زانورده نمایش یافته‌اند، به شکلی که دست چپ آن‌ها روی سینه و دست راست‌شان به نشانه

^۸ Crinoline gown

احترام افراشته به فضای مقابل است. این مورد دوم به‌ویژه قابل توجه است؛ از یک سو بدان خاطر که مابه‌ازائی میان تندیس‌های گلی یا دیگر رسانه‌ها ندارد و از سوی دیگر، از آن رو که انجام خدمت یا فعالیت را نشان می‌دهد و عموماً با صحنه‌های نبرد یا نظامی ارتباط دارد.

۵. نتیجه

مهرهای استوانه‌ای دقیقاً زمانی در میان آثار فرهنگی خاور نزدیک (مخصوصاً میان‌رودان جنوبی و خوزستان -یا به تعبیر دقیق‌تر شوش؛ حدود ۳۵۰۰ پیش‌از‌میلاد) نمایان می‌شوند که ساکنان این نواحی در حال پشت‌سر گذاشتن دگرگونی‌های بنیادین در شیوه‌های زندگی هستند؛ نمایانی شهرها، افزایش سلسله‌مراتب اجتماعی، شکل‌گیری و گسترش نظام‌مند شبکه‌های تجاری فرمانطقه‌ای، پیچیدگی‌ها و سلسله‌مراتب سکونتگاهی و مواردی از این دست، از جمله ویژگی‌های شاخص این دگرگونی‌های بنیادین محسوب می‌شوند. مهرهای استوانه‌ای در واقع یکی از مهمترین ابزارهای «وضع‌کننده» این دگرگونی‌ها بوده‌اند. آن‌ها نه تنها شاخصی برای هویت صاحبان خود محسوب می‌شوند، بلکه در مقیاسی گسترده‌تر الگوهایی را برای شکل‌گیری و تحکیم گونه‌ای از تعاملات انسانی در مقیاس کلان (فرا-خانوادگی، فرا-قومی و حتی فرا-منطقه‌ای) وضع می‌کنند که تا پیش از حضورشان ممکن نبود. ماده‌سازنده آن‌ها (انواع سنگ که به مرور زمان سخت‌تر و قیمتی‌تر می‌شد)، فی‌نفسه گونه‌ای تمایز اجتماعی را میان صاحبان آن‌ها آشکار می‌ساخت که تا پیش از این ممکن نبود؛ اینکه مهرهای استوانه‌ای ساخته شده از سنگ‌های سخت و رنگی را می‌شد به گردن آویخت، آن را به گونه‌ای نشانه‌ی وضعی برای شکل‌دادن به تمایزات اجتماعی در روابط انسانی به شیوه‌های خاص خود تبدیل می‌کرد. اما این مهرها از همان ابتدا ویژگی دیگری هم داشتند که بحث هویت را از سطح تعاملات شخصی به سطوح بالاتری ارتقاء می‌بخشید؛ نقش‌مایه‌ها و صحنه‌های روی آن‌ها. این نقش‌مایه‌ها و صحنه‌ها به‌طور حتم به‌شکل تصادفی گزینش نشده و نه اینکه بازتابی از افکار، باورها و ایدئولوژی‌های زمان خویش باشند، که بنابر چارچوب نظری حاکم بر این نوشتار، خود در وضع و شکل‌گیری آن افکار و باورها نقش و جایگاهی محوری داشته‌اند. مهم‌تر اینکه اثر این مهرها، به محض نقش شدن روی درپوش کالاها، بستر الواح و سطح گوی‌های محتوی توکن‌های تجاری، وارد شبکه‌های گسترده و پیچیده تعاملات اجتماعی در مقیاس‌هایی فرمانطقه‌ای شده و همراه با خویش ذهنیاتی را ایجاد، وضع، منتقل و فراگیر می‌کردند.

زن-بودن-روی-مهر نیز بخشی از بینش‌های ایجاد و وضع شده به‌واسطه مهرهای استوانه‌ای است. به عبارت دیگر، مطالعه و بررسی پیکرهای زنانه روی مهرهای پیشا-عیلامی و عیلامی دشت شوشان باستان و پیگیری روندهای دگرگونی و تحول آن‌ها در مقیاس‌های بلند زمانی، پنجره‌ای خواهد بود به درک و فهم بینشی که می‌توانست در این ادوار نسبت به زن وجود داشته باشد. اما یک نکته مهم را نباید از یاد برد: زن-بودن-روی-مهر با زن-بودن-در واقعیت جوامع مورد مطالعه یکسان نیست. ابعاد مینیاتوری مهر و اندازه‌های مینیاتوری‌تر نقش‌مایه‌های روی آن، ثبات آن نقش‌مایه‌ها، عدم تحرک‌پذیری آن‌ها با دیگر عناصر پیرامونی خود، وضعیتی کاملاً متفاوت را از زنان در ابعاد و اندازه‌های واقعی که به‌شکلی «انسانی» در جامعه خویش زندگی می‌کنند بوجود می‌آورد. در اینجا به‌ضرورت با گونه‌ای دوگانگی بنیادین مواجه هستیم: یکی پیکرهای مینیاتوری و ایستای زنانه در وضعیت‌های مشخص و خاص که مدام تکرار می‌شوند و از همین‌رو خصلتی «الگو-وار» و

انتزاعی می‌یابند و دیگری، زنان واقعی که به لحاظ باستان‌شناختی کمترین دسترسی به آن‌ها وجود ندارد. به همین جهت در این نوشتار به کرات بر زن-بودن-روی-مهر و «پیکرهای زنانه» تأکید و از بکارگیری واژه زنان جامعه عیلام باستان یا مواردی از این دست اجتناب می‌شود.

پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای پیشا-عیلامی و عیلامی مکشوف از شوشان باستان در این مقاله بسته به ژست، رفتارها و عناصر پیرامونی آن‌ها و محتویات صحنه‌های‌شان در پنج گروه جای گرفتند. چنانکه در جدول شماره ۱ می‌توان دید، سیر تطوّر معناداری در پراکنش هر یک از این گونه‌ها در طول زمان (از نیمه هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد تا هزار پیش‌ازمیلاد) مشاهده می‌شود. برای فهم این تطوّر محتوایی معنادار، لازم است تا نتایج حاصل از مطالعه روش‌مند داده‌ها، در بافت‌های باستان‌شناختی و تاریخی خود مورد بحث قرار گیرند.

فارغ از هرگونه پیچیدگی‌هایی که شوشان باستان را در بازه زمانی بلندمدت نیمه هزاره چهارم تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد فراگرفته، به‌طورکل می‌توان سه جریان عمده را به‌لحاظ باستان‌شناختی در این بازه تشخیص داد و گونه‌های پنج‌گانه زن-بودن-روی-مهر را در بستر آن‌ها واکاوی. نخستین جریان به آغاز تکوین و رشد ساختارهای پیچیده شهری، سکونتگاهی و اجتماعی و شکل‌گیری نخستین «کاهن-پادشاه» ها در شهرهایی نظیر اوروک (در میان‌رودان) و شوش (در دشت شوشان) اختصاص دارد که تخصص‌گرایی فراخانوادگی، سازمان‌دهی رفتارهای جمع مبتنی بر اصولی فراخانوادگی و حتی فراقبیله‌ای و ایجاد گونه‌ای ساختار متمرکز اقتصادی از مهمترین ویژگی‌های آن محسوب می‌شود. در این بازه زمانی (۳۸۰۰ تا ۲۹۰۰ پیش‌ازمیلاد)، دشت شوشان و سکونتگاه شوش به موازات میان‌رودان جنوبی در حال دگرگون‌سازی تدریجی زیرساخت‌های اجتماعی-اقتصادی به سود گونه‌ای نظام انسانی پیچیده‌تر و از اساس سلسله‌مراتبی بود. در بطن این جریان، بخش قابل‌توجهی از بیان‌های تجسمی مهرهای استوانه‌ای را فعالیت‌های کشاورزی، صناعی، رفتارها یا کنش‌های هماهنگ جمعی و گاهی نیز نبرد تن‌به‌تن در کنار معابد دربرمی‌گرفت. هرچند تشخیص جنسیت پیکرهای این مهرها دشوار است، آن قسم از پیکرهایی که می‌توان به زنان منسوب نمود به‌طور عمده در حال انجام فعالیت‌های صناعی یا کنش‌های جمعی هستند. این پیکرهای زنانه بدون هرگونه تمایز جنسی، همان فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند که پیکرهایی که زنانه قلمداد نمی‌شوند. به عبارت دیگر، روی مهرهای این دوره با پیکرهای انسانی مواجه هستیم که از یک سو تعیین جنسیت آن‌ها دشوار است و از سوی دیگر در فضاهای بیرونی سرگرم انجام کنش‌های صناعی یا جمعی سازمان‌یافته و هماهنگ هستند. در این میان البته گونه زنانه الف نیز وجود دارد که تنها در این بازه زمانی مشاهده می‌شود و در میان عناصر طبیعی (به‌ویژه مار) ژستی شبیه به زن در حال زایمان گرفته است.

بازه یا جریان دوم، سرتاسر هزاره سوم پیش‌ازمیلاد را در برمی‌گیرد. این هزاره در میان‌رودان جنوبی شاهد شکل‌گیری و تطوّر ساختارهای حکومتی آکادی و پسا-آکادی است. در جنوب‌غرب ایران نیز نشانه‌هایی از حکومت‌های محلی با نام‌هایی نظیر شوش، اوان و انشان مشاهده می‌شود. در میان مهرهای این دوره با سیل نقشمایه‌های آکادی اعم از نبرد قهرمانان، هیولاهای موجودات ترکیبی و جانوران وحشی مواجه هستیم؛ به‌نحوی که پیکرهای زنانه روی مهرها یا کاملاً ناپدید شده، یا در اقلیت مانده و تشخیص آن‌ها بسیار دشوار می‌شود - برای بحث بیشتر در این زمینه بنگرید به: (Crawford, 2013). البته می‌توان نمونه‌ای از پیکرهای زنانه با لباس‌های شرابه‌ای را یافت که از روبه‌رو نقش شده و دو گیاه از شانه‌های وی بیرون زده است (مهر

شماره ۲۱۵۰ از مجموعه روش؛ این مهر کتیبه‌ای دارد با این مضمون که: «آنوشماسی... آکورتوم/مادرش». مهم اینکه، نمایانی صحنه‌هایی که در این مقاله «آیینی» نامیده شده‌اند از این دوره و تا حدودی تحت‌تأثیر فرهنگ حاکم بر میان‌رودان جنوبی اتفاق می‌افتد. همینکه دیگر در میان مهرها صحنه‌های صناعی، جمعی و زنانه‌الف دیده نمی‌شود، گویای دگرگونی جهت‌گیری‌های ذهنی، دست‌کم روی مهرهای استوانه‌ای است.

هم مهرهای آیینی و هم پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای در سومین جریان یا بازه زمانی (۲۱۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد) به اوج خود می‌رسد. در این هزاره، جریان‌های سیاسی و فرهنگی باز هم متفاوت‌تری نسبت به بازه پیشین نمایان می‌شوند؛ جریان‌هایی که بیش از هر زمان دیگری به لحاظ فرهنگی به‌ویژه از فرهنگ‌هایی نظیر بابل قدیم اثر می‌پذیرند، هرچند به لحاظ سیاسی شاهد مؤثرترین پادشاهان عیلامی در خاور نزدیک باشیم. در زمان سلسله سوم اور، استقلال شوش به تعبیر پاتس از میان می‌رود (Potts, 1999). در همین دوره، نشانه‌هایی از شاخصه‌های فرهنگی آسیای میانه (باکترایی)، بیش از همه در قالب مهرهای معروف به «انسانی» نمایان می‌شود. در میان متون سلسله «شیماشکی»، متون مربوط به وقف معبد به ایزدبانو «ایناتا» مشاهده می‌شود و ملکه‌ای به نام «میکوبی» وی را «بانوی دژ» می‌خواند - آجر کتیبه‌دار: Br 28-31 (Malbran-Labat, 1995). در متون درباری «سوکال‌ماخ‌ها» جایگاه و نقش خواهر در نیابت سلطنت اهمیت می‌یابد و پادشاهان خود را پسران خواهران پدر خویش می‌خوانند - در مورد تفاسیر این القاب بنگرید به: (Potts, 1999, pp. 163-164). در برخی متون همین نایبان، ایزدبانو «ایشمی‌کاراب» شخص مرده را تا دآوری نهایی خدا «اینشوشیناک» همراهی می‌کند (Potts, 1999, p. 173). در میان بناهای شوش منسوب به این دوره براساس برخی شواهد مکتوب و باستان‌شناختی از مکانی به نام خانه زنان وقف‌شده به معبد یاد می‌شود (همان). همین وضعیت در دوره «عیلام میانه» (۱۱۰۰-۱۶۰۰ پیش‌ازمیلاد) نیز ادامه دارد؛ از آیین‌های شفاعت زنان خادم معبد روی متن «تمپتی آهار» - Br 593-610 (Malbran-Labat, 1995) تا متن «شیلهاک-اینشوشیناک» که «دختر محبوب» خود را «نماینده سعادت» خویش می‌خواند - Br 2075-2094 (Malbran-Labat, 1995) و در جایی دیگر ایزدبانو «پینی‌گیر» را «بانوی خالق سرچشمه‌ها» - Br 2095 (Malbran-Labat, 1995) 2112. در بسترهای باستان‌شناختی این دوره با وفور تندیس‌های عریان زنانه و کاملاً واقع‌گرایانه‌ای مواجه هستیم که به‌شکلی قالبی ساخته شده‌اند. روی مهرها نیز پیکرهای زنانه‌ای را می‌یابیم که یا میانجی شخصی نزد ایزد اعظم هستند و یا وی را تا نزد پادشاه جلوس کرده همراهی می‌کنند. از سوی دیگر، گونه «زنانه ب» چنانکه در بخش تحلیل و نتایج توصیف شد، در بستر همین بازه زمانی و مکانی رشد یافته و در دو حالت ایستاده و زانو-زده نمایان می‌شوند. واقع‌گرایی همراه با فضایی سراسر آیینی و کاملاً فراتر از زندگی روزمره تناقضی است که روی مهرهای این دوره به زیبایی محقق می‌شود.

نتایج تحلیل داده‌های مورد مطالعه نشان می‌دهد که زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای در شوشان باستان، از آغاز نمایانی آن‌ها تا پایان هزاره دوم پیش‌ازمیلاد، یک سیر تطوّر محتوایی و موضوعی معنادار را پشت‌سر گذاشته که به‌شکلی قابل‌توجه با اقتضائات اجتماعی و سیاسی زمینه و بافت‌های تظاهرشان همبستگی داشته‌اند. بنابراین، روی مهرهای استوانه‌ای جنوب‌غرب ایران تا پایان هزاره دوم پیش‌ازمیلاد با پیکرهای زنانه ایستا، منفعل و دگرگونی‌ناپذیر مواجه نیستیم. زن-بودن-روی-مهرهای مورد مطالعه در نسبت با وضعیت‌های باستان‌شناختی و تاریخی خویش امری سیال بوده‌است. بدون این زمینه‌ها و وضعیت‌های

باستان‌شناختی و تاریخی، هیچ‌گونه زن-بودن از پیش محقق و الگو-واره‌ای وجود ندارد که ورای اقتضائات اجتماعی-سیاسی، در ادوار مختلف مورد بحث تکرار شود. مشاهده می‌شود که با آغاز هزاره دوم پیش‌ازمیلاد، گسستی در ذهنیت معطوف به پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای پدیدار شده و زن صناعی و روزمره که در تجسمش روی مهر در بالاترین درجه ابهام در رابطه با تفاوت‌های جنسی-بدنی با مرد روی مهر است، جای خود را به پیکر آیینی، بزک کرده و حاضر در رویدادهای فراتر از روزمره می‌دهد و نیز پیکر زنانه‌ای که تنها با بدن-جنسیت زنانه، واقع‌گرایانه و برجستگی‌یافته خویش تعریف می‌شود.

دیگر نکته جالب‌توجه در این زمینه، هماهنگی موجود میان وضعیت زن-بودن-روی-مهر و دیگر شواهد باستان‌شناختی و محتویات اسناد تاریخی هم‌بافت و معاصر با آن است. نمود زنانگی روی مهرهای استوانه‌ای، در جنبه‌های مختلف مورد اشاره که عبارت‌اند از ژست، کنش و بسترها و عناصر درگیر در کنش در هر یک از دوره‌های مورد بحث، به‌روشنی بازتاب‌دهنده همان وضعیت‌ها و شاخصه‌هایی هستند که از دیگر مواد باستان‌شناختی و اسناد تاریخی مربوط به آن دوره‌ها استناد می‌شود.

این هماهنگی توجه را به چارچوب نظری این مقاله و این نکته عطف می‌کند که زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای پیشا-عیلامی و عیلامی مکشوف از جنوب غرب ایران صرفاً بازنمود اوضاع و احوال زنان هم‌دوره خود نیست و نمی‌توان به‌سادگی زنان واقعی درگیر در زندگی روزمره که به‌طور کامل از تیررس نگاه هر باستان‌شناس و مورخی بیرون مانده‌اند را با زن-بودن-روی-مهر هم‌ذات دانست و بدان فروکاست. پیکرهای زنانه روی مهرها در هر یک از دوره‌های مذکور، زنان آن دوره را بازنمایی نمی‌کنند، چنانکه گویی ذهنیتی از پیش موجود را منعکس ساخته یا همچون نگاتیوهای عکاسی رفتارهای زنان عصر خود را ظاهر کنند. پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای، بنابر اقتضاء «مادی» و ملموس خویش کاری عمیق‌تر را صورت می‌بخشد؛ در هر دوره‌ای الگو و ذهنیتی مشخص را نسبت به زن-بودن وضع می‌کنند و این کار را با ادغام پیکر زنانه درون بافت‌های روایی-تجسمی روی سطح مهرها تحقق می‌بخشند. اتفاقاً در اینجا بحث بر سر این نیست که آیا این پیکرهای زنانه «بازنمود» ایزدبانوان یا موجودات و شخصیت‌های متافیزیک یا اسطوره‌ای هستند یا خیر؛ کم‌اینکه در مورد گونه‌های صناعی و جمعی نمی‌توان چنین نسبتی را برای آن‌ها قائل شد. نکته اساسی‌تر این است که بازنمود بودن تنها نیمی از جایگاه این پیکرهای زنانه است؛ نیم دیگر، حضور ملموسی است که روی سطوح گلی یافته و چشم‌ها و اذهان مردمان بکار برنده آن‌ها را به‌شیوه خاص خود جهت می‌دهند؛ به‌عبارتی، تنها محصول باوری خاص نیستند و خود متقابلاً باوری خاص را می‌سازند. از همین‌رو، در یک زمان هم می‌توانند ایزدبانو یا نمایندگان موجودات برتر و اساطیری باشند (گونه‌ای بازنمود انتزاعی) و هم با توجه به مادی و ملموس بودن خواص خود و رسانه دربرگیرنده‌شان، در بسترهای کنشی ذهنیتی را نسبت به همان زن-بودنی وضع کنند که در زندگی روزمره تجربه می‌شود؛ ذهنیتی که می‌تواند لزوماً با زنان واقعی که درون بافت‌های روزمره به فعالیت مشغول هستند مشابه و یکسان نباشد، اما از طریق پیکرهای زنانه روی مهر فراخوانی شده و به شیوه خاص خود واقعیت می‌یابد.

بنا نیست نشانه‌شناسی وضعی جایگزین نشانه‌شناسی‌ها یا معناکاوی‌های کنونی درباب آثار فرهنگی و هنرهای تجسمی شود. به‌طورحتم واکاوی جنبه‌های روایی و اسطوره‌شناختی پیکرهای زنانه و زن-بودن-روی-مهرهای مورد مطالعه و استخراج زمینه‌های انتزاعی و بازنمودی آن‌ها موضوعی مهم است که می‌توان آن را به

جد و مبتنی بر الگوهای نشانه‌شناسی زبانی پی گرفت. نشانه‌شناسی وضعی با نگرستن به مادّیت این آثار و اثراتی فرا-بازنمودی که در عمل و در جریان تعامل کنش‌گرانه با آن‌ها به بار می‌آید و آن دسته از معانی که تا پیش از گیرایش مادّی با این مصنوعات صرفاً به‌شکلی بالقوه وجود دارند، تنها می‌خواهد جنبه‌هایی از امکان و چگونگی معنایابی آن‌ها را عیان ساخته و نشان دهد. همانطور که در این مقاله نشان داده شد، زن-بودن-روی-مهر و مادّیت این گونه از بودن، چونان افزونه‌ای از ذهن عمل می‌کند که امکان اندیشیدن به الگویی از زن-بودن را فراهم ساخته و آن را درون جامعه تصویب می‌کند؛ الگویی که البته ایستا نیست و چنانکه گذشت، بسته به دگرگونی‌های اجتماعی-سیاسی-فرهنگی، فعالانه دگرگون می‌شود.

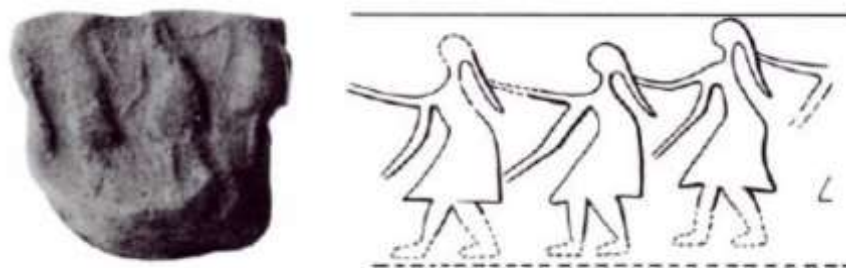
پیوست‌ها



شکل ۱: گونه صناعی (Roach, 2009: fig 340).



شکل ۲: گونه زنانه الف (Roach, 2009: fig 293).



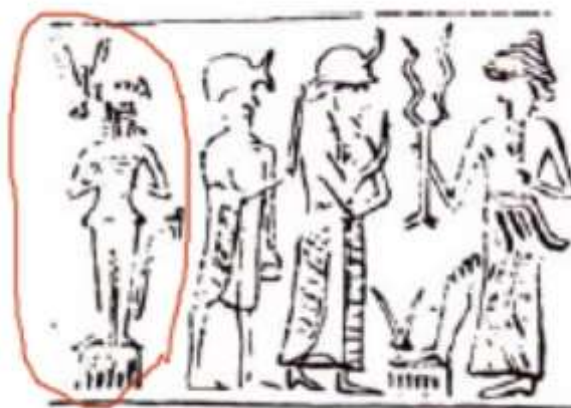
شکل ۳: گونه جمعی (Roach, 2009: fig 479).



شکل ۴: گونه آیینی (Roach, 2009: 2397).



شکل ۵: گونه انشائی (Roach, 2009: fig 3).



شکل ۶: گونه زنانه ب (Roach, 2009: fig 2639).

جدول ۱: سیر تطوّر توزیع گونه‌های مختلف پیکره‌های زنانه مورد مطالعه.

دوره	سبک	صناعت	جمعی	زنانه الف	آیینی	زنانگی ب
شوش دو	STS	۱۲	۳	۴	--	--
شوش سه	JNRS	۳	--	--	--	--
شوش سه	STF	--	--	۱	--	--
اوان و آکاد	--	--	--	--	--	--
اور سه	UTRS	--	--	--	۱۳	--
اور سه	PEU	--	--	--	۱	--
سوکالماخ	OBRS	--	--	--	۱	۳
عیلام میانه	EME	--	--	--	--	۲

مأخذ: نگارنده.

منابع

مالافوریس، لمبرز. (۱۳۹۳). چگونگی/شیاء ذهن را شکل می‌دهند؛ نظریه‌گیر/ایش مادی. ترجمه وحید عسکرپور. تبریز: دانشگاه هنر اسلامی تبریز.

مصباح‌اردکانی، نصرت‌الملوک و ابوالقاسم دادور. (۱۳۸۷). نقشمایه زن بر روی مهرهای ایران؛ از دوره پیش‌خطی تا پایان دوره ساسانی. پژوهش زنان. دوره ۶، شماره ۴: ۱۶۱-۱۸۲.

Amiet, P., 1972. Glyptique susienne. *Mémoires de La Délégation Archéologique En Iran*, 43, 258.

Asher-Greve, J. M., 1997. The essential body: Mesopotamian conceptions of the gendered body, *Gender & History*, 9 (3), 432-461.

Bahrani, Z., 2001. *Women of Babylon: gender and representation in Mesopotamia*. Psychology Press.

Beck, P., 1993. Early Bronze Age "Bed-Models" reconsidered. *Tel Aviv*, 1993(1), 33-40.

Bolger, D., & Wright, R. P., 2012. Gender in southwest Asian prehistory, in D., Bolger (ed.), *a companion to gender prehistory*, Wiley and Blackwell, pp. 372-394.

Charvát, P., 1988. Archaeology and social history: the Susa sealings, Ca. 4000-2340 BC., *Paléorient*, 14(1): 57-63.

Chavalas, M. W., 2013. *Women in the ancient Near East: a sourcebook*, Routledge.

Collon, D., 1990, *Near Eastern seals* (Vol. 2). Univ of California Press.

Crawford, H., 2013. An explanation of the world of women in third-millennium Mesopotamia, in: M. W., Chavalas (ed.), *women in the ancient Near East: a Sourcebook*, Routledge. p. 10).

Daems, A., 2005. The iconography of pre-Islamic women in Iran. *Iranica Antiqua*, 36(0), 1-150.

Deetz, J., 1996. In small things forgotten: an archaeology of early American life, Anchor Books/Doubleday.

Farman-Farmaian, M., 1984. *Elamite cylinder seals*. University of California, Berkeley.

Frankfort, H., & Jacobsen, T., 1955. *Stratified cylinder seals from the Diyala region*. University of Chicago Press.

Gadamer, H.-G., 1989. *Truth and method* (J. Weinsheimer & DG Marshall, trans.), New York, Continuum.

Gell, A., 1998. *Art and agency: an anthropological theory*. Oxford University Press.

- Gorelick, L., & Gwinnett, A. J., 1990. The ancient Near Eastern cylinder seal as social emblem and status symbol, *Journal of Near Eastern Studies*, 49(1): 45–56.
- Gorelick, L., & Gwinnett, J., 1981. The origin and development of the ancient Near Eastern cylinder seal: a hypothetical reconstruction, *Expedition* 23(4): 17–30.
- Gottdiener, M., 1995. *Postmodern semiotics: material culture and the forms of postmodern life*, Blackwell.
- Hodder, I., & Hutson, S., 2003. *Reading the past: current approaches to interpretation in archaeology*, Cambridge University Press.
- Keane, W., 2003. Semiotics and the social analysis of material things, *Language & Communication* 23(3): 409–425.
- Keel-Leu, H., & Teissier, B., 2004. *Ancient Near Eastern cylinder seals of the collections "Bible+Orient" of the University of Fribourg*, Academic Press.
- Lele, V. P., 2006. Material habits, identity, semeiotic, *Journal of Social Archaeology*, 6(1): 48–70.
- Leroi-Gourhan, A., 1993. *Gesture and speech*, MIT Press.
- Lévi-Strauss, C., 2008. *Structural anthropology*, Basic Books.
- Malbran-Labat, F., 1995. *Les inscriptions royales de Suse: briques de l'époque paléo-élamite à l'Empire néo-élamite*, Réunion des Musées Nationaux.
- Marcus, M. I., 1989. Emblems of authority: the seals and sealings from Hasanlu IVB, *Expedition* 31(2): 53–63.
- Matthews, D. M., 1997. *The early glyptic of Tell Brak: cylinder seals of third millennium Syria (Vol. 15)*, Saint-Paul.
- Moorey, P. R. S., & Gurney, O. R., 1978. Ancient Near Eastern cylinder seals acquired by the Ashmolean Museum, Oxford 1963–1973, *Iraq*, 40 (01): 41–60.
- Pittman, H., 2013. Seals and sealings in the Sumerian world, in: H. Crawford (ed.), *the Sumerian world*, Routledge, pp. 319–344.
- Pittman, H., & Aruz, J., 1987. *Ancient art in miniature: Near Eastern seals from the collection of Martin and Sarah Cherkasky*, Metropolitan Museum of Art.
- Porada, E., 1947. *Mesopotamian art in cylinder seals of the Pierpont Morgan Library*, Pierpont Morgan Library.
- Porada, E., 1965. *Art of ancient Iran*, Greystone Press.
- Porada, E., 1990. More seals of the time of the SUKKALMAH, *Revue d'Assyriologie et D'archéologie Orientale*, 84(2): 171–181.
- Porada, E., 1993. Why cylinder seals? engraved cylindrical seal stones of the ancient Near East, fourth to first millennium BC., *The Art Bulletin*, 75(4): 563–582.
- Potts, D. T., 1999. *The archaeology of Elam: formation and transformation of an ancient Iranian state*, Cambridge University Press.
- Preucel, R. W., 2008. *Archaeological semiotics (Vol. 4)*, John Wiley & Sons.
- Ricoeur, P., 1976. *Interpretation theory: discourse and the surplus of meaning*, TCU Press.
- Riggins, S. H., 1994. *The socialness of things: essays on the socio-semiotics of objects (Vol. 115)*, Walter de Gruyter.
- Roach, K. J., 2009. *The Elamite cylinder seal corpus, C. 3500-1000 BC.*, University of Sydney.
- Rothman, M. S., 1994. Sealing as a control mechanism in prehistory: Tepe Gawra XI, X and VIII, in: G., Stein & M. S., Rothman (eds.), *chiefdoms and early states in the Near East: the organizational dynamics of complexity*, Monographs in World Archaeology, pp. 103–120.
- Sax, M., 1989. The composition of the materials of first millennium BC cylinder seals from Western Asia, *Archaeological Sciences*, 104–114.
- Sax, M., 1994. The introduction of wheel cutting as a technique for engraving cylinder seals: its distinction from filing, *Iraq* 56: 153–166.
- Sax, M., Collon, D., & Leese, M. N., 1993. *The availability of raw materials for Near Eastern*

- cylinder seals during the Akkadian, post Akaddian and Ur III periods, *Iraq* 55: 77–90.
- Sax, M., & Meeks, N. D., 1995. *Methods of engraving Mesopotamian quartz cylinder seals*, *Archaeometry* 37(1): 25–36.
- Sax, M., & Middleton, A. P., 1989. *The use of volcanic tuff as a raw material for Proto-Elamite Cylinder seals*, *Iran* 27: 121–123.
- Taylor, P., 2006. *The iconography of cylinder seals*, Warburg Institute.
- Thomas, J. (1998). *Review Articles: The Socio-Semiotics of Material Culture: Gottdiener, M. Postmodern Semiotics: Material Culture and the Forms of Postmodern Life*, 1995, Oxford: Blackwell. 262 pp. 0-631-19216-6 Riggins, SH (ed.), *The Socialness of Things: Essays in the Socio-Semiotics of Objects*, 1994, New York: Mouton de Gruyter. 482 pp. 3-11-014133-7. *Journal of Material Culture*, 3(1), 97-108.
- Tilley, C., 1989. *Archaeology as socio-political action in the present*, in: A. Wylie (ed.), *critical traditions in contemporary archaeology*, Cambridge University Press, pp. 104–116.
- Van Buren, E. D., 1949. *The cylinder seals from Brak*, *Iraq* 11(1): 59–76.
- Ward, W. H., 1919. *The seal cylinders of western Asia*. Carnegie Institution of Washington.
- Watts, C. M., 2008. *On mediation and material agency in the Peircean semeiotic*, in: L., Malafouris (ed.), *material agency*, Springer, pp. 187–207.
- Werr, L., al-G., 1988. *Cylinder seals made of clay*, *Iraq* 50: 1–24.

تحلیل نقش و فرم سفال‌های تپه اسماعیل‌آباد

احمد علی‌یاری*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

حسن طلائی

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

با توجه به وضعیت لایه‌های تپه اسماعیل‌آباد و فراگیری سفال افق چشمه‌علی و شناسایی طبقات استقرار با معماری مشخص، همچنین طول مدت استقرار و تداوم این فرهنگ در تپه، مهمترین و دقیق‌ترین اطلاعات را در اختیار می‌گذارد که با داده‌های حاصل از آن می‌توان روند تغییرات و تحولات فن‌آورانه، هنری، اجتماعی، اقتصادی و باورهای آیینی را بررسی و مطالعه نمود. هدف این است که سنجیده شود در یک محوطه باستانی با ویژگی‌های تپه اسماعیل‌آباد روند تغییر، تحول، رشد و بالندگی فرهنگ از لایه فرهنگی اول تا آخرین لایه براساس داده‌ها بویژه سفال‌ها چقدر قابل سنجش است. دگرگونی‌های سفال که بخشی از آن بر اثر تطور و رشد درونی فرهنگ در طول زمان به وجود می‌آید و بخش دیگر به علت پیوندهای فرهنگی و اقتصادی با جوامع دور و نزدیک پدیدار می‌شود. در این مقاله تمام سعی و تلاش برای شناخت این تغییرات تحولات درونی سفال و سیر دقیق آن شده است. در تحلیل‌های آماری نقوش، فرم، با استفاده از پایگاه داده‌ها کامپیوتری مشخص شد که ظروف سفالی تپه اسماعیل‌آباد یک سیر تکاملی را طی کرده‌اند. در طبقات میانی همانند پیشرفت و تغییرات ملموس معماری از یک دوره درخشان تولید سفال و شکوفایی هنری نیز برخوردار بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: سفال، باستان‌شناسی، علوم کامپیوتری، پایگاه داده‌ها، تپه اسماعیل‌آباد

۱. مقدمه

مطالعات سفال‌های تپه اسماعیل‌آباد با توجه به ابهاماتی که در روند شکل‌گیری نوع سفال افق چشمه‌علی وجود دارد و اینکه منقوش نمودن سطح بیشتری از ظروف سفالین و نیز استفاده روزمره از ظروف منقوش از سنت‌های رایج سفالگری این دوران بوده است. از اهمیت بالایی برخوردار است. چرا که نشان می‌دهد الگوهای مشترک سفالگری بین جوامع این فرهنگ در یک گستره جغرافیایی گسترده وجود داشته است. از سوی دیگر نشان می‌دهد مردمانی که بطور متوسط ۸۰٪ ظروف مصرفی روزانه را منقوش می‌نموده‌اند از نظر سطح رفاه و هنر در مرتبه بالایی قرار داشتند.

خوش‌رنگی، نقوش بی‌نظیر زیبا، تنوع اشکال و ظرافت شاخصه‌ها و ویژگی‌های برتر سفال افق چشمه‌علی است که وجه تمایز بارز آن است. ظاهر جذاب و کیفیت کم‌نظیر آن باعث گردیده بیشتر حجم مطالعات از منظر زیباشناختی و توصیفی صورت گرفته‌است. بر روی روند شکل‌گیری و میزان تغییرات تحقیق منسجمی صورت نگرفته است.

اهمیت سفال‌های افق چشمه‌علی تپه اسماعیل‌آباد

۱- اشکال و فرم‌های جدید ظروف سفالین پدیدار شده‌اند که قبل از این افق سابقه نداشته است.

۲- علاوه بر تحولات سفالگری در زمینه‌های فنی، در الگوهای اقتصادی و اجتماعی جوامع مرتبط با افق سفالی چشمه‌علی نیز تحولات فزاینده‌ای رخ داده است.

۳- پراکنش و پراکندگی افق چشمه‌علی در مناطق وسیعی از جمله شمال مرکزی، شمال شرقی ایران و جنوب غرب ترکمنستان گسترش یافته بود.

۲. پیشینه تحقیق

تپه اسماعیل‌آباد به گونه‌ای دیگر ابعاد گوناگون افق چشمه‌علی را به نمایش می‌گذارد. در این محوطه باستانی آثار و بقایای سفالی افق چشمه‌علی در انباشت لایه‌های باستانی به میزان ۶/۷۰ متر شناسایی شده است که تماماً مرتبط با افق چشمه‌علی می‌باشد و از ده دوره معماری (استقراری) تشکیل گردیده، بنابراین یافته‌های سفالی آن بیشتر از دیگر محوطه‌های مرتبط با این افق سفالی ماهیت آن را آشکار می‌سازد (Talai, 1983).

درباره سفال افق چشمه‌علی و ویژگی‌های فرهنگی و شرایط حاکم بر آن دوران، پژوهش‌های زیادی انجام شده است. در مقالات و کتاب‌های متعددی به این موضوع پرداخته شده است. صاحب نظران نیز به تناسب در این حوزه مطالعاتی نظرات مختلفی بیان کرده‌اند. (نگهبان ۱۳۵۶) (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۸۲-۱۳۷۴) (کازمپور عصمتی، ۱۳۷۵) (طلایی، ۱۳۹۰-۱۳۸۸-۱۳۸۵) در این مقاله از تکرار غیر ضروری آنها پرهیز شده است.

در باره تپه اسماعیل‌آباد چه از نظر معماری و چه از نظر معرفی اجمالی سفال‌ها مطالعاتی انجام شده است که بصورت مقاله یا بخشی از کتاب منتشر شده است. (Talai, 1983-2000) (حاکمی، ۱۳۲۸) (طلایی، ۱۳۹۰، ۱۳۸۸، ۱۳۷۸، ۱۳۸۵) (ورجوند، ۱۳۴۹) (معجزاتی، ۱۳۸۹) (سرلک، ۱۳۸۸). پایان نامه کارشناسی ارشد خانم نوایی در مدرسه موزه لوور فرانسه بر اساس مطالعه و بررسی نقوش سفال‌های اسماعیل‌آباد که از حفاری سال ۱۳۳۷ بوده است. (Maleki, 1968)

همچنین در موزه ملی بر روی سفال‌ها موجود تپه اسماعیل‌آباد توسط فریبا معجزاتی مطالعه شده است

از تعداد ۱۴۰ عدد مجموعه مورد مطالعه، ظروف سالم و قطعه سفال بدست آمده از حفريات اسماعیل آباد را از نظر نقش این گونه طبقه‌بندی کرده‌اند (معجزاتی ۱۳۸۹، ۱۰۶-۸۴) منقوش هندسی، ۷۹ عدد - منقوش هندسی - گیاهی، ۲ عدد - منقوش حیوانی، ۱۴ عدد - منقوش حیوانی - هندسی، ۳۳ عدد - منقوش حیوانی - گیاهی، ۱ عدد - منقوش حیوانی با نقش افزوده، ۱ عدد - منقوش انسانی - هندسی، ۲ عدد - سفال تگرگی، ۴ عدد - سفال بدون نقش (ساده)، ۶ عدد

معجزاتی سفال اسماعیل آباد موجود در موزه ملی را بر اساس شکل در ۱۵ گروه طبقه‌بندی کرده‌است. این طبقه‌بندی بر روی ۷۵ عدد ظرف کامل و ۵۵ عدد تکه سفال که در موزه ملی نگهداری می‌شود، انجام شده‌است. (معجزاتی ۱۳۸۹، ۸۴-۸۲)

با توجه به تحقیق فوق بیشترین حجم را منقوش هندسی است و بعد از آن تلفیق منقوش هندسی حیوانی تشکیل می‌دهد. اما مشخص نیست که این الگو و آمار در کل مجموعه سفال‌های تپه و همه لایه‌های فرهنگی یکسان است و آیا پراکندگی و حجم نقوش از لایه فرهنگی اول تا انتها به همین منوال است. یا اینکه در هر لایه الگوهای نقش متفاوت قابل تشخیص است. این سوال و از این قبیل سوالات را با روش دقیق پیشرو بر روی قطعات ظروف سفالی شناسنامه دار موجود در بانک سفال موسسه باستان‌شناسی می‌توان بر راحتی پاسخ داد.

۳. روش تحقیق

مطالعه هر یک از ویژگی‌ها و زوایای سفال روش خاص خودش را دارد. باید روشی انتخاب شود که با کمترین خطا و لغزشی بلکه با دقت بیشترین اطلاعات را استخراج کند. طبقه‌بندی فنی مجموعه از نظر نقش و فرم اساس روش مطالعه است. استفاده از نرم افزار رایانه‌ای (پایگاه داده‌ها اختصاصی) تحلیل ساختاری نقوش و فرم سفال را امکان پذیر می‌کند.

ابتدا ساماندهی اولیه سفال‌ها با هدف سهولت در طبقه‌بندی و مستندنگاری صورت گرفت. این طبقه‌بندی اولیه بر اساس لایه‌های فرهنگی و به صورت کاملاً حرفه‌ای و تخصصی در بانک سفال ایران موسسه باستان‌شناسی انجام شد. بعد از مستندنگاری از مجموعه سفال‌ها که شامل عکاسی از تمامی قطعات بصورت جداگانه و در صورت منقوش بودن داخل ظرف از هر دو طرف قطعه عکاسی صورت گرفت، و طراحی از تمام گروه‌های فرمی و نقشی نیز به منظور درک بیشتر از گونه‌های طبقه‌بندی شده، انجام گرفت.

امکان‌سنجی برای تهیه نرم‌افزار اختصاصی برای ورود اطلاعات با قابلیت گزارش‌گیری و تحلیل مرحله بعدی پژوهش بود. این امکان‌سنجی هم از نظر برنامه نویسی رایانه‌ای و فنی بود، و هم از نظر باستان‌شناسی با توجه به مطالعه و گونه‌شناسی اولیه مجموعه سفال‌ها از جنبه نقوش، فنی و شکل صورت گرفت.

بعد از طراحی فرم نرم‌افزاری و ایجاد پایگاه داده‌ها، کلیه اطلاعات به پایگاه داده‌ها اختصاصی وارد گردید. تمام تحلیل‌های آماری این مقاله با استفاده از این برنامه انجام شده‌است. در روند تحقیق و مطالعه از جدول‌ها و نمودارهای فنی و دقیق بهره‌برداری شد که در این مقاله بدلیل محدودیت صفحات از آنها استفاده نشد و تنها به خروجی آنها اکتفا گردیده است.

۴. مجموعه سفال تپه اسماعیل‌آباد

مجموعه سفال‌های مطالعه شده که در بانک سفال موسسه باستان‌شناسی نگهداری می‌شود، ۲۳۹۸ قطعه است. در کل از ۲۳۹۸ قطعه سفال ۲۲۷۵ قطعه سفال نوع چشمه‌علی (۵ قطعه سطحی) و ۱۲۳ قطعه سفال نوع "تگرگی" را شامل می‌شود. ۹۵٪ سفال چشمه‌علی و ۵٪ سفال تگرگی است. از مجموعه ۲۲۷۵ قطعه سفال نوع چشمه‌علی ۱۰۵۵ قطعه لبه، ۹۳۲ قطعه بدنه، ۲۶۸ قطعه کف، ۱۵ قطعه پایه، ۱ قطعه دسته و چهار قطعه فرم کامل یعنی هم کف و هم لبه دارد و فرم آن را می‌شود ترسیم نمود. درصد فراوانی قطعات بترتیب ۴۶٪ لبه، ۴۱٪ بدنه، ۱۲٪ کف و ۱٪ پایه مشخص است. البته ۴ قطعه فرم کامل و یک قطعه دسته است.

۵. نقوش و اشکال سفال‌های تپه اسماعیل‌آباد

تحلیل ساختاری نقوش و اشکال با هدف مطالعه و بررسی انواع نقوش، ترکیب، ادغام، همخوانی، تقارن و استفاده از فضای روی ظروف بر اساس فرم می‌باشد. اینکه بررسی شود چه نوع نقشی با چه نقوش دیگری ترکیب یافته است و به چه میزان ترکیب شده است و نقش اصلی از نقوش فرعی قابل تفکیک و تشخیص است یا خیر، همخوانی و تقارن آنها چقدر هنری و زیبا شناختی است. در نهایت در روی ظرف در بخش‌های لبه، گردن، دسته و پایه و درون ظرف نقوش چگونه ترسیم شده و از فضا چگونه استفاده شده است. به طور نسبی استفاده از نقوش انسانی در اسماعیل‌آباد نسبت به محوطه‌های دیگر افق چشمه‌علی رایج‌تر بوده است. به طوری که در مجموعه سفال‌های منقوش قره‌تپه شهریار فقط یک نقش انسان به صورت تجربیدی دیده می‌شود. (Brown 1962, 1976) به همان نسبت هم در خود محوطه چشمه‌علی نقوش انسانی بسیار نادر است. در سیکل دوره دوم به نقش انسانی بر روی سفال‌های منقوش اشاره‌ای نشده است. در گزارش‌های منتشر شده از افق سفالی چشمه‌علی در تپه زاغه قزوین به پیدایش نقش مایه انسان به طور پراکنده اشاره شده، اما مستندات تصویری آنها ارائه نشده است.

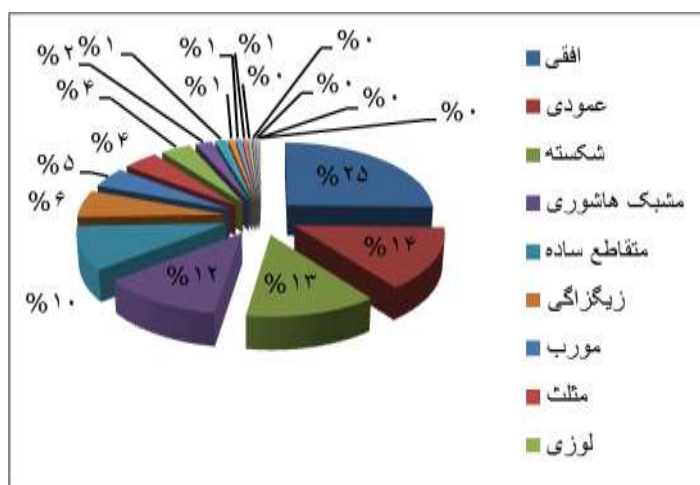
قطعاتی که دارای نقوش هندسی هستند بیشترین تعداد را شامل می‌شوند. از تعداد ۲۰۰۹ قطعه منقوش ۱۹۰۴ قطعه بر روی شان نقوش هندسی مشاهده می‌شود. بیشترین آمار قطعات دارای نقوش هندسی از ۱۹۰۴ قطعه، متعلق به لبه است با ۹۱۴ قطعه با درصد فراوانی ۴۸٪ و بعد از آن قطعات بدنه با ۸۱۹ قطعه با درصد فراوانی ۴۳٪ و سپس قطعات کف با ۱۵۵ قطعه با درصد فراوانی ۸٪ و بعد از آن نیز قطعات پایه ظروف با ۱۵ قطعه با درصد فراوانی ۱٪ است.

محل نقش نیز در تحلیل نقوش سفال از اهمیت خاصی برخوردار است و شاید ارتباطی با کاربرد ظروف سفالی داشته باشد. در مجموعه قطعات با نقش هندسی از تعداد ۱۹۰۴ محل نقش فقط بیرون با تعداد ۱۷۶۷ قطعه با درصد فراوانی ۹۳٪ و محل نقش فقط درون ۴۹ قطعه با درصد فراوانی ۲٪ و محل نقش توام هم بیرون و هم درون ۸۸ قطعه با درصد فراوانی ۵٪ در این مجموعه قابل تشخیص است.

همچنین در مجموعه قطعات با نقش جانوری از تعداد ۹۰ قطعه که شامل ۴۴ عدد لبه و ۴۶ عدد نیز بدنه است. آمار محل نقش نوع جانوری، نقش فقط بیرون با تعداد ۸۹ قطعه با درصد فراوانی ۹۹٪ و محل نقش توام هم بیرون و هم درون ۱ قطعه با درصد فراوانی ۱٪ در این مجموعه قابل تشخیص است. و محل

نقش فقط درون هم مشاهده نمی‌شود.

در پایگاه داده‌ها این نقوش که شامل اشکال و خطوط می‌باشند به بیست نوع طبقه‌بندی شده است. آمارپراکندگی اشکال و خطوط نقوش هندسی بر اساس لایه فرهنگی مطالعه شده است. نمودار درصد فراوانی این نقوش هم در شکل ۱ ترسیم شده است. بیشترین نوع خط در مجموعه قطعات مربوط به خط افقی با تعداد پراکندگی و تکرار ۹۹۵ و ۲۵ درصد بروی قطعه‌ها است. بعد از خطوط افقی خطوط عمودی بیشترین تکرار را دارند با تکرار ۵۵۶ و ۱۴ درصد بر روی قطعات دیده می‌شوند. بعد از آن خطوط شکسته با ۵۰۴ با ۱۳ درصد سپس مشبک هاشوری با ۴۷۳ با ۱۲ درصد و متقاطع ساده با ۳۸۷ با ۱۰ درصد تکرار شده اند. بقیه نیز از بیشترین تا کمترین که نقطه و نقطه چین است.



شکل ۱: نمودار درصد فراوانی اشکال و خطوط نقوش هندسی بر اساس لایه فرهنگی

بیشترین الگوی نقشی را لایه ۱۲۴ در طبقه استقرار IV-V با ۱۶ الگوی نقشی و ۱۸۷ تکرار الگوهای نقشی در میان ۹۶ قطعه سفال منقوش و ۸۶ قطعه نقش هندسی دارا است. لایه فرهنگی ۱۳۶ در طبقه استقرار VI-VII نیز با ۱۵ الگوی نقشی و تکرار الگوهای نقشی ۲۲۵ بار از بین ۹۱ قطعه منقوش و ۹۰ نقش هندسی بعد از لایه ۱۲۴ بیشترین را دارا است. در جدول شماره ۱ لایه‌های دارای بیشترین الگوهای نقشی هندسی به ترتیب و میزان تکرار آنها مشخص شده است.

جدول ۱: بیشترین الگوهای نقشی هندسی و تعداد تکرار آن‌ها

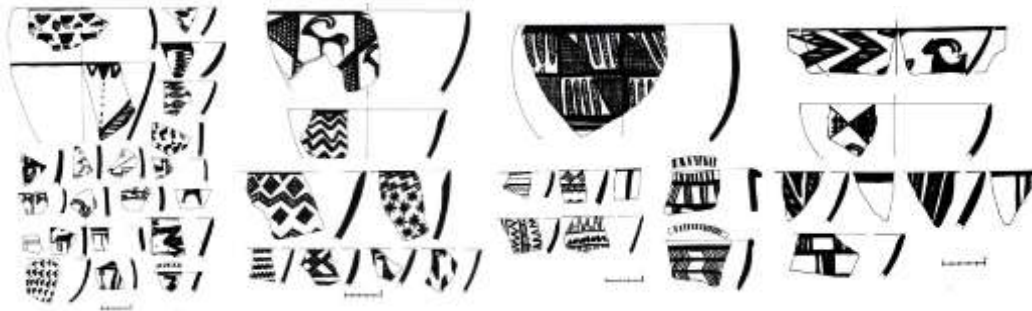
ردیف	لایه فرهنگی	منقوش	هندسی	تعداد تکرار الگوهای نقشی	تعداد الگوی نقشی
۱	۱۲۴	۹۶	۸۶	۱۸۷	۱۶
۲	۱۳۶	۹۱	۹۰	۲۲۵	۱۵
۳	۱۲۹	۷۱	۷۰	۱۳۶	۱۴
۴	۷۰۳	۴۶	۴۳	۱۰۹	۱۴
۵	۱۲۰	۳۰	۲۹	۵۹	۱۴
۶	۲۰۶	۱۰۷	۱۰۶	۱۷۳	۱۳
۷	۱۳۴	۵۲	۴۹	۱۰۹	۱۳
۸	۱۲۳	۵۰	۴۷	۹۰	۱۳
۹	۱۳۵	۳۵	۳۴	۸۴	۱۳
۱۰	۱۲۶	۴۰	۴۰	۷۷	۱۳
۱۱	۱۲۱	۳۸	۳۵	۷۳	۱۳
۱۲	۱۳۲	۲۳	۲۳	۴۶	۱۳
۱۳	۵۱۶	۲۰	۱۹	۴۴	۱۳
۱۴	۲۰۱	۲۴	۲۳	۳۶	۱۳
۱۵	۱۳۰	۵۶	۵۶	۱۲۲	۱۲
۱۶	۷۰۱	۶۲	۵۸	۱۲۰	۱۲
۱۷	۵۱۲	۵۳	۵۱	۱۱۰	۱۲
۱۸	۵۱۱	۴۰	۳۷	۹۰	۱۲
۱۹	۱۲۲	۳۶	۳۵	۸۴	۱۲
۲۰	۲۰۴	۴۶	۴۵	۸۴	۱۲
۲۱	۶۰۵	۴۸	۴۳	۷۵	۱۲

ردیف	لایه فرهنگی	منقوش	هندسی	الگوهای نقشی تعداد تکرار	تعداد الگوی نقشی
۲۲	۷۰۵	۲۲	۲۲	۶۶	۱۲
۲۳	۵۱۸	۲۰	۲۰	۴۴	۱۲
۲۴	۵۱۹	۱۹	۱۶	۴۲	۱۲
۲۵	۵۰۷	۲۲	۲۲	۴۱	۱۲
۲۶	۴۰۲	۱۹	۱۸	۴۰	۱۲

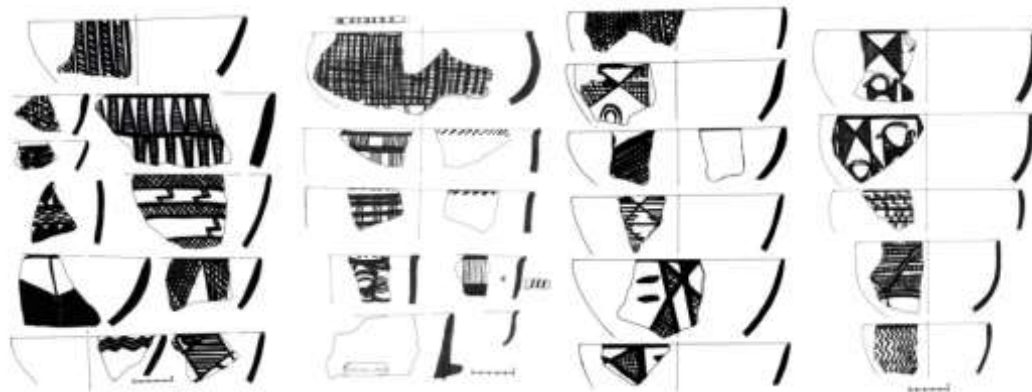
از ۹۰ قطعه سفالی که دارای نقوش جانوری هستند بیشترین نقش را نقوش چهارپایان شاخ دار با ۵۸ قطعه را شامل هستند. بعد از آن نقوش پرند با ۲۵ قطعه و چهارپای بدون شاخ با ۴ قطعه و دوزیست با ۳ قطعه را در بر میگیرد. نقش خزنده نیز مشاهده نشده است. بیشترین نوع را لایه‌های ۱۲۴-۱۳۶-۶۰۲ در طبقات استقراری V-VI-VII با سه نوع چهارپای شاخدار، بی شاخ و پرند دارند. نقوش جانوری چهارپای شاخ دار با ۶۴٪ بیشترین درصد فراوانی را دارد.

در شکل‌های ۱ و ۲ نمونه‌هایی از الگوهای شکلی و نقشی مربوط به قطعات لبه سفال مشاهده می‌شود. در شکل‌های ۳ و ۴ هم الگوهای نقشی مربوط به قطعات بدنه دیده می‌شود. همچنین در شکل شماره ۵ الگوهای شکلی و نقشی متعلق به کف و پایه سفال نوع چشمه علی ملاحظه می‌شود. در شکل ۶ نیز برخی از الگوهای شکلی و نقشی سفال نوع تگرگی دیده می‌شود. همانگونه که در این نمونه‌ها دیده می‌شود تنوع شکلی و نقشی فراوانی در مجموعه سفال‌های مطالعه شده قابل تشخیص است. در شکل ۷ الگوی فرم و نقش ردیفی بطور دقیق ترسیم شده است (Talaei 2000) یولاندا ملکی نیز در مقاله خود ظروف کامل را از نظر تنوع اشکال و نقوش گوناگون طبقه بندی نموده است (شکل ۸). (Maleki, 1968)

علامت ویژه (هنرمند): بر روی شش قطعه سفال در لایه‌های فرهنگی ۵۲۴-۵۰۵-۵۰۴-۲۰۷-۱۲۵-۱۲۲ علامت هنرمند دیده می‌شود. هر شش قطعه دارای نقش هندسی هستند. نسبت به کل سفال‌های موجود تعداد اندک شماری محسوب می‌شود. آیا این علامت‌ها را هنرمند به عنوان و هدفی استفاده کرده است را نمی‌شود با این تعداد بطور قطعی و یقین بیان نمود. در عکس ۱ این قطعات که دارای علامت هنرمند، مشاهده می‌شوند. اما ملک معتقد است از تپه زاغه هم "سفال نوع چشمه علی" حتی یک نمونه جوش کوره به دست نیامده است. به نظر می‌رسد که سفال "نوع چشمه علی" نوعی کالای وارداتی در محل بوده و جنبه تجملی و تشریفاتی داشته است. یکی از دلایل مهم ارائه چنین نظریه وجود امضا سفالگران بر روی کالای تولیدی آنها است. در روی سه ظرف سفالی "نوع چشمه علی" که در زاغه به دست آمده‌اند امضا سفالگران وجود دارد که هر سه امضا کاملاً متفاوت هستند. (ملک، ۱۳۸۲، ۳۳۲) در این زمینه براساس مدارک موجود صدور تولیدات سفالی اسماعیل‌آباد به تپه زاغه در دوره‌ی چشمه‌علی را نشان می‌دهد. (ملک، ۱۳۷۴، ۱۱).



شکل ۱: نمونه برخی از الگوهای شکلی و نقشی قطعات لبه سفال نوع چشمه تپه اسماعیل آباد



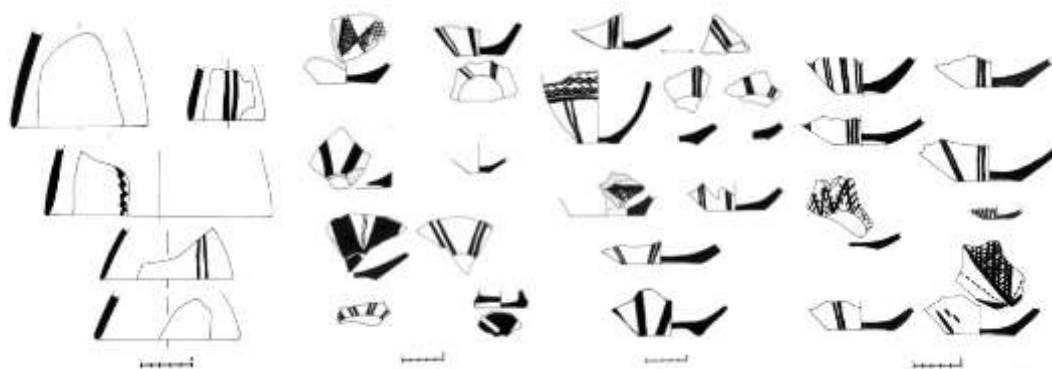
شکل ۲: نمونه برخی از الگوهای شکلی و نقشی قطعات لبه سفال نوع چشمه تپه اسماعیل آباد



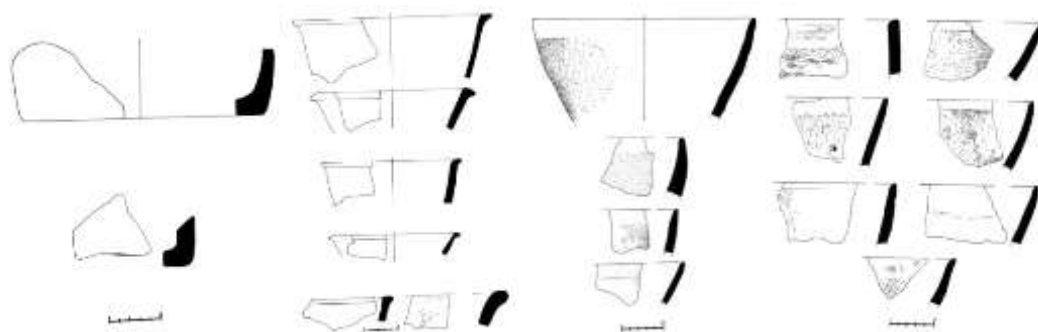
شکل ۳: نمونه‌های از الگوهای نقشی قطعات بدنه سفال نوع چشمه‌علی تپه اسماعیل آباد



شکل ۴: نمونه‌های از الگوهای نقشی قطعات بدنه سفال نوع چشمه‌علی تپه اسماعیل آباد



شکل ۵: نمونه‌های از الگوهای شکلی و نقشی قطعات کف و پایه سفال نوع چشمه‌علی تپه اسماعیل آباد



شکل ۶: نمونه‌های از الگوهای شکلی قطعات لبه و کف سفال "تگرگی" تپه اسماعیل آباد



شکل ۷: الگوی شکلی و نقشی ردیفی سفال نوع چشمه‌علی تپه اسماعیل آباد (Talaei, 2000)



شکل ۸: الگوهای شکلی و نقش کامل سفال نوع چشمه‌علی تپه اسماعیل آباد (Maleki.1968)



عکس ۱: قطعات سفال نوع چشمه‌علی تپه اسماعیل آباد دارای علامت هنرمند

۶. تحلیل آماری نوع قطعات

برای انجام دقیق تحلیل آماری طبقات استقرار به فوقانی، میانی و تحتانی تقسیم شده است. طبقات فوقانی شامل XII-IX-X هستند که ۱۸۰ سانتی متر انباشت لایه دارند. این طبقات در کل ۱۲۱ قطعه سفال افق چشمه‌علی و ۸ قطعه سفال نوع "تگرگی" دارند. طبقات میانی شامل طبقه VII-VI-V با انباشت لایه ۲۲۰ سانتی متر که دارای ۱۵۰۸ قطعه سفال افق چشمه‌علی و ۱۰۰ قطعه سفال نوع "تگرگی" است. طبقات تحتانی هم شامل طبقات IV-III-II-I هستند. در این طبقات ۲۷۰ سانتی متر انباشت لایه وجود دارد. در طبقات تحتانی ۶۴۱ قطعه سفال افق چشمه‌علی و ۱۵ قطعه سفال نوع "تگرگی" بدست آمده است.

برای تحلیل دقیق پراکندگی سفال‌ها و ویژگی‌های آنها نیاز به ترسیم دقیق و فنی وضعیت طبقات استقرار و لایه‌های فرهنگی است. در این ترسیم برای داشتن دیده بهتر به محوطه اسماعیل‌آباد از نظر معماری و میزان انباشت لایه‌های فرهنگی در هر طبقه استقرار بر اساس عمق از خاک بکر بطور خلاصه شامل تمام اطلاعات طبقات استقرار و لایه‌های فرهنگی، برای تحلیل و تجزیه دقیق‌تر داده‌های سفالی بر اساس مقالات دکتر طلایی بیان می‌شود. (طلایی، ۱۳۷۸، ۱۹۸۳-1983)

معماری از طبقه استقرار I تا III از عمق ۶۷۰ تا ۴۳۰ سانتی متر با انباشت لایه فرهنگی ۲۴۰ سانتی متر تقریباً بدون تغییر و تحول یک نوع تثبیت را می‌رساند. مردمانی که ساکن شده‌اند در آغاز سکونت و استقرار یک روند ثابتی را طی کرده‌اند. در طبقه I یک قبر ساده از طبقه بالا و در طبقه II یک اسکلت یافت شده است. در طبقه استقرار IV تغییری در مصالح معماری صورت نگرفته است. اما در این طبقه ازدیوارهای مضاعف با ضخامت ۱۱۰ سانتی متر و خشت فرش استفاده شده است. این تغییرات اولین مرحله تحول معماری در این محوطه است. همین روند تا طبقه استقرار V با انباشت لایه ۳۷۰ سانتی متری ادامه داشته است.

در طبق استقرار VI در عمق سه متری با انباشت لایه ۵۰ سانتی متری تحولات و تغییرات بیشتری پدید آمده است. همانند مجموعه معماری با هفت اتاق و اتاقک تو در تو و یک کف سوخته سفت و سخت و از همه مهم‌تر وجود یک سازه با قابلیت کارگاه را می‌توان مشاهده کرد.

در طبقه استقرار VII در عمق ۲۵۰ سانتی متری با انباشت لایه ۷۰ سانتی متری گاهگل کردن دیوارها وجود دیوارهای دوجداره از تغییرات عمده است. در طبقه استقرار VIII در عمق ۱۸۰ سانتی متری با انباشت لایه ۵۰ و IX در عمق ۱۳۰ سانتی متری با انباشت لایه ۳۰ سانتی متری، تغییرات معماری خاص و جدیدی مشاهده نشده است.

در طبقه استقرار X در عمق ۱۰۰ سانتی متری تغییرات جدیدی رخ داده است. خشت دراز با ابعاد ۶۰*۳۰ سانتی متر، اجاق، دیوار با ضخامت ۶۰ سانتی مترو از همه مهم‌تر خشت‌های یکسان و همگون به ابعاد ۱۰*۳۰*۴۵ سانتی متر در این طبقه استقرار پدید آمده است.

بیشترین انباشت لایه متعلق به طبقه استقرار III با ۱۷۰ سانتی متر، که ۱۶ لایه فرهنگی را در بر می‌گیرد. کمترین انباشت لایه هم متعلق به طبقه استقرار II با چهار لایه فرهنگی، طبقه استقرار IV با چهار لایه و طبقه IX با ۲ لایه با ضخامت هر طبقه استقرار ۳۰ سانتی متر است.

کمترین تعداد لایه فرهنگی در طبقه استقرار X با یک لایه فرهنگی با انباشت ۱۰۰ سانتی متر

مشاهده می‌شود، که نشان دهنده نوعی ثبات است. بیشترین تعداد لایه فرهنگی در طبقه استقرار VI مشاهده می‌شود. شامل ۲۲ لایه فرهنگی در انباشت ۵۰ سانتی متر، که خود نشان دهنده شدت تغییرات و تحولات است و پویایی این طبقه استقرار برای رسیدن به کمال مطلوب است.

بیشترین تعداد سفال افق چشمه‌علی در لایه ۲۰۶ طبقه استقرار VI به تعداد ۱۲۰ قطعه سفال بدست آمده است. حجم انباشت این لایه ۵۰ سانتی متر است. در لایه فرهنگی ۱۲۴ طبقه استقرار V-VI نیز ۱۱۳ قطعه سفال وجود دارد. انباشت در این لایه ۲۵ سانتی متر است. در طبقه استقرار VI ۲۲ لایه فرهنگی وجود دارد. از این تعداد ۱۲ لایه فقط در همین طبقه وجود دارد و ۶ لایه با طبقه استقرار V و ۴ لایه با طبقه استقرار VII مشترک است. در این ۱۲ لایه فرهنگی ۵۰۶ قطعه سفال افق چشمه‌علی و ۵۰ قطعه سفال نوع تگرگی بدست آمده است که با توجه به میزان انباشت لایه از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است. در حالی که در طبقه استقرار III با بیشترین انباشت در ۱۲ لایه فرهنگی مستقل و ۳ لایه مشترک با طبقه استقرار II وجود دارد. در این ۱۲ لایه مربوط به طبقه استقرار III تنها تعداد ۲۲۷ قطعه سفال افق چشمه‌علی و ۹ قطعه سفال نوع تگرگی یافت شده است.

سفال نوع "تگرگی" در لایه فرهنگی ۲۰۶ طبقه استقرار VI بیشترین تعداد را با ۱۳ قطعه دارا می‌باشد و بعد از آن لایه فرهنگی ۶۰۵ در طبقه استقرار شش با ۱۱ قطعه سفال "تگرگی" با انباشت ۱۵ سانتی متر دارای این نوع سفال است. تعداد ۳۶ لایه فرهنگی فاقد این نوع سفال هستند و بیشتر لایه‌های که دارا این نوع سفال هستند به تعداد اندک و حتی یک عدد دارا می‌باشند. در تمام لایه‌ها پراکنده هستند تنها از عمق ۶۳۰ سانتی متر به بالا دیگر مشاهده نمی‌شود.

تعداد ۳۵۱ قطعه متعلق به ۱۴۳ ظرف به یکدیگر وصل شدند. بیشتر آنها مربوط به یک لایه هستند ولی تعدادی بودند که مربوط به لایه‌ها دیگر و حتی طبقه استقرار متفاوت هستند، دلیل این همه پراکندگی قطعات چه می‌تواند باشد اگر ظروف به هر دلیل شکسته شده است چرا قطعات کنار هم و در یک لایه نیستند و فقط اندکی از قطعات و بخشی از ظروف مربوط به هم هستند و قابل وصال هستند. لبه و بدنه ظروف نسبت به کف و پایه آسیب پذیرتر هستند و معمولاً زودتر شکسته می‌شوند. اما کف و پایه‌ها اکثراً سالم‌تر می‌مانند. این ۴۶٪ لبه و ۴۱٪ بدنه به ۱۲٪ کف مربوط نیستند. پایه‌ها تنها ۱٪ قطعات را تشکیل می‌دهند. این نشانه دهنده آن است که ظروف پایه‌دار خیلی کم تولید می‌شده‌اند و یا ساخت آن کار بیشتری می‌برده است یا سخت‌تر بوده است و احتمالاً اینکه کاربرد خاصی داشته‌اند هم افزایش می‌یابد و برای استفاده موارد خاصی ساخته می‌شده‌اند. قطعه پایه هم در ۱۲ لایه فقط دیده می‌شود. که بیشتر در استقرارهای تحتانی هستند. بیشترین قطعات کف در لایه ۴۰۱ طبقه استقرار III وجود دارد.

طبق آمار، بیشترین تعداد لبه سفال نوع چشمه‌علی مربوط به لایه فرهنگی ۲۰۶ طبقه استقرار VI با تعداد ۷۱ قطعه و کمترین تعداد لبه مربوط به لایه‌های فرهنگی ۴۰۶، ۴۱۰ طبقه استقرار III، ۵۱۳ طبقه استقرار IV و ۷۰۴ طبقه استقرار I با تعداد یک قطعه در هر لایه است. همچنین لایه‌های فرهنگی ۴۰۸ طبقه استقرار III، ۵۰۱ طبقه استقرار IV و ۵۲۱، ۷۱۰ طبقه I فاقد قطعه لبه می‌باشند.

بیشترین تعداد بدنه نیز از مجموعه ۹۳۲ قطعه بدنه مربوط به لایه فرهنگی ۱۲۴ طبقه استقرار IV و V

با آمار ۵۴ قطعه است. کمترین آمار بدنه نیز به لایه‌های فرهنگی ۴۰۵-۴۰۶-۴۱۰ طبقه استقرار III و لایه ۷۱۰ طبقه I با یک قطعه می باشد. لایه‌های ۴۰۴ و ۵۱۳ طبقه استقرار IV، III هم فاقد قطعه بدنه هستند.

بیشترین قطعه کف همچنین مربوط به لایه ۲۰۶ طبقه VI با ۲۰ قطعه از مجموعه ۲۶۸ قطعه کف است. بعد از این لایه ۶۰۵ دارای ۱۶ و لایه ۱۳۶ دارای ۱۵ قطعه کف هستند که هر سه لایه در طبقه استقرار VI قرار دارند.

قطعه پایه هم در ۱۲ لایه فقط دیده می‌شود. که بیشتر در استقرارهای تحتانی هستند. بیشترین قطعات کف در لایه ۴۰۱ طبقه استقرار III وجود دارد.

از نوع سفال چشمه‌علی تعداد ۴ فرم کامل از لایه‌های فرهنگی ۱۲۹، ۲۰۱، ۲۰۴ و ۱۲۵ و همچنین یک عدد دسته از لایه فرهنگی ۱۳۴ در این مجموعه وجود دارد.

در مورد پراکندگی و آمار نوع قطعات سفال نوع تگرگی بازهم در طبقه استقرار VI بیشترین‌ها وجود دارد. مساله نسبت نوع قطعات لبه، بدنه و کف نیز در تحلیل آماری این نوع سفال هم صدق می‌کند یعنی تعداد لبه و بدنه بیشتر از کف است. ۵۰٪ بدنه، ۴۲٪ لبه و ۸٪ کف سفال نوع تگرگی یافت شده است. از مجموعه کل ۲۳۹۸ قطعه سفال مطالعه شده تعداد ۱۲۳ قطعه سفال نوع تگرگی از مجموعه ۱۲۳ قطعه سفال نوع تگرگی ۵۱ قطعه لبه، ۶۲ قطعه بدنه و ۸ قطعه کف مشاهده می‌شود. شامل ۵۰٪ بدنه، ۴۲٪ لبه و ۸٪ کف است.

طبق آمار، بیشترین تعداد لبه سفال تگرگی مربوط به لایه فرهنگی ۲۰۶ طبقه استقرار VI با تعداد ۷ قطعه و همچنین در لایه ۶۰۵ مربوط به همین طبقه استقرار VI قطعه مشاهده می‌شود. بیشترین تعداد بدنه نیز از مجموعه ۶۲ قطعه بدنه مربوط به لایه فرهنگی ۶۰۳ طبقه استقرار VII و VI با آمار ۸ قطعه است. بیشترین قطعه کف همچنین مربوط به لایه ۲۰۸-۲۰۶ طبقه VI با ۴ قطعه از مجموعه ۱۰ قطعه کف است.

۷. تحلیل آماری نقوش

در مجموعه ۲۲۷۵ سفال نوع چشمه‌علی، ۲۰۰۹ قطعه سفال منقوش ۲۶۶ فاقد نقش است. در کل ۸۸٪ سفال‌های نوعی چشمه‌علی دارای نقش و ۱۲٪ نیز فاقد نقش هستند. از این تعداد ۱۹۰۴ قطعه نقش هندسی ۹۰ قطعه دارای نقش جانوری و ۶ قطعه نقش انسانی و بر روی ۶ قطعه هم نقش نمادین ترسیم شده است. ۷۸ قطعه منقوش هستند ولی نقش آنها قابل تشخیص نیست. در ضمن ۷۵ نقش توام نیز بر روی قطعات دیده می‌شود یعنی همزمان هم داری نقش هندسی و جانوری یا انسانی دارند. بیشترین نوع نقش را نقوش هندسی با ۹۲٪ و بعد از آن نقوش جانوری با ۴٪ درصد فراوانی را دارند. در مقابل نقوش هندسی تعداد قطعات دارای نقوش جانوری، انسانی و نمادین قابل توجه نیست. بنابراین هنوز نقش هندسی در این دوران غالب است و تازه شروع پدید آمدن، استفاده و گسترش نقوش جانوری، انسانی و نمادین است. در ضمن هیچ نقش گیاهی هم مشاهده نشده است.

از نظر آمار سفال منقوش هندسی نیز لایه ۲۰۶ طبقه استقرار VI با ۱۰۶ نقش بیشترین تعداد را دارا می‌باشد. اما نقش جانوری در این لایه ۳ قطعه و نمادین ۲ قطعه سفال مشاهده می‌شود. در لایه ۱۳۶ متعلق

به طبقات استقراری VI و VII ۹۰ قطعه نقش هندسی و ۵ قطعه جانوری وجود دارد. همچنین در لایه ۱۲۴ طبقات استقراری V و VI با تعداد ۸۶ قطعه سفال منقوش هندسی در جایگاه سوم این نوع نقش و ۴ قطعه جانوری است. با نظر به این آمار مشخص می‌شود روند رشد نقوش هندسی از طبقات استقراری V تا VII بوده است. بعد از این لایه‌ها در طبقات استقراری VI و VII در لایه ۱۲۹ با تعداد ۸۶ قطعه نقش هندس و طبقه استقراری VII لایه ۱۱۹ با ۵۶ قطعه دارای بیشترین نقش هندسی هستند که در یک روند قرار می‌گیرند.

از نظر نقوش جانوری بیشترین تعداد متعلق به لایه ۱۱۹ طبقه استقراری VII با ۷ قطعه و از هم مهمتر لایه ۷۰۳ نیز با ۷ قطعه در طبقه استقراری I دقیقاً با برابر همین تعداد که نشان دهنده وجود نقش جانوری از ابتدای استقرار در این محوطه است. همچنین در لایه ۶۰۵ طبقه استقراری VI تعداد ۶ قطعه و لایه ۱۳۶ طبقات استقراری VI و VII تعداد ۵ قطعه نقش جانوری دیده می‌شود.

نقوش انسانی و نمادین تنها در لایه‌های ۱۲۰ طبقه استقراری VII-123، طبقه استقراری VI-126، طبقات استقراری V و VI، لایه ۲۰۵ و ۲۰۶ طبقه استقراری VI به تعداد ۶ قطعات مشاهده می‌شود. پراکندگی این نقوش هم از طبقه استقراری V تا VII است.

تحلیل آماری انواع قطعه با نقوش هندسی نیز به این صورت است. تمام قطعاتی که نقوش هندسی دارند به تفکیک لایه فرهنگی مشخص شده است. همچنین محل نقش نیز تعیین شده است. از مجموعه ۱۰۵۵ قطعه سفال لبه افق چشمه علی ۹۱۴ قطعه ۸۶/۶۳٪ نقش هندسی دارند. از ۹۳۲ قطعه بدنه سفال منقوش این افق ۸۱۹ قطعه ۸۷/۸۷٪ نقش هندسی دارند. از مجموعه ۲۶۸ قطعه کف ظرف سفال منقوش ۱۵۵ قطعه ۵۷/۸۳٪ دارای نقش هندسی هستند. اما از تعداد ۱۵ قطعه منقوش پایه هر ۱۵ قطعه ۱۰۰٪ نقش هندسی دارند. قطعه پایه هم در ۱۲ لایه فقط دیده می‌شود. بیشترین پایه هم در لایه ۴۰۱ طبقه III و لایه ۷۰۱ طبقه II دیده می‌شود. بیشترین لبه با نقش هندسی در لایه‌های ۲۰۶ طبقه VI و لایه ۱۳۶ طبقات VI - VII و لایه ۱۳۰ طبقات VI - V وجود دارد. کمترین تعداد قطعات لبه‌ها با نقش هندسی در طبقات فوقانی است. بیشترین بدنه با نقش هندسی هم در لایه ۱۲۴ طبقات VI - V و لایه ۱۲۹ طبقات VI - VII و لایه ۵۲۴ طبقه III و لایه‌های ۱۱۸ و ۱۳۶ طبقات VI - VII و لایه ۲۰۶ طبقه VI یافت شده است. کمترین تعداد قطعات بدنه نیز با نقش هندسی در طبقات فوقانی است. بیشترین قطعات کف با نقش هندسی هم در لایه ۲۰۶ طبقه VI 136 طبقات VI - VII و لایه ۶۰۵ طبقه VI و لایه ۱۱۹ طبقه VII و بقیه قطعات هم در طبقات میانی یافت شده است.

محل نقش نیز دقیقاً مشخص شده است. قطعاتی که نقوش آنها فقط بیرون است با تعداد ۱۷۶۷ قطعه با درصد فراوانی ۹۳٪ و قطعاتی که محل نقش فقط درون است با ۴۹ قطعه با درصد فراوانی ۲٪ و قطعاتی که محل نقش آنها توام هم بیرون و هم درون ۸۸ قطعه با درصد فراوانی ۵٪ در این مجموعه قابل تشخیص است. بیشترین تعداد قطعات سفال با نقوش هندسی محل نقش فقط بیرون مربوط به لایه ۲۰۶ با ۹۶ قطعه، لایه ۱۳۶ طبقه استقراری VI - VII با تعداد ۸۵ قطعه، لایه ۱۲۴ طبقه VI - V با تعداد ۸۵ و لایه ۱۲۹ طبقه VI - VII با تعداد ۶۵ قطعه است. کمترین تعداد هم متعلق به طبقات تحتانی و اندکی هم طبقات میانی است.

بیشترین تعداد قطعات سفال با نقوش هندسی محل نقش فقط درون متعلق از مجموعه ۴۹ قطعه، به لایه ۱۳۰ به تعداد ۵ قطعه، لایه ۵۰۹ و لایه ۱۲۶ به تعداد ۳ قطعه مربوط به طبقات V-VI و همچنین لایه ۷۰۳ طبقه I و لایه ۲۰۱ طبقه VI هر کدام ۳ قطعه است. اکثر باقیمانده این قطعات هم مربوط به لایه‌های گوناگون طبقات میانی VI-VII است اما در سایر لایه‌های تحتانی و فوقانی هم دیده می‌شود همانند لایه ۱۳۳ از طبقات استقراری XIII-IX یک قطعه سفال با محل نقش بیرون و درون دارد. با توجه به اندکی قطعات مشخص است کاربرد خاص و ویژه‌ی داشته است و خیلی استفاده روزمره نداشته‌اند.

از مجموعه ۸۸ قطعه سفال با نقش هندسی محل نقش توام هم بیرون و هم درون، بیشترین تعداد قطعات سفال افق چشمه‌علی با محل نقش هر دو طرف نیز در لایه ۲۰۶ طبقه VI با تعداد ۹ قطعه است. پس از آن لایه ۱۳۰ طبقات V-VI، لایه ۵۲۰ طبقات II-III و لایه ۷۰۳ طبقه I با هر کدام ۵ قطعه داری بیشترین تعداد هستند. بیشترین حجم باقی مانده در طبقات میانی است. اما در تمام طبقات فوقانی و تحتانی نیز وجود دارد برای مثلاً یک قطعه در طبقه VIII لایه ۱۳۴ هم وجود دارد.

از نظر پراکندگی نقوش جانوری در مجموعه قطعات با نقش جانوری از تعداد ۹۰ قطعه که شامل ۴۴ عدد لبه و ۴۶ عدد نیز بدنه است. پراکندگی این نقوش نشان داده شده است. ۸۹ قطعه محل نقش فقط بیرون دارند. محل نقش توام هم بیرون و هم درون ۱ قطعه در لایه ۷۰۱ طبقه II در این مجموعه وجود دارد. محل نقش جانوری فقط درون هم یافت نشده است. نقوش جانوری نیز در تمام طبقات استقراری وجود دارد. پراکندگی‌ها در برخی لایه بیشتر و در برخی کمتر است. در طبقه استقراری I لایه ۷۰۳ به تعداد ۷ قطعه وجود دارد. در طبقات II-III در برخی لایه‌ها یک قطعه مشاهده می‌شود. در طبقه استقراری IV لایه ۵۱۱ به تعداد ۳ قطعه وجود دارد. در طبقه استقراری V نیز ۲ قطعه است. در لایه ۱۲۴ طبقات استقراری V-VI به تعداد ۴ قطعه و طبقه استقراری VI لایه ۶۰۵ به تعداد ۶ و لایه ۱۲۱ به تعداد ۴ قطعه وجود دارد. لایه ۱۳۶ طبقه 5 VI-VII قطعه و در طبقه استقراری VII لایه ۱۱۹ به تعداد ۷ قطعه که با لایه ۷۰۳ طبقه I بیشترین تعداد را دارا هستند. در طبقه استقراری VII لایه ۱۳۵ و ۶۰۲ هر کدام ۴ قطعه سفال نقش جانوری دارند. در طبقه استقراری VIII لایه ۱۳۴ نیز ۴ قطعه مشاهده می‌شود. در طبقات استقراری IX-X هر کدام یک قطعه یافت شده است. از این آمار مشخص است حجم این نقوش در طبقات میانی بیشتر است.

۸. نتیجه

الگوهای نقشی سفال‌ها با نقوش هندسی در پایگاه داده‌ها به ۲۰ گونه طبقه بندی شده است الگوهای نقشی در تمام طبقات از لایه های تحتانی تا فوقانی دیده می‌شوند. برخی الگوها پراکندگی‌شان در تعداد لایه‌های بیشتری است. تعداد دیگری از الگوها هم در برخی لایه‌های میانی بیشتر است، اما در همه لایه‌ها مشاهده می‌شوند. از بیشترین تا کمترین تعداد لایه‌های که الگوهای نقشی را دارا می‌باشند. خط افقی در ۶۹ لایه، نقش متقاطع ساده و هاشور هر کدام در ۶۴ لایه، خط عمودی در ۶۲ لایه، خطوط شکسته در ۶۰ لایه، خط مورب در ۵۸ لایه، خطوط زیگزاگی در ۵۷ لایه، شکل مثلث در ۵۲ لایه، شکل لوزی در ۴۷ لایه، خطوط موجدار در ۳۸ لایه، خط منحنی در ۳۱ لایه، شکل مربع در ۲۱ لایه، شکل دایره در ۱۹ لایه، شکل بیضی در ۱۵ لایه، نقطه در ۱۳ لایه، دندانه‌دار در ۱۱ لایه، نقطه چین در ۸ لایه، شکل مستطیل در ۷ لایه و خط چین

در ۵ لایه پراکنده هستند.

از ۲۰ الگوی نقش هندسی لایه‌های، دارای بیشترین الگو نقشی هندسی بدین صورت هستند: لایه ۱۲۴ در طبقات V-VI دارای ۱۶ الگو نقشی، لایه ۱۳۶ در طبقات دارای ۱۵ الگوی نقشی، لایه ۱۲۹ در طبقات V-VI دارای ۱۴ الگوی نقشی هستند. بیشتر لایه‌های که دارای بیشترین الگوی نقشی هستند در طبقات میانی هستند. تکرار الگوهای نقش نیز در طبقات میانی بیشتر هستند بیشترین تکرار متعلق به لایه ۱۳۶ طبقات VI-VII به تعداد تکرار ۲۲۵ مرتبه، لایه ۱۲۴ در طبقات V-VI به تعداد تکرار ۱۸۷ مرتبه و لایه ۲۰۶ طبقه VI به تعداد تکرار ۱۷۳ مرتبه است. بنابر این در طبقات میانی هم الگوهای نقشی متنوع هستند و هم تکرار آنها بیشتر است.

آمار پراکندگی انواع نقوش جانوری براساس لایه‌های فرهنگی مشخص شده است. جانوران چهارپای شاکردار در ۲۷ لایه وجود دارد. پراکندگی آنها در تمام طبقات است. بیشترین تعداد در لایه ۷۰۳ طبقه استقرار I به تعداد ۷ قطعه است. پس از آن در لایه ۷۰۱ طبقه II و لایه ۱۲۱ طبقه VI هرکدام ۴ قطعه وجود دارد. جانوران بی شاخ در کل بر روی چهارقطعه نقش بسته‌اند. لایه‌های ۱۱۸ و ۱۳۶ طبقات VI-VII هر کدام یک قطعه، لایه ۱۲۴ طبقه V-VI و لایه ۶۰۲ طبقه VII دارای نقش جانوری چهارپای بی شاخ هستند. تمام این قطعات در طبقات میانی هستند. نقش پرده در ۱۹ لایه پراکنده و مشاهد می‌شود. این لایه‌ها از طبقه ۳ به بالا و بیشتر در طبقات میانی هستند. بیشترین نقش پرده در لایه ۱۱۹ طبقه VII به تعداد ۴ قطعه و لایه ۶۰۵ طبقه VI به تعداد ۳ قطعه وجود دارد. جانوران دو زیست که شامل قورباغه است در لایه‌های ۲۰۴ و ۱۲۳ طبقه VI به تعداد ۳ قطعه یافت شده است. بیشتر الگوهای نقشی، نقوش جانوری در طبقات میانی وجود دارد.

برخی از این نقوش تبیین کننده عقاید مذهبی، جهان بینی و آیینی مردم پیش از تاریخ ساکن در تپه اسماعیل‌آباد هستند. برخلاف تصور در این دوره از شواهد و مدارک بدست آمده در این تپه برخی از نقوش خاص، از تنوع و تکرار نقشی اندک و منحصر بفردی برخوردار هستند. با توجه به مطالعه ۲۳۹۸ قطعه سفال از تمام طبقات استقرار این موضوع ثابت شده است. بنابر این وقتی نقشی نمادین، خاص و منحصر بفرد باشد و پراکندگی آن نیز اندک باشد حتماً با این ویژگی استفاده و کاربرد خاصی داشته است. افکار فرا طبیعی و ارتباط نمادها با ذهن پرسشگر انسان و ظهور وجود باورهای فرا طبیعی از دوران نوسنگی آغاز شده است. و نقوش سفال نیز احتمالاً در ارتباط با این باورها تجسم یافته است.

با توجه به عدم توازن و انسجام لایه‌نگاری در پیدایش و گسترش سفال‌های افق چشمه‌علی در دو محوطه اسماعیل‌آباد و زاغه که از همزمانی نسبی نیز برخوردارند. باید مطالعات دقیق و قابل سنجشی صورت گیرد تا به نتیجه مطلوب و قابل قبول رسید.

منابع

- حاکمی، علی (۱۳۲۸). حفاری در اسماعیل آباد ساوجبلاغ، آثار و اشیاء چهار هزار سال قبل از میلاد سالنامه کشور/ ایران، سال چهاردهم.
- سرلک سیامک، معجزاتی فریبا (۱۳۸۶). "اسماعیل آباد و گاه نگاری فلات مرکزی ایران" سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور، نامه پژوهشگاه، ص ۳۴-۱۵.
- طلایی، حسن. علی یاری، احمد (۱۳۸۵). "تحلیل ساختار و الگوهای طراحی نقوش حیوانی سفال‌های چشمه علی و سیلک III در شمال مرکزی ایران" مجله علمی پژوهشی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲-۱۸۰، دوره ۵۷، ص. ۴۶-۲۵.
- طلایی، حسن (۱۳۷۸). "نویافته‌های معماری پیش از تاریخ از تپه اسماعیل آباد" مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری شهر سازی ایران، جلد ۵، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- طلایی، حسن. علی یاری، احمد. ذوقی، یاسمن (۱۳۸۸). "بررسی فناوری سفالگری هزاره پنجم ق.م با استفاده از روش‌های آزمایشگاهی XRD XRF در شمال مرکزی ایران" مطالعات باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره نخست، صص ۸۴-۶۵.
- طلایی، حسن (۱۳۹۰). "هشت هزار سال سفال ایران" سمت.
- کاظمپور عصمتی، پروین (۱۳۷۵). تجزیه و تحلیل نگاره انسان بر سفال‌های پیش از تاریخ ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس. استاد راهنما دکتر حسن طلایی.
- معجزاتی، فریبا (۱۳۸۹). طبقه بندی و گونه شناسی مجموعه ظروف سفالین اسماعیل آباد در موزه ملی ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.
- ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۸۲). "ایران در پیش از تاریخ باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی" تهران، سازمان میراث فرهنگی.
- ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۷۴). « گاهنگاری پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران » دوران نوسنگی تا آغاز شهرنشینی مجله باستان‌شناسی و تاریخ سال نهم. شماره دوم شماره پیاپی ۱۸ و ۱۳۷۴ ص ۲-۱۸.
- نگهبان، عزت الله (۱۳۵۶). «حفاری دشت قزوین: فصل‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۶» مجله مارلیک، نشریه مؤسسه و گروه باستان‌شناسی، زمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شماره ۲، دیماه ۱۳۵۶.
- ورجاند، پرویز. (۱۳۴۹). سرزمین قزوین. انجمن آثار ملی.

Brown, B., 1962. Excavation at Shahryar, Iran, *Archaeology* XV: 27-31.

Brown, B., 1976. *Kara Tepe*, Oxford Shire, London.

Maleki, Y., 1968. Art and animal motifs among the ceramists of the region of Tehran, *Archaeologia Viva*, 1: 43-57.

Talai, H., 1983. Stratigraphical sequence and architectural remains at Ismailabad, the Central Plateau of Iran, *AMI* 16: 57 - 68.

Talai, H., 2000. A new painted pottery assemblage at Ismailabad; a late Neolithic site in the Central Plateau of Iran, *Documenta Praehistorica XXVII*, 7th Neolithic Seminar, The Processes of Neolithisation in Eurasia, Ljubljana 22 - 27 May, 2000, 251-257.

نتایج مقدماتی بررسی باستان‌شناختی در حوزه آبخیز زاینده‌رود جنوبی، بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری

علی اصغر نوروزی*

استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی

محسن حیدری دستنابی

دانش آموخته دکتری باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳

چکیده

استان چهارمحال و بختیاری به علت قرارگیری در منطقه کوهستانی مرتفع، منابع آبی دائمی، دشت‌های کوچک میانکوهی، دره‌های عمیق و وجود جاده‌های ایل رو و عشایری از دیرباز موردتوجه جوامع انسانی قرار گرفته است. یکی از این مناطق کوهستانی، بخش لاران است که درواقع یک دره میانکوهی نسبتاً طولیلی با دره‌های فرعی کوچک‌تر است. این بخش شامل حوزه آبخیز جنوبی رودخانه زاینده‌رود و شاخه‌های آن و بخش شرقی حوزه آبخیز رودخانه کارون است. این منطقه شاید جز معدود مناطقی از کشور باشد که تاکنون فعالیت‌های عمده باستان‌شناختی در آن به انجام نرسیده است. با توجه به موقعیت جغرافیایی و قابلیت‌های زیست‌محیطی منطقه، انجام بررسی باستان‌شناختی باهدف درک جایگاه منطقه در مطالعات باستان‌شناختی زاگرس مرتفع، شناخت عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری، تداوم، بسط و گسست استقرارهای آن و ارزیابی تاریخ تحولات زندگی انسان در منطقه را ضروری می‌نمود. بر این اساس بخش لاران در جنوب حوزه آبخیز زاینده‌رود در غرب شهرستان شهرکرد، در سال ۱۳۸۹ به‌صورت سیستماتیک و پیمایشی فشرده بررسی شد. درمجموع ۲۱۰ اثر و مکان باستانی از دوره نوسنگی جدید تا دوره معاصر شناسایی و ثبت گردید، بقایای کشف‌شده شامل محوطه‌ها، تپه‌ها، غارها و اشکفت‌ها، گورستان، پل‌ها، مساجد و امام‌زاده‌هاست. درمجموع ۴ استقرار از دوره نوسنگی، ۲۰ استقرار باستانی از دوره‌های مختلف مس و سنگ، ۶ استقرار از دوره مفرغ، ۳۲ محوطه از دوره آهن و هخامنشی، ۶۰ محوطه از دوره اشکانی و ساسانی و ۱۱۱ مکان باستانی از دوره اسلامی شناسایی گردید، بیشتر محوطه‌های استقرار این منطقه دارای ارتفاع کم و آثار آن‌ها دارای پراکندگی سطحی بسیار ضعیفی هستند. با توجه به مکان‌گزینی و ریخت-شناسی این محوطه‌ها و همچنین مطالعات آثار و بقایای مردمان کوچ‌نشین امروزی، به نظر می‌رسد که بیشتر آن‌ها بطور فصلی استفاده می‌شده‌اند. این مقاله بر آن است تا به ارائه نتایج مقدماتی حاصل از این بررسی بپردازد.

واژه‌های کلیدی: چهارمحال و بختیاری، حوزه آبخیز، زاینده‌رود، بخش لاران، بررسی و شناسایی.

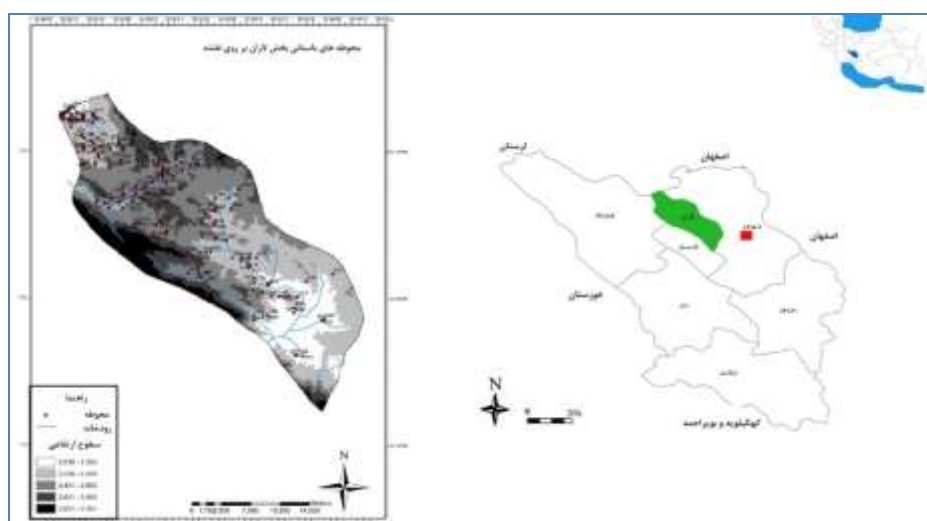
۱. مقدمه

بخش لاران در قسمت جنوبی حوزه آبخیز رودخانه زاینده‌رود و شاخه‌های آن و قسمت‌های شرقی حوزه آبخیز رودخانه کارون است. این منطقه شاید جز معدود مناطقی از کشور باشد که تاکنون فعالیت‌های عمده باستان‌شناختی در آن به انجام نرسیده و جز مناطق کم‌شناخته و حتی ناشناخته محسوب می‌شود. با توجه به عدم شناخت از منطقه، یک‌فصل بررسی فشرده پیمایشی در بخش لاران شهرستان شهرکرد برنامه‌ریزی و اجرا شد که هدف اصلی آن، شناسایی و ثبت تمامی محوطه‌ها و شواهد فعالیت انسان در پهن‌دشت منطقه در طی دوران گذشته، تهیه نقشه باستان‌شناسی منطقه و تدوین یک چهارچوب گاه‌نگاری نسبی بر اساس مواد فرهنگی بود. گام بعدی در تحقیقات منطقه مطالعه بافت استقرار، درک روابط درون و برون منطقه‌ای میان استقرارهای باستانی و بهره‌وری از منابع زیست‌محیطی است. بی‌تردید ارائه تصویری واقعی از چنین فرآیندهایی تنها با بررسی‌های پیمایشی امکان‌پذیر خواهد بود و از طرف دیگر واقع‌شدن این منطقه در ارتفاعات زاگرس نیز، ایده درآمیختن منابع سرزمین پست شوشان و سرزمین کوهستانی در یک اقتصاد سیاسی و در نهایت تشکیل ستون فقرات جامعه دیرپای عیلام را تشکیل می‌داد (نک: علیزاده، ۱۳۹۱)، همچنین جهش فرهنگی سرزمین‌های بلند در اواسط هزاره ۵ ق.م ناشی از تعامل آن‌ها با شوشان بود (علیزاده، ۱۳۹۲)، در ذهن متبلور می‌گشت. فقر منابع معدنی در دشت شوشان و غنای این منابع در مناطق سرزمین‌های بلند شبکه‌ای پیچیده از تعامل با یکدیگر را تشکیل می‌داد. به همین دلیل دشت شوش را نمی‌توان در یک بستر تعاملی تنها و بدون شناخت از سرزمین‌های کوهستانی درک و تفسیر کرد (علیزاده، ۱۳۹۱). به هر حال این منطقه با داشتن شرایط مساعد شیوه کوچ‌نشینی نیز می‌تواند محلی مناسب باشد که شبکه‌ای از تعامل پیچیده با شوشان و حتی فارس داشته باشد. در طی بررسی پیمایشی صورت گرفته در بخش لاران که در سال ۱۳۸۹ به سرپرستی علی‌اصغر نوروزی به انجام رسید، ۲۱۰ محوطه از دوره نوسنگی جدید تا دوره معاصر شناسایی و ثبت شد. بیشتر محوطه‌ها این منطقه دارای ارتفاع کم و در بیشتر موارد هم‌سطح زمین‌های اطراف است و آثار آن‌ها دارای پراکندگی سطحی بسیار ضعیفی هستند.

۲. جغرافیا و زیست‌بوم منطقه

بخش لاران با مساحتی در حدود ۵۱۶،۲۸ کیلومتر مربع که از طرف شمال با استان اصفهان، از شمال غرب با شهرستان کوهرنگ، از غرب با شهرستان فارس و از طرف شرق با شهرستان بن و شهرکرد هم‌مرز است (نقشه ۱). این بخش شامل دو دهستان لار و مرغملک، دو شهر و یازده روستا است. این منطقه در بستر داخلی سلسله جبال زاگرس واقع شده و به علت ماهیت کوهستانی مرتفع، که در مسیر بادهای مرطوب سامانه‌های مدیترانه‌ای قرار داشته و موجب صعود و تخلیه بار این سامانه‌ها می‌گردد، به همین دلیل دارای بارش نسبتاً مناسب می‌باشد. این بخش از زاگرس نیز دارای روند عمومی شمال غربی-جنوب شرقی و متشکل از دره‌های موازی است که از نظر زمین ریخت‌شناختی این منطقه ترکیبی از کوه‌های بلند، دره‌های عمیق و دشت‌های آبرفتی که کاربری‌های متنوع از زمین را فراهم کرده است (زاگلر، ۱۳۸۷: ۲۲). کوه‌های مرتفع، دره‌های ژرف و دشت‌های کوچک میانکوهی عمده‌ترین ویژگی‌های توپوگرافی این منطقه را تشکیل می‌دهد (نوروزی، ۱۳۸۸).

به علت ارتفاع بلند این منطقه و طولانی بودن فصول سرما، پوشش گیاهی آن بیشتر شامل گیاهان مرتعی و گون است. وجود قلل و ارتفاعات فراوان و برف‌گیر بودن این منطقه سبب پدید آمدن چشمه‌ها و رودخانه‌های فراوانی شده است که علاوه بر تأمین آب موردنیاز استان، شاه‌رگ حیاتی استان اصفهان و خوزستان نیز محسوب می‌شود (نخعی و دیگران، ۱۳۹۰). این منطقه از مناطقی است که در انتهای مسیر کوچ عشایر بختیاری و از نقاط ییلاقی (Alizadeh, 1988; Minorsky, 1945) آن‌ها محسوب می‌شود. عشایر بختیاری در سال دو نوبت کوچ می‌کنند. در بهار از نیمه فروردین تا اواخر اردیبهشت از گرمسیر (شهرهایی در استان خوزستان) به منطقه سردسیر (ییلاق) خود در استان چهارمحال و بختیاری و دامنه‌های شمالی رشته‌کوه زاگرس نقل‌مکان می‌کنند و از اواخر شهریور تا اواسط آبان هم همین مسیر را برمی‌گردند (Garthwaite 1972). مردم این منطقه علاوه بر کوچ‌نشینان، بیشتر کشاورز و دامدار هستند. باوجود سامانه‌های مکانیزه کشاورزی پیشرفته، کشاورزی در این منطقه هنوز به روش سنتی انجام می‌گیرد. از دلایل استفاده از این روش، محدود بودن زمین‌های کشاورزی مسطح، درصد پایین حاصلخیزی خاک حاصلخیز و پایین بودن بستر رودخانه‌های دائمی نسبت به زمین‌های مجاور خود می‌باشد.



شکل ۱: موقعیت جغرافیایی بخش لار

۳. شیوه بررسی

بررسی بخش لار با توجه به توپوگرافی، وسعت، محدودیت‌های موجود و استعدادهای منطقه انجام گرفت. این ناحیه شامل دره‌های بزرگ اصلی و دره‌های نسبتاً کوچک فرعی طویل و کم‌عرض است و سعی شد همه چشم‌انداز منطقه مورد پیمایش کامل با پای پیاده قرار گیرد. برای داشتن دیدی روشن‌تر از منطقه، از نقشه‌های ۱:۵۰۰۰۰، استفاده از تصاویر ماهواره‌ای و برای ثبت مختصات جغرافیایی از GPS استفاده شد. همچنین از کمک و راهنمایی مردمان محلی و چوپانان بهره‌برده شد و پس از شناسایی محوطه باستانی، نمونه‌برداری به‌صورت پیشامدی ساده انجام گرفت به‌طوری‌که سعی شد از همه دوره‌ها، سفال جمع‌آوری گردد و اطلاعات لازم در یک فرمی که تهیه شده بود، وارد گردید و در نهایت کروکی محوطه ضمیمه آن گردید.

۴. بخش لاران و پژوهش‌های باستان‌شناختی آن

بخش لاران باوجود قابلیت‌های زیست‌محیطی تاکنون توسط هیچ محقق و باستان‌شناسی مورد مطالعه باستان‌شناختی هدفمند قرار نگرفته است. ظاهراً گمانه‌زنی تعیین حریم تپه باستانی اسکندری هفشجان واقع در جنوب شهرکرد که در سال ۱۳۴۷ توسط جهانگیر یاسی از مرکز باستان‌شناسی ایران انجام شد، نخستین فعالیت باستان‌شناسی در این منطقه است که متأسفانه گزارشی از آن در دست نیست (نوروزی، ۱۳۸۸). همچنین در همین سال هیئتی از اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ‌عامه سابق، جهت بررسی و گمانه‌زنی در محوطه‌های محدوده شهرکرد به منطقه گسیل داده شده بود. این هیئت در مرز شهرکرد-داران اشاره به تپه کوگانک دارند و در آن اقدام به گمانه‌زنی می‌کنند. به دلیل برخورد ایشان با تعدادی سفال پیش‌ازتاریخ و اسلامی، از فقیر بودن تپه از نظر سفال و آن را بی‌ارزش تلقی می‌کنند و می‌نویسند که ارزش ثبت در آثار باستانی را ندارد (کوثری، ۱۳۴۷). جدی‌ترین مطالعات باستان‌شناسی محدوده چهارمحال و بختیاری در سال ۱۳۵۳ هـ ش توسط آلن زاگارل در مناطقی از شهرستان لردگان آغاز شد. در خلال سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نیز بررسی کوتاه‌مدتی در دشت شهرکرد انجام و گمانه‌هایی نیز در تپه قلعه‌گلی لردگان حفر شد (Zagarell, 1975, 1982- Nissen) and Zagarell, (1975). پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ هـ ش باستان‌شناسی چهارمحال و بختیاری به مدت ۱۰ سال متوقف گردید. با گمانه‌زنی تپه باستانی گورگای تپه در سال ۱۳۶۷ هـ ش به سرپرستی جعفر مهرکیان مطالعات باستان‌شناسان ایرانی در چهارمحال و بختیاری مجدداً آغاز شد. در سال ۱۳۶۹ بخش بازفت توسط مهرکیان بررسی شد (Mehrkian, 2001). در ادامه در سال ۱۳۸۶، بررسی خسروزاده در فارس (خسروزاده، ۱۳۸۶، Khosrowzadeh, 2010) انجام شد و در سال ۱۳۸۹ بررسی حوزه آبگیر سد دره باد گرگ توسط لایلا خسروی (۱۳۹۱) انجام شد و در نهایت این منطقه در سال ۱۳۸۹، برای نخستین‌بار به سرپرستی علی‌اصغر نوروزی به مدت ۳۰ روز مورد بررسی و پیمایش قرار گرفت.

۵. یافته‌های بررسی

در نتیجه بررسی ۲۱۰ محوطه باستانی و اثر فرهنگی - تاریخی از دوره نوسنگی جدید تا دوره معاصر شناسایی گردید. بقایای کشف‌شده شامل محوطه، تپه، غارها و اشکفت‌ها، گورستان، پل‌ها، مساجد و امام‌زاده‌هاست و بقایایی از شهرهای باستانی، سدها و بندها شناسایی نگردید. با بررسی پیمایشی دقیق، محوطه‌ای از دوره پارینه‌سنگی شناسایی نشد، شاید دلیل آن ارتفاع زیاد منطقه باشد که در دوران پلیستوسن در زیر یخچال‌ها مدفون بوده ۱ و یا نبود منابع سنگ خام برای تولید ابزار است. با وجود نتایج بسیار رضایت‌بخش بررسی، اطلاعات و دانسته‌های ما از سیر فرهنگ‌ها و سنت‌های گذشته منطقه به علت فقدان اطلاعات لایه‌نگاری به ویژه در خود منطقه ناقص است. بی‌شک تا زمان انجام گمانه‌زنی و لایه‌نگاری در چند محوطه و تپه کلیدی همچون تپه کوگانک، اطلاعات این بررسی مقدماتی و بر پایه مقایسه‌های گونه‌شناختی با نواحی زاگرس مرکزی، دشت شوشان، فارس و فلات مرکزی است.

۵-۱. دوره نوسنگی

در مجموع ۴ استقرار از دوره نوسنگی شناسایی شد. این استقرارها بیشتر در دره اصلی بخش لاران و متعلق به دوره نوسنگی با سفال هستند. بیشتر استقرارهای نوسنگی شناسایی شده به صورت کوچ‌نشین، هم‌سطح زمین‌های اطراف و یا تپه‌های کوچک هستند و پراکندگی سفال و مصنوعات سنگی بر روی سطح آن‌ها نسبتاً کم است. این محوطه‌ها نهشته‌های ضخیم استقراری ندارند و بیشتر در دامنه‌های کم‌شیب کوه‌ها و تپه‌ماهورها دیده می‌شوند و معمولاً در کنار آن‌ها یک چشمه آب دائمی دیده می‌شود (خسروزاده، ۱۳۹۱؛ خسروزاده و بهرامی-نیا، ۱۳۹۱). به نظر می‌رسد که این استقرارها برای نخستین بار در این مرحله شکل گرفته‌اند و دره‌هایی که پیش‌ازین نشانه‌هایی از سکونت در آن به دست نیامده، احتمالاً برای نخستین بار در دوره نوسنگی با سفال به اشغال جوامع انسانی درآمده است. تپه کوگانک، بیدکان ۷، دراز دره ۱، و گلدره همگی نوسنگی لاران هستند. سفال‌های نوسنگی بخش لاران به‌مانند دیگر نواحی بختیاری بسیار پوک و شکننده، به رنگ‌های قرمز تیره، قهوه‌ای و نخودی با شاموت گیاهی که دارای ناخالصی‌های شن ریز و دانه‌های سفید، هستند. همه این سفال‌ها دست‌ساز و دارای شاموت گیاهی فراوان‌اند، به‌طوری‌که بر سطح سفال و حتی در مقطع آن به‌خوبی قابل مشاهده‌اند (جدول ۱) یافته‌های سطحی نوسنگی این محوطه‌ها مشابه با دشت فارس (خسروزاده، ۱۳۹۱؛ خسروزاده و بهرامی نیا ۱۳۹۱) سفال‌های مرحله II نوسنگی دشت شهرکرد (زاگارل، ۱۳۸۷: ۳۷)، قلعه رستم II (Nissen and Zagarell, 1976)، فاز ۳ سیلک I (گریشمن، ۱۳۷۹: ۲۷)، سفال‌های موشکی و سفال‌های نوسنگی تل نورآباد فارس، دشت رستم دو در فارس (Weeks et al. 2006a) و رحمت‌آباد (Azizi Kharanaghi, 2013) و سفال‌های نوسنگی سرفیروزآباد (Niknami And Nikzad 2012, Niknami et al. 2013)، سراب یآوری (Alibaigi, 2013) هستند.

۵-۲. دوره مس و سنگ

با شروع دوره مس و سنگ تغییرات شدیدی در الگوهای مکان‌گزینی محوطه‌های این منطقه روی داده است. در این دوره ۳۵ محوطه شناسایی گردیده است. همه محوطه‌های دوره نوسنگی به‌جز احتمالاً کوگانک، خان یوردی و دره دراز ۱، متروک شدند و تعدادی از محوطه‌های برای اولین بار در دوره مس و سنگ مسکون شدند. از این تعداد ۳ محوطه متعلق به دوره مس و سنگ قدیم، ۱۶ محوطه مربوط به مس و سنگ میانی و ۱۰ محوطه مربوط به دوره مس و سنگ جدید است. از نظر الگوی مکان‌گزینی، محوطه‌های این دوره مشابه با دوره نوسنگی، که تعدادی از آن‌ها مربوط به یکجانشینان (؟) و تعدادی نیز منتسب به کوچ‌نشینان است. همه محوطه‌های مس و سنگ در کنار منابع آب، کف دره اصلی، شیب‌های نسبتاً تند کوه‌ها، دامنه یا بر روی تپه‌ماهورها و حتی زمین‌های سنگلاخی دیده می‌شوند. پژوهش‌های نخستین بر روی سفال‌های این دوره نشان از ارتباط قوی ساکنان بختیاری با مناطق خوزستان (شوشان میانه و جدید) (علیزاده، ۱۳۹۲)، فارس (باکون ب و الف) (Alizadeh, 2003) و مرکز فلات (سیلک II و III) و تا حدودی غرب ایران است (خسروزاده ۱۳۹۱، نوروزی و دیگران ۱۳۹۲). سفال‌های (تصویر ۱، جدول ۱) این دوره شامل سفال‌هایی با خمیره نخودی تیره با پوشش غلیظ قرمز، سفال‌هایی با پوشش رقیق نخودی روشن متمایل به کرم یا سبز و سفال‌های خاکستری با پوشش رقیق خاکستری یا سیاه و بسیار دودزده هستند. محوطه‌های مس و سنگ قدیم مانند دوره نوسنگی درج‌هایی که برای کشاورزی مناسب نیستند واقع گردیده‌اند و ابعاد آن‌ها نیز کمتر از نیم هکتار است. سفال‌های این دوره با

نام محلی اسکندری معروفند و قابل مقایسه با جعفرآباد ۴-۶، نیمه نخست چغامیش، مرحله سبز و خزینه (زاگارل، ۱۳۸۷: ۴۰)، لایه‌های ۱۳-۱۷ جوی، لایه‌های ۲۸ و پایین‌تر بندبال (ویت و دایسون، ۱۳۸۲: ۳۴) و دوره شمس‌آباد (باکون B1) هستند. سفال‌های این دوره در بخش لاران شباهت بیشتری با فارس و خوزستان دارند. پس از این دوره یعنی در دوره مس و سنگ میانی وضعیت بسیار متفاوت شده است. شمار محوطه‌ها از ۳ مکان به بیش از ۱۶ مکان رسیده است. در این دوره سرتاسر دره مسکون شده است. حاشیه سرشاخه‌های رودخانه زاینده‌رود و سرشاخه‌های کارون، حاشیه شمالی و جنوبی دره اصلی‌ترین مکان‌های شکل‌گیری استقرارهای دوره مس و سنگ میانی به شمار می‌روند. محوطه‌های واقع در تپه‌ماهورها و میان ناهمواری‌ها به‌هیچ‌وجه دسترسی مناسبی به اراضی مساعد کشاورزی نداشتند و بر این اساس می‌توان به احتمال از آن‌ها به محوطه‌های مربوط به دامداران و یا رمه‌گردانان فصلی یادکرد. این دوره در منطقه بختیاری با فازهای مختلفی همچون چله‌گاه، افغان، و شهرکرد معروف است (نک زاگارل، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۵) و سفال‌های بخش لاران مشابه با شهرکرد و چله‌گاه و در کل همزمان با هم‌زمان با دوره چغامیش (دوره چغامیش در تپه چغامیش)، لایه‌های 3m-n جعفرآباد، لایه‌های ۵-۱۰ جوی و لایه‌های پایینی قبر شیخین (ویت و دایسون، ۱۳۸۲: ۳۲)، بندبال لایه‌های ۲۲-۱۱، مرحله مهمه و بیات در تپه سبز و باکون A در استان فارس (زاگارل، ۱۳۸۷: ۴۳) هستند. بنظر می‌رسد که نواحی بختیاری در این دوره با نواحی فارس روابط فرهنگی بیشتری داشته، زیرا یافته‌های سفالی تشابهات بیشتری را با فارس نشان می‌دهد. در دوره بعد یعنی دوره مس‌وسنگ جدید بافت بسیار محسوس در شمار محوطه‌ها مواجهیم. شمار محوطه‌های این دوره به ۱۰ مکان رسیده است. محوطه‌های این دوره هم در دشت و هم در مناطق ناهموار و تپه‌ماهوری واقع شده‌اند. محدوده زمانی مس و سنگ جدید اساساً هم‌افق با دوره‌های اروک قدیم و جدید، جمدنصر در بین‌النهرین و خوزستان است (زاگارل، ۱۳۸۷: ۵۲). سفال‌های چرخ‌ساز با پوشش قرمز، کاسه‌های لبه‌وار یخته، سبوهایی با دسته‌های دماغی شکل، سینی‌های بانثی از اصلی‌ترین شکل‌های ظروف این دوره به شمار می‌روند.



تصویر ۱، نمونه‌هایی از سفال‌های مس و سنگ حوزه زاینده‌رود

کشف محوطه‌های فصلی در مناطق ناهموار نشان می‌دهد که هنوز کوچ‌نشینی بخش عمده‌ای از معیشت و زندگی مردمان دوره مس‌وسنگ جدید را شامل می‌شده است و در بخش‌های شمالی ارتباطات بین منطقه‌ای با

مناطق فلات مرکزی افزایش یافته، اما مناطق جنوبی نیز کماکان با فارس در ارتباط است (نوروزی، ۱۳۸۸). سفال‌های این دوره شامل سفال‌های نخودی منقوش، سفال قرمز، سفال قرمز با پوشش غلیظ قرمز، سفال‌های نخودی با پوشش غلیظ قرمز و سفال نخودی ساده هستند. این سفالها همزمان با سفالهای قرمز لپویی (Langsdorff and MacCown, 1942) و بانس (Alden, 2003) و سیلک III⁶⁻⁷ (نک: گریشمن، ۱۳۷۹) هستند. سفال‌های این دوره در بخش لاران شباهت بیشتری با فارس و خوزستان دارند.

جدول ۱، توصیف سفال‌های مس و سنگ بخش لاران

۱	لبه، نخودی، خشن، تمپر گیاهی، دست‌ساز، پخت ناکافی، پوشش رقیق بر هر دو سطح	خسروزاده و بهرامی نیا، ۱۳۹۱: شکل ۱۴، طرح ۸
۲	لبه، نخودی، خشن، تمپر گیاهی، دست‌ساز، پخت ناکافی، پوشش پوشش رقیق هر دو سطح	زاگارل، ۱۳۸۷: شکل ۱۱، طرح ۱
۳	لبه، نخودی روشن، خشن، تمپر گیاهی، دست‌ساز، پخت ناکافی، پوشش پوشش رقیق بر هر دو سطح	زاگارل، ۱۳۸۷: شکل ۱۱، طرح ۶
۴	لبه، نخودی، خشن، تمپر گیاهی، دست‌ساز، پخت ناکافی، پوشش غلیظ قرمز تیره بر هر دو سطح	زاگارل، ۱۳۸۷: شکل ۸، طرح ۳
۵	بدنه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش غلیظ نخودی مایل به کرم، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای و قرمز تیره	<i>Delougaz and Cantor: 1996, fig 22</i>
۶	لبه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش غلیظ نخودی مایل به کرم بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	<i>/Bernbeck, 2010: 5.128 Nishiaki, 2010: 14 G</i>
۷	لبه، نخودی، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، سیاه	<i>Herinck, Overlaet, 2003, fig 16.8</i>
۸	لبه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش غلیظ نخودی مایل به کرم بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	هژبری نوبری و دیگران، ۱۳۹۱: لوح ۷، طرح ۲۸
۹	لبه، نخودی، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	علیزاده، ۱۳۸۲: ش ۳۵، G
۱۰	بدنه، نخودی، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، سیاه	علیزاده، ۱۳۸۲: ش ۶۰، I
۱۱	لبه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	<i>Alizadeh, 2003: fig 22, J</i>
۱۲	لبه، نخودی، خشن، دست‌ساز، پخت ناکافی، پوشش غلیظ قرمز بر هر دو سطح	<i>Alizadeh, 2006: fig 53, F</i>
۱۳	لبه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، سیاه	<i>Weeks et al. 2006b, Fig 3.165: 973</i>
۱۴	بدنه، نخودی، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، سیاه	علیزاده، ۱۳۸۲: ش ۴۱، D
۱۵	لبه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی مایل به کرم بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	
۱۶	لبه، نخودی، خشن، دست‌ساز، پخت ناکافی، پوشش غلیظ قرمز تیره صیقلی بر هر دو سطح	زاگارل، ۱۳۸۷: تصویر ۱۲، طرح ۷
۱۷	لبه، نخودی مایل به کرم، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	نوروزی و دیگران، ۱۳۹۲: تصویر ۸، طرح ۳
۱۸	بدنه، نخودی روشن، متوسط، دست‌ساز، پخت کافی، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح	<i>/Alizadeh, 2006: fig 23, M</i> هژبری نوبری و دیگران، ۱۳۹۱: ۶

دو سطح، نقاشی، بیرون، قهوه‌ای تیره	۱۲
------------------------------------	----

۵-۳. دوره مفرغ

با آغاز دوره مفرغ و پایان دوره مس و سنگ وضعیت منطقه دگرگون شده است. یافته‌های مرحله آغاز ایلامی که شامل سفال‌های لوله‌دار، سفال‌های لبه‌وار یخته، ظروف با دسته دماغی شکل و سینی‌های بانسی در منطقه تنها از یک محوطه بنام تپه کوگانک به دست آمده است، در این دوره شاهد افت شدید شمار محوطه‌ها نسبت به دوره مس و سنگ، به ۶ محوطه هستیم. شاید یکی از دلایل آن عدم شناخت ما از داده‌های دوره مفرغ و حتی ایلامی نواحی بختیاری باشد. به‌طور یقین نمی‌توان گفت که آیا باید این منطقه را در چهارچوب قلمرو عیلام دید یا نه، در این دوره نزدیک‌ترین محوطه به منطقه مورد مطالعه سیلک کاشان است که پس از دوره آغاز ایلامی/ سیلک IV2 تا اوایل عصر آهن متروک می‌شود (خطیب شهیدی و دیگران، ۱۳۸۶). به‌طور یقین به دلیل هم‌جواری با خوزستان و گاه‌نگاری نسبی ایلام، این منطقه در این دوره هم‌زمان با ایلام قدیم است و باید در ارتباط با تحولات تاریخی این دوره مخصوصاً سلسله اوان (۲۶۰۰-۲۱۰۰ ق. م)، سیماشکی (۲۱۰۰-۱۹۰۰ ق. م) و سوکال‌ماخ (۱۵۰۰-۱۹۰۰ ق. م) (مظاهری و بهرامی، ۱۳۹۳) بررسی شود. به نظر می‌رسد که ساختار اجتماعی این منطقه در طول هزاره چهارم ق. م تا دوران معاصر با غلبه و گسترش کوچ‌نشینی همراه بوده و طوایف کوچ-نشین همواره حکومت مرکزی را تحت تأثیر قرار داده‌اند (نوروزی، ۱۳۸۲). شاید دشت‌ها و دره‌های میانکوهی زاگرس را می‌توان یکی از تأمین‌کننده‌های جمعیت فارس، خوزستان و بین‌النهرین در نظر گرفت (علیزاده، ۱۳۸۷: ۴۱؛ Alizadeh, 2010). سفال‌های دوره مفرغ قدیم در منطقه بختیاری هم‌زمان با بانس میانه و جدید در فارس (نک: علیزاده، ۱۳۸۷: ۳۴ جدول ۲)، شوش IIIA-B در خوزستان، سفال‌های عصر مفرغ چپاسبز و کموترلان در زاگرس مرکزی (Schmidt et al. 1989) است (ویت و دایسون، ۱۳۸۲: ۶۶).



تصویر ۲، نمونه‌هایی از سفال‌های آغاز نگارش و عصر مفرغ

از دوره مفرغ میانی در منطقه لاران، سه محوطه شناسایی شدند. این دوره در منطقه بختیاری هم‌زمان با فاز انتقالی بانس به کفتری و کفتری قدیم در فارس (Sumner 2003: 53)، شوش IV و VA در خوزستان است، سفال‌های این دوره در شوش مشابه با سفال‌های ارتفاعات زاگرس است (ویت و دایسون، ۱۳۸۲: ۴۳). از دوره

مفرغ جدید در بخش لاران دو محوطه شناسایی شد. سفالهای این دوره در منطقه بختیاری همزمان با محوطه KR385 در کوهرنگ (Azadi, 2015)، همزمان با فاز کفتری میانه و جدید در فارس (Nickerson 1983; Miller and Sumner, 2004)، شوش VB و VI در خوزستان (ویت و دایسون، ۱۳۸۷: ۲۵) هستند.

در دوره مفرغ برخلاف دوره‌های پیش، دره‌های بسیار تنگ و دورافتاده در این دوره خالی از سکنه شده‌اند. الگوی پراکندگی استقرارهای دوره مفرغ لاران هنوز هم ادامه الگوی استقرارهای فصلی مناطق تپه‌ماهوری حاشیه دره اصلی را نشان می‌دهد. استقرارهای این دوره چندان بزرگ نیستند. تمامی محوطه‌های مناطق تپه‌ماهوری و حاشیه دشت کوچک و وسعتی کمتر از یک هکتار دارند. سفال‌های این دوره شامل سفال‌هایی با خمیره قرمز، نارنجی و طیف‌های نخودی که در حرارت کافی پخته شده‌اند (تصویر ۲، جدول ۲).

جدول ۲، مشخصات سفال‌های آغاز نگارش و عصر مفرغ بخش لاران

شماره	توصیف	مقایسه
۱	لبه، نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، دست ساز	Weeks et al. 2006b Fig3.125: T NP619
۲	لبه، نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش نخودی بر سطح خارج و داخل	Weeks et al. 2006b Fig3.125: T NP576
۳	لبه، نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج، نقوش کنده بر روی شانه ظرف	لوبرون، ۱۳۷۶، شکل ۲۴، ۹
۴	لبه، قرمز مایل به نارنجی، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش قهوه‌ای روشن بر سطح خارج و داخل	لوبرون، ۱۳۷۶، شکل ۲۴، ۱
۵	لبه، نخودی، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر سطح خارج و داخل	Alizadeh, 2008: fig:25, T
۶	لبه، نارنجی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر سطح خارج و داخل	Parzinger, 2011, Fig41: 361
۷	لبه، نخودی، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج و داخل	Weeks et al. 2006b: 3.113, 229
۸	لبه، نارنجی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج و داخل	Helwing, 2011:30,171
۹	لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	Khosrowzadeh and Zeidi 2009, 3.129:2316
۱۰	لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	Khosrowzadeh and Zeidi 2009, 3.126:2355
۱۱	لبه قهوه‌ای، ماده چسباننده شن ریز و کاه، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج و داخل	Weeks et al. 2009: 3.116, 91
۱۲	لبه قهوه‌ای، ماده چسباننده شن ریز، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر سطح خارج و داخل	Schacht, 1975:7, AA
۱۳	لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	Fahimi, 2011: 62, 2867
۱۴	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر سطح خارج و داخل	Khosrowzadeh and Zeidi 2009, 3.123:2497
۱۵	لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز بر سطح خارج و داخل	

۱۶	لبه قهوه‌ای، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج و داخل	<i>Helwing, 2011:38,246</i>
۱۷	لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز بر سطح خارج و داخل	
۱۸	لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش نخودی تیره بر سطح خارج و داخل	<i>Helwing, 2011:15,18</i>

۴-۵. عصر آهن و دوره هخامنشی

در آغاز عصر آهن و پایان دوره مفرغ وضعیت منطقه دوباره دگرگون شده است. تعداد محوطه‌های این دوره به بیش از ۳۶ محوطه رسید و جمعیت منطقه برای دومین بار (یکبار در دوره مس و سنگ) به شدت افزایش یافته است. برخلاف دوره‌های پیش، حتی دره‌های بسیار تنگ و دورافتاده نیز در این دوره مسکون شده‌اند. این وضعیت در منطقه مجاور یعنی فارسان هم دیده می‌شود (نک؛ خسروزاده، ۱۳۹۱). از تعداد ۳۲ محوطه، ۲۹ محوطه برای اولین بار در دوره آهن مسکون شدند و ۸ عدد از کل محوطه‌ها استقرا آن‌ها تک دوره‌ای است و بعد از عصر آهن تداوم نداشتند. از نظر گاه نگاری منطقه‌ای و سلسله‌های حکومتی در جنوب غرب ایران، این دوره هم‌زمان با دوره ایلام میانه و جدید است و شاید دلیل افزایش محوطه‌های در عصر آهن در ارتفاعات زاگرس مرتبط با حکومت ایلام میانه و جدید باشد و تحولات فرهنگی، سیاسی. و اجتماعی این دوره باید در قالب حکومت ایلام بررسی شود. سفال‌های این دوره شامل سفال‌هایی با رنگ‌های آجری، قرمز، نخودی، قهوه‌ای و خاکستری که برخی از آن‌ها پوشش رقیق دارند (تصویر ۳، جدول ۳). بیشتر سفال‌های این منطقه معرف دوره‌های آهن II و III و قابل‌مقایسه با سفال‌های محوطه‌های فارسان (خسروزاده، ۱۳۹۱)، و رکبود (Haerinck and Overlaet, 2004)، چم زی مومه (Haerinck and Overlaet, 1998) زیویه (Young, 1965)، بابا جان (Goff, 1985)، حسنلو (Young, 1965) هستند.



تصویر ۳، نمونه‌هایی از سفال‌های عصر آهن و هخامنشی

به دلیل نبود مدارک لایه‌نگاری اطلاعات ما از دوره هخامنشی بسیار کم است. سفال‌های این دوره بسیار مشابه با دوره آهن و حتی در برخی موارد تشخیص و جداسازی آن‌ها در حال حاضر ناممکن است. با این وجود، در دوره هخامنشی تغییر محسوسی در تعداد محوطه‌ها دیده می‌شود. در این دوره ۱۱ محوطه شناسایی شد. بیشتر این محوطه‌ها بر روی تپه‌ماهورهای منتهی به دشت و دره‌های فرعی دیده می‌شوند و

تعداد کمی از آن‌ها در داخل دشت و دره اصلی قرار دارند. این الگوی مکان‌گزینی در دره‌های مجاور مانند فارسان هم دیده می‌شود (نک: خسروزاده، ۱۳۹۱). همه محوطه‌های این دوره در بخش لاران کمتر از یک هکتارند و محوطه‌ای بزرگ‌تر از یک هکتار در بین آن‌ها دیده نمی‌شود. سفال‌های این دوره شامل سفال‌هایی با خمیره قرمز روشن، نخودی، صورتی و نارنجی است که در برخی موارد سطح داخلی یا خارجی با پوشش غلیظ یا رقیق نخودی و نارنجی پوشیده شده‌اند (تصویر ۵، جدول ۳). این سفالها مشابه با محوطه هخامنشی شهریار II (اسمعیلی جلودار و ذوالقدر، ۱۳۹۳)، محوطه‌های فارسان (خسروزاده، ۱۳۹۱)، پاسارگاد (استروناخ، ۱۳۷۹)، تل اسپید (Petrie et al. 2006)، دهانه غلامان (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۹۲)، شوش (دومیروشیچی، ۱۳۷۶) هستند.

جدول ۳، مشخصات سفال‌های عصر آهن و هخامنشی بخش لاران

ردیف	توصیف	مقایسه
۱	لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر هر دو سطح	خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۷، طرح ۱۸
۲	لبه نخودی روشن، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر هر دو سطح	Alizadeh, 2008: fig:23,E
۳	لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی مایل به قرمز بر هر دو سطح	کلایس و کالمایر، ۱۳۸۵، شکل ۲، طرح ۹
۴	لبه قرمز مایل به نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز بر سطح بیرونی	فهیمی، ۱۳۸۳، شکل ۷، طرح ۲
۵	لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز بر سطح بیرونی	
۶	لبه قرمز مایل به نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز بر هر دو سطح	Gopnik, 2000, pl3:56
۷	لبه نخودی روشن، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر هر دو سطح	شیشه‌گر، ۱۳۸۴، ۱۶۶، طرح ۱۷
۸	لبه قرمز مایل به نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق بر هر دو سطح	خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۷، طرح ۵
۹	لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر سطح بیرونی	کلایس و کالمایر، ۱۳۸۵، شکل ۲، طرح ۹
۱۰	لبه قرمز مایل به نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق کرم بر سطح بیرونی	Alizadeh, 2008: fig:21,H
۱۱	لبه قهوه‌ای تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر سطح بیرونی	کلایس و کالمایر، ۱۳۸۵، ۷۶:۱۵۹
۱۲	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح بیرونی	Alizadeh, 2008: fig:24, J, Sumner, 1986:fig 3:O
۱۳	لبه قرمز مایل به نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق بر هر دو سطح	Alizadeh, 2008: fig:24,D
۱۴	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق بر هر دو سطح	Alizadeh, 2008:fig:24,O, Sumner, 1986:fig 3:F

۵-۵. دوره‌های اشکانی و ساسانی

با شروع این دوران وضعیت الگوی استقرارگزینی مردمان در این منطقه تغییر کرد و مجدداً منطقه رونق و آبادانی خود را به دست آمده آورده است. از این دوره در بخش لاران ۵۶ محوطه شناسایی شد. شمار فراوان محوطه‌های این دوره می‌تواند نشان‌دهنده این امر باشد، همین وضعیت نیز در دشت فارس قابل مشاهده است (خسروزاده و حبیبی، ۱۳۹۴). این دوران همچون دوره مس‌وسنگ و آهن، تقریباً تمامی منطقه دارای آثار و بقایای استقرار است. دره‌های تنگ و ارتفاعات نیز طی این دوره توسط گروه‌های متحرک اشغال شده است. به احتمال زیاد تعداد قابل‌توجهی از این مکان‌ها مربوط به قبرستان‌های اشکانی باشد، که در نقاط مختلف منطقه پراکنده شده‌اند. از میان کل محوطه‌ها ۳۰ محوطه تک‌دوره‌ای هستند و پس از این دوره استقرار آن‌ها تداوم نیافته است. سفال‌های به دست آمده در این دوره عموماً نارنجی یا نخودی‌رنگ بوده و با چرخ ساخته شده‌اند. سفال‌های این دوره بیشتر مشابه با سفال‌های اشکانی فارس (خسروزاده) و الیمایی خوزستان (نک: Alizadeh, 1985، عزیزی خرائقی و دیگران، ۱۳۸۹) است.

اطلاعات مربوط به دوره ساسانی منطقه نیز چندان زیاد نیست. مانند دوره اشکانی محوطه‌ها همگی کوچک و استقرارهای فصلی و یا دائمی در حد روستاهای کوچک، کمتر از یک هکتار هستند. کاهش در شمار استقرارهای مربوط به دوره ساسانی ممکن است به دلیل عدم شناخت کامل ما از یافته‌های سطحی قابل انتساب به این دوره طی بررسی‌های سطحی باشد. زیرا ممکن است که برخی از یافته‌های که متعلق به دوره ساسانی هستند، مربوط به دوره اشکانی و یا صدر اسلام پنداشته شده باشند (تصویر ۴، جدول ۴).

۵-۶. دوره اسلامی

در طی بررسی ۱۱۱ محوطه و اثر دوره اسلامی (۴۸ درصد از کل محوطه‌ها) شناسایی شد. به‌طور کلی محوطه‌های شناسایی‌شده شامل محوطه‌های استقرار، پل‌ها، گورستان، امام‌زاده و بناهایی مانند مساجد هستند. از این تعداد یک اثر امام‌زاده قرون معاصر، دو محوطه گورستان‌های دوران متأخر اسلامی (قاجاری)، دو بنای حمام دوران معاصر و یک عدد پل است.



تصویر ۴، نمونه‌هایی از سفال‌های دوره اشکانی و ساسانی

البته لازم به ذکر است که در میان این ۱۱۱ اثر منتسب به دوره اسلامی، ۱۱ محوطه به سبب کمبود یافته‌های سطحی و فقدان سفال‌های شاخص به‌طور دقیق قابل تاریخ‌گذاری به دوران تاریخی یا اسلامی نبوده و به‌طور کلی با اصطلاح تاریخ-اسلامی تاریخ‌گذاری شده‌اند. بر این اساس تعدادی از استقرارها تنها با نام دوره اسلامی مشخص شده‌اند. تنها بناهای شاخص، گورستان‌ها با سنگ‌قبرهای تاریخ‌دار و محوطه‌های استقرار با سفال لعاب‌دار به‌طور دقیق‌تر تاریخ‌گذاری شده‌اند (تصویر ۵، جدول ۵).

جدول ۴، مشخصات سفال‌های عصر اشکانی و ساسانی بخش لاران

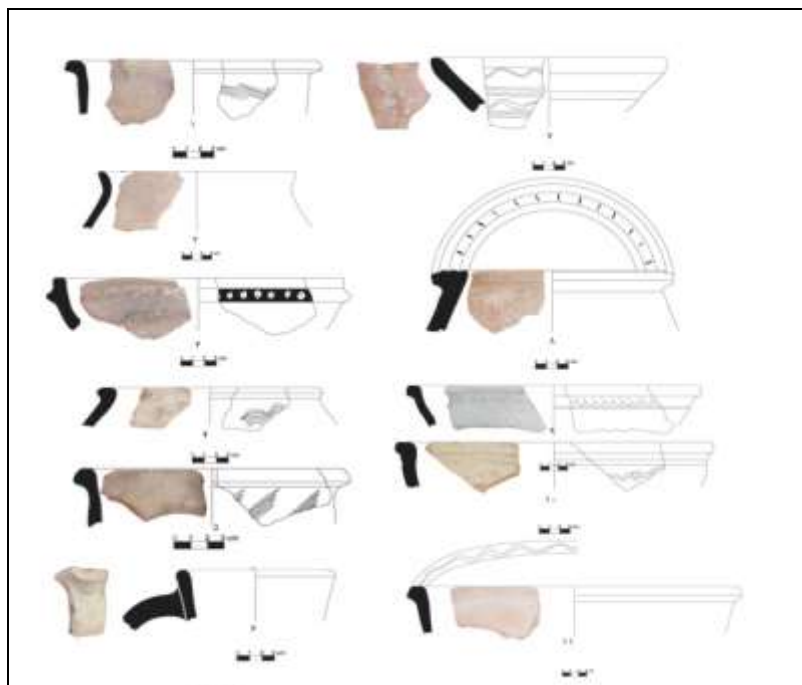
مقایسه	توصیف	
خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۹، طرح ۱۲	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	۱
خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۹، طرح ۱۴	لبه قرمز مایل به نارنجی، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش قهوه‌ای روشن بر سطح خارج و داخل	۲
<i>Alizadeh 1985, fig1:c</i>	لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز تیره بر هر دو سطح	۳
شریفی، ۱۳۸۴: ۲۴۱، طرح ۲۶	لبه قرمز مایل به قهوه‌ای، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر هر دو سطح	۴
اسمعیلی جلودار، مرتضایی، ۱۳۹۱، کاتالوگ ۴، طرح ۱	لبه قرمز تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز تیره بر هر دو سطح	۵
	لبه نخودی روشن، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی روشن بر هر دو سطح	۶
<i>Hojlund & Andersen, 1994: 243</i>	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح	۷
خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۹، طرح ۱۳	لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح	۸
خسروی، ۱۳۸۵، شکل ۹، طرح ۱۷	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر سطح خارج	۹
<i>Kennet, 2002: Fig3, type85</i>	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	۱۰
	لبه نخودی روشن، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی روشن بر هر دو سطح	۱۱
خسروزاده و عالی، ۱۳۸۴، طرح ۷: ۵	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر هر دو سطح	۱۲
<i>Alizadeh 1985, fig2:R</i>	لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر سطح خارج	۱۳

محوطه‌های چندانی متعلق به اوایل دوره اسلامی دانسته نشده‌اند، اما شمار قابل‌توجهی محوطه دارای بقایای دوره اسلامی متأخر است. از دوره اسلامی میانی نیز شماری محوطه کشف گردید. محوطه‌ها و تپه‌های دوره اسلامی اغلب در نزدیکی استقرارهای امروزی قرار دارند. امامزاده‌ها نیز اغلب مربوط به دوره اسلامی

متأخر هستند و نیز بناهای محقر و کوچکی‌اند که یک نمونه آن‌ها طی بررسی شناسایی و مورد مطالعه قرار گرفت. این بنا مربوط به دوره معاصر است. طی بررسی نیز یک روستای متروکه معاصر بنام خلیل‌آباد شناسایی شد که ساختمان‌های آن از خشت و پی آن‌ها از لاشه‌سنگ ساخته شده بود. بر روی این محوطه‌ها معمولاً ساخت‌وسازهای سنگی و خشتی که دیوارهای آن‌ها به‌خوبی مشخص است و به شکل توده و پشته سنگی درآمده، دیده می‌شود (خسروزاده، ۱۳۹۱).

۶. نتیجه

با توجه به نتایج بررسی، آغاز استقرار در بخش لاران به دوره نوسنگی جدید بازمی‌گردد. استقرارهای نوسنگی (دو درصد از کل محوطه‌ها) عمدتاً در دره اصلی و در حاشیه تپه‌ماهورها واقع شده‌اند و فاصله اندکی با منابع آب دائم یا فصلی دارند. الگوی استقرار این دوره شامل محوطه‌های فصلی و موقت را نشان می‌دهد.



تصویر ۷، نمونه‌ای از سفال‌های دوره اسلامی

در دوره مس‌وسنگ (۹ درصد از کل محوطه‌ها) شاهد افزایش در تعداد محوطه‌ها نسبت به دوره قبل هستیم (نمودار ۱)، در دوره مس‌وسنگ قدیم بقایایی قابل انتساب به این دوره از ۳ محوطه به‌دست‌آمده، اما در دوره مس‌وسنگ میانی است که شاهد شکوفایی استقرارها، ۱۶ عدد در بخش لاران هستیم. در این دوره تمام منطقه اعم از حاشیه جنوبی و شمالی و دره‌های موازی با دره اصلی و همچنین نقاط دورافتاده نیز مورد سکونت و استقرار قرار گرفته است. آنچه به نظر می‌رسد این است که شاید این افزایش تعداد محوطه‌ها در دوره مس‌وسنگ میانی ارتباط مستقیم با جابه‌جایی‌های مکرر کوچ‌نشینان در داخل منطقه داشته باشد، البته این مطلب هنوز در حد یک فرضیه است و نیاز به بررسی و مطالعات بیشتری دارد. بیشتر محوطه‌های این دوره کمتر از یک هکتار و همه آن‌ها الگوی سکنی‌گزینی موقت را نشان می‌دهند.

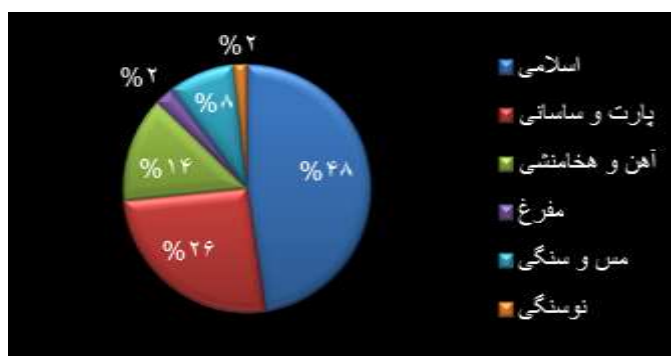
جدول ۵، مشخصات سفال‌های عصر آهن و هخامنشی بخش لاران

توصیف	مقایسه	
لبه نخودی تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۶، طرح ۷	۱
لبه قرمز مایل به نارنجی، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش قهوه‌ای روشن بر سطح خارج و داخل	خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۶، طرح ۱۳	۲
لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	اسدی، ۱۳۸۸، لوح ۴: ۲	۳
لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی روشن بر هر دو سطح		۴
لبه نخودی روشن، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی بر هر دو سطح		۵
لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی روشن بر سطح بیرونی		۶
لبه قرمز تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر سطح بیرونی	سراقی و مهاجرنژاد، ۱۳۹۳، تصویر ۶، طرح ۴	۷
لبه قرمز تیره، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز تیره بر هر دو سطح	خسروزاده، ۱۳۹۱، تصویر ۶، طرح ۸	۸
لبه قرمز، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق نخودی تیره بر سطح بیرونی		۹
لبه قرمز تیره، ماده چسباننده شن ریز و ذرات ریز سفیدرنگ، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قرمز تیره بر هر دو سطح	کریمیان و جاوری، ۱۳۸۵، طرح ۲	۱۰
لبه نخودی، ماده چسباننده شن ریز، متوسط، چرخ‌ساز، پوشش رقیق قهوه‌ای تیره بر سطح خارج	مرتضایی، ۱۳۸۳، لوح ۳، طرح ۲	۱۱

گرچه شواهد دوره مس و سنگ جدید و اوایل آغاز نگارش از منطقه به‌دست‌آمده، اما از محوطه‌های بزرگ و مرکزی همچون چغامیش و شوش خبری نیست. احتمالاً علت این موضوع را بایستی در عوامل زیست‌محیطی و حاشیه بودن بخش لاران قلمداد نمود. در این منطقه کاسه لبه واریخته و سبوهایی با دسته دماغی شکل که نشانگر دوره اروک هستند، تنها از دو محوطه به‌دست‌آمده است. در دوره مفرغ شاهد رکود محسوس در تعداد محوطه‌ها به ۶ (دو درصد) محوطه هستیم (نمودار ۱)، همین اتفاق نیز در دشت فارس رخ داده است (خسروزاده، ۱۳۹۱)، اما الگوی استقرار گزینی مشابه با دوره قبل یعنی الگوهای استقرار گزینی موقت است. هم‌زمان با دوره آهن تعداد محوطه‌ها به بیش از ۳۲ محوطه (۱۵ درصد از کل محوطه‌ها) رسید، البته لازم به ذکر است که از دوره آهن ۱ و ۲ تعداد کمی محوطه شناسایی شد و شاید از دلایل آن عدم شناخت کافی از این دوره و نبود داده‌های لایه‌نگاری باشد. در این منطقه سفال شاخص خاکستری در چند محوطه انگشت‌شمار به تعداد اندک شناسایی شد ولی بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده ارتباط قوی با منطقه خوزستان را نشان می‌دهد، شاید در این زمان منطقه بختیاری جزئی از حکومت ایلام بوده است (خسروزاده، ۱۳۹۱).

دوره هخامنشی و به‌ویژه اشکانی و ساسانی، تراکم جمعیت و محوطه‌ها دوباره به اوج می‌رسد (نمودار ۱). در طی این دوره بیش از ۵۶ (۲۴ درصد) محوطه در این ناحیه شناسایی شده است. علی‌رغم تعداد زیاد استقرارها،

بازهم خبری از محوطه‌های بزرگ‌تر از یک هکتار نیست. اکثر استقرارهای این دوره به نظر استقرارهای کوچک با معیشت بر اساس دام‌پروری و کوچ‌نشینی است. البته به نظر می‌رسد که تعدادی از این محوطه‌ها، گورستان‌هایی از این دوره باشند. اطلاعات مربوط به دوره ساسانی منطقه نیز چندان زیاد نیست. مانند دوره اشکانی محوطه‌ها همگی کوچک و استقرارهای فصلی و یا دائمی در حد روستاهای کوچک، کمتر از یک هکتار هستند. بر اساس یافته‌های سطحی محوطه‌ها، به نظر می‌رسد که در دوران تاریخی این منطقه نیز پیوند محکمی با خوزستان و فارس دارد. از دوره اسلامی نیز اکثر اطلاعات ما از گورستان‌ها و بنای امامزاده‌ها، مساجد، حمام، پل‌های متأخر اسلامی است. گرچه محوطه‌هایی از قرون اولیه و میانی دوره اسلامی شناسایی شده، اما به سبب فقدان سفال‌های لعاب‌دار شاخص، تاریخ‌گذاری دقیق این محوطه‌ها دشوار است.



نمودار ۱، محوطه‌های شناسایی شده دوره‌های مختلف در بخش لاران

با توجه به نتایج حاصل از بررسی، وضعیت زیست‌محیطی بخش لاران که متشکل از دره‌های اصلی و فرعی با منابع فراوان آب دائم و فصلی و ارتفاع بسیار زیاد منطقه، تأثیر به سزای بر مکان‌گزینی و شکل‌گیری استقرارهای این دوره داشته است. به نظر می‌رسد که در تمامی دوره‌ها تراکم اصلی استقرارها در دره‌های مرکزی است. علت این وضعیت را باید در غنای زیست - محیطی این بخش از دره یعنی حاشیه زاینده‌رود، سرشاخه‌های آن و مسیرهای کوچ‌رو این منطقه جستجو کرد. از طرف دیگر تنها نقطه قابل بهره‌برداری برای کشاورزی همین قسمت از بخش لاران است. ارتفاع زیاد منطقه و دیگر عوامل زیست‌محیطی باعث شده که این منطقه چراگاه ییلاقی مناسبی برای کوچ‌نشینان متحرک باشد. باید یادآوری کنیم که نتایج حاصل از بررسی به سبب فقدان اطلاعات لایه‌نگاری قابل اطمینان در منطقه، نسبی و قابل تغییر است و بایستی در آینده با انجام کاوش‌های لایه‌نگاری در چند محوطه شاخص دره از جمله تپه کوگانک که بر اساس یافته‌های سطحی آن دارای دوره‌های مس و سنگ تا اواخر اسلامی است، مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد.

تشکر و قدردانی

از اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری و از اعضای هیئت که در به ثمر رسیدن این پژوهش از هیچ کوششی فروگذار نبودند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

پی‌نوشت

۱. هربرت رایت معتقد است که خط برف دائمی در ارتفاعات زاگرس در دوران اوج یخچالی ۱۸۰۰ متر بوده است (ر.ک.: Wright

۲. آغاز دوره ایلام میانه را معمولاً از حدود ۱۵۰۰ ق.م در نظر می‌گیرند و شامل سه مرحله کیدینویدها، ایگی-هالکی‌ها و شوتروکی‌ها هستند و بنا به متون اکدی، در این زمان عنوان پادشاه «شوش و انشان» یا طبق متون ایلامی پادشاه «انشان و شوش» استفاده می‌شده است (پاتس، ۱۳۸۵: ۲۹۳).

منابع

- استروناخ، دیوید (۱۳۷۹)، پاسارگاد، ترجمه حمید خطیب شهیدی، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- اسدی، احمدعلی (۱۳۸۸) الگوی استقرار و کاربری اراضی در دشت بستک: هرمزگان، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۲۳، شماره اول، صص ۳-۳۱.
- اسماعیلی جلودار، محمد اسماعیل، مرتضایی، محمد (۱۳۹۱) بازشناسی بندر باستانی مهرובان در خلیج فارس و گاه نگاری اولیه آن بر پایه کاوش باستان‌شناختی و مطالعه متون نوشتاری، *مطالعات باستان‌شناسی*، شماره ۲، دوره ۴، صص ۱۲-۳۱.
- اسماعیلی جلودار، محمد اسماعیل، ذوالقدر سعید (۱۳۹۳) تحلیل داده‌های کاوش در محوطه کوچ‌نشینی شهریاری II از دوره هخامنشی در منطقه بیرگان کوه‌رنگ بختیاری، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۶، دوره ۴، صص ۸۵-۱۰۴.
- پاتس، دنیل. تی (۱۳۸۵) *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران، سمت.
- خسروزاده، علی‌رضا (۱۳۸۶) *گزارش فصل اول بررسی باستان‌شناختی شهرستان فارس*، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع-دستی و گردشگری استان چهار محال و بختیاری (منتشر نشده).
- خسروزاده، علی‌رضا (۱۳۹۱) الگوی استقرار دشت فارس از پیش‌ازتاریخ تا دوران اسلامی، در *نامور نامه: مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش*، به کوشش حمید فهیمی و مسعود آذرنوش، تهران: انتشارات ایران نگار، صص ۱۶۹-۱۸۸.
- خسروزاده، علی‌رضا، عالی، ابوالفضل (۱۳۸۴) *گزارش توصیفی فصل دوم بررسی شهرستان بردسیر*، گزارش‌های باستان‌شناسی ۴، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی صص ۱۵۹-۱۷۶.
- خسروزاده، علی‌رضا، حبیبی، حسین (۱۳۹۴) مطالعه الگوی استقرار دوره ساسانی دشت میانکوهی فارس در استان چهارمحال و بختیاری، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دوره ۵، صص ۱۰۰-۱۱۸.
- خسروزاده، علی‌رضا، بهرامی نیا، محسن (۱۳۹۱) دوره نوسنگی در غرب چهارمحال و بختیاری: محوطه‌های نوپافته بخش میانکوه، شهرستان اردل، *نامه باستان‌شناسی*، شماره ۳، دوره ۲، صص ۶۱-۸۰.
- خسروی، لیلیا (۱۳۸۵) گزارش گمانه‌زنی به‌منظور تعیین عرصه و حریم محوطه تی‌هله خرم‌آباد، *گزارش‌های باستان‌شناسی ۵*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، صص ۷۱-۹۰.
- خسروی، لیلیا (۱۳۹۱) بررسی و شناسایی باستان‌شناختی حوزه آبگیر سد دره باد گرگ، چهارمحال و بختیاری، *چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، ص ۱۷۵.
- خطیب شهیدی، حمید، طاووسی، محمود، آیت‌الله شیرازی، باقر و صالحی کاخکی، احمد (۱۳۸۶) نظری اجمالی به محوطه‌های باستانی بخش چنارود شمالی چادگان در حوزه زاینده‌رود از دوره کالکولتیک تا پایان عصر آهن سوم، *مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، شماره چهل و هشتم، صص ۲۷-۵۷.
- کارتر، الیزابت (۱۳۷۶) شوش ((شهر شاهی))، در *شوش و جنوب غربی ایران*، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هایدی اقبال، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۷۱-۸۸.
- سراقی، نعمت‌الله، مهاجری نژاد، عبدالرضا (۱۳۹۳) بررسی و شناسایی حوزه سد پالنگان، کردستان، *مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گرد هم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران*، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۲۶۳-۲۶۶.
- شریفی، مهناز (۱۳۸۴) گزارش گمانه‌زنی محوطه باستانی الهایی، *گزارش‌های باستان‌شناسی ۴*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی صص ۲۲۷-۲۵۲.
- شیشه‌گر، آرمان (۱۳۸۴) *گزارش کاوش‌های محوطه سرخ دم‌لکی*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.

علیزاده، عباس (۱۳۸۲) *الگوی استقرار و فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ دشت شوشان، بر اساس تحلیل مجموعه حاصل از بررسی گرملیز، ترجمه لیلا پاپلی و عمران گاراژیان، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی - معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور*.
علیزاده، عباس (۱۳۹۱) *روند پیچیدگی اجتماعی و سیاسی در جهان عیلامی، مجله پیام باستان‌شناسی، سال نهم، شماره هفدهم، صص ۸۷-۱۰۲*.

فهمی، حمید (۱۳۸۳) *بقایای معماری سیلک ۶ در تپه جنوبی سیلک: گزارش کاوش در ترانسه R19، در سفالگران سیلک، به کوشش صادق ملک شه‌میرزادی، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی کشور*.
کارتر، الیزابت (۱۳۷۶) *شوش (شهر شاهی)، ترجمه هایده اقبال، شوش و جنوب غربی ایران، گزارش‌گردهمایی بین‌المللی شوش و سمنیارلو، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی*.
کریمیان، حسن، جاورى، محسن (۱۳۸۵) *گاه‌نگاری بافت کهن شهر اصفهان به استناد کاش در محدوده میدان عتیق، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۷، شماره ۲-۱۸۰، صص ۱۳۱-۱۵۶*.
کلایس، ولفرام، کالمایر، پیت (۱۳۸۸) *بیستون: کاوش و تحقیقات سال‌های ۱۹۶۳-۶۷، ترجمه نجد سمیعی، تهران: انتشارات معاونت فرهنگی و ارتباطات اداره کل اداره امور فرهنگی*.
کوثری، یحیی (۱۳۴۷) *سومین گزارش هیئت بررسی اصفهان و چهارمحال و بختیاری، اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ‌عامه، کد ۲۵۸ (منتشر نشده)*.

گريشمن، رومن (۱۳۷۹) *سیلک کاشان، ترجمه اصغر کریمی، جلد اول، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور*.
لوبرون، آلن (۱۳۷۶) *کارگاه کاوش آکروپل ۱، شوش و جنوب غربی ایران، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هایده اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی*.

مرتضایی، محمد (۱۳۸۳) *گزارش نخستین فصل کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه جرجان، گزارش‌های باستان‌شناسی ۳، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، صص ۱۵۹-۱۸۸*.

مظاهری، خدایکرم، کریمی، بهرام (۱۳۹۳) *سفال دوره شیماشکی در دره رود سیمره: بر اساس مطالعه موردی قلعه زینل و غارت مالگه، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۶، شماره ۱، صص ۱۲۹-۱۴۸*.

مهرآفرین، رضا، زهری، زهره، موسوی حاجی، سید رسول (۱۳۹۲) *برهم کنش‌های فرهنگی زرنکه با ساتراپی‌های شرقی امپراتوری هخامنشی با استناد به صنعت سفالگری، مجله مطالعات شبه قاره، شماره ۱۴، صص ۱۳۱-۱۵۴*.

نخعی، محمد، موسایی، فیروز، رضائی، اکبر، امیری، وهاب (۱۳۹۰) *ارزیابی کیفی رودخانه کارون و سرشاخه‌های آن در استان چهارمحال و بختیاری، فصلنامه زمین‌شناسی ایران، سال پنجم، شماره بیستم، صص ۵۹-۷۹*.

نوروزی، علی‌اصغر (۱۳۸۲) *محوطه نویافته ایلامی، فراتر از مرزهای شناخته‌شده ایلام، مجله نامه‌پژوهشگاه، میراث فرهنگی، شماره ۳، صص ۷۵-۸۲*.

نوروزی، علی‌اصغر (۱۳۸۸) *مطالعات باستان‌شناسی در حوضه آبخیز کارون شمالی (استان چهارمحال و بختیاری)، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱، شماره ۲، صفحه ۱۶۱-۱۷۵*.

هژبری نوبری، علیرضا، سرداری، علیرضا، فاضلی، حسن، خطیب شهیدی، حمید (۱۳۹۱) *توسعه فرهنگی جوامع شمال فارس در دوره باکون: تپه مهر علی، مطالعات باستان‌شناسی، شماره ۲، دوره ۴، صص ۸۳-۱۰۱*.

نوروزی علی‌اصغر، حیدری، محسن و احمدی، خسرو (۱۳۹۲) *محوطه ساکی‌آباد در حوزه تالاب چغاخور: شواهدی از استقرار کوچ نشینی در دوره مس و سنگ در شمال زاگرس جنوبی، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱، صص ۱۴۵-۱۶۳*.

Alden, J. R., 2003. Appendix D: excavations at Tal-e Kureh, in: Sumner, W. M. (ed.), *early urban life in the land of Anshan: excavations at Tal-e Malyan in the highlands of Iran, University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology: Philadelphia, Pp. 187-198*.

Alibaigi, S., 2013. *Tappeh Sarab-e Yavari: a Neolithic site with tadpole ware on the Kermanshah Plain, West Central Zagros*, in: R., Matthews & H. Fazeli Nashli, (eds.), *Neolithization of Iran, Oxford, Oxbow. pp. 48- 54*.

- Alizadeh, A., 1985. Elymaean occupation of lower Khuzestan during the Seleucid and Partian periods: a proposal, *Iranica Antiqua* (20): 175-195.
- Alizadeh, A. 1988. Socio-economic complexity in southwestern Iran during the fifth and fourth millennia BC: the evidence from Tall-e Bakun A, Iran (26):17-34.
- Alizadeh, A., 2003. Excavations at prehistoric mound of Chogha Bonut Khuzestan, Iran. Chicago, University of Chicago Press.
- Alizadeh, A. 2006. The origins of state organization in prehistoric highlands Fars, Southern Iran, excavation at Tall-e Bakun, Chicago, University of Chicago Press.
- Alizadeh, A. 2010. The rise of the highland Elamite state in Southwestern Iran, *Current Anthropology* 51(3): 353-383.
- Alizadeh, A., 2014. Ancient settlement system and culture in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran, Chicago, University of Chicago Press.
- Azadi, A., 2015. A Late Bronze/Early Iron Age nomadic site (KR 385) in the Bakhtiari Highlands, south-west Iran, *Antiquity*, Issue 347, Volume 89, Project Gallery.
- Bernbeck, R., 2010. The Neolithic pottery, in: S., pollock, R., bernbeck and K., Abdi (eds.), the 2003 excavations at Tol-e Bashi, Iran: the social life in a Neolithic village, *Archaologie in Iran und Turan band*, Deutsches Archaologisches Institute Eurasian Abteilung Aussenstelle Teheran: 10: 65-151.
- Borofka, R., Parzinger, H., 2011. Sialk III pottery from aera B, in: A. Vatandoust, H., Parzinger and B., Helwing (eds.), Early mining and metallurgy on the Western Central Iranian Plateau. *Eurasien-Abteilung des Deutschen Archäologischen Instituts Abteilung*. Berlin, pp. 128-195.
- Delougaz, P., and Cantor, H., 1996. Choghamish (Volume I), Chicago: University of Chicago Press.
- Fahimi, H. F., 2011. Distribution of Iron Age pottery in the southern part of the Central Plateau of Iran, report on the archaeological sites of Miläjärd, Natanz, in: A. Vatandust, H. Parzinger, B. Helwing (eds.), Early mining and metallurgy on the Western Central Iranian Plateau: the first five years of work, *Deutsches Archaologisches Institut Eurasien- Abteilung Aussenstelle Teheran*, pp. 499-522.
- Goff, C., 1985. Excavation at Babajan, the architecture and pottery of level I: Iran, XXIII: 1-20.
- Gopnik, H., 2000. The ceramic of Godin II: ceramic variability in the archaeological record, Ph.D Dissertation, Department of Near and Middle Eastern Civilizations. University of Toronto.
- Helwing, B., 2011. Proto-Elamite pottery from areas A, C, D, and E, in: A., Vatandust. H., Parzinger, B., Helwing (eds.), early mining and metallurgy on the Western Central Iranian Plateau: The first five years of work. *Deutsches Archaologisches Institut Eurasien-Abteilung Aussenstelle Teheran*, pp.196-253.
- Haerinck, E., Overlaet, B., 1998. Chamahzi Mumah: an Iron Age III grveyard, the Gent University and Royal Museums of Art and Histort, Brussels.
- Haerinck, E., Overlaet, B., 2003. Soundings at Tall-I Qaleh (Hasanabad), Fars Province, Iran. In Miller, N., Abdi, K. ,(eds.), *Yeki Bud Yeki Nabud, Essayes on the Archaeology of Iran in Honor of William Sumner*, University of California, Los Angeles.
- Haerinck, E., Overlaet, B., 2004. The Iron Age III at War Kabud, Pusht-i Kuh Luristan, *Acta Iranica (Luristan Excavation Documents vol V)*.
- Hojlund, F., & Andersen, H., 1994. Qala'at al-Bahrain (vol.1), the northeren city wall and the Islamic fortress, Aarhus.
- Kennet, D., 2002. Sasanian pottery in southern Iran and eastern Arabia. *Iran*, (40): 153-162.

- Khosrowzade, A., 2010. Preliminary results of the 1st season of archaeological survey of Farsan, Bakhtiari region, Iran. *Proceeding of the 6 Internaional Congress on the Archaeology of the Ancient Near East, University di Roma* Pp. 317- 333.
- Mehrkan, J. 2001. Troise bas- reliefs parthes dans les monts bakhtiari, *Iranica Antiqua* 36: 293-298.
- Miller, N., and Sumner, W., 2004. The Banesh-Kaftari interfaces the view from operation H5, *Malyan, Iran* 41: 91-102.
- Minorsky, V. 1945. The Tribes of Western Iran, *The Journal of the Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland*, Vol. 75, No. 1/2, pp. 73-80.
- Nickerson, J. L., 1983. Intrasite variability during the Kaftari period at Tal-e Malyan (Anshan), Iran, PhD Thesis, Ohio State University, Columbus, Ohio.
- Niknami, K. & Nikzad, M., 2012. New evidence of the Neolithic period in West Central Zagros: the Sarfiroozabad- Mahidasht eegion, Iran. *Documenta Praehistorica XXXIX*: 453- 458.
- Niknami, K. Nikzad, M. & Alibaigi, S., 2013. Neolithic settelments in Sarfirooz Abad plain, west central Zagros, in: R. Matthews & H. Fazeli Nashli, (eds.), *Neolthization of Iran*. Oxford, Oxbow. Pp. 23- 35.
- Nishiaki, Y. 2010. The development of architecture and pottery at the Neolithic settlement of Tall-i Jari B, Marv Dasht, southwest Iran, *Archaologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 42: 113-128.
- Nissen, H. J. and Zagarell, A., 1976. Expedition to the Zagros Mountains, in: Bagherzadeh, F. (ed.), *Proceedings of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1975*,. Tehran: Iranian Centre for archaeological research pp. 159-189.
- Parzinger, H. 2011. Sialk III pottery chronology. In: A. Vatandust, H. Parzinger, B. Helving(eds.), *early mining and metallurgy on the Western Central Iranian Plateau: the first five years of work*, *Deutsches Archaologisches Institut Eurasien-Abteilung Aussenstelle Teheran*.
- Petrie C, A. Asgari Chaverdi, A. Seyedin, M., 2006. Excavations at Tol-e Spid; In *The Mamasani archaeological project stage one: a report on the first two seasons of the ICAR-University of Sydney expedition to the Mamasani district. Fars province, Iran; Iranian Center for Archaeological Research*, pp. 89-134.
- Schacht, R. M. A 1975. Preliminary report on the excavations at Tepe Sharafabad, 1971, *Journal of Field Archaeology*, 2(4): 307-329.
- Schmidt, E. Vanloon, M. Curver, H. 1989. *The Holmes Expeditions to Luristan, the Oriental Institute of the University of Chicago*, Chicago.
- Sumner, W. 1986. Achaemenid settlement in the Persepolis plain, *American Journal of Archaeology*, 90(1): 3-31.
- Sumner, W. M. 2003. Early urban life in the land of Anshan: excavations at Tal-e Malyan in the highlands of Iran, *Malyan excavations reports III, University Museum Monograph*, 113, University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, Pennsylvania.
- Weeks, L, Alizadeh, K, Niakan, L, Alamdari, K, Zeidi, M. Khosrowzadeh, Al, McCall, B, 2006a, the Neolithic settlement of highland SW Iran: new evidence from the Mamasani District, Iran, 44: 1-31.
- Weeks, L, Alizadeh, K, Niakan, L, Alamdari, K, 2006b, Excavations at Tol-e Nurabad (Trench A), Potts and K. Roustaei (eds.), *The Mamasani Archaeological Project Stage One*, Iranian Center for Archaeological Research.
- Yong, C. 1965. A comparative ceramic chronology for western Iran. 500-1500 BC. *Iran III*: 53-86.
- Zagarell, A. 1975. An archaeological survey in the north-east Baxtiari Mountains, *Proceeding of the IIIrd. Annual Symposium of Archaeological Research in Iran*. Pp 23-30, Tehran.
- Zagarell, A. 1982. The prehistory of the northeast Bahtiari Mountains, Iran: the rise of highland way of life. *Beihefte Zum Tubinger Atlas des Vordern Orients*. Riehe B. No 42. Weisbaden 1

گونه‌شناسی و طبقه‌بندی فرهنگ سفالی مس‌سنگی جدید شمال مرکز فلات ایران در پرتو یافته‌های کارگاه شمالی محوطه میمنت‌آباد

روح‌الله یوسفی زشک

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین - پیشوا

مجید ضیغمی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

سعید باقی‌زاده*

دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

تپه میمنت‌آباد در مجاورت روستای میمنت‌آباد و در فاصله ۲۵ کیلومتری تهران قرار دارد. پژوهش‌های باستان‌شناسی در تپه میمنت‌آباد به سرپرستی روح‌الله یوسفی با هدف لایه‌نگاری در هر دو برجستگی اصلی شمالی و جنوبی این محوطه صورت گرفت. در مجموع در تپه میمنت‌آباد براساس لایه‌نگاری، یک دوره فرهنگی مس‌سنگی جدید شناسایی شده است. کاوش لایه‌نگاری در تپه میمنت‌آباد و ارائه جدول گاه‌نگاری آن منجر شد تا اطلاعات جدید از دوره‌های فرهنگی و به‌ویژه در مورد عصر مس‌سنگی جدید (سیلک III_{6,7} و سیلک IV₁) در این تپه آشکار گردد. همان‌طور که می‌دانیم عصر مس‌سنگی جدید دارای دو فرهنگ با سبک‌های سفالی متفاوت است که در سرتاسر شمال مرکز فلات ایران تداوم داشته است. این گزارش با در نظر گرفتن دو برجستگی مجزا از هم که از نظر توالی گاه‌شناختی در امتداد هم و در طی دوره‌های زمانی متفاوتی مسکون بوده‌اند، به ارائه گزارش کارگاه شمالی و تکیه بر داده‌های سفالی پرداخته تا بتواند تصویر مناسب‌تری از فرایند تحولات قابل‌مطالعه در محوطه را ارائه نماید. مطالعه گونه‌شناختی یافته‌های باستان‌شناسی محوطه نشان‌گر شباهت‌های نزدیکی میان مراحل استقرار این محوطه با فرهنگ‌های شناخته‌شده مرکز فلات ایران از دشت قزوین تا کاشان و سایر محوطه‌های مشابه در سرزمین‌های پست و بلند ایران در نیمه هزاره چهارم ق.م. و اواخر آن است. در این مقاله به توصیف و طبقه‌بندی سفال‌های اواخر هزاره چهارم ق.م. در این محوطه پرداخته خواهد شد که در خلال کاوش به‌دست آمده و با سایر سفال‌های مشابه دیگر مناطق از جنبه‌های مختلف مقایسه خواهند شد.

واژه‌های کلیدی: شمال مرکز فلات ایران، میمنت‌آباد، مس‌سنگی جدید، سیلک IV₁.

۱. مقدمه

دشواری‌های زیست‌محیطی در مرکز فلات ایران مشخصه‌هایی هستند که بر فرهنگ‌های ساکن منطقه در طول هزاره‌های متمادی تأثیراتی ایجاد نموده و به‌مثابه قالبی، خمیرۀ فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخی را در درون خود شکل داده است. در بازه زمانی هزاره چهارم تا هزاره سوم ق.م. تغییرات شگرفی به‌خصوص در خاور نزدیک به منصفه ظهور رسید. به لحاظ زمانی، آخرین مرحله‌ی توسعه‌ی فرهنگی جوامع پیش‌ازتاریخی مرکز فلات ایران تا پیش از دوره‌ی آغاز نگارش با مشخصه‌ی سفالینه‌های تپه قبرستان و سگزآباد در دشت قزوین و سیلک در حاشیه‌ی شمالی کویر مرکزی شناخته می‌شود که در ادبیات سنتی باستان‌شناسی ایران به سفال‌های «سیلک III_{6,7}» معروف هستند (Ghirshman, 1933: 235). پایان این دوره در مرکز فلات و ورود به دوره‌ی آغاز نگارش با عناوین آروک و آغاز ایلامی شناخته می‌شوند (یوسفی زشک، ۱۳۸۹: ۲۰).

به لحاظ زمانی، عصر مس‌سنگی جدید در شمال مرکز فلات ایران براساس نتایج رادیوکربن‌های منتشرشده از تپه قبرستان، قلی درویش، سیلک جنوبی، اریسمان در تاریخی بین ۳۷۰۰ تا ۳۴۰۰ ق.م. تاریخ‌گذاری می‌شود (Fazeli Nashli et al. 2013: 107). تحقیقات انجام‌شده اخیر در تپه سیلک جنوبی حاکی از تاریخ ۳۷۱۰ تا ۳۴۹۰ ق.م. و ۳۷۶۰ تا ۳۵۱۰ ق.م. برای دوره مس‌سنگی جدید است که نشان از پایان دوره مس‌سنگی جدید در ۳۵۰۰ ق.م. دارد (Nokandeh 2010). دوره مس‌سنگی جدید در تپه قبرستان در تاریخ ۳۵۵۰ ق.م. متروک شده است. جدیدترین تاریخ‌های رادیوکربن از دوره مس‌سنگی جدید (سیلک III₆₋₇) در تپه سگزآباد به قبل از ۳۵۵۰ ق.م. برمی‌گردد (فاضلی‌نشی و دیگران ۱۳۹۰: ۱۵۳).

شاخصه دوره مس‌سنگی جدید، سفالینه‌های تپه قبرستان و سگزآباد در دشت قزوین، سیلک در حاشیه شمالی کویر مرکزی است که به سفال‌های سیلک III_{6,7} معروف هستند. سفال‌های شاخص این دوره از نوع نخودی و کرم بسیار ظریف و منقوش و ساده هستند. فرم‌های این سفال‌ها، شامل: فنجان‌ها، کاسه‌های عمیق با کف‌های تخت و انواع پایه‌دار با دیواره محدب و ظروف با لبه‌برگشته به بیرون است. سفال‌های این دوره دارای پوشش گلی غلیظ بوده و رنگ آن‌ها در طیف نخودی متمایل به زرد تا کرم کم‌رنگ قرار دارند. ماده افزوده این سفال‌ها ترکیبی از مواد غیرآلی، مانند شن نرم است و گل آن به‌خوبی ورز داده شده است. طی این مرحله هم‌گونی منطقه‌ای در قالب سنت و سبک ساخت این سفال‌ها به اوج خود می‌رسد. تنوع نقوش شامل ترکیبی از نقوش گیاهی، حیوانی و هندسی است (Fazeli et al. 2013: 116). پایان دوره مس‌سنگی جدید در مرکز فلات، ناپدیدشدن سفال‌های کلاسیک دوره سیلک III_{6,7} و فراوانی سفال‌های خشن چرخ‌ساز نخودی‌رنگ و سفال‌های خاکستری-سیاه است. ظهور این سفال‌های جدید در قالب سفال‌های لبه‌وارخته، سینی‌ها و سفال‌های نخودی با تزئینات کُنده قابل‌مقایسه با مجموعه سفال‌های شوش آکروپل لایه‌های 16-14b، تپه‌یحیی لایه IVc، سیلک IV2 در ایران هستند (La Brun 1971; Ghirshman 1939; Lamberg-Karlovsky 1970). اکثر محوطه‌های آغازایلامی بر روی خاک بکر شکل گرفته‌اند و ضرورتاً نشانه‌ای از ادامه سنت‌های دوره مس‌سنگی جدید را در خود ندارند. در محوطه‌های دشت قزوین درحالی‌که سفال‌های دوره قبل ناپدید می‌شوند جایگزینی سفال‌های کورارس در تمامی لایه‌ها قابل مشاهده است.

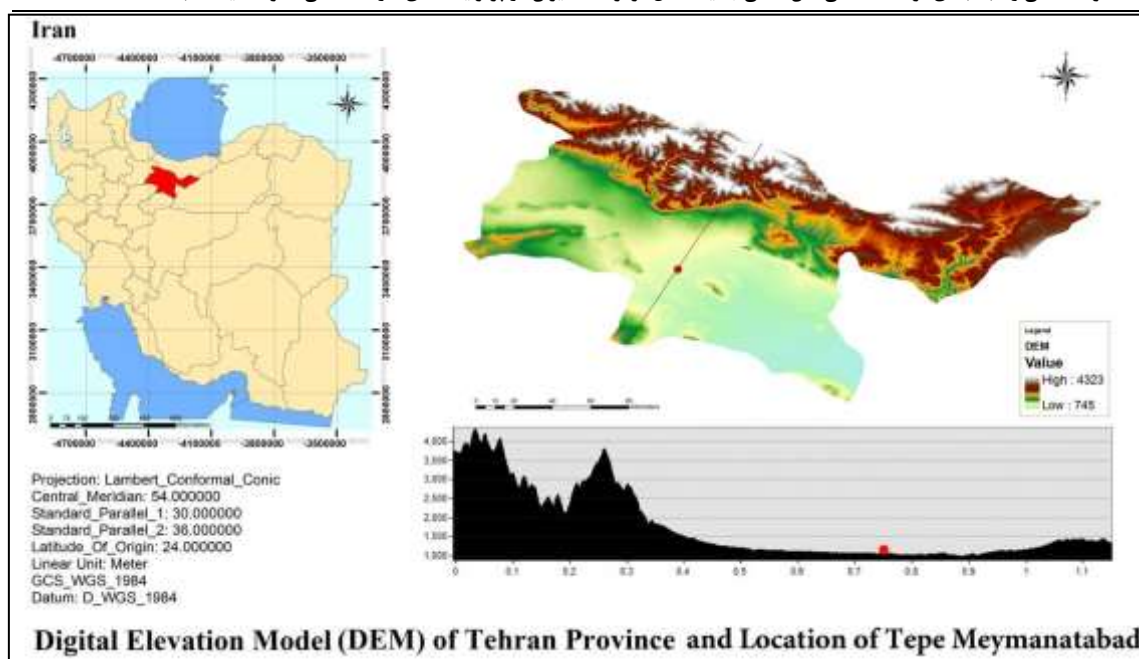
هدف این مقاله، بررسی و مطالعه سفال دوره مس‌سنگی جدید براساس کاوش لایه‌نگاری در محوطه میمنت‌آباد است که در آن به ویژگی‌های منطقه‌ای نمونه‌های سفالی به‌دست‌آمده از کاوش این محوطه اشاره

می‌شود. مطالعه سبک‌شناختی یافته‌های باستان‌شناسی محوطه‌ی میمنت‌آباد، نشان‌گر شباهت‌های نزدیکی است که بین مراحل استقرار مختلف آن با فرهنگ‌های شناخته‌شده‌ی مرکز فلات ایران از دشت قزوین تا کاشان در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی چهارم ق.م. و اواخر آن وجود دارد. از آنجایی که توالی منظم و قابل‌توجهی در تداوم لایه‌های فرهنگی آن وجود دارد، مطالعه‌ی دقیق‌تری از فرایند تحولات حاکم بر این دوره‌ی زمانی را امکان‌پذیر می‌سازد. پژوهش در این مقاله مبتنی بر مقایسه داده‌های به‌دست‌آمده از محوطه‌ی میمنت‌آباد با تپه‌های قبرستان (Fazeli et al. 2013; Majidzadeh 1976)، ازبکی (مجیدزاده ۱۳۸۹)، سیلک جنوبی (Ghirshman 1939; Nokandeh 2010) و گودین تپه (Gopnik & Rothman 2011) می‌باشد.

۲. محوطه میمنت‌آباد رباط کریم

۲-۱. موقعیت جغرافیایی

محوطه میمنت‌آباد در شهرستان رباط‌کریم و در موقعیت $35^{\circ}29'48''$ طول شمالی و $51^{\circ}10'805''$ عرض شرقی، در فاصله حدود ۲۵ کیلومتری جنوب‌غربی شهر تهران و در فاصله‌ی حدود ۵۰۰ متری جنوب روستای میمنت‌آباد واقع شده است (نقشه ۱). در ۵۰۰ متری شمال محوطه، دبستان روستای میمنت‌آباد، در ۱۰۰ متری جنوبی آن کارگاه‌های صنعتی و گاوداری قرار دارند و در جبهه‌ی شرقی و غربی آن نیز زمین کشاورزی واقع شده که تا دامنه‌ی عرصه محوطه پیش‌روی کرده است. در فاصله ۳۰۰ متری شرق محوطه، رودخانه‌ی شادچای (شاه‌چای)، یکی از انشعابات اصلی رود کرج جریان دارد. در فاصله حدود ۱/۵ کیلومتری شمال‌غربی آن سیاه‌کوه واقع شده که دارای معدن منگنز در حال استخراج و یک معدن قدیمی مس متروکه است. این محوطه نخستین‌بار توسط حسن فاضلی‌نشلی شناسایی شد (فاضلی ۱۳۸۰: ۲۱۰). پس از آن حسن باقری در سال ۱۳۸۰ محوطه را بررسی نمود و در سال ۱۳۸۵ سجاد علی‌بیگی به تعیین حریم و نشانه‌گذاری این محوطه پرداخت و بر اساس مطالعه مجموعه سفال‌های محوطه، میمنت‌آباد را از دوران مس‌سنگی جدید و قرون میانی دوره‌ی اسلامی معرفی کرده است (علی‌بیگی ۱۳۸۵). محمدرضا نعمتی و فرشید مصدقی هم در همایش باستان‌شناسی عصر مفرغ ایران این محوطه را به عنوان محوطه‌ای از دوران آغاز عصر مفرغ معرفی کردند. این محوطه در تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۲۵ به شماره ۳۱۰۷ در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. بررسی روشمند محوطه در تیرماه ۱۳۸۹ در دو مرحله زمانی، طی حدود شش‌ماه عملیات میدانی و مطالعاتی توسط قاسم رحیمی انجام شد (یوسفی‌زک ۱۳۸۹: ۱۰)؛ همچنین کاوش لایه‌نگاری این محوطه به سرپرستی نگارنده در مردادماه ۱۳۸۹ صورت پذیرفت.



نقشه ۱: نقشه ارتفاع رقومی محوطه میمنت‌آباد (یوسفی‌ز شک ۱۳۸۹: ۲۰۳)

۲-۲. روش کاوش

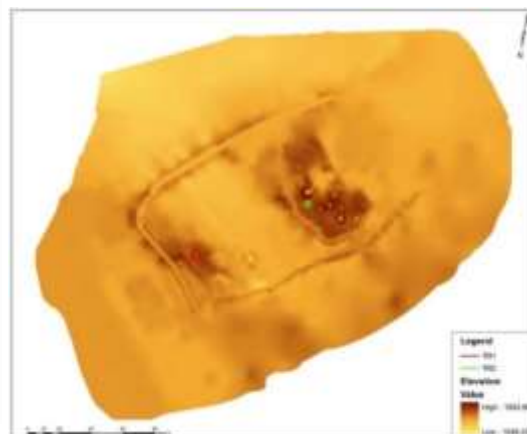
فصل اول فعالیت‌های میدانی در محوطه‌ی باستانی میمنت‌آباد که از دو برجستگی نسبتاً کم ارتفاع و البته کم وسعت قدیمی‌تر جنوبی و جدیدتر شمالی تشکیل شده، در شهریور و مهرماه ۱۳۹۱، با ایجاد دو کارگاه جداگانه بر روی هریک از برجستگی‌ها و تنها به‌منظور لایه‌نگاری به انجام رسید (تصویر ۱). نتایج حاصل از این کاوش منجر به شناسائی شواهدی از چهار مرحله‌ی استقرار مختلف شد که شامل دو مرحله معماری و نهشته‌گذاری‌های قابل‌مقایسه با دوره‌های فرهنگی شناسایی شده‌ای مانند سیلک III₆، قبرستان II و III و بخشی از قبرستان IV و ازبکی V-VII و دورریزها و نهشته‌های استقرار دوره‌ی سیلک III₇ بود. در طرف مقابل، یافته‌های کارگاه شمالی نیز حاکی از تداوم استقرار بین دو برجستگی شمالی و جنوبی بود که شامل سه مرحله‌ی استقرار قابل‌مقایسه با دوره‌های سیلک III₇ و قبرستان IV₆₋₁ و ازبکی VII و VIII هستند. ضمن اینکه مرحله‌ی متأخرتر در برجستگی شمالی، با شواهد معماری قابل توجهی نیز همراه است. این گزارش با در نظر گرفتن دو برجستگی مجزا از هم که از نظر توالی گاه‌شناختی در امتداد هم و در طی دوره‌های زمانی متفاوتی مسکون بوده‌اند، از قدیم به جدید و با اولویت ارائه‌ی گزارش کارگاه شماره‌ی ۱ در برجستگی شمالی و تکیه بر داده‌های سفالی نگاشته شده است تا بتواند تصویر مناسب‌تری از فرایند تحولات قابل‌مطالعه در محوطه را ارائه نماید.

۲-۳. کارگاه شماره ۱، برجستگی شمالی

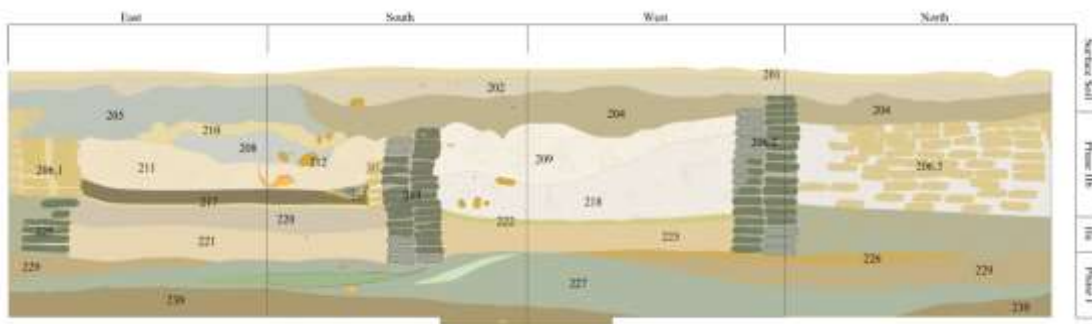
کارگاه شماره ۲ به ابعاد ۳×۳ متر با دارا بودن ۳ متر لایه‌های فرهنگی مختلف، به منظور اطمینان از تداوم لایه‌های خاک بکر تا عمق سه‌ونیم متری مورد کاوش قرار گرفته و مجموعاً شواهدی از سه مرحله‌ی استقرار و ۲۷ لوکوس از آن به دست آمده است (تصویر ۲ و ۳ و جدول ۱).



تصویر ۲: کارگاه شماره ۱ بر روی برجستگی شمالی



تصویر ۱: موقعیت برجستگی‌ها و کارگاه‌ها (کارگاه ۱ در برجستگی شمالی و کارگاه ۲ در برجستگی جنوبی)، (یوسفی‌ز شک ۱۳۸۹).



تصویر ۳: مجموع مراحل استقرار کارگاه شماره ۱

جدول ۱: طبقه‌بندی و دوره‌بندی لایه‌های میمنت‌آباد

ردیف	فاز لایه‌نگاری	شماره لوکوس	نوع لوکوس	نوع نهشته/ساختار	دوره
۱	...	۱۰۱	نهشته	خاک سطحی	
۲	IV	۱۰۲	ساختار	دیوار خشتی	
۳	IV	۱۰۳	ساختار	سکوی خشتی	مس سنگی جدید
۴	IV	۱۰۴	ساختار	آتشدان	مس سنگی جدید
۵	IV	۱۰۵	نهشته	پرشدگی / خاکستر	مس سنگی جدید
۶	IV	۱۰۶	نهشته	پرشدگی / آوار متراکم	مس سنگی جدید
۷	IV	۱۰۷	نهشته	پرشدگی / آوار متراکم	مس سنگی جدید
۸	IV	۱۰۸	نهشته	پرشدگی / آوار	مس سنگی جدید
۹	IV	۱۰۹	ساختار	کف گلی	مس سنگی جدید
۱۰	IV	۱۱۰	ساختار	کف آتشدان	مس سنگی جدید
۱۱	IV	۱۱۱	ساختار	کف گلی	مس سنگی جدید
۱۲	IV	۱۱۲	نهشته	پرشدگی استقرار	مس سنگی جدید
۱۳	IV	۱۱۳	نهشته	کف	مس سنگی جدید
۱۴	IV	۱۱۷	ساختار	کف سازی	مس سنگی جدید

۱۵	IV	۱۱۸	ساختار	کف سازی	مس‌سنگی جدید
۱۶	IV	۱۱۹	ساختار	اندود گلی دیوار	مس‌سنگی جدید
۱۷	IV	۱۲۰	ساختار	اندود گلی دیوار	مس‌سنگی جدید
۱۸	IIIb	۱۱۴	نهشته	پرشدگی استقرار	مس‌سنگی جدید
۱۹	IIIb	۱۱۵	ساختار	گودال زباله	مس‌سنگی جدید
۲۰	IIIb	۱۱۶	ساختار	پرشدگی استقرار	مس‌سنگی جدید
۲۱	IIIb	۱۲۱	نهشته	کف استقرار	مس‌سنگی جدید
۲۲	IIIa	۱۲۲	ساختار	آتشدان	مس‌سنگی جدید
۲۳	IIIa	۱۲۳	نهشته	گودال زباله	مس‌سنگی جدید
۲۴	IIIa	۱۲۴	نهشته	پرشدگی استقرار	مس‌سنگی جدید
۲۵	IIIa	۱۲۵	نهشته	پرشدگی استقرار	مس‌سنگی جدید
۲۶	IIIa	۱۲۶	نهشته	پرشدگی استقرار	مس‌سنگی جدید
۲۷	...	۱۲۷	نهشته	خاک بکر	

منبع: نگارندگان

۳. مراحل استقرار کارگاه شمالی محوطه میمنت‌آباد

۳-۱. مرحله استقرار (IIIa (Phase

این مرحله از استقرار در محوطه که با توجه به یافته‌های موجود اولین مرحله استقرار کارگاه شماره ۱ و قدیمی‌ترین مرحله استقرار شناسایی شده در برجستگی شمالی محوطه در فصل اول کاوش‌های باستان‌شناختی محوطه میمنت‌آباد رباط‌کریم می‌باشد، مستقیماً بر روی خاک بکر قرار گرفته است و متشکل از چهار لوکوس مجزا می‌باشد. با توجه به عدم وجود آثار سازه‌های معماری و با در نظر گرفتن توالی نهشته‌گذاری به شکل لایه‌های پی‌درپی در این مرحله استقرار چنین به نظر می‌رسد که محل کارگاه شماره ۱ در این مرحله از استقرار، قسمتی از یک فضای باز بوده است. یافته‌های این فاز شامل سفال، استخوان حیوانی، جوش کوره، مهره گلی، شی با کاربری نامعلوم، ابزار سنگی، قطعه سنگ گچ، قیر، سنگ ساب، مهره و نمونه کربن ۱۴ است.

یافته‌های سفالی این مرحله استقرار متشکل از حداقل سه گونه سفالی مختلف است که گروه اول مربوط به تداوم قابل توجه گونه سفال‌های قرمز ساده (Simple Red Wares) است که البته با توجه به کاهش ابعاد فضای موردکاوش در این مرحله از نظر آماری با کاهش قابل ملاحظه‌ای روبرو می‌شوند. گروه دیگر سفال‌های رایج در این مرحله ظروف سفالی زاویه‌دار نخودی‌رنگ ساده (Carinated Plain Buff Wares) هستند که کاسه‌هایی با اندازه‌های تقریباً استاندارد بوده و در میان آن‌ها انواع زاویه‌دار و منحنی و نیز انواع با کف‌های تخت یا پایه‌دار را نیز می‌توان یافت. گروه دیگری از سفال‌های رایج در این مرحله، گونه منقوشی است که از آن با عنوان سفال استاندارد منقوش سیاه روی نخودی (Standard Black on Buff Wares) یاد می‌شود.

۳-۲. مرحله استقرار (IIIb Phase)

این مرحله استقرار در کارگاه شماره ۱ شرایطی کاملاً مشابه مرحله استقرار پیشین داشته و متشکل از لایه‌هایی از نوع نهشته‌های استقرار و فاقد معماری است که تنها دلیل تفکیک آن از مرحله قبلی کفی نسبتاً کوبیده شده، ظاهراً در فضای باز استقرار است که با توجه به تراکم و تمرکز قطعات بزرگتری از سفال که اغلب شکستگی‌های تیز و تازه‌ای داشته و بر روی بافت نسبتاً متراکمی نهشته شده‌اند، تقویت شده و از مرحله استقرار پیشین جدا شده‌است. یافته‌های سفالی این مرحله استقرار نیز همچون مرحله قبل متشکل از انواع سفال‌های قرمز ساده (*Simple Red Wares*)، سفال‌های استاندارد با نقش سیاه بر روی زمینه نخودی (*Standard Black on Buff Wares*) و سفال‌های زاویه‌دار نخودی رنگ ساده (*CPB*) هستند که بدون تغییرات قابل توجهی تداوم می‌یابند.

۳-۳. مرحله استقرار (IV Phase)

این فاز آخرین فاز بر روی تپه شمالی محوطه میمنت‌آباد می‌باشد که مربوط به دوره اُروک و آغاز شهرنشینی بوده است. این فاز متشکل از یک فضای معماری بوده که با کفی گلی از فاز استقرار پایین‌تر جدا می‌شود. معماری این فاز بسیار مهم است، چرا که تا حدود زیادی از نوع تکنیک ساخت بنا در این دوره خبر می‌دهد. یکی از نکات مهم در آن دیواری می‌باشد که تا دو دیواره شمالی و جنوبی ترانشه امتداد پیدا می‌کند. این دیوار خشتی عریض در راستای شمال‌شرقی-جنوب‌غربی قرار دارد و فضای کارگاه کاوش را به دو قسمت نامساوی تقسیم می‌کند که قسمت بزرگ‌تر در غرب کارگاه قرار گرفته و متعلق به فضای باز بیرون دیوار بوده و قسمت کوچک‌تر شرقی فضای سرپوشیده‌ای با یک اجاق نسبتاً بزرگ است که به شکل سکونی مستطیل شکل درون دیوار کار گذاشته شده‌است. این دیوار از جنس خشت و به همراه شاموت کاه می‌باشد. طول این دیواره خشتی ۵۳۲ سانتی‌متر و عرض آن ۱۱ سانتی‌متر بوده و فاصله بین خشت‌ها ۳ سانتی‌متر است. تکنیک ساخت این دیوار خشتی از دو ردیف خشت در میانه دیوار به صورت خوابیده و دو ردیف خشت در کنار هم به صورت ایستاده در دو طرف خشت‌های خوابیده تشکیل شده است. خشت‌ها مستطیل شکل هستند. هرچند وجود یک آتشدان در قسمت داخلی بنا مسجّل است ولی از کاربری بنا به دلیل محدود بودن فضای کاوش نمی‌توان حرفی زد. با توجه به اندوهدایی که به صورت مکرر در روی آتشدان دیده می‌شود می‌توان گفت که در چند دوره مورد بازسازی و مرمت قرار گرفته است. یافته‌های این فاز شامل قطعات فراوان سفال، استخوان و فک حیوانی، ابزار سنگی، مهره سنگی، جوش کوره، نمونه کربن ۱۴، شیء برنزی، قیر، و شیء با کاربری نامعلوم است. یافته‌های سفالی این مرحله استقرار حکایت از آن دارد که تولید سفال‌های قرمز ساده (*Simple Red Wares*) کاملاً متوقف شده و سفال‌های با نقش سیاه بر روی زمینه نخودی (*Standard Black on Buff Wares*) نیز تنها با برخی از اشکال خاص شامل ساغرهای پایه‌بلند منقوش تداوم می‌یابند. تولید سفال‌های زاویه‌دار نخودی رنگ ساده (*CPB*) نیز ظاهراً همراه با تولید سفال‌های نخودی ساده (*Buff Wares*) ادامه پیدا می‌کند.

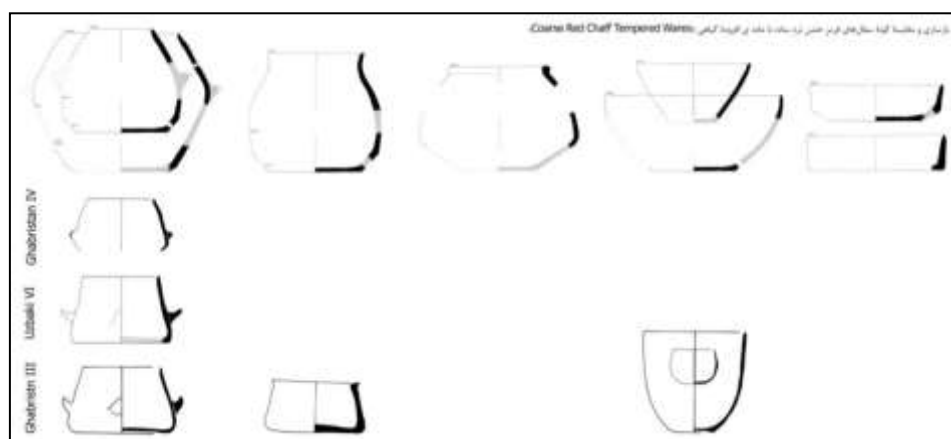
۴. گونه‌شناسی

۴-۱. گونه‌ی سفال‌های قرمز ساده (Simple Red Wares)

این گونه‌ی سفالی بسیار منسجم که به‌واسطه‌ی رنگ قرمز و گاهاً قرمز دودزده‌ی ساده و بدون تزئین، خشونت ظاهری به‌ویژه در سطح خارجی، ماده‌افزوده‌ی ترکیبی گیاهی و کانی و گاه فقط گیاهی فراوان، تردی ناشی از ورزیدگی ناکافی و خلل‌و فرج بسیار و البته نحوه‌ی پخت، شکل‌شناسی منحصره‌فرد و دست‌ساز بودنش به‌سادگی قابل تشخیص است (تصویر ۴)، حدود ۹ درصد کل مجموعه‌ی مورد مطالعه را شامل می‌شود. اشکال به‌دست‌آمده از این نوع سفال اغلب شامل کاسه‌ها و لاوک‌های نسبتاً عمیق ساده و ظروف شکم‌دار با کف تخت است. ویژگی‌هایی، نظیر برخی اشکال منفرد، دسته‌های شاخی‌شکل و برخی اشکال لبه‌ها نیز در میان آن‌ها مشاهده می‌شود. قدیمی‌ترین نمونه‌های منتشرشده قابل‌مقایسه با این گونه‌ی سفالی، دیگچه‌هایی با دسته‌های شاخی‌شکل، حاصل از فعالیت‌های میدانی مجیدزاده در محوطه‌های قبرستان و ازبکی هستند (تصویر ۵) که وی در هر دو مورد آن‌ها را به دوره‌ی استقرار قبرستان III لایه‌های ۷-۸، که آن‌را مابین دوره‌های سیلک III₅ و III₆ معرفی کرده و معرف فرهنگ مستقلی در دو محوطه‌ی یادشده می‌داند نسبت داده است (Majidzadeh 1976: 284؛ مجیدزاده ۱۳۸۹: ۴۵). اگرچه مطابق هر دو گزارش ایشان این نوع ظروف سفال خاکستری معرفی شده‌اند، اما تصویر ارائه شده از نمونه‌ی ازبکی (ازبکی VI) نمونه‌ای دودزده از یک سفال نخودی‌رنگ بوده است (همان: ۳۳۵). نمونه‌های جدیدتر این نوع از ظروف به استناد گزارش مجیدزاده، سفالی است که به‌عنوان یک نمونه سفال خشن، با پوشش گلی غلیظ قرمز-نخودی، بدون تزئین و با ماده‌افزوده‌ی گیاهی توصیف شده و کاوش‌گر آن‌را به دوره‌ی دوم قبرستان که هم‌زمان با سیلک III₄₋₅ می‌باشد، نسبت داده است. تولید و کاربرد این گونه‌ی سفالی از ابتدای استقرار در محوطه‌ی باستانی میمنت‌آباد در مرحله‌ی استقرار I تا مرحله‌ی ماقبل آخر استقرار در محوطه، یعنی مرحله‌ی استقرار IIIb که با تحولات شدید فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در کل مرکز فلات ایران همراه است، تداوم داشته است.



تصویر ۴: گونه‌ی سفال‌های قرمز ساده (Simple Red Wares) (یوسفی‌زک، ۱۳۸۹).



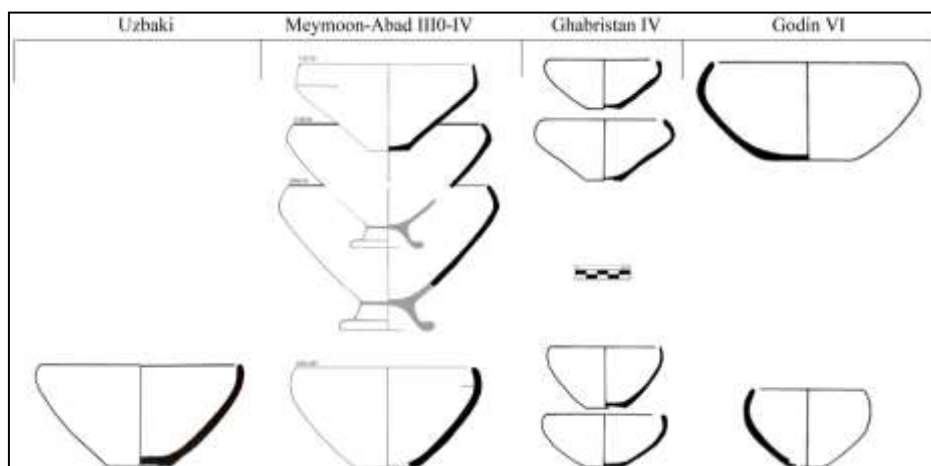
تصویر ۵: اشکال مقایسه‌ای مربوط به گونه‌ی سفال‌های قرمز ساده (Simple Red Wares)، (یوسفی‌ز شک، ۱۳۸۹) (نگارندگان)

۴-۲. گونه‌ی ظروف سفالی زاویه‌دار نخودی‌رنگ ساده (Carinated Plain Buff Wares)

از انواع سفال‌هایی که تولید آن در مرحله استقراری III آغاز شده و در مراحل بعدی به یکی از انواع سفال‌های غالب هر مرحله تبدیل می‌شود، انواعی از ظروف سفالی زاویه‌دار نخودی‌رنگ ساده (Carinated Plain Buff Wares) هستند که همگی بدون استثنا چرخ‌ساز بوده و جز در موارد اندکی که از پوشش گلی برای پرداخت سطح آن‌ها استفاده شده، اغلب ساده و فاقد پرداخت ثانوی (پرداخت پس از اتمام مرحله شکل‌دهی) هستند (تصویر ۶). این گونه سفالی حدود ۲۰ درصد از کل مجموعه مورد مطالعه را شامل می‌شود که پراکندگی آن تنها منحصر به مراحل استقراری پس از مرحله IIIb تا مرحله استقراری IIIb می‌باشد. اشکال رایج در این گونه سفالی شامل ظروفی با بدنه‌های زاویه‌دار است که دهانه‌های تنگ ظروف با فاصله اندکی در بالای این زاویه قرار دارد و به نظر می‌رسد شامل دو نوع از کف‌های تخت و نمونه‌های پایه‌دار بوده‌اند. با وجود اینکه نمونه‌های منقوش با اشکال مشابه این گونه سفالی نیز در این مرحله شناسایی شده، این گونه سفالی اساساً ساده و غیرمنقوش بوده است. در بین مجموعه یافته‌های سفالی سیلک، هیچ نمونه‌ای برای این گروه از سفال‌های میمنت‌آباد یافت نمی‌شود. اما در میان سفال‌های معرفی شده در گزارش قبرستان، نمونه‌های مطلوبی برای مقایسه با این مجموعه وجود دارد که همگی آن‌ها در کنار سفال‌های لبه‌وارخته و انواعی که از آن‌ها به‌عنوان ظروف کفن‌خبر یاد می‌شود، بدون استثناء به دوره قبرستان IV نسبت داده شده‌اند (Majidzadeh 1976: 288). در گزارش کاوش‌های مجموعه ازبکی نیز تعداد اندکی از این نوع ظروف در میان سفال‌های منسوب به عصر آهن و دوره ماد مارال‌تپه مشاهده شده که به ۱,۲۵ سانتی‌متر ابتدایی لایه‌ها تعلق داشته و به سبب وجود کاسه‌های لبه‌وارخته آروکی در سطح محوطه، می‌توانسته مربوط به لایه‌های مضطرب و یا جابه‌جائی اتفاقی قطعات سفالی بوده باشد (مجیدزاده ۱۳۸۹: ۱۸۲). از دیگر محوطه‌هایی که شواهدی از حضور این گونه سفالی را به نمایش می‌گذارند، گودین تپه نهایند است که نمونه‌هایی از دوره گودین VI را در اختیار می‌گذارد (تصویر ۷) (Rothman and Gopnik 2011: 82).



تصویر شماره ۶: گونه‌ی ظروف سفالی ظروف سفالی مصرفی زورقی نخودی‌رنگ ساده (Carinated Plain Buff Wares)، (یوسفی‌زاشک، ۱۳۸۹).

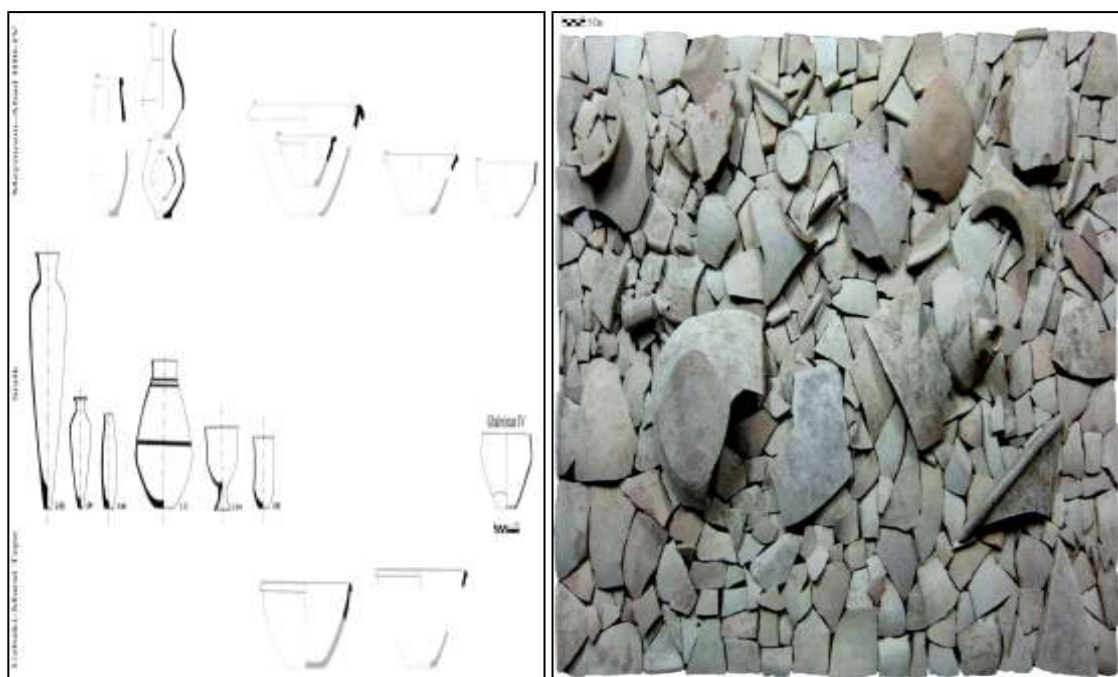


تصویر ۷: مقایسه‌ی اشکال مربوط به گونه‌ی ظروف سفالی ظروف سفالی مصرفی زورقی نخودی‌رنگ ساده (CPB)، (نگارندگان)

۳-۴. مجموعه سفال‌های نخودی ساده (Buff Wares)

یکی دیگر از انواع سفال‌هایی که تولید آن در مرحله استقرار III آغاز شده و در مراحل بعدی به یکی از انواع سفال‌های غالب هر مرحله تبدیل می‌شود، انواعی از ظروف سفالی غیرمنقوش نخودی‌رنگ ساده (Buff Wares) هستند که همگی بدون استثنا چرخ‌ساز و دارای پوشش گلی غلیظ بوده و جز در مواردی محدود سطح خارجی آن‌ها کاملاً پرداخت شده و داغدار است. این نوع از سفال‌ها با خمیره‌ای که از ماده‌افزوده معدنی (ماسه نرم) در آن‌ها استفاده شده حدود ۲۰ درصد از کل مجموعه مورد مطالعه را دربر می‌گیرند (تصویر ۸). این نوع سفال‌ها از مرحله استقرار III0 آغاز شده و تا پایان استقرار در میمنت‌آباد ادامه پیدا می‌کنند. با وجود اینکه به نظر می‌رسد این نوع از سفال‌ها انواعی کاربردی و پرمصرف بوده باشند، در بین مجموعه یافته‌های سفالی سیلک، نمونه قابل ملاحظه‌ای برای مقایسه مشاهده نمی‌شود و به نظر می‌رسد که چند نمونه محدود ارائه‌شده نیز بیشتر با سفال‌های آروکی مرتبط بوده باشند (Ghirshman 1938: 266-268). در میان سفال‌های

معرفی شده در گزارش قبرستان نیز تک‌نمونه‌ای بیش یافت نمی‌شود که ظرفی نسبتاً کوچک با بدنه‌ای زاویه‌دار بوده و نمونه‌های مشابه آن در میمنت‌آباد نیز قابل مشاهده است (Majidzadeh 1976: 288). در گزارش کاوش‌های مجموعه ازبکی نیز تعداد اندکی از این نوع ظروف در میان سفال‌های نسبت داده‌شده به عصر آهن و دوره ماد مارال‌تپه مشاهده می‌شود که در مشابهن با نمونه‌های CPB به لایه‌های ۱،۵ متر ابتدایی محوطه تعلق داشته و به سبب وجود کاسه‌های لبه‌وارِ یخته‌آروکی در سطح محوطه، می‌توانسته مربوط به لایه‌های مضطرب و یا جابه‌جائی اتفاقی قطعات و شاید حتی اشتباهات کاوش‌گر بوده باشد (تصویر ۹) (مجیدزاده ۱۳۸۹: ۱۸۰).



تصویر ۹: مقایسه‌ی اشکال مربوط به مجموعه‌ی سفال نخودی ساده با پوشش گلی غلیظ (Plain Slipped Buff Wares)، (یوسفی‌ز شک، ۱۳۸۹).

تصویر ۸: سفال نخودی ساده با پوشش گلی غلیظ (Plain Slipped Buff Wares)، (نگارندگان).

۴-۴. گونه سفال سیاه روی نخودی استاندارد (Standard Black on Buff Wares)

سفال‌های SBoB گونه شناخته‌شده‌ای در مرکز فلات ایران هستند و اغلب شامل انواع کاسه‌ها و جام‌های پایه‌دار و بدون پایه منقوش با بدنه‌های زاویه‌دار می‌باشند. به لحاظ فنی نیز بارزترین صفت مشخصه سفال‌های این مرحله استقرار در میمنت‌آباد وجود همین سفال‌های منقوش با نقوش سیاه بر روی زمینه نخودی است که از نظر تزئینات و شکل‌شناسی، قالبی مشخص و تا حد زیادی پیش‌بینی‌پذیر دارند و همین امر نیز سبب نام‌گذاری آن‌ها به عنوان یک گونه سفالی استاندارد شده است (تصویر ۱۲). این گونه سفالی کاملاً منسجم چرخ‌ساز که بیش‌از هر چیز به‌واسطه نوع و رنگ تزئینات آن که شامل تعداد زیادی از نقش‌مایه‌های هندسی و جانوری است که با استفاده از رنگ سیاه بر روی زمینه نخودی متمایل به سبز ظروف اجرا شده‌اند، اشکال پایه‌دار با بدنه‌های زاویه‌دار، پوشش گلی غلیظ متمایل به سبز در سطح خارجی که پیش از تزئین

ظرف با شیء صافی صیقلی و براق می‌شده، ورزیدگی کافی خمیره و ساخت و پرداخت ظریف قطعات، پخت مطلوب و استفاده از ماده‌افزوده کانی ریز در بافت خمیره، قابل شناسایی است، حدود ۱۴ درصد از کل مجموعه مورد مطالعه را شامل می‌شود که پراکندگی آن به صورت تدریجی با پیش‌زمینه‌ای از انواع سفال‌های PSBoB در مرحله استقرار IIII آغاز شده و از مرحله استقرار IIIa به بعد با سبکی استاندارد شده، به سفال غالب محوطه تبدیل می‌گردد. اشکال به دست آمده از این گونه سفالی (تصویر ۱۰) شامل انواعی از کاسه‌های کوچک و بزرگ پایه‌دار و کف تخت که اغلب دارای بدنه‌های زاویه‌دار هستند، ظروف شکم‌دار با دهانه‌های بسته، ساغرهای پایه‌بلند و جام‌های کوتاه و بلند است. لبه ظروف این گونه سفالی از تنوع قابل توجهی برخوردار بوده و لبه‌های باریک‌شونده، تخت و گاه پخ را شامل می‌گردد. اشکال غالب، هم‌چنان شامل انواع کاسه‌های پایه‌دار است که از اندازه‌ها و گشودگی یا بسته بودن دهانه ظروف، لزوماً از استاندارد واحدی تبعیت نمی‌کنند. از بارزترین اشکال رایج در این گونه سفالی انواع کاسه‌های بزرگ با لبه‌های تخت هستند که پهنای زیاد لبه آن‌ها فرصت خوبی را برای اجرای تزئینات متنوع فراهم ساخته و نمونه‌های آن‌را حتی در گودین‌تپه نیز می‌توان یافت. اما نکته مهم در رابطه با شکل‌شناسی این گونه سفالی رواج نوعی از ساغرهای پایه‌بلندی است که حداقل در مجموعه مطالعه شده محوطه میمنت‌آباد تنها پس از ورود به مرحله استقرار چهارم (Phase IV) و ظهور انواع سفال‌های موسوم به آروکی، متداول می‌گردند.



تصویر ۱۱: مقایسه اشکال مربوط به گونه سفال سیاه روی نخودی استاندارد (SBoB)، (نگارندگان).

تصویر ۱۰: گونه سفال سیاه تصویر روی نخودی استاندارد (Standard Black on Buff Wares)، (یوسفی‌ز شک،

(۱۳۸۹)

با وجود اینکه بیش از صد ترکیب مختلف از نقش‌مایه‌های متنوع برای تزئین این گونه سفالی به کار گرفته شده است که چیزی کمتر از ۱۰ درصد آن‌ها به نقش‌مایه‌های جانوری که اغلب شامل بزها هستند، اختصاص دارد و مابقی آن شامل انواع نقش‌مایه‌های هندسی ساده و مرکب می‌باشد، ماهیت نقوش به صورتی است که ترکیب استاندارد سازی شده آن‌ها را پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد. سفال‌گر در تزئین این گونه سفالی، بیش از هر چیز پای‌بند استانداردهایی است که علی‌رغم وجود نقش‌مایه‌های متنوع، او را در متنوع ساختن تزئینات محدود

می‌کنند. کادربندی‌های ایجاد شده با نوارهای افقی پهن که با ترکیبی از خطوط عمودی و افقی موازی یا دالبری‌ها، مثلث‌ها یا ترکیب‌های مثلثی (مانند نقش‌های پروانه‌ای و امثال آن) و جانورانی از راسته بزسانان و گاوسانان و در پاره‌ای از موارد شیر (مانند نمونه‌های سیلک) تزئین می‌شوند و تنها بخش بالائی زاویه بدنه ظروف را تزئین می‌کنند و نقوش جناغی روی پایه ظروف که در این مرحله کاملاً جایگزین نقش‌مایه‌های نقطه‌ای و خطوط موازی عمودی می‌گردند، همگی بخشی از تزئینات قالبی و تعریف‌شده‌ای هستند که با استفاده از لایه ضخیمی از رنگ سیاه و با دقت و ظرافت کامل بر روی زمینه‌های پرداخت شده ظروف به اجرا درمی‌آیند. تعداد زیادی از نمونه‌های مشابه این گونه سفالی در گزارش سیلک به تصویر کشیده شده که همگی آن‌ها به دوره‌های سیلک III₆₋₇ نسبت داده شده‌اند و تا حدود زیادی قابل قیاس با نمونه‌های میمنت‌آباد هستند (Ghirshman 1938: 245-252). از نکات جالب توجه در این میان، وجود و حضور ظروف با لبه‌های تخت است که از میمنت‌آباد تا گودین و سیلک با شکل و ترکیب مشابهی رایج بوده‌اند. اما نکته عجیب آن‌جاست که در میان سفال‌های ارائه شده در گزارش قبرستان، علی‌رغم معرفی کاسه‌های لبه‌واریکته کوتاه سبک اُروکی و انواع ظروف زاویه‌دار، حتی یک نمونه قابل توجه از سفال SB₀B هم در بین آن‌ها مشاهده نمی‌شود. شگفت آن‌جاست که می‌دانیم، با ورود سفال‌های اُروکی به عرصه فرهنگی مرکز فلات ایران، تولید سفال‌های منقوش لزوماً متوقف نشده و با همان استانداردهای سابق تداوم می‌یابد و از همین‌رو است که جای خالی آن‌ها در گزارش تپه قبرستان، تا به این حد تعجب‌آور می‌نماید. این در حالی است که وجود قطعاتی در ازبکی نیز نشان از گستره شرق تا غرب آن از دشت قزوین تا دشت تهران دارد.

۴-۵. گونه ظروف سفالی ساده و خشن تولید انبوه (*Mass-Produced Coarse Plain Buff Wares*)

ویژگی بارز گونه‌های سفالی رایج در آخرین مرحله استقرار میمنت‌آباد یعنی مرحله IV، رواج ناگهانی و بی‌مقدمه ظروف ساده و خشن با تولید انبوه (*Mass-Produced Coarse Plain Buff Wares*) شامل سفال‌های لبه‌واریکته، سینی‌های اُروکی و کاسه‌های کف‌نخ‌بری است (تصویر ۱۲) که صفت‌مشخصه دوره آغازشهرنشینی در بین‌النهرین و جنوب غرب ایران می‌باشند. کاسه‌های لبه‌واریکته از انواع کم ارتفاع بوده و متفاوت از انواع لبه‌واریکته‌های رایج در دوره آغازایلامی هستند (Helwing 2013). در این میان گونه‌های سفالی کوچک‌تری نیز وجود دارند که ذکر جایگاه آن‌ها نیازمند مطالعه بیشتری است، که از آن جمله می‌توان به وجود ظروف دوده‌انه و خمره‌های بزرگ ساخته شده از خمیره نخودی رنگ با ماده افزوده گیاهی اشاره نمود.



تصویر ۱۲: گونه‌ظروف سفالی ساده و خشن (*Mass-Produced Coarse Plain Buff Wares*)، سینی اروکی، لبه‌واریکه و کف‌نخ‌بر

۴-۵-۱. لبه‌واریکه‌ها (*Beveled-Rim Bowls*)

کاسه‌های مصرفی تولید انبوه کوچکی هستند که منشاء تولید و کاربرد آن‌ها به فرهنگ هزاره چهارمی اروک در بین‌النهرین باستان باز می‌گردد که تا اواخر این هزاره در بخش وسیعی از خاورمیانه از شرق مدیترانه تا دره سند پراکنده می‌شوند (Potts 2009; Fazeli et al. 2013). در واقع این نوع سفال در کنار برخی دیگر از ویژگی‌ها مانند آغاز نگارش و آغاز شهرنشینی در سایه شکل‌گیری ساختارهای مدیریتی و خصیصه‌های مرتبط با آن‌ها جزو بارزترین مؤلفه‌های پژوهشی اواخر هزاره چهارم ق.م. در مرکز فلات ایران به‌شمار می‌روند. این کاسه‌های دست‌ساز خشن با طیف رنگ خمیر قهوه‌ای متمایل به قرمز و یا متمایل به کرم رنگ (تصویر ۱۵) شامل سفال‌های ساده‌ای است که ماده افزوده استفاده‌شده در آن‌ها از نوع گیاهی درشت با ناخالصی بالای شن بوده و سطح خارجی آن‌ها با نمود خشن و زبر حاصل از نحوه تولید، لبه‌هایی که با استفاده از انگشت به‌سمت بیرون پخ شده و رد دست سفال‌گر در سطح داخلی نسبتاً هموارتر آن مشهود است و دیواره‌های ضخیم و زمخت، در اندازه‌های نسبتاً استاندارد به دو شکل جام‌های بلند مرتبط با تحولات دوره آغاز ایلامی و کاسه‌های کوتاه مرتبط با آنچه که گاهاً با عنوان گسترش اروک^۲ از آن یاد می‌شود (Helwing 2005)، قابل مشاهده هستند که انواع رایج در میمنت‌آباد تنها از نوع کوتاه آن با طیفی از اندازه دهانه‌های ۱۲، ۱۴، ۱۶ و ۲۰ سانتی‌متری می‌باشد که البته این اندازه‌ها به‌واسطه کیفیت پائین قطعات از نظر درصد باقی‌مانده از دهانه ظرف و دست‌ساز بودن این ظروف، استناد آماری قابل‌ملاحظه‌ای به‌شمار نمی‌روند. این نوع سفال که تاکنون در دیگر محوطه‌ها غالباً به دو صورت ضایعات دورریخته‌شده و ظروف سالم انبارشده یافت شده، در کاوش‌های فصل اول میمنت‌آباد، تنها به‌صورت ضایعات دورریخته‌شده به‌دست‌آمده است. همان‌طور که گفته شد سفال لبه‌واریکه در محوطه‌های بسیاری در شمال مرکز فلات ایران من جمله تپه قبرستان، سیلک III^{7b} و IV و در کوه‌های زاگرس در گودین تپه (VI³⁻¹) و دیگر محوطه‌ها پدیدار می‌گردند.

^۲ Uruk Expansion



تصویر ۱۴: مقایسه اشکال مربوط به گونه سفال کاسه لبه‌وار یخته (BRB)، (نگارندگان).

تصویر ۱۳: گونه سفال کاسه‌های لبه‌وار یخته (-Bevelled Rim Bowl)، (یوسفی‌زک، ۱۳۸۹).

۴-۵-۲. کف‌نخ‌برها (String-Cut Bases)

کف‌نخ‌برها نیز همچون لبه‌وار یخته‌ها، کاسه‌های مصرفی تولید انبوه کوچکی هستند که از منشاء یکسانی با آن‌ها برخوردار بوده و کاربرد آن‌ها تا اواخر هزاره چهارم در بخش وسیعی از خاورمیانه گسترش می‌یابد (Fazeli 2013). این کاسه‌های دست‌ساز خشن با طیف رنگ خمیر قهوه‌ای متمایل به قرمز و یا متمایل به کرم رنگ شامل سفال‌های مخروطی‌شکل ساده‌ای است (تصویر ۱۵) که ماده افزوده استفاده شده در آنها غالباً از نوع گیاهی متوسط با ناخالصی نسبی شن بوده و پس از اتمام فرایند شکل‌دهی هیچ پرداخت ویژه‌ای بر روی سطح خارجی آنها اعمال نشده و رد چرخ بر روی ظروف به‌سادگی قابل تشخیص می‌باشد. از مهم‌ترین مشخصه‌های ظاهری این ظروف مخروطی‌شکل شامل کف‌های تختی است که با استفاده از یک رشته‌نخ از روی چرخ سفال‌گری جدا شده‌اند و از آنجایی که رد این برش تقریباً بدون استثناء در کف همه این کاسه‌ها مشهود است، به کاسه‌های کف‌نخ‌بر معروف شده‌اند. این سفال پیشینه‌ای در میان گونه‌های دوران میانی هزاره چهارم ق.م. به نام فنجان‌های مخروطی با کف چاق‌بر دارد که بعدها در پایان همین هزاره به کف‌نخ‌بر تبدیل می‌شود (Wright 2013). از دیگر مشخصه‌های بارز این نوع ظروف لبه‌های گرد شده و گاه ضمیمه‌تر از بدنه آن‌ها و فرورفتگی حاصل از فشار انگشتان سفال‌گر بر روی بدنه ظرف است که به‌صورت نوارهای افقی تکرار شونده بر روی ظرف مشهود بوده و حالتی مواج به بدنه ظرف می‌دهند. قطعات شناسایی‌شده از این نوع ظروف در میمنت‌آباد، از نظر اندازه دهانه ظروف، بدون احتساب برخی استثناها عموماً در طیفی از گروه‌های ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۲ و ۲۴ سانتی‌متری قرار دارند که در نوع خود استاندارد قابل‌توجهی به‌نظر می‌رسد که البته با توجه به کیفیت پائین قطعات از لحاظ درصد باقی‌مانده آن‌ها نسبت به یک دهانه کامل، استناد آماری به آن‌ها

چندان توجه‌پذیر نمی‌باشد. این سفال در مرکز فلات ایران در لایه‌های متعلق به دوره مس‌سنگی جدید تپه قبرستان و همچنین در گودین تپه در زاگرس مرکزی نیز به‌دست آمده است (تصویر ۱۶).

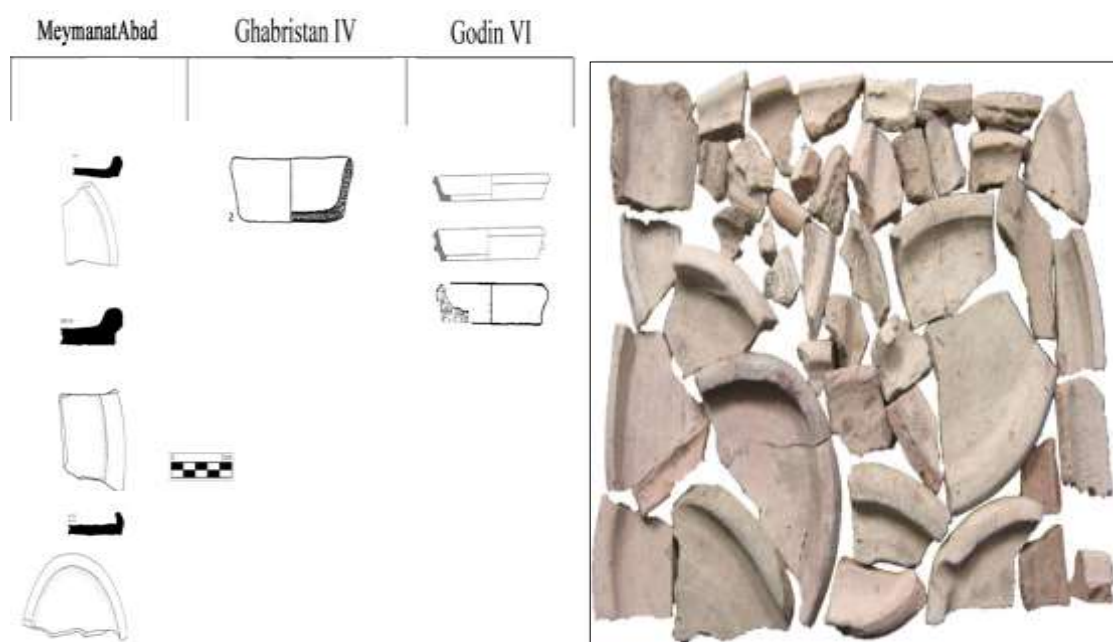


تصویر ۱۵: گونه سفال کاسه‌های کف نخ‌بر (String-Cut Bases)، (یوسفی‌ز شک، ۱۳۸۹).

تصویر ۱۶: مقایسه اشکال مربوط به گونه سفال کاسه کف نخ‌بر (SCB)، (نگارندگان).

۳-۵-۴. سینی‌های اُروکی (Uruk Trays)

این سینی‌ها، ظروف کم‌ارتفاع دست‌ساز و بادامی‌شکلی ساخته‌شده از ورقه‌های ساده گلی هستند که سطح ناهموار کف و لبه‌های تاخوردۀ آن‌ها نشان از روش ساخت ساده و انبوه چنین ظروفی بر روی زمین دارد. این دسته از سفال‌ها با طیف رنگ خمیره قهوه‌ای متمایل به قرمز و یا متمایل به کرم رنگ (تصویر ۱۷) شامل سفال‌های ظروفی هستند که ماده افزوده استفاده شده در آن‌ها از نوع گیاهی درشت با ناخالصی بالای شن بوده و سطح خارجی آن‌ها با نمود خشن و زیر حاصل از نحوه تولید آنها همراه است. کف این سینی‌های سفالی به واسطه تماس با زمین خاکی در خلال تولید، شواهدی از سطح ناهمواری را که ظرف به‌منظور شکل‌دهی بر روی آن قرار می‌گرفته را همراه دارد. ظهور مجموعه‌ای از این نوع ظروف در میمنت‌آباد که مجموعاً حدود ۹ درصد از کل سفال‌های به‌دست آمده از فصل اول کاوش را شامل می‌شوند، کاملاً دفعی و بدون سابقه قبلی و به‌دور از هر فرایند تدریجی و آرامی است. نمونه‌های مشابه این مجموعه از سفال‌ها در گزارش سیلک به‌تصویر کشیده شده که همگی آن‌ها به دوره‌های سیلک III^{7b} و IV نسبت داده شده‌اند و تا حدود زیادی قابل قیاس با نمونه‌های میمنت‌آباد هستند (Ghirshman 1938: 245-252). همچنین نمونه‌های مشابه دیگری از مجموعه سفال‌های دوره تپه قبرستان و گودین تپه زاگرس مرکزی نیز به‌دست آمده است (تصویر ۱۸).



تصویر ۱۷: گونه سفال سینی‌های اروکی (Uruk Trays)، (یوسفی‌ز شک، ۱۳۸۹).

تصویر ۱۸: مقایسه اشکال مربوط به گونه سفال سینی‌های اروکی (Uruk Trays)، (نگارندگان).

۵. نتیجه

طبیعی است که موضوع توسعه پیچیدگی‌های اجتماعی و شناسایی و مطالعه مؤلفه‌های حاکم بر فضای منطقه و محوطه در مقطع زمانی عصر مس‌سنگی جدید در شرایطی که مبحث فرایند گسترش اروک در مرکز فلات ایران و موضوع درون‌زا یا برون‌زا بودن این تحولات در اوج توجهات داخلی و خارجی قرار دارد، نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن بسترهای مراحل فرهنگی پیش‌از گسترش و توسعه محوطه‌های دارای شواهد مدیریتی وابسته به فرهنگ اروک در بین‌النهرین و جنوب‌غرب ایران مورد مطالعه قرار گیرد. چنان‌که مطالعات صورت گرفته بر روی یافته‌های فصل اول کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه میمنت‌آباد رباط کریم نیز حکایت از وجود شواهدی از فرایندی درونی، آرام و در عین حال مداوم در زمینه افزایش پیچیدگی‌های اجتماعی در کنار ظهور ناگهانی ابزارها و مدارک مرتبط با مدیریت اداری و تجارت دوربرد را دارد. مطالعه گونه‌شناختی یافته‌های باستان‌شناسی محوطه نشانگر شباهت‌های نزدیکی است که بین مراحل استقرار مختلف آن با فرهنگ‌های شناخته‌شده مرکز فلات ایران از دشت قزوین تا کاشان در نیمه هزاره چهارم ق.م. و اواخر آن وجود دارد.

شواهد باستان‌شناختی به دست آمده از این محوطه (میمنت‌آباد، کارگاه شماره یک، برجستگی شمالی) بر اساس لایه‌نگاری و سبک‌شناسی سنت سفالی نشان‌دهنده یک تداوم فرهنگی قابل توجه در بین دو دوره سیلک III₇ و سیلک IV₁ می‌باشد. اگر چه بسیاری از تغییرات سفالی که در سیلک IV₁ اتفاق می‌افتد، ناگهان پدیدار می‌شود، به نظر می‌رسد این تغییرات در واقع ریشه‌های عمیقی در دوره قبل یعنی سیلک III₇ داشته است، چراکه در کنار تداوم نسبی سنت‌های سفالی پیشین شاهد نوعی استانداردسازی اشکال، که شواهدی بر یک فرایند درونی در حال رشد از سطح مدیریت و کنترل اجتماعی در میان متغیرهای درون‌زا است، هستیم. از

سفال‌های منقوش دوره سیلک III₆ به سمت سیلک III₇ که نزدیک می‌شویم سفال‌ها در اشکال و نقش‌ها استانداردسازی شده و به تولید انبوه می‌رسند، که این خود می‌تواند نشان‌دهنده تحول در سیلک III₇ باشد. انبوه‌سازی در تولید سفال نیز معیاری دیگر در این زمینه است که از سیلک III₆ به III₇ شاهد روزافزون آن هستیم و سپس از سیلک III₇ به IV₁ نقش‌ها کم و انبوه‌سازی گسترده‌تر می‌شود.

یکی از موضوعات مهم در باستان‌شناسی جدید درک چرایی و چگونگی شکل‌گیری جوامع پیچیده، رشد تمایزات اجتماعی - اقتصادی و شکل‌گیری نهادهای حکومتی است. برای اولین بار توسعه گسترده سیاسی و اقتصادی که در جوامع پیش از تاریخ مرکز فلات ایران رخ داد مربوط به اواخر دوره اُروک جدید (۳۵۰۰-۳۲۰۰ ق.م) و دوره آغازیلامی (۳۲۰۰-۲۹۰۰ ق.م) بود که شبکه‌ای اقتصادی و سیاسی تأسیس کرد که از طریق آن مرکز فلات ایران را به جنوب غرب ایران، جنوب بین‌النهرین و شمال شرق ایران متصل کرد. مواد فرهنگی اُروک جدید و آغازیلامی که در امتداد شاهراه اصلی تجاری شرق-غرب که همان جاده بزرگ خراسان می‌باشد یافت شده است، که خود شاهی بر این ارتباطات و اشاعه فرهنگی در اواخر هزاره چهارم ق.م است. از مدارک مدیریت اداری و مواد فرهنگی که شاخصه تحولات اواخر هزاره چهارم ق.م. در گستره مرکز فلات ایران بوده، در کنار سفال‌های لبه‌وارپخته، کف‌نخ‌بر و سینی‌های اُروکی می‌توان به انواع مهرها-اثر مهرها-کالانشان-چوب خط-گل‌نوشته‌ها اشاره کرد. باید اذعان داشت در محوطه میمنت‌آباد رباط‌کریم فقط گونه‌های سفالی (لبه‌وارپخته، کف‌نخ‌برها، سینی‌های اُروکی) در ارتباط با فن مدیریت اداری مشاهده شده است، ولی در دیگر محوطه‌های شناخته‌شده مرکز فلات ایران از جمله سیلک، قبرستان، حصار، ازبکی، که شاهد شباهت‌های نزدیکی میان آنها و میمنت‌آباد هستیم، به دیگر ابزارها و مدارک تجارت دوربرد برخورد کردیم. اطلاعات این محوطه‌ها نشان‌دهنده فرآیند تحول هستند که در یک چرخه بر نظام مدیریتی محوطه‌های اطراف تأثیر داشتند. پس می‌توان عنوان کرد، محوطه میمنت‌آباد که فقط شاخصه‌های سفالی مرتبط با تحولات این دوره را دارا است، هم تابع محوطه‌های بزرگ‌تر مرکز فلات ایران در جهت توسعه پیچیدگی‌های اجتماعی بوده و عوامل بیرونی بر آن اثر داشته است و هم به علت تداوم سنت‌های سفالی آن، تحت تأثیر عوامل درونی بوده است.

منابع

- دارک، کن، ۱۳۷۹؛ *مبانی نظری باستان‌شناسی*، ترجمه کامیار عبدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- رحیمی، قاسم، ۱۳۹۰؛ «طبقه‌بندی و گونه‌شناسی یافته‌های باستان‌شناختی دوره آغازشهرنشینی بر اساس بررسی روشمند محوطه میمنت‌آباد (میمون‌آباد)، رباط‌کریم»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران (منتشر نشده).
- طلایی، حسن، ۱۳۸۵؛ *عصر مفرغ/ایران*، انتشارات سمت، تهران.
- علی بیگی، سجاد، ۱۳۸۵؛ «گزارش تعیین حریم محوطه باستانی میمنت‌آباد شهرستان رباط‌کریم»، بایگانی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران [منتشر نشده].
- فاضلی‌نشلی، حسن و حجت دارابی، یوسف فلاحیان، ۱۳۹۰؛ «گاهنگاری مطلق و نسبی تپه سگزآباد دشت قزوین»، *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۳، شماره ۱، تابستان ۱۳۹۰، صفحه ۱۳۳-۱۵۹.
- فاضلی‌نشلی، حسن، ۱۳۸۰؛ «بررسی‌های باستان‌شناسی در دشت تهران»، *مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، دوره ۸۴، شماره ۱۶۰، صص. ۱۹۷-۲۱۶.

کامبخش‌فرد، سیفا...، ۱۳۸۳؛ سفال و سفالگری در ایران، *از ابتدای نوسنگی تا دوران معاصر*، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، تهران.

گیرشمن، رومن، ۱۹۸۳؛ سیلک کاشان، جلد اول، تهران، ترجمه‌ی: اصغر کریمی، سازمان میراث فرهنگی کشور.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۷۰؛ «باستان شناسی و سفال»، *مجله باستان شناسی و تاریخ*، سال پنجم، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۰، صص ۷-۱۴.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۹؛ «کاوش‌های محوطه‌ی باستانی ازبکی»، جلد اول: هنر و معماری، اداره‌ی کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران، تهران.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۹؛ *کاوش‌های محوطه‌ی باستانی ازبکی*، جلد دوم: سفال، اداره‌ی کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران، تهران.

ملک شهمیرزادی، صادق، ۱۳۷۸؛ *ایران در پیش از تاریخ*، باستان شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی، پژوهشکده‌ی باستان شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی، تهران.

ملک شهمیرزادی، صادق، ۱۳۸۴؛ *واژه نامه باستان شناسی*، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران.

یوسفی زشک، روح ا...، ۱۳۸۹؛ «گزارش لایه‌نگاری محوطه میمنت آباد رباط‌کریم»، پژوهشکده باستان شناسی، تهران (منتشر نشده).

- Alden, J. R., 1982. Trade and politics in Proto-Elamite Iran, *Current Anthropology* 23: 613-640
- Arnold, D.E., 1985. *Ceramic theory and cultural process*, Cambridge University Press.
- Fazeli Nashli, H., Valipour H.R., and Azizi Kharanaghi, M.H., 2013. The late Chalcolithic and early Bronze Age in the Qazvin and Tehran Plains: a chronological perspective, in: Cameron A. Petrie (ed.), *ancient Iran and its neighbors, local developments and long-range interactions in the fourth millennium B.C.*, The British Institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series III, OXBOW Books, Pp. 107-131.
- Ghirshman, R., 1939. *Fouilles de Sialk*, (Vol. I), Geuthner, Paris.
- Helwing, B., 2005. Long distance relations of the Iranian highland sites during the late Chalcolithic period: new evidence from the joint Iranian-German excavations at Arisman, in: Franke-Vogt, U., and Weisshaar, H-J., (eds.), *south Asian archaeology 2003*, *Forschungen zur Archäologie aussereuropäischer Kulturen*, Linden Soft, Aachen pp. 171-78.
- Helwing, B., 2013. Some thoughts on the mode of culture change in the fourth-millennium BC Iranian highlands, in: Cameron A. Petrie (ed.), *ancient Iran and its neighbors, local developments and long-range interactions in the fourth millennium BC*, The British Institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series III, OXBOW Books, Pp. 93-107.
- Kohl, P., 1978. Western Asian trade in the third millennium B.C., *Current Anthropology* 19: 463-92.
- La Brun, A., 1971. *Recherches stratigraphiques a l'acropole de Suse (1969-1971)*, DAFI 1: 163-216.
- Lamberg-Karlovsky, C., 1970. *Excavation at Tepe Yahya, Iran; progress report I*, Cambridge, Massachusetts.
- Majidzadeh, Y., 1976. *The early prehistoric cultures of the Central Plateau of Iran, an archaeological history of its development during the fifth and fourth millennia B.C.*, Ph.D. Thesis, University of Chicago.
- Orton, C., Tyers, P., Vince, A., 2007. *Pottery in archaeology*, Cambridge University Press.
- Nokandeh, G., 2010. *Neue untersuchungen zur Sialk III-periode im zentraliranischen hochland: auf der Grundlage der ergebnisse des, Sialk reconsideration project*, unpublished Ph. D Thesis, Verlag im Internet GmbH, Berlin.
- Potts, D. T., 2009. Bevel-rim bowls and bakeries: evidence and explanations from Iran and the Indo-Iranian borderlands, *Journal of Cuneiform Studies*, Vol. 61: 1-23.
- Priestman, S. M.N. (2013), "Sasanian Ceramics from The Gorgan Wall And Other Sites on The Gorgan Plain", in H. Omrani Rekavandi & T. J. Wilkinson & J. Nokandeh & Eberhard Sauer (ed.) *Persia's Imperial Power in Late Antiquity: The Great Wall of Gorgan and the Frontier*

Landscapes of Sasanian Iran, British Institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series II, Oxbow Books, Pp. 447-534.

Rice, Prudence M., 1987. *Pottery analysis; a sourcebook*, Chicago, University of Chicago Press.

Rothman, M., and Gopnik, H., 2011. *On the high road, the history of Godin Tepe, Iran*, Toronto, Mazda Publisher.

Rouse, I., 1960. *The Classification of artifacts in archaeology*, *American Antiquity*, 25 (3): 313-323.

Shepard, A. O., 1956. *Ceramics for the archaeologist*, Washington, DC, Carnegie Institute Publication, No. 609.

Wright, Henry T., 2013. *A bridge between worlds: south-western Iran during the fourth millennium BC*, in: Cameron A. Petrie (ed.), *ancient Iran and its neighbors, local developments and long-range interactions in the fourth millennium BC.*, *The British Institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series III, OXBOW Books*, Pp. 51-75.

Typological Study of the Late Chalcolithic Pottery in the Iranian Central Plateau on the Basis of Potteries from Meymanat Abad Tepe.

Rouhollah Yousefi Zheshg

Assistant Professor, Department of Archeology Islamic Azad University, Varamin

Majid Zeighami

Ph. D Student, Department of Archeology, University of Bu-Ali Sina, Hamedan

Saeed Baqi Zadeh*

MA in Archeology, Department of Archeology, Islamic Azad University, Tehran Branch

Received: 29 October 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

In terms of synchronic studies, the Late Chalcolithic period is characterized by Sialk IV1 cultural horizon on the northern edge of the Central Desert. The final feature of proto-literate period known by the titles of Uruk and the Proto-Elamite characterized by the sudden disappearance of painted pottery of Sialk III6-7 and emergence of simple and coarse pottery of Uruk tradition. MeymanatAbad is an important site for study the Sialk IV1. Meymanat Abad Tepe (N 3928141.46 and S 515322.47, AMSL: 1053.96 m) is located in southwest of Tehran, surrounded by two shallow hills of Northern and Southern ones. In general, a complete sequence of late Chalcolithic was identified at this Tepe based on the stratigraphic excavations. Stratigraphic excavation and presenting its chronological table help us to illuminate new information of the mid and late fourth millennium especially late Chalcolithic in the frame of Sialk III6-7 and Sialk IV1. Considering the fact that the two mounds were settled along the chronological sequences, this report had done to present the operation at the northern mound and relied upon on pottery analysis.

Keywords: Northern Central of Iranian Plateau, Meymanat Abad, Late Chalcolithic, Sialk.

*Email(Corresponding Author): baghizadeh@gmail.com

Preliminary Results of the Archaeological Survey on the Southern Zayandeh Rood Basin, Laran County, Chahar Mahal and Bakhtiari Province

Ali Asghar Nowroozi[†]

Assistant Professor, Iranian Center for Archaeological Research

Mohsen Heydari Dastnaei

Ph. D Candidate, Department of Archaeology, University of Sistan-Baluchistan, Zahedan

Received: 28 October 2015; Accepted: 24 May 2018

Abstract

Chahar Mahal and Bakhtiari province witnesses a long period of human occupations. It is due to for the geography and environmental factors such as its location on the highly mountainous regions as well as the existence of permanent water resources, small plains, deep valleys and the presence of tribal and nomadic roads. One of these mountainous regions is the Laran County, which is in fact a relatively long valley with smaller suburbs. This section includes the southern aquiferous of Zayandeh-Rud Basin and its branches and the eastern portion of the Karoon River Basin. This region is perhaps one of the few areas of the country where no major archaeological activities have been performed yet. Considering the geographical location and environmental capabilities of the area, carrying out an archaeological survey with the aim of understanding the location of the region in the archaeological studies in Zagros, identifying the factors affecting to the formation, continuity, expansion and disruption of its settlements, and assessing the history of human life developments in the region is necessary. Accordingly, the Laran County was systematic surveyed in 2010. Overall, 210 archaeological sites from the Neolithic period to the contemporary era were identified and recorded. The remains discovered include sites, hills, caves and shelters, cemeteries, bridges, mosques and shrine. In total, 4 settlements from the Neolithic period, 20 settlements of various periods of Chalcolithic, 6 settlements from the Bronze Age 32 sites of the Iron and Achaemenid period, 60 sites from the Parthian and Sassanian periods and 111 ancient sites of the Islamic period were identified. Most of the settlements in this area are located at low altitude and their surface findings have been very poor. Due to the location and morphology of these sites, as well as the studies of the remains of the living nomadic peoples, it seems that most of them are used seasonally. This article is intended to present the preliminary results of this survey work.

Keywords: Chahar Mahal and Bakhtiari, Zayandeh Rood Basin, Laran, Archaeological survey

[†]Email(Corresponding Author): norozi71@yahoo.com

Analyzing Tepe Ismailabad Pottery Motifs and Forms

Ahmad Aliyari*

Ph. D Candidate, Department of Archaeology, Art University of Isfahan

Hassan Talai

Professor, Department of Archaeology, University of Tehran

Received: 25 January 2018; Accepted: 20 June 2018

Abstract

Considering Tepe Ismailabad and Cheshmeali sequences, identifying the architectural levels as well as the length of continuation of this culture in the mound, provides the most accurate information on the changes and the technological, artistic, social, economic and ritual developments which took place in the area. The goal is to measure the process of transformation on the basis of pottery data. The alteration of pottery, partly due to the evolution and inner growth of cultural developments over time, and the other part comes about due to cultural and economic links with distant and nearer societies. In this article, every effort has been made to understand these changes in the evolution of the pottery and its exact course. In the statistical analyzes of the motifs, the form, using computer databases, revealed that the pots of Tepe Ismailabad had undergone an evolutionary process. In the middle classes, like the progress and tangible architectural changes, there has also been a period of splendid production of pottery and artistic flourishing.

Keywords: Pottery-Archaeology, Computer Science, Databases, Tepe Ismailabad, Cheshmeali, Chronological Sequences

* Email(Corresponding Author): aliyaria@ut.ac.ir

**Womanity as Represented on-the-Cylinder Seals:
An Enactive Semiotics of Female Visualisation in Ancient Susiana (3500-1000 B.C.)**

Vahid Askarpour*

Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Islamic Art, Tabriz

Received: 17 September 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

The paper concerns with an investigation of beginnings and evolution of female figures on the cylinder seals of ancient Susiana plain during the middle of 4th millennium up to the end of 2nd millennium B.C. The female figures on the cylinder seals considered according to archaeological contexts and situations as independent variable according to which the visual qualities of them has been tested. Assuming an existential co-relation between archaeological situations and the modes of female figures, it is suggested that by transforming the first, the latter would be transformed actively as well. For discovering the meanings entangled with female figures on ancient Susiana cylinder seals, the enactive semiotics is applied. Accordingly, female figures on the cylinder seals and sealings are classified and described in terms of their spatiotemporal contexts. The major groups are female-related a, female-related b, crafting scenes, collective scenes and ritual scenes. The paper based on descriptive-analytical classification of data according to iconographic attributes, based on a theoretic examination of related archaeological evidence. The results show that womanity on-the cylinder seals have always been a dynamic phenomenon, depending on its historical and archaeological status.

Keywords: Ancient Susiana; Enactive Semiotics; Female Figures; Cylinder Seals.

* Email(Corresponding Author): v.askarpour@tabriziau.ac.ir

Petrographic Study of Islamic Potteries of Shahr-e Belgheys, Northern Khorasan Province

Mahboubeh AbbasAbad Arabi

M.A. in Conservation of Cultural Properties, Islamic Azad University, Abhar

Yasin Sedghi[‡]

MA in Archaeometry, Department of Archaeometry, Tabriz Islamic Art University

Seyed Iraj Beheshti

MA in Geology, Department of Conservation and Restoration

Akbar Abedi

Assistant Professor, Department of Archaeometry, Tabriz Islamic Art University

Received: 14 Septembe, 2016 Accepted: 20 Jun, 2018

Abstract

In the present paper, we have tried to study the mineralogy of ten pieces of the glazed potteries of Islamic era were discovered during a systematic archaeological survey on the Shahr-e Belgheys (Esfarāyen). For better understanding of potteries inside structural characteristics Petrographic thin sections and microscopic polarization were prepared. In the all petrographic sections composition of microcrystals were similar and only one piece (code 216) has represented a heterogeneous texture, but in terms of mineralogy all samples were shared a similar component indicating that the potteries would have been made from the same clay with local origin. Pottery sample (code 216) with a different geological composition may be assumed to have been a piece of a vessel was imported to the area.

Keywords: Petrography, Compositional Analysis, Ceramic Glazes, Shahr-e Belgheys, Esfarāyen

[‡] Email(Corresponding Author): sedghi.yassin@yahoo.com

A Study on the Parthian Pithos Cemeteries in the Western Bank of the Little Zab River in Sardasht, North-West Iran.

Salah Salimi

MA in Archaeology, University of Tehran

Mustafa Deh Pahlavan^{*}

Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Tehran

Hossein Davoodi

Ph. D in Archaeology, , Department of Archaeology, University of Tarbiat Modares

Received: 31 January 2017; Accepted: 20 June 2018

Abstract

Sardasht is a mountainous region consisting of wide valleys in northern Zagros Mountains. In the field studies carried out on the western bank of the Little Zab River, there were found five Pithos cemeteries, as well as archeological sites belonging to different cultures. Unfortunately, all the cemeteries have been disturbed by illegal excavations and many Pithos cemeteries have been destroyed. This paper introduces archaeological evidences on the newly-found Parthian cemeteries in Sardasht, whose characteristics would be comparable with the other known Parthian Pithos cemeteries such as Mingecevir, Germi, Kangavar, Taq-e Bostan, Marivan, Acropolis and Royal City of Susa. Meanwhile, a comparative study on the form of the pithos and the other findings indicates a close resemblance between pithos cemeteries of Sardasht with Germi and Taq-e Bostan cemeteries. Considering the comparisons made between the two cemeteries and the Pithos cemeteries in Sardasht, one may claim that Sardasht cemeteries could be dated back to the first and the second centuries BC.

Keywords: Sardasht, Little Zab, Parthian burial, Pithos Cemeteries, Ghamisheh Cemetery.

^{*} Email(Corresponding Author): mdehpahlavan@ut.ac.ir

Identification of the Encircled Bust Based on the Achaemenid Samples and Qizqapan Motif

Iraj Rezaei*

Ph.D. Candidate, Department of Archeology, University of Tehran

Bahman Firozmandi

Professor, Department of Archeology, University of Tehran

Received: 12 January 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

The Encircled Male Bust is one of the most mysterious symbols of ancient Iran and as yet, many researchers have commented on its identity and origin. However, the evidences have not been enough to achieve a certain, ultimate result. Some researchers relate the Encircled Bust to the pre-Achaemenid period and believe that its origin goes back to Assyrian art. On the other hand, there is the possibility that the Encircled Bust is a purely Iranian innovative motif (Median or Achaemenian). So far, there have been various hypotheses proposing that the Encircled bust could be Ahura-Mazda, the Moon God, Mithra, Xwarneh, or alive or dead king. Reviewing the history of the Encircled Bust and analyzing previous opinions, this research concludes that there are two candidates for the identification of this motif: 1. King, 2. a god other than Ahura-Mazda. In the first case, the most possible option is the dead king and in the second case the most possible case is the god of Mithra.

Keywords: *Encircled bust, Achaemenian, Qizqapan, Dead king, Mithra*

* Email(Corresponding Author): iraj.rezaie@ut.ac.ir

Decorative Stucco of Mir-e-Zobeire Mausoleum of Sirjan and its Attribution to the Kermanid Artists.

Zahra Rashednia*

Ph. D. Candidate, Department of Archeology, Art University of Isfahan

Ahmad Salehi Kakhki

Associate Professor, Department of Archeology, Art University of Isfahan

Bahareh Taghavinejad

Ph. D in Art Studies, Art University of Isfahan

Received: 5 December 2016 Accepted: 20 June 2018

Abstract

The Mausoleum of Mir-e-Zobeir, in the village of Sharif Abad in Sirjan, has beautiful decorative embellishments, such as a mihrab, inscriptions, arcades, squinches, and so on. So far, there has not been a full and comprehensive study of this work and the artist who created it. In this study, due to the similarity of the plastering of this building, in terms of structure, motifs and inscriptions, with the plasterings of Imam-Zade Rabieh-Khatun of Oshtarjan, the Kochemmir Mosque of Natanz and the Kermani Mosque in Torbat-e Jam, which is signed by Kermanian artists, we decided to consider their visual features as the basis of our comparative study, while referring to the mihrab that is the work of the Kermanian artists and achieve our goals, including studying the plaster decoration of the Mir-e-Zobeir tomb in Sirjan and also finding the reasons for its assignment to the Kermanian artists. The data was collected based on field studies, such as visiting the buildings under study and taking pictures of them, referring to written sources. The data obtained from study samples was analyzed by comparative historical method. Therefore, due to the common features of the stucco involving the signing of Kermanian artists with the plasterings of the Mirzebir tomb in Sirjan, as in their structure, decorations of the mihrab pendentive and some arcades with a circle form, the tangent form of this circle form in all the pendentives with their peripheral wall, as well as the motifs, like Cathay flowers and leaves with similar surface decorations, and also the inscriptions, like placing a fixed place for installing inscriptions containing the name of the artist and the date of making the mihrab, compaction and detailing of the belt inscriptions, etc., it can be said with certainty that the decorations of this building are also works of Kermanian artists.

Keywords: stucco decoration, Sirjan, Mausoleum of Mir-e- Zobeir, Kermanian artists, Mihrab

* Email(Corresponding Author): z.rashednia@yahoo.com

Typological Study of Kashafrud River Basin Early Potteries Through Comparing Them With Esmail Abad Site of Mashhad

Mohammad Sadeq Davari*

MA Student, Department of Archeology, University of Neyshabur

Fatemeh Moussavand

MA Student, Department of Archeology, University of Neyshabur

Hassan Bassafa

Assistant Professor, Department of Archeology, University of Neyshabur

Received: 8 August 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

The Parthian period in Iran has remained less known than other historical periods. The information that presents historical and historical geography can be used as the sources for the study of Parthians in Northeast Iran, especially Khorasan and parts of the Gorgan plain. With the passage of time and changing the capitals and political centers of Parthians from the northeast to the western lands, their arts and cultures have also been transformed, which can only be seen in the remnants of its western state centers. On the other hand, because of the limited and sporadic studies in Khorasan, the cultural sequences as well as the Parthian cultural characteristics of the region can be considered completely unknown. Based on the archaeological investigations of the Mashhad plain, the Ismail-Abad Tepe has been identified with surface materials belonging to the Parthian period. In the present research, it is attempted to reconstruct the Kashafrud River Basin's parchment traditions, based on the typological and comparative studies, which can somehow clarify the cultures of the Khorasan region, as well as the basis of the relative syntax of this period in the region. The results of the research indicate that there are several forms and types of potteries that, due to the origin and initial formation of the Parthian dynasty in the region, can be seen to have been borrowed in some extent from the ancient traditions of the previous periods (e.g. Iron Age, the culture of the so-called Yaz). The result also showed a local class of pottery tradition for the study sites by representing different features and typology when comparing with the other well-known traditions of the central and western parts of Iran.

Keywords: Khorasan, Kashafrud River Basin, Parthian Period, Pottery Typology

* Email(Corresponding Author): m.sadeghdavari@yahoo.com

Cultural Interactions in Mazandaran during Bronze Age

Narjes Heydari

Ph. D in Archaeology Department of Archaeology, University of Mazandaran

Rahmat Abbasnejad Seresti*

Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Mazandaran

Hassan Fazeli Nashli

Professor, Department of Archaeology, University of Tehran

Received: 8 August 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

The main goal of this paper is study of the internal and external cultural interactions of the Bronze Age sites in the Mazandaran plain and its mountainous areas on the basis of pottery analysis. Plain and painted red and burnished gray and dark wares are two prototypes potteries of the Mazandaran Bronze Age period. We have studied potteries which were gathered from some excavations and surface survey projects carried out in the region through comparing them with other potteries from the neighboring regions. This study has been to identify the parallel production of red and gray potteries and internal and gradual transformation of ceramic technology in the Bronze Age of Mazandaran to assess assertions concerning its eastern or western interactions.

Keywords: *Mazandaran, Bronze Age, Cultural Interactions, pottery data, Burnished Gray and Dark Wares*

* Email(Corresponding Author): r.abbasnejad@umz.ac.ir

Comparison of FUN Relative Dating with Radiocarbon Dating in Saline Environments on the Basis of the Study of Mummies Found in Chehrabad Salt Mine

Masoud Bagherzadeh Kasiri*

Associate Professor, Department of Archaeometry, Islamic Art University of Tabriz

Bistoon Alizadeh

MA in Archaeometry, Islamic Art University of Tabriz

Received: 7 August 2017; Accepted: 20 June 2018

Abstract

In this research, the bone samples of mummies no. 2, 3, and 5 of Chehrabad salt mine, Zanjan, which have been dated previously by radiocarbon dating method, were dated by fluorine, uranium, and nitrogen (FUN) relative dating method. To identify and measure fluorine, uranium and nitrogen in the samples, UV-Vis spectrophotometer, ICP-MS, and, CHNS and Kjeldahl analytical methods were respectively used. It was cleared that mommy no. 5 was the first one buried, then mommy no. 3, and finally mommy no. 2, where this order is in good agreement with the one obtained previously by radiocarbon absolute dating method. In the next step, the normalization of the data distribution was investigated by SPSS statistical software, and, linear regression, logistic graph, student's *t*-test, and analysis of variance (ANOVA) were used to analyze the results obtained. The results showed that the results of FUN analysis have direct relationship with radiocarbon dating results. This study showed the high precision and accuracy of FUN relative dating method in archaeological sites, and its good agreement with radiocarbon dating in well-preserved archaeological environments.

Keyword: Bones dating; Chehr Abad salt mine; FUN dating; Mummies bones; Relative dating

* Email (Corresponding Author): m.kasiri@tabriziau.ac.ir

The Characteristics of Pastoral-Nomadism Architecture: A Measure for the Ethnoarchaeological Studies

Behrouz Aghaei*

Ph. D Student, Department of Archaeology Art University of Isfahan

Morteza Hessari

Associate Professor, Department of Archaeology, Art University of Isfahan

Hamid Karami

Ph. D Student, Department of Archaeology, Art University of Isfahan

Received: 4 July 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

Mobility is considered as a key factor in realizing all biological dimensions of professional livestock producer communities. This component leads to a dynamism in the behavior and then as a result in the material culture of these societies. Degeneracy of the most cultural related elements can be mentioned as another feature of the material culture of pastoral -nomadic communities. Since architecture is considered as an emblem of human beings hardworking in regard to cultural conformity and environmental adaptation, architectural intangible section of settlements of these communities is the main subject of the current research that it can be more representative of the economic and cultural structures of human societies. The present paper identifies various range of settlements in the mountainous landscapes and discusses the different architectural patterns of a pastoral-nomadic society in a case study based study on the mobility-sedentary model of these settlements and recommends three spatial-temporal, socio-economic and historical-cultural patterns that could be demonstrated how pastoral-nomadic architecture is adapted to the environment and landscape and how socio-economic structure of these societies can display the architectural patterns. Ultimately, some patterns are recommended that it could be used in the ethnoarchaeological studies.

Keywords: Pastoralism, Mobility, Nomadism, Architecture, Qashqaie, Ethnoarchaeology

* Email(Corresponding Author): behrooz_ghaie@yahoo.com

An Archaeological View on the Industrialization of Tehran and Transformation of its Manufacturing Structures in the Late Qajar and Early Pahlavi Periods

Mohammad Esmaeil Esmaeili Jelodar*

Assistant Professor, Department of Archeology, University of Tehran

Ashkan Avvali Pooryan

Ph. D Student, Department of Archeology, University of Tehran

Received: 17 August 2016; Accepted: 20 June 2018

Abstract

Economic transformation is one of the most important parts of cultural system and has vital role in transformation of any social entity. For this reason, study of archaeological evolution of industrial spaces will clarify part of an ambiguity in understanding modernization and metamorphosis in social forces of study periods. In order to contribute an answer to this question, this paper studies four industrial buildings (from Qajar and Pahlavid Periods) in an historical context of change in economy of production. The ultimate goal is to specify the implied structure of spaces in the historical context within the new mode of production. The conclusion, here is that the change in space it is also parallel with the change in social structure of work has not a clear-cut equal relation with the latter. The past methods of production were still modifying the methods and processes of work in the modern societies, a modification which might cause the formation of social solidarity in the course of production process.

Keywords: Industrial Archaeology, Industrialized Modern Societies, Industrial Productions, Manufactory, Qajar and Pahlavi Eras.

* Email(Corresponding Author): jelodar@ut.ac.ir

Abstracts

Table of Contents

1	<i>An Archaeological View on the Industrialization of Tehran and Transformation of its Manufacturing Structures in the Late Qajar and Early Pahlavi Periods</i>	4
	<i>Mohammad Esmaeil Esmaeili Jelodar / Ashkan Avvali Pooryan</i>	
2	<i>The Characteristics of Pastoral-Nomadism Architecture: A Measure for the Ethnoarchaeological Studies</i>	5
	<i>Behrouz Aghaei / Morteza Hessari / Hamid Karami</i>	
3	<i>Comparison of FUN Relative Dating with Radiocarbon Dating in Saline Environments on the Basis of the Study of Mummies Found in Chehrabad Salt Mine</i>	6
	<i>Masoud Bagherzadeh Kasiri / Bistoon Alizadeh</i>	
4	<i>Cultural Interactions in Mazandaran during Bronze Age</i>	7
	<i>Narjes Heydari / Rahmat Abbasnejad Seresti / Hassan Fazeli Nashli</i>	
5	<i>Typological Study of Kashafrud Rive Basin Early Potteries Through Comparing Them With Esmail Abad Site of Mashhad</i>	8
	<i>Mohammad Sadeq Davari / Fatemeh Moussavand / Hassan Bassafa</i>	
6	<i>Decorative Stucco of Mir-e-Zobeire Mausoleum of Sirjan and its Attribution to the Kermanid Artists</i>	9
	<i>Zahra Rashednia / Ahmad Salehi Kakhki / Bahareh Taghavinejad</i>	
7	<i>Identification of the Encircled Bust Based on the Achaemenid Samples and Qizqapan Motif</i>	10
	<i>Iraj Rezaei / Bahman Firozmandi</i>	
8	<i>A Study on the Parthian Pithos Cemeteries in the Western Bank of the Little Zab River in Sardasht, North-West Iran</i>	11
	<i>Salah Salimi / Mustafa Deh Pahlavan / Hossein Davoodi</i>	
9	<i>Petrographic Study of Islamic Potteries of Shahr-e Belgheys, Northern Khorasan Province</i>	12
	<i>Mahboubeh AbbasAbad Arabi / Yasin Sedghi / Seyed Iraj Beheshti / Akbar Abedi</i>	
10	<i>Womanity as Represnted on-the-Cylinder Seals: An Enactive Semiotics of Female Visualisation in Ancient Susiana (3500-1000 B.C.)</i>	13
	<i>Vahid Askarpour</i>	
11	<i>Analyzing Tepe Ismailabad Pottery Motifs and Forms</i>	14
	<i>Ahmad Aliyari / Hassan Talai</i>	
12	<i>Preliminary Results of the Archaeological Survey on the Southern Zayandeh Rood Basin, Laran County, Chahar Mahal and Bakhtiari Province</i>	15
	<i>Ali Asghar Nowroozi / Mohsen Heydari Dastnaei</i>	
13	<i>Typological Study of the Late Chalcolithic Pottery in the Iranian Central Plateau on the Basis of Potteries from Meymanat Abad Tepe</i>	16
	<i>Rouhollah Yousefi Zheshg / Majid Zeighami / Saeed Baqi Zadeh</i>	



ISSN: 2251-9297

Journal of Archaeological Studies
(The former Journal of Faculty of Literature and Humanities)
University of Tehran
No. 1, Vol. 10, Serial No. 17
Spring & Summer 2018

Publisher: University of Tehran

License Holder: Literature & Human Sciences Faculty, Tehran University

Managing Director: Gholam Hosein Karimi Doostan

Editor-in-chief: Kamal-Aldin Niknami

Editorial Board

Hayedeh Laleh

Assistant Professor in Tehran University

Mohammad Rahim Saraf

Associate Professor in ICHTO

Yaghoob Mohammadifar

Professor in Hamedan University of Buali

Mahmood Tavoosi

Professor in Tarbiat Modares University

Hekmatollah Molla Salehi

Associate Professor in Tehran University

Hassan Fazeli Nashli

Professor in Tehran University

Executive Director: Moharam Bastani

Executive Expert (Secretary): Hamid Reza Mashayekhi

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.

E-mail: Jarcs@ut.ac.ir

Phone: 021-66978884

Fax: 021-66978884

Price: 100000 RIs

According to Notice No 90/3/11/18073 dated 02/05/2011 issued by Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to Ministry of Science, Researches & Technology, **the Scientific- Research Rank** was granted to **Journal of Archeological Studies**.

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

All rights reserved for the Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran



ISSN: 2251-9297

Spring & Summer - 2018 ■ No.1 ■ Vol.10



Table of Contents

■ An Archaeological View on the Industrialization of Tehran and Transformation of its Manufacturing Structures in the Late Qajar and Early Pahlavi Periods Mohammad Esmail Esmaili Jelodar / Ashkan Avvali Pooryan	4
■ The Characteristics of Pastoral-Nomadism Architecture: A Measure for the Ethnoarchaeological Studies Behrouz Aghaei / Morteza Hessari / Hamid Karami	5
■ Comparison of FUN Relative Dating with Radiocarbon Dating in Saline Environments on the Basis of the Study of Mummies Found in Chehrabad Salt Mine / Masoud Bagherzadeh Kasiri / Bistoon Alizadeh	6
■ Cultural Interactions in Mazandaran during Bronze Age Narges Heydari / Rahmat Abbasnejad Seresti / Hassan Fazeli Nashli	7
■ Typological Study of Kashafrud Rive Basin Early Potteries Through Comparing Them With Esmail Abad Site of Mashhad / Mohammad Sadeq Davari / Fatemeh Moussavand / Hassan Bassafa	8
■ Decorative Stucco of Mir-e-Zobeire Mausoleum of Sirjan and its Attribution to the Kermanid Artists Zahra Rashednia / Ahmad Salehi Kakhki / Bahareh Taghavinejad	9
■ Identification of the Encircled Bust Based on the Achaemenid Samples and Qizqapan Motif Iraj Rezaei / Bahman Firozmandi	10
■ A Study on the Parthian Pithos Cemeteries in the Western Bank of the Little Zab River in Sardasht, North-West Iran / Salah Salimi / Mustafa Deh Pahlavan / Hossein Davoodi	11
■ Petrographic Study of Islamic Potteries of Shahr-e Belgheys, Northern Khorasan Province Mahboubah AbbasAbad Arabi / Yasin Sedghi / Seyed Iraj Beheshti / Akbar Abedi	12
■ Womanity as Represented on-the-Cylinder Seals: An Enactive Semiotics of Female Visualisation in Ancient Susiana (3500-1000 B.C.) / Vahid Askarpour	13
■ Analyzing Tepe Ismailabad Pottery Motifs and Forms Ahmad Aliyari / Hassan Talai	14
■ Preliminary Results of the Archaeological Survey on the Southern Zayandeh Rood Basin, Laran County, Chahar Mahal and Bakhtiari Province / Ali Asghar Nowroozi / Mohsen Heydari Dastnaei	15
■ Typological Study of the Late Chalcolithic Pottery in the Iranian Central Plateau on the Basis of Potteries from Meymanat Abad Tepe / Yousefi Zhesgh / Majid Zeighami / Saeed Baqi Zadeh	16